

در تذکره شعرا و شاعران نیم هجری

تألیف

میر نظام الدین علی شیر نوائی

بسی و است تمام

علی صفر حکمت

استاد دانشگاه

تهران ۱۳۲۳، خرداد

کتابخانه دانش - خیابان سعدی تهران

چاپخانه بانک ملی ایران

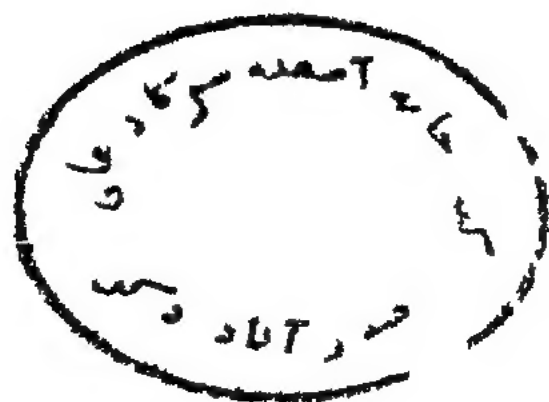


# مجالس النفاثس

در تذکره شعرا و شاعران بنام هجری

تألیف

میر نظام الدین علی شیر نوائی



بعثی و استقام

علی صفر حکمت

استاد دانشگاه

تهران ۱۳۲۳، خرداد ماه





## مقدمه مصحح

در سال تحصیلی ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ نویسنده این سطور در دانشکده ادبیات در موضوع تاریخ ادبی ایران در قرن نهم هجری مطابق با قرن یازدهم میلادی درسی بیگفت و برای تهیه این درس باسناد و مآخذ تاریخی آن عصر مراجعه میکرد. یکی از منابع مهم تاریخ ادبی آن عصر که محل استفاده واقع گردید کتاب محاسن النفائس تألیف میر علی شبر نوائی بود که همین کتاب حاصر است.

چون اصل این کتاب بترکی جغاثائی است، و نسخه ترکی آن با آنکه در تهران متعدد و فراوان و در دسترس نیست ولی استفاده از آن کتاب متعسر مینمود، درصدد برآمد که نسخه ای از ترجمه فارسی آن بدست آورد، و آن ترجمه ای است بنام «لطائف نامه» که نسخه ای از آن در موزه بریتانیا در تحت شماره Add 7669 موجود است. ولی بواسطه حنکءءءء و قطع روابط که محالی برای اینگونه امور ادبی باقی نمانده دسترسی بآن نسخه غیر ممکن بود، پس درصدد برآمد بلکه در ایران نسخه ای از آن حاصل نماید. بعد از تفحص سدار معلوم شد آقای حاجی محمد آقای بنجوانی تهریزی از این ترجمه نسخه ای دارد. معری الیه که ارفصلاء و کتابدوست های ایران هستند و کتابخانه دیقیمت و بعیس خود را همیشه از روی کمال کرم نفس بی مرد و منت در اختیار طالبان آثار علمی میکذارند، بمحض مراجعه کتاب خود را بردانده فرستادند و ار الطاف خود بار دیگر بنده را قرین امتنان ساختند بعداً اطلاع حاصل کرد که در کتابخانه آقای سعید نفیسی نیز از ترجمه محاسن النفائس نسخه ای موجود است ایشان بیر باقتضای فطرت کریم خویش آنرا بنده امانت دادند.

بعد از مقابله آن دو نسخه معلوم شد که آن هر دو با آنکه ترجمه ای فارسی از اصل ترکی محاسن النفائس میباشند از حیث عبارت بکلی مختلف هستند، و از اتفاقات آنکه در زمان واحد ولی در دو شهر، یکی در ات و دیگری اسلامبول، بقام دو مترجم یکی هراتی و دیگری فروونی انجام گرفته است و مریدك ار آن دو دارای حصائص و مریائی

است که در حد خود کتاب مستقل و نافع می باشد. در این اثنا اطلاع حاصل گردید که در کتابخانه اسعد افندی جنب ایاصوفیه در اسلامبول نسخه خطی شماره ۳۸۷۷ از ترجمه قزوینی وجود دارد. پس برای حصول آن از دوست داشتمند معظم جناب آقای جمال حسنو. S. E. Mr. Cemal Husnu Taray سفیر کمیر دولت جمهوری ترکیه در تهران استمداد نمودم. ایشان نیز از مساعدت ویاری دریغ نکردند و در مدتی کمتر از چهل روز از آن نسخه عکس برداری شده و از طرف وزارت فرهنگ دولت ترکیه يك نسخه کامل مجاناً باین بنده اهدا فرمودند و بنده را از این خدمت به عالم ادب فارسی متشکر و سپاسگذار ساختند. نسخه ترجمه قزوینی ملکی آقای سعید نفیسی دارای نواقصی بود و جای اسامی بسیاری از شعرا را سفید گذاشته بود و از آن استفاده کامل حاصل نمیشد، ولی همینکه عکس نسخه کتابخانه اسعد افندی بدست آمد آن نواقص بکلی رفع شد و بهر جهت اسباب کار فراهم آمد.

پس از آن، سه نسخه از اصل ترکی بدست آورد که در این کتاب همه جا از آنها تعبیر به نسخه های - الف و ب و ج - شده است. دو تایی اولی متعلق است به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و سومی به کتابخانه شخصی مرحوم محمد علی تربیت که باز ماندگان آن مرحوم لطفاً به منده امانت دادند.

پس هر يك از دو ترجمه فارسی را جدا گانه با نسخه های ترکی و سپس بایکدیگر مقابله نمود، و هر جا غلطی یا ابهامی بنظر فائر رسید رفع و تصحیح و توضیح آن مبادرت کرد، تا آنکه بحمد الله دو نسخه جامع فراهم شد، و چون آن هر دو شرحی که بعداً خواهد آمد جدا گانه دارای فوائد و اضافات بسیار بود که صرف نظر از آن نمی شایست، نوابر این هر دو را متوالیاً بعنوان قسمت اول و قسمت دوم این کتاب بطبع رسانید، تا آنکه اهل فصل و ادب و دانش پژوهانی که سمت تاریخ ادب فارسی، مخصوصاً در قرن نهم، توجه و عنایتی دارند از لطائف و طرائف آن هر دو ترجمه علیحدّه بهره مند شوند.



ایزکیر میرعلی شیرزادی ۱۲۴۱ - ۱۲۹۶ شمس‌الاجزای قری ۱۲۲۷ - ۱۵۰۲ میلادی



این تصویر از مرفع و خود کتابخانهٔ رسوی در مشهد عکس برداشته شده  
 تولد (بتصریح خوانده می‌شود) ۱۷ رمضان ۱۲۴۱ هـ  
 وفات (» ») ۱۳ جمادی الثانیه ۱۲۹۶ هـ

این استنساخ و مقابله در اواخر سال ۱۳۱۹ شروع و اینک که اواخر سال ۱۳۲۳ هجری شمسی است پس از چهار سال زحمت مستدام بحمدالله بپایان رسید.

\*\*\*

کتاب **مجالس النفائس** زبان ترکی جمعاتائی یا ترکی شرقی، مقام میر نظام الدین علیشیر متخلص بنوائی، در سال ۸۹۶ ه یعنی ده سال قبل از وفات مؤلف تألیف شده است. و این کتاب فهرستی است از فصلا و شعرا و گویندگان قرن نهم که در آن با اختلاف سبع ۳۸۵ تن کم و بیش از شعراء آن قرن را نام برده است. با آنکه کتاب **مجالس النفائس** در ترجمه احوال آنان راه تفصیل برفته و غالباً باجمالی از دُر نام و مواد و وفات اکتفا کرده، و از اکثر آنان بیش از يك مطلع یا يك بيت نقل نموده، معدلك با همه کوچکی آئینه بزرگی است که منظره عظیم ادبیات فارسی در قرن نهم از صحائف آن منعکس میباشد، و در برابر خواننده دورنمائى از سیر شعر و فنون آن در سراسر ممالك فارسی زبان از سمرقند تا شیراز و از بدخشان تا تبریز نمایان میگردد. و این جماعت گویندگان که از هر صنف و طبقه از سلاطین و امراء و بزرگان و علما و مشایخ صوفیه و قصات و طلاب عام و سپاهیان و ارباب صنایع در آن آنها موجود در حقیقت نماینده کامل ادبیات این قوم و ملت در طول مدت ناصد سال میباشد از مطالعه این کتاب بخوبی مشهود میشود که شعر فارسی در آن مائه در سراسر شرق وسطی چه وزن و مقامی داشته است و بررگان قوم از سلاطین و امراء و بزرگان و رجال علم تا چه پایه آن اهمیت میداده اند، و چگونه شاعری برای ارباب شاه، اداکن وزینت و جمال محلس پادشاهان و تکمیل فضائل صوری و معنوی و در احوال و ضروریات شمرده میشده است و همچنین از این بدایره کوچک ادبی چه میشده که در مدت پنجاه سال - یعنی از عصر تیمور تا آخر ایام سلطنت و درویش شاهرخ - آنکه مملکت ایران دچار تحولات عظیم سیاسی بوده است، اهل آن نسبت به شعر و ادب تا چه میزان توجه و دلستگی داشته اند. و سر در پیچ دوم آن قرن یعنی زمان سلطنت بابر و ابوسعید و سلطان حسین با قرا در شرق ایران، و در زمان سلطان یعقوب ترکمان آق قویونلو در مغرب ایران، و در زمان سلطان محمد در شرق ایران.



بزرگ و توجه امرا و صدور - که میرعلی شیر مؤلف کتاب خود یکی از آنان است -  
 چه مقدار اهل فصل و ادب در این مرز و بوم بوجود آمده، و چگونه عواطف و احساسات  
 و افکار خود را زبان شعر بروز کاران باقی گذاشته اند خاتم شعراء متقدمین  
 و طلیعه متأخرین یعنی استاد نامی نورالدین عبدالرحمان حامی که از مفاخر ادبیات  
 ایران است مولود همین عصر و زمان میباشد، و نام او در سرلوحه فصل چهارم این  
 کتاب قرار دارد و نیز از مطالعه این مجموعه قلیل الحجم و کثیر المعنی معلوم  
 میگردد که در این عصر تنوع انواع شعر از چه مقوله بوده، و تأثیر اساتید سلف  
 در آن بر چه ممال است. مثنوی‌ها، بسک فردوسی و نظامی و امیر خسرو - در موضوعات  
 ررمی و برمی - و غزل‌ها، بسک سعدی و حافظ و باسلوب استاد مسلم آن عصر یعنی  
 جامی، و قصیده‌ها، بطرز خاقانی و ابوری و امیر خسرو چه مقدار عظیمی از این عصر  
 بیادگار مانده است و برار این کتاب تحقیق میتوان کرد که ابتکارات و اختراعات ادباء  
 عصر چگونه بوده، که از آنجا که است ساختن اشعار مصنوع و قصائد مطول مرین با انواع  
 صنایع بدیع و قوافی و بحور گوناگون ماسد قصاید و مثنویات کاتبی ترسیری و اهلی  
 شیرازی که در آن زمان رواج کامل داشته، و همچنین یک تفنن ادبی یا «اگر وایی فکری»  
 بصورت دیگری در این عصر ظاهر شده است که آن عبارت از توسعه و تشعب و معماری  
 است، که کتابهای شرف الدین علی بزدی و عبدالرحمن حامی آنرا یکی از نمون ادبی  
 خاص و متداول آن زمان قرار داده است.

داری استفاده از این کتاب محدود نکات ادبی میباشد بلکه فوائد بسیار  
 در تاریخ سیاسی و اجتماعی این عصر را نیز متضمن است - از احوال و اوضاع و صفات  
 خاصه و زندگی سلاطین و شاهزادگان و وزراء و امراء آن عصر نکات حالت نوحه  
 بدست میتوان آورد در نظر خواننده مجالس المناس دربار هرات با کمال حلال  
 و شکوه خود محسم میشود که سلطان حسین میرزا باقرا در آمر کر بر تخت سلطنت  
 متمکن و گرداگر او جماعتی کثیر از شاهزادگان جوان و امراء جفانای صاحب  
 طال و علم و وررا و رجال متمول و علما و دانشمندان صاحب قلم جمع شده اند که در  
 مصاحبات و مکاتبات و مجالس سار و سرور انواع لطائف شعری بکار میبردند.

در آن میان امیر نظام الدین علی شیر مانند آفتاب که مرکز نظام شمسی است نمایان است،  
 و صدها کوکب فروزان از شاعر و نویسنده و متکلم و معنائی و نقاش و مذهب و موسیقی دان  
 اطراف آن مرکز دانش و ادب در سیر و حرکت بوده اند و در برابر آن دربار باشکوه  
 دستگاه صوفیه با صوامع و خانقاه ها و لنگر ها مرکز بزرگان و مشایخ نقش بندیده و غیر  
 آن است، که همه کعبه طائفان و مقصد سالکان وادی طریقت می بوده، و از اطراف بلاد  
 ایران در آن شهر شهیر ازدحام می کرده اند و لطائف عرفانی را که در قالب بیان و معانی  
 در میآوردند در حضور شیخ عرصه مینموده اند. و بر در برابر چشم معنای خواننده  
 بصیر، دیگر شهر های بزرگ جلوه گر میگردید مانند سمرقند تحت گاه شاهزادگان  
 تیموری و شیراز دارالعلم جایگاه دانشمندی مانند جلال الدین دوانی و سید صدر  
 دشتکی، و از همه مهمتر تریز شیمن سلطان یعقوب آق قوینا و که شمع شعراء عراق  
 و آذربایجان و فارس بوده است و در عالم ادب و شعر و هنر های زمانه دربار هرات  
 رقابت ها می کرده است.

در ارتباط رشته تاریخ ادبیات ایران **مجالس المفائیس** شایسته ذکر دارد، اگر  
 کسی که در شرح حال و مقال بزرگان سخن نوشته شده است ارفدیم الانام در همان  
 حال يك سلسله مرتب فرض کنیم حلقه ای که دو کتاب **دره الشعراء** و **واتشاه**  
 سمرقندی و تحفه سامی سام میرزای صفوی را یکدیگر وصل کند همانا این کتاب  
 و اضافات ترجمه های بی نظیر آن خواهد بود و در حقیقت آن حلقه مفقوده، **انامک**  
 موحود شده و این سلسله منفصل را یکدیگر متصل کرده است.

از لحاظ تاریخ ادبیات ترکی، اهمیت **مجالس المفائیس** شایسته ذکر است. زیرا  
 بتوان سخن گفت، زیرا گذشته را اینکه اصل کتاب ترکی **مجالس المفائیس** در  
 ترکی - یعنی میرعلیشیر نوائی - تحریر شده است و خود اثری در ایران و سندی معتقد  
 بر توسعه و کمال آن زبان میباشد، در ضمن شرح احوال شاعران و نویسندگان و بزرگان  
 پارسی گورانام برده است و اشاراتی مفید درباره آنان نموده و به چند اوستخوان  
 ایشان استشهاد کرده است که نزد محقق ادب ترکی شأن رفیع دارد و شاعر ایرانی که  
 در قرن نهم مراحله ابتدائی وجود را می بینیم حسن طالع نام دارد و در دهان

مربیان روشن نفس خود یعنی اساتید فارسی زبان پرورش مییافت. و این کتاب سیر تکاملی تاریخ آن ادبیات بزرگ را بهترین معرف است. باری این کتاب آنقدر نکات سودمند و فوائد دیقیمت در مسائل ادبی و تاریخی و اجتماعی را متضمن است که سخن در آن بیش از این مافوق اقتضای مقال است.

۱۶۲۱

در شرح حال و تاریخ زندگی **نظام الدین علیشیر** مؤلف این کتاب متقدمین مؤلف و ارباب تواریخ و سیر چه در زمان او و چه بعد از او تحقیقات بسیار کرده اند، و همچنین از متأخرین اهل تحقیق در اروپا و آسیا کتابها و مقالات عدیده درباره او نگارش نموده اند که فهرست مختصر آن عبارت است از: حبیب السیر جلد سوم - جزء سوم و مکارم لاجلاق هر دو تالیف عیادت الدین خواندمیر تحفه سامی طبع بهران - ص ۱۷۹

یاد داشتهای اورلی ص ۵۰ / Ousley Notices,

یاد داشتهای سیلوستر دسائی، جلد ۵ ص ۲۹۰ S de Sacy, Notices et Extraits,

تاریخ الیوت، جلد چهارم صفحه ۵۲۷. Elliot's History.

تاریخ ادبیات ایران تالیف برون، جلد سوم ص ۳۸ Browne's Literary History of Persia Vol. III

و از همه مفصل تر مقاله ای است که موسیویلس فراسوی در «ژورنال آسیاتیک» سال ۱۸۶۱ در تحت عنوان Notice Biographique et Littéraire sur Mir Ali-Chir Névai نگاشته است.

بعلاوه محققین ترك هم در ترکیه و همچنین اخیراً در ازبکستان در باره آن مرد بزرگی که از فحول ادباء و نویسندگان ترك است تحقیقات فراوان کرده اند. نامر این در این مقدمه مختصر هر چه نوشته شود تکرار مکررات است فقط در اینجا بدکر بعضی نکات و فوائد که تا حدی تازگی دارد اکتفا مینماید

۱ - آنچه اراحو'ل امر علیشیر از متن و ترجمه های همین کتاب بدست میآید

۲ - آثاری که اراان امیر در مملکت ایران - ناحیه خراسان - موجود است

## اول : احوال میرعلیشیر در این کتاب :

اولاً - فخری هرانی مترجم این کتاب بانی مخصوص در شرح احوال میرعلیشیر مترجمه خود افزوده است که مشتمل بر نکات و دقائق بسیار در بیوگرافی آن مرد بزرگ است ، ( رجوع شود به صفحه ۱۳۳ از همین کتاب : قسم اول از مجلس مهم ) ثانیاً - در متن کتاب نیز خود مؤلف در چند جا اشاره بر روابط و آشنائی های خود با بسیاری از رجال معروف معاصر نموده است ، و ثالثاً - مترجمین نکاتی و اشاراتی از زندگانی او ذکر نموده اند که فهرست تمام آنها در اینجا درج میشود

الف) رابطه میرعلیشیر با امیر شاهی سبرواری ص ۲۴

ب) مسافرت میرعلیشیر در زمان طفولیت با اتفاق پدرش به د د و ملاقات با شرف الدین علی بردی ص ۲۵ و ص ۱۹۹ .

ج) ملاقات با مولانا علاء شاهی و تبادل دو معما ص ۲۷ و ص ۲۰۲

د) درك خدمت شیخ صدرالدین رواسی ص ۲۸

ه) سرگذشت بیماری و غربت میر در مشهد و ملاقات با شیخ جمال قرنی ص ۳۲ و ص ۲۰۶

و) آشنائی و الفت میر با مولانا محمد معما ص ۳۸

ز) وصیت مولانا قبولی و تقال ردن میر بدیوان او ص ۴۳ و ص ۲۱۶

ح) روابط میر با سید حسن اردشیر ص ۵۴ و ص ۲۲۸

ط) روابط میر با امیر شیخوم سهیلی ص ۵۷

ی) مناسبات میر با مولانا نائی شاعر ص ۶۰ و ص ۲۳۲

یا) اشاره نآیجه از احوال مولانا درویش دیده است ص ۶۲ و ص ۲۳۶

یب) مناسبات میر با پهلوان محمد ابو سعید ص ۸۹ و ص ۲۶۴

یج) ماده تاریخ مولانا برهان الدین در موقع اعطاء منصب بهر ردن دیوان بمیر ص ۹۱ و ص ۲۶۵

ید) ماده تاریخ و قصبه میر از حواجه حرد ص ۱۱۵ و ص ۲۸۶

یه) مناسبات میر با مولانا صاحب و مرثیه تاریخی او در وفات بمیر ص ۲۴۳



( یو ) تربیت میر دربارہ مولانا یاری شیرازی ص ۱۲۰ و ۲۹۹

( یز ) ملاقات و گفتگوی میر با مولانا یاری ص ۲۱۷

( بح ) تربیت میر دربارہ مولانا ہلالی ص ۲۴۲

( یط ) صحبت میر با مولانا مسعود ص ۲۶۶

( ک ) مصاحبت میر با مولانا فصیح الدین ص ۲۸۱

( کا ) میر در خدمت سلطان حسین بایقرا ص ۳۱۶

( کب ) شرح حال

بمختصر میر در ترجمہ حکیم

شاہ محمد فروغی ص ۳۵۷

این بیست و دو فقرہ

مطالعہ ایست کہ دراصل و در

ترجمہ کتاب محالس مربوط

بحیات و زندگی میر عایشیر

وارد است و با مراجعہ باہا بسیار

مطالب و فوائد بدست میآید

کہ شاید درمنابع دیگر باشد

دوم - آثار میر عایشیر

در خراسان :

در این ایام کہ بہ

تصحیح این کتاب خاطر مشغول

بود در صدد برآمد کہ بہ آثار موجود آن امیر نامدار کہ در خراسان فعلی و در وقت حاضر دافی

است اشارہ ای شود تا ہم از اس لحاظ در حدتاریخ و جغرافیای خدمتی شدہ باشد

کہ محققین را امید واقع گردد و ہم از آن مرد حیرخواہ بیکوکار بقدر وسع حق شناسی



مجسمہ میر عایشیر در تاشکند - ازبکستان

وسپاسگذاری نموده ، و از نام او در این باب تجلیلی شایسته بعمل آید . برای انجام این مقصود از یکی از دوستان فاضل خراسانی یعنی آقای عبد الحمید دراوی مقیم مشهد استمداد نمودم .

ایشان نیز با خبرت و سعی که در جغرافیای آن ناحیه دارند اطلاعات ذیقیمتی جمع آوری کرده و برای این بنده ارسال داشتند که خلاصه آن اطلاعات را داور جمعی نکتبی مانند مطلع الشمس تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه و اندر الشعراء دولتشاه سمرقندی که خود معاصر امیر عایشیر بوده است دالامی (۱۸) .

بنا بر آنچه که معاصرین و تذکره نویسان در شرح احوال میر تمام ذکر نوشته اند آن مرد در حیات خود تأسیسات خیر و بناهای مهم بسیار داشته است . در ذیل ترجمه حالات میر ( مجلس دهم صفحه ۱۳۴ ) و فخری هراتی (۱۹) در ذیل خیر او را ۳۷۰ ذکر میکنند ، ولی از آنها آنقدر که تا کنون بوسه آتیه می توان یافت در خاک ایران از آنچه موجود است هفت بنام بیشتر بدست آمد . و مجموعه این بنامها در زیر و ترکستان مخصوصاً در اطراف شهر هرات ۴۱ مکان مأذوف میر بوده است . و ریادتری از او موجود میباشد ۴۱ و علا برای و سنده قدیمی در آن شهر بدست و غیر ممکن است که در خاک خراسان هم آثار دیگری از او به نور موجود باشد . و از آن از خاطر ها بهرور انام محوسده و در محلی هرات به نام میر میرزا علی هفت اثر موجود عبارت اند از .

- ۱ - ایوان جنوبی صحن عتیق مهره دله ، - رباط سنگی
- ۲ - مرار شیخ قریدالدین عطار دشت ، در
- ۳ - آب دهر حیا ان در دشت
- ۴ - رباط سنگی بس
- ۵ - رباط دین آداد
- ۶ - سد آجری فریاداری
- ۷ - بقعه امیر قاسم الاوار در قرب انتر در دشت

۱ - ایوان جنوبی صحن عتیق حضرت رضا : که اصلاً نذی میرعلیشیر است ،  
 نمای خارج آن کاشی کاری و داخله ایوان باخشتهای مطالاترین شده است ، و در پایه  
 راست و الای سردر ایوان و پایه طرف چپ سوره مبارکه مریم کتات شده ، و در  
 حلال سطور کتیبه با کاشی ررد و خط کوفی در یک قسمت از سوره مبارکه یس  
 را نوشته اند این کتیبه ها که روی رصنه کاشی لاجوردی با کاشی سفید بخط  
 ثلث سار حوب نگاشته شده است ، ورقم نویسنده اربین رفته و بناچار ابتداء و انتها  
 و قسمتی از او اسط آن در سال ۱۰۵۹ بخط محمد رضا امامی اصفهانی تبحر شده  
 است ، و کتیبه پشایی ایوان هم تعمیر شده در سال ۱۰۸۵ باز بخط همان محمد رضا  
 امامی در زمان شاه ساهان سبوی دو باره درست کرده اند و عبارت کتیبه اینطور  
 اقیه آمده است

« فی الامام دراه سلطان الاعظم والحقار المعظم مالک رقاب الامة موای مملوک  
 العرب والاسلم شاه ساهان حسن میرزا بایرا پادر حامد الله مالک کتبه محمد رضا  
 الامامی ۱۰۸۵ »

و آقای مولوی مینویند حدس من این است که در راه سال ۱۰۸۵ که به  
 ایسترا اندیه قدمه مشهرا قدمه رسیده اس ایوان احتیاج به مر بار کرده ، و ام  
 کاتب اصالی و نام میر علی شیر بای ایوان اربین رفته است داخله ایوان و نمای  
 سقف آنرا بادر شاه افشار با حشت اس مطالاترین نموده و در دیوار جنوبی اشعاری  
 بنام بادر شاه کتیبه شده است

در مطالع الشمس بنقل از تاریخ مصل الحاقای نوشته است ( جلد دوم ص ۳۲۹  
 طع تهران ) « سنه هزار و دست سجدان ثیل بهار این سال را ساه عباس در طرح -  
 آباد مار بدران گذرانده و از آنجا بقروین و بیلاق لار و از آنجا بمشهد مقدس رفت  
 و حکم بتوسیع صحن مقدس نمود یعنی چون ایوان امیر علی شیر که در گاه  
 روضه مطهره از آن حاست و در جانب جنوبی صحن واقع شده و روی شمال دارد  
 در یک گوشه صحن اعماده و حمایت بدیده بود ، چنین مقتضی شد که عمارات جانب  
 شرفی صحن مبارک را منهدم ساخته اصافه فضایی صحن مهانند شروع که ایوان

مذکور در وسط صحن واقع شود، و ایوان دیگر در مقابل آن که طرف شمالی صحن واقع و روی بجنوب داشته باشد و در ایوان دیگر بطرف شرقی و غربی عمارت باشند و مدخل صحن از ایوانهای شرقی و غربی باشد » .

بالجمله مسلم است که بنای این ایوان و کتیبه های آن از آثار عباسیه است که بعد ها - در طول چهار قرن بعد - یعنی از قرن دهم تا قرن سیزدهم تعمیرات و مرمتها و اضافتهای بسیار در آن شده است .

۴ - مزار شیخ فرید الدین عطار .

در تذکرۃ الشعراء دولتشاهی ص ۱۸۹ طبع آمدن چنین مدتی است .

« قبر شیخ در بیرون شهر شاد یاح در محلی که موسوم است شهر ... و عمارت آن زاویه مختصر و ویران بود . اما چون همه از آن آید و آنجا میرمشکل گشای امیر جلیل حیر فاضل .

امین ملت و ملت بدو گرفته نظام معدن درات و درات در ...

نظام الحق والدین امیر عالمشیر عرصره تأسیس شده است ...

خیر مصروف است و احیای سنت سنه ادار ماسی در ...

شیخ که ملتجای روار است عمارتی ساخته که در دایره ...

رضوان و در فرح بخشی جان فرای تر از مرعرا حدین ...

در تحسین این معدن خیرات و مرکب میرات ...

دو چیز اصل نجات است نام نیک و ثواب و در ...

ولی امروز ارایین بنای مرعراشیر ...

مزار که مشتمل بر تاریخ نصب سنک بزمیه شد ...

اکنون بر قبر عطار موجود است بنایی است ...

است که از چهار عرقة آن چهار در ...

ساخته شده ، و طاهر بنا بسیار ...

و فضای خارج مقبره که تخمیناً باحد ...

است، و قبر شیخ عطار در زیر گنبد قرار دارد، و در مغرب قبر لوح سنگی که طاهر آ سنگ سماق است نصب است. و آنچه از آن سنگ میل مانند از حاك بیرون، از روی زمین تا سر میل بردیک به سه ذرع است، و پایه آن در زیر خاك، و آنرا تراشیده و دارای هشت ترك است، و در دوره بالا بعد از صلوات بر نبی اسامی ائمه اثنی عشر منقور است، و سپس در پائین هشت ترك در طرف جلو سنگ مسطح و بصورت لوح تراشیده اند، و ابیات ذیل بحط ثلث بر آن منقور است:

عطر العطار مهجه من دبی.	هده جنات عدن فی الدبا
حاك راهش دیده چرخ کود	قبر آن عالی مکان است اینکه بود
آنکه هستند اولیا او را مرید،	شیخ عالم شیخ عطار فرید
قاف تا قاف جهان شد مشکو.	طرحه عطاری که از اناس او
شسه بر قرص لیمو شد فاك.	در دکاش کاشان گیرد ملك
آبرو دارد از این عالی مقام.	خاك یشاور تا یوم القمام
مولدش ررود و گرگانش مکان	شد ررش را آب یشاور کان
سی و دو در شادی باح آسوده حال.	بود در شاپور هشتاد و دو سال
شد بمیع آن مه فر حورشید وش.	سال هجری پاصد و هشتاد و شس (۱)
در شهادت شد شهیدش جان باك	گشت در وقت هلاک و حان هلاک
حرم هسی بمشتی که دهند	عارفان کر دانه دل آگهند
رب اکثر بره و فتوحه (کذا)	روح اله تعالی روحه
در رمان دولت شاه جهان	شد امام این لوح و اس عالی مکان
طل حق پشت و پناه خاقین	حضرت سلطان ابوالعازی مسین
دشمنش را میدهد از نوش رهر	آن قدر قدر و قصاصات که دهر

(۱) مؤلف مطلع الشمس (جلد دوم ص ۱۰۵) در باب اسامیات متعبر است که سال شهادت عطار قول معروف در سال ۶۱۸ هـ در موقع قتل عام یشاور دست اشگران بولی حارین چگیر بود به در سال ۵۸۶ و بیرم مربوط برمان هلاکو بیست و سه سال پادشاه مقارن ۶۵۰ بطرف ایران حرات کرده است

تا شنیده عدل او بوشیروان      گشته ار اوصاف او بوشی روان  
از بهیب عدل آن شاه دایر      شاه کرده ریش بز از پنجه شیر  
خلد الله تعالی ملکه      فی بحار العدل اجری فلکه  
شد موفق حضرت میر کسر      آن ملاذ و ملجاء میرو فقیر  
میر دریا دل علی شیر آملکه هست      چرخ پیش همتش چون خاک پست

و در اطراف این ابیات آیه الكرسی را تا « واللّٰه سمیع علیم » حکاکی  
نموده اند و در پشت سنگ از طرف دیگر در وسط آن این شعر حجاری شده است:  
ز مشرق تا مغرب گرامام است      علی و آل او مارا تمام است  
و در زیر آن بعدد هندسی رسم شده است « هشتصد و یک » که ظاهر اسال  
انعام بنا باشد .

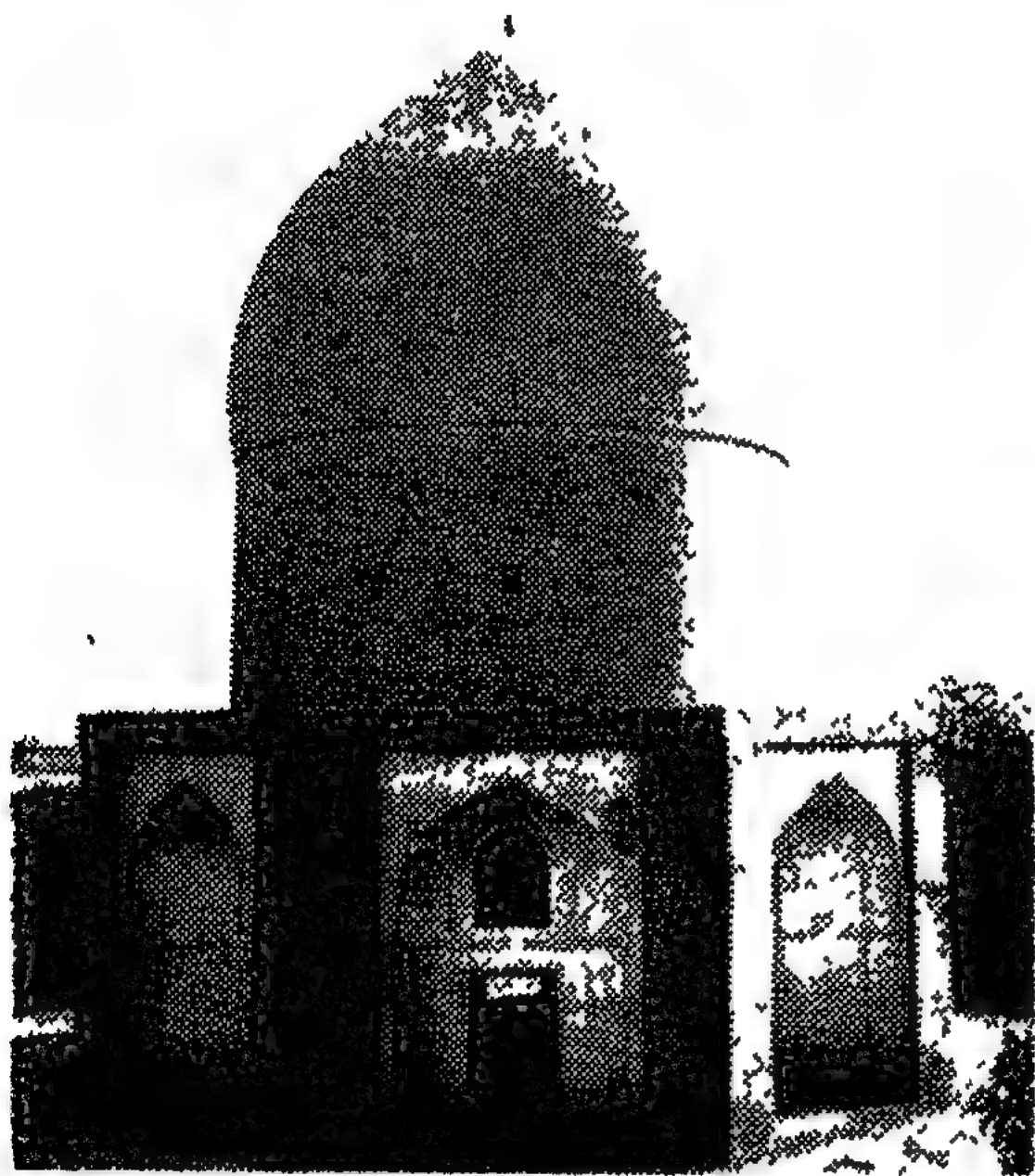
#### ۴ - آب خیابان مشهد :

منبع این آب از چشمه « گللس » است که عوام « چشمه گیلاس » میگویند و جوی آب  
چشمه را جوی حیابان میگویند ، و این چشمه در دامنه یکی از شعب کوههای  
هرار مسجد واقع شده که در شمال جلگه مشهد امتداد دارد و شاهراه قدیمی  
شهر طوس برادگان و در جز به ایورد و سا از کنار این چشمه بوده است ، و این  
چشمه در يك فرسنگ و نیم ساحل چپ رود « کشف رود » و در هفت فرسجی شمال  
عربی مشهد واقع است و آب آن چشمه سابقاً بشهر طوس میرفته است . در تاریخ  
روصه الصفا راجع باین چشمه چنین مینویسد

« عین گللس بقرب شهر طوس است و سه چشمه است متعارف هم ، اردایان  
کوه سیاه بیرون میآید و در غدیری جمع میشود که دور آن دو جریم میباشد و از  
آبجا چند جوی منشعب میگردد و اکثر سواد طوس از آبجا آب حورید » روصه  
الصفا - خاتمه ص ۱۴ ، طبع بمبائی .

بعد از آنکه در اواخر قرن هشتم طوس خراب و متروک گردیده و مشهد  
در قرن نهم آباد گشت ، در اواخر آن قرن امیر علشیر برای عمران و آبادی مشهد

ورفاه حال ساکنین آن آب چشمه کلسب را از بحر ای طوس منحرف و بطرف مشهد جاری ساخت. جوئی که بامر میرعلیشیر احداث شده دارای اعوجاج و توارب است باین جهت طول آن زیاده برده فرسنگ میباشد، و این جوی با کشف رود تقاطع نموده و در محل مربوط کف رود خانه را شفته نموده اند و در جاهائی که جوی با مجاری سیل تصادف مینموده با ساختن شتر گلوهای آجری جوی را از زیر مجاری سیل عمود داده و از خرابی آن جلوگیری کرده اند. در امتداد جوی ۱۴ آسیای دوسنگه ساخته اند که بعضی از آنها در شبانه روز سی خروار گندم آرد میکنند.



مقبره شیخ عطار در مشهد  
۱۲۲۳ هـ ش

دولتشاه سمرقندی در شرح حال میرعلیشیر با اقدام امیر در ساختن بحر ای آب در مشهد اشاره نموده است و مینویسد

« و بعنایت الهی چند وقت است تا همت عالی برخیزی گماشته که آب چشمه گل (کلسب) را که از مشاهیر عیون حراسان است و از منزهت جهان و دراعلی ولایت طوس واقع است بمشهد مقدسه رضویه آورد و محاوران و مقیمان مشهد مقدس را از حور بی آبی خلاص سازد، و در این کار مدد همت اهل الله شامل حال این امیر کسیر است، چه احسانی است که جباران عالم و سلاطین در این کار عاجزند و قریب بده فرسخ شرعی است. منع این آب که مجموع در باهمواریها



و شکستگی ها آب می باید آورد ، و این خیر بر جمع خیرات شریفه اش شرف دارد  
و مشهد مقدس از این جوی رشك بهشت برین و غیرت نگارخانه چین خواهد  
شد ، انشاء الله ، قال النسی « افضل الاعمال سقى الماء ... » ص ۵۰۶ طبع لیدن .

گرچه صاحب تاریخ

عالم آرای عباسی آوردن آب

چشمه گلسب را به مشهد ضمن

کار های شاه عباس اول در

سال ۱۰۲۱ ذکر کرده

است ، لیکن از قراریکه آقای

مواوی می نویسد « شاه عباس

خیابانی در قطر غربی و شرقی

مشهد طرح ، و جوی چشمه را

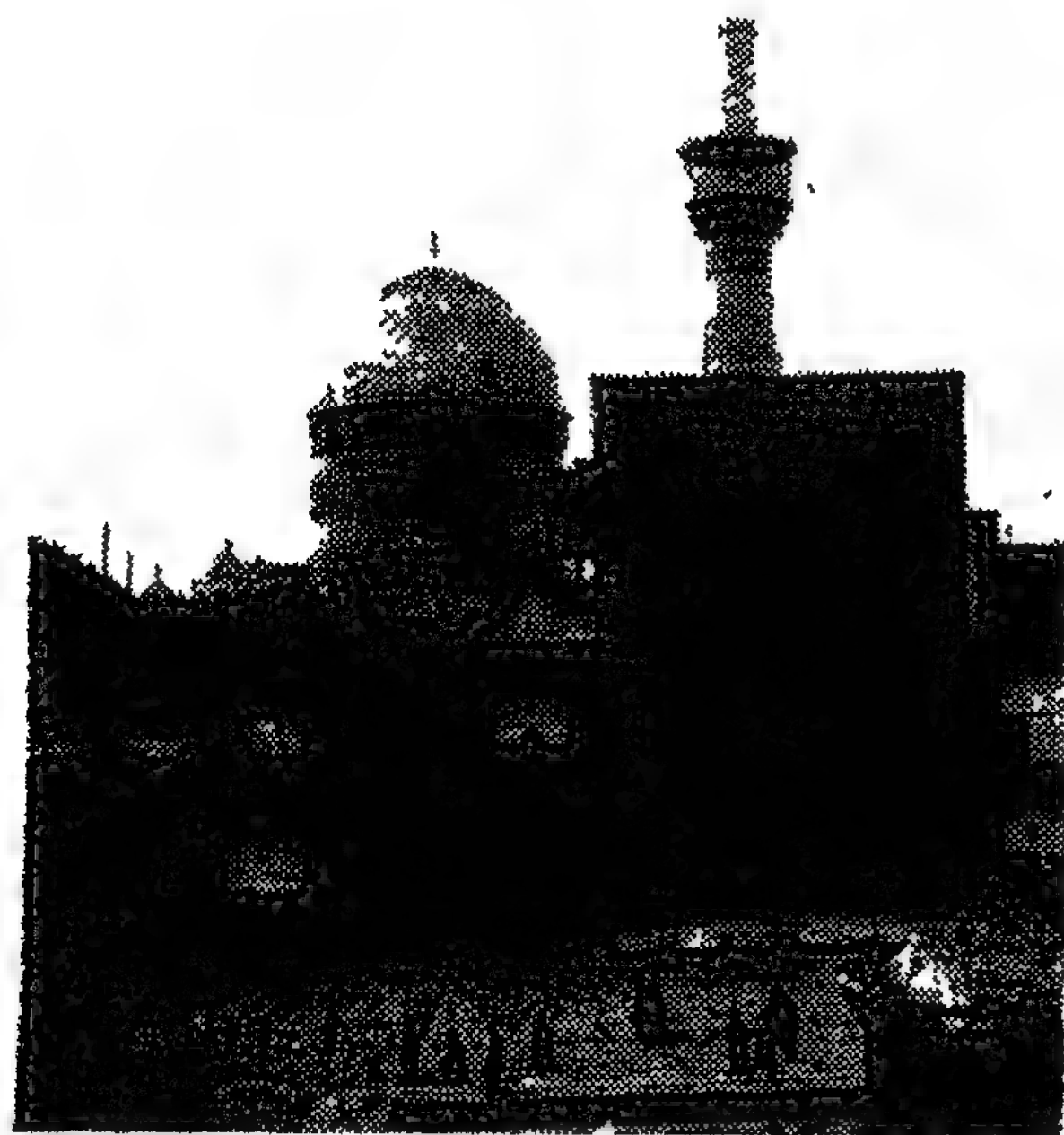
در وسط آن قرار داده ، و

اکنون آب مذکور در دو

فرسخی شرقی مشهد بمصرف

زراعت میرسد ، و جمع بین گفته

دولتشاه سمرقندی و اسکندر



ایوان طلا صحن جوی آستان قدس

رصویه ۱۳۲۳ ه . ش

بیک ممشى باین کیفیت میسر است که گوئیم - آب چشمه را میرعلیشیر بوائی به مشهد جاری  
ساخته و شاه عباس صفوی در موقعی که حیاان مشهد را طرح نموده محرای همان آب را  
در وسط حیاان قرار داده و بوسنده تاریخ عالم آرا بطور تسامح گذراندن آب  
را از وسط حیاان منطبق بر احاد تمام جوی نموده و اینکار را حرو مائر ساه  
عباس دانسته است . در هر حال مسلم است که آوردن آب از چشمه گلسب به مشهد  
از کارهای خیرامیرعلیشیر است ، و شاه عباس برای نگاهداری و تعمیر جوی مذکور  
موقوفاتی وقف نموده است و اینک آب چشمه و مزرعه جزو موقوفات آستانه قدس  
رضوی است و شصت زوج زراعت را آبیاری مینماید .



۴ - رباط سنگ بست : آن بیزازانبیه خیر میرعلیشیر در خراسان میباشد.  
دولتشاه سمرقندی در تذکره خود نوشته است :

«... و رباط سنگ بست که بر سر چهارراه واقع است راهی از تیشابور به مرو و راهی از طوس به رات، او (ارسلان جاذب) ساخته است، و در روی زمین رباطی از آن عالی تر مسافران نشان نمیدهند و امروز و بران است و قبر ارسلان در رباط مذکور واقع است...»  
و چون ضمیر منیر امیر کبیر عالم فاضل معین العلماء ربی الفضلا و مقصد الفقر الیدی قصر لسان القلم عن وصف ذاته بطام الحق والديس علیشیر خلد الله تعالی ظلال دولته علی رؤس المسلمین دائماً بتجدید سنت سنیه اکابر مصروف است، در جنب آن رباط رباطی مجدد احداث فرمود که چشم روزگار چنان عمارتی بدیده و امروز مقصد مسافران و مطلوب مجاوران آن دیار است، و در زیبایی چون عروسی آراسته و در رعنائی چون بوستانی پیراسته. حق تعالی وجود شریف این معدن خیرات و میرات راهمیشه در پناه خود محفوظ دارد « دولتشاه ص ۱۷۶ طبع لیدن.

آقای عبدالحمید مولوی در باب وضع فعلی این رباط چنین نوشته اند.  
« مزرعه سنگ بست در هفت فرسخی شرقی مشهد در سر دو راهی که از مشهد بطهران و از مشهد بهرات میرود واقع شده و اکنون ملک آقای حاجی حسین آقا ملک میباشد. قبر ارسلان جاذب در این محل است. علاوه بر قبر مذکور مناره بلند دارد، و آثار حرا بهائی در اطراف قدر دیده میشود، و آبادی سنگ بست و قبر ارسلان جاذب قرب نیم فرسخ از راه فعلی مسافت دارد، و اکنون در کنار راه شوسه - مشهد، طهران و مشهد، بجم و هرات - رباطی واقع است که ازانبیه خیریه مرحوم میرعلیشیر است، و در آن رو به مشرق باز میگردد، و بنای رباط در چهار طرف، و دو طبقه و آجری و سقف اطاقهای آن ضری و در کمال استحکام ساخته اند و میتوان گفت که سالم و بدون خرابی است. در وقایع بعد از شهریور ۱۳۲۰ که محمد یوسف هزاره طغیان نموده بود در همین رباط سنگ بست زد و خوردی بین عده نظامی و سواران باغی در گرفت و عده ای از طرفین کشته شدند. »

#### ۵. رباط دیز آباد:

باز دولتشاه سمرقندی در خاتمه کتاب خود در ذکر احوال میرعلیشیر بساختن

این رباط اشاره کرده است و گفته است :

« حالا در چند محل دیگر عمارات عالیّه احداث میفرماید مثل عمارت سرروضة حضرت سید عارف قاسم انوار و شیخ فریدالدین عطار قدس سرهماور باط دیز آباد بنواحی نیشابور که ثانی رباط ایاز خاص است بلکه از آن عالی ترو سنگین تر..... » ص ۵۰۶ طبع لیدن

واز وضع کنوبی دیز آباد آقای عبدالحمید مولوی چنین نوشته است :

« دیز آباد دهی است در دوازده فرسخی جنوبی مشهد، کنار راه مشهد به تهران، و در حد فاصل بین مزارع نیشابور فعلی و دهات مشهد مقدس. آب این مزرعه از کوههای نیشابور رو بقبله جاری است، و در علیای درّه که آب دیز آباد از آبجاریان دارد دیز آباد علیا واقع، و ساکنین آن تماماً اسمعیلی و از بقایای اسمعیلیه نیشابور میباشند. دیز آباد از موقوفات قدیمی آستان قدس رضوی است و موقعیت آن قسمی است که در مقابل یکی از دره های نیشابور واقع و در تمام فصول باد شدیدی در این محل جریان دارد و شاید همین جهت آبجا را دیزباد یا دزباد میگویند و یکی از آثار خیریه و مهم امیر علیشیر در آبجاست که عبارت از رباطی است آجری که تا کنون پابر جاست و شبیه رباط سنگ بست، ولی عظمت آنرا ندارد.

۶ - بند آجری قریه طرق : آقای عبدالحمید مولوی ساختمان این بند را

بامیر علیشیر نسبت داده و در نامه خود چنین نوشته است : در جلو رودخانه مغان و خان رود ساخته شده و قریه طرق بوسیله آب این بند ورود خانه زراعت میگردد. آنچه تا بحال تفحص شده برای بند مذکور مدرک تاریخی بیافته ولی چون در خراسان این موضوع اشتهار دارد و در ثبت آستان قدس هم ساختمان بند بنام میر نظام الدین علیشیر است باید جز و آثار او منظور شود

۷ - بنای مقبره امیر قاسم الانوار تمریزی .

دولتشاه سمرقندی بنای این مقبره را بامیر علیشیر نسبت داده و گفته است : « اليوم خاطر خطیر امیر کبیر..... نظام الملة و الدین علیشیر... مایل

بعمارت روضه مطهر حضرت سید شده و بنیاد عمارتی نهاده که گردون بهزاران چشم زیبایی آن ندیده، امید که عنقریب چون تمنای صاحب دولتان باتمام رسد و چون علوهمت اهل دلان ارتفاع پذیرد.....» دولتشاه طبع لیدن ص ۳۴۹.

دروقت حاضر از این بنا و قصبه خرگرد تحقیقات بعمل آمد. آقای مولوی حدس میزنند که قریه لنکر در خرگرد جام همان محلی است که سید قاسم الانوار برای اقامت گزیده و در آنجا وفات یافته است و بنائی که در آنجا موجود است همان بقعه سید میباشد که میرعلیشیر ساخته است، و در این باب شرحی نگاشته اند که نقل آن خالی از فایده نیست:

« در قسمت مقبره امیر قاسم الانوار سرابی تریزی در این چندروزه تحقیقاتی از مطلعین نموده و خلاصه آن بشرح ذیل است:

در خراسان دوجا بنام خرگرد اشتهار داشته، اول خرگرد خواف است که در یکفرسنگی «روی» حاکم نشین خواف بوده، و دیگر خرگرد جام واقع در دوفرسنگی تربت جام.

مزرعه لنکر ملکی آقای حاجی حسین آقاملک از رودخانه جام «جامرود» مشروب میشود و پشت قلعه و خانه های فعلی آن مزرعه، مقبره آجری گنبدی شبیه به گنبد بقعه هارویه واقع در طوس ساخته شده. این مقبره همان بنای مرحوم امیرعلیشیر نوائی است که مرقد امیر قاسم الانوار طرح نموده. و مزرعه خرگرددهی بوده که بآب قنات زراعت میشده و اکنون بایر است. حدس بنده این است که مزرعه لنکر را بمناسبت خاتقاء و لنکر مرحوم میر قاسم الانوار بعدها بنام «لنکر» نامیده اند و این لنکر همان خرگرد سابق است. پس از خرابی قنات خرگرد بهری از رودخانه جام برای زراعت آنجا احداث و از آبادی قنات صرف نظر کرده اند باین جهت تدریجاً نام خرگرد به لنکر تعویض شده و از خرگرد سابق فعلاً بایره قنات آن معروف میباشد.

تکمله - وقف نامه میرعلیشیر:

در کتابخانه ملی ملک رساله خطی موجود است «بنام دیباچه موقوفات میرعلیشیر».

سابقاً متعلق بوده است بکتابخانه مرحوم علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، و این رساله  
تحریر کی جنائاتی و مخط نستعلیق تحریری نگاشته شده و با جدول و تذهیب ظریفی آراسته  
است، در بیست و پنج صفحه ورق بزرگ شرح موقوفات مدرسه اخلاصیه هرات  
که میرعلیشیر بانی آن است درج شده، و مشتمل بر اطلاعات سودمند و نکات  
مفید است.

برای تکمیل این باب و تممیم فائده باستعانت از دوست دانشمند آقای اسمعیل امیر  
بخیزی خلاصه از آن وقفنامه ترجمه و در اینجا درج میشود، امید که اهل تحقیق را بکار آید:

» پس از ستایش خداوند و بت پیمبر و مدح سلطان حسین بایقرا چنین گوید

هر چند که حق سبحانه و تعالی در آمریش جهان و نظم عالم نیارمند معاوی بیوده ولی  
چنگش که کس از سر آن آگاه نیست چنین اقتضا کرده که اهل جهان در داشتن سلاطین و خلفاء با  
قدرتدار ناگزیرند، و دربار شهریاران نیز برای تمشیت امور جمهور محتاج اشخاص بصیر و هوشمند  
میباشند، درین زمان فرخنده که سلطان صاحب قران سایه مرحمت بر فرق جهانیان گسترده هر یک  
بزرگان قوم را در خور استمداد و لیاقت خود بشغلی سرافراز فرموده اند، اگر چه پدران من در حضرت  
آباء و اجداد سلطان هر یک گوهر کان شجاعت و شیربیشه دلاوری بودند و بمناصب عالیه سر آمد،  
اما من چون آن لیاقت در خود نمی دیدم ابواب هر گونه آرزو و مدعا را بر روی خود بسته  
و از امور دیوی و منافع آن بکارهای احروی و مصالح آن می برداشتم، که ناگاه سیمه ایت ارگستان  
سلطنت یوزید، و قاصد هدایت از بارگاه خلافت برسید، و منشور دولت برسانید، و در آن چنین مرقوم  
فرموده بودند که ای آسمان جهان فصیلت و آفتاب سپهر دانش و درایت - هر چند در گلزار اندیشه  
و فکرت گلهای رنگین شکفته و صیت طمت در جهان برفته، ولی از این چه نمره چیده ای و چه بهره  
پخته ای؟ اکنون که نیروی ما جهان را مسح کرده است و رور کاراندوه و محنت سپری شده ترا نیز  
چشم بخت از خواب بیدار و صبح دولتت بیدار گردیده، باید که خدمت در میان سیدی و در میان اقران  
سر بلند شوی چون بر مصون مشور آگاهی یافتیم ناچار سر تسلیم پیش آوردیم و میان خدمت و ستم  
می چند قطره را در جنب دریا و ذره را در پیش آفتاب بودی متصور نیست با وجود این چون گلزار  
ستم از خار سمه وریا در امان و بوستان خدمت ارچشمه سار صدق و صفا ریان بود، و هر لحظه مشام  
ان ارشیم سیم حمایت سلطانی معطر، و چراغ امیدم از پرتو مشعل تربیت صاحبقرانی مور میگشت،  
خدمت آن حضرت تمشیت امور جمهور میبرد اچتم و براهمائی خرد بکارهائی ابتداء میکردم که  
خود دنیا و نفع آخرت در آن منظور بود تا سب آسایش مردم و باعث رضای خالق گردد و حمایت  
خداوندی در تمام آنها کامیاب شدم.

از آنجائیکه دست بیداد هیچگاه از تعدی کوتاه نمیکرد، و صرصر ظلم از کشتن  
جراغ مظلوم و آتش کین از سوختن خرمن بیچارگان بار نمی ایستد، تا آنجا که ممکن بود شکایت

دادخواهان رسیدگی می کردم، و دست متعدیان از سر آنها کوتاه می نمودم و سلطان را از چگونگی امر آگاه می ساختم با آنکه مردم از وضع و شریف و از سپاهی تا غیر سپاهی از دولت مند تا فقیر در کارهای خود بمن مراجعه می کردند من هم در اصلاح آن میکوشیدم، ولی از کسی طمع مزد نداشتم و از هیچکس منتی قبول نکردم هر چند در این باب ربح فراوان می بردم چون منت و مزدی در میان نبود آن ربح بر خود گوارا می داشتم

برای آنکه مزرعه معاشم بیکبار بحشکد بر حسب امر سلطانی بچیزی از زراعت اشتغال می ورزیدم و چون درین شغل حسب شریعت و انصاف را کاملاً مراعات میکردم و از عنایت خداوندی بفع بسیار می بردم، و ارجواید آن نعمت بحود با اندک مایه پوشاک و خوراک می ساختم، و بقیه آن صرف امور خیریه و برای تقاع می نمودم و ثواب تمام آن را وقف روزگار آنحضرت میکردم. و ارجمله تقاعی که ساخته شد یکی این بود، که در سال ۸۸۰ حضرت سلطان در نزدیکی کوشک مس غاب میرا زمینی هدایت فرمودند که در آن زمین سرای و باغچه برای خود بسازم، و حتماً زمین خوش آب و هوایی بود و جوی انجیل از کنار آن جاری میشد. سی حریب از آن زمین را دیوار کشیده سرائی در آن ساختم و باغچه آنرا با درختان گوناگون و گلپای رنگارنگ بیاراسم، در وصف آن همین بس بود که موکب همایونی چندین بار در آنجا برول احلال فرمودند، و همان کوشک مرغاب در میانه حد جنوبی و غربی این باغچه واقع بود چون عمارت آن سمعت حرن انگیز و کهنه بود آنرا با خاک یکسان کرده و بجای آن مدرسه و مسجدی بنا نهادم، و در طرف شمالی مسجد گندی ساخته که مقریان خوش آواز در آن قرآن تلاوت می کنند، و آنرا دار الحفظه<sup>(۱)</sup> می نامند، و در دو صعه شرقی و غربی مدرسه دو معلم درس معین شده که یکی درس اصول و مروع فقه و دیگری درس اصول و مروع حدیث می گویند، و در هر حلقه درس یارده تن طلبه مشغول تحصیل می باشند و این مدرسه چون از روی خلوص ساخته شد موسوم با خلاصیه گردید در مقابل این مدرسه اخلاصیه در حد جنوبی شارع عام خانقاهی ساخته شد که برای دوام دولت سلطانی هر روز در آن خانقاه بقرآن و مساکین اطعام، و هر سال برای محتاجان سالیانه داده میشود، و گندی در آن خانقاه بنا شد که در روزهای برف و باران اگر مردم آن محلات نتوانند بمسجد جامع بروند بار جمعه را در آنجا بگزارند، و ارحطیب و امام و مقری تا حدیکه لزوم داشت برای آنجا معین گردید و هر چه از دکاکین و باغ و چشمه و مسغلات اعم از آنکه در خود هرات یا اطراف آن که در زمان دولت سلطانی از آن من بوده و در بیع و شرای آن ها شرایط شرعی کاملاً ملحوظ شده و دیاری اربهای آنها در ذمه من باقی مانده است و بدین معنی ائمه اسلام و دیگران بیرواقف هستند وقف صحیح شرعی این معاع نمودم.

بدرگاه ملك مرتبت سلطانی معروض میدارد

اکنون که روزگار حوائی سپری شده و زمان پیری رسیده و ارد دولت آنحضرت هر آرزویی که بردل داشتم بدان کامکار آمدم، و بغیر از دو آرزو آرزوی دیگری در دل ندارم و امیدوارم که آن دو آرزو بر بروق مرام حاصل آید یکی اینکه اجازه فرمایند که زیارت خانه خدا مشرف شده و بقای دولت خداوندگار بر ازا خداوند جهانیان مسئلت نمایم

(۱) اصل نسخه ۰ دار الحفظ

دومی آنکه، چون همواره مشمول عواطف حسروانه بوده و هستیم می‌خواهم در مقابل آن همه مراحم ملوکانه بقیه عمر را در مدح ذات همایون و صفات میمون سلطانی تا آخر برسانم که نام نامی آن حضرت قریبای - تمادی در صفحه روزگار پایدار و برقرار ماند، و با این همه ابتلائات و کثرت مشغله که برای فقیر روی آورده چنانچه از دمیده صبح تا غروب آفتاب بلکه شبها نیز آنی فارغ نیستم و تمامت اوقاتم صرف رسیدگی بامور عامه است، متأسفانه اربیل بدان مقصد عالی باز مانده‌ام، مستدعی آنکه این بنده را از این پریشانی خاطر و گرفتاری رهائی بخشند تا بفراغ بال از پی مقصود بروم

مقدمات تمام شد ایک محدودا موقوفه آغار میشود این موقوفات بسو قسمت است . يك قسمت در خود هرات و قسمت دیگری در توابع آن است که بترتیب ذکر میشود . در قسمت هرات

- ۱ - تیم طایفه فروشان واقع در بازار ملك دارای عمارت دو طبقه .
- ۲ - پنج باب دكان متصل بهم واقع در جنوب تیم مذکور بایکباب دكان دیگر .
- ۳ - یکباب دكان نمده فروشی بابالا خانه واقع در شرق تیم مزبور .
- ۴ - یکباب تیمچه و چهار باب دكان متصل بهم واقع در دروازه عراق
- ۵ - یکباب تیمچه دو طبقه واقع در دروازه ملك و هشت باب دكان در اتصال تیمچه
- ۶ - یکباب تیمچه و دو باب دكان متصل بهم .
- ۷ - دو باب دكان واقع در کوچه راغان

قسمت توابع شهر

- ۱ - در بلوك النحان در موضع فراشان يك قطعه باغ بمساحت ۲۸ حریب و ۲۳ حریب زمین متصل بهم

- ۲ - يك قطعه باغ بمساحت ۱۸ حریب که دو حریب و نیم آن تا کستان است
- ۳ - در بلوك اخیل یک قطعه زمین بمساحت چهار حریب
- ۴ - در باد مرغان یک قطعه زمین » » حریب
- ۵ - در محله خواجه شهاب . باغات و چند حریب زمین و دو قطعه تا کستان متصل بهم ۳۳ حریب

- ۶ - در محله سفلی دو قطعه باغ انگور بمساحت دوازده حریب متصل بهم

- ۷ - » » یک قطعه باغ بمساحت ۴ حریب

- ۸ - » » چند قطعه باغ بمساحت ۶۰ حریب

- ۹ - » » تا کستان ۲۶ حریب و ۴ حریب زمین

- ۱۰ - » » زمین ۱۸ حریب و يك باغ ۱۲ حریب

- ۱۱ - » » زمین ۱۹ حریب و باغ ۱۴ حریب

- ۱۲ - » » یک قطعه باغ بمساحت يك حریب و نیم

- ۱۳ - در ولایت ناد عیس . جمیع چشمه را تمام و کمال ما چشمه مکمل ( کدا )

- ۱۴ - در ولایت هرات رود تمام باغات و درختان و سرای و باغچه با سایر اراضی آن

( این محدودات که حدود آنها در موقعه مذکور است در اینجا بطور اجمال بیان گردید )

## شرایط

- ۱- متولی باید هر سال دوست تا پوستان و دوست تا کلاه و دوست جفت کفش و دوست  
 پیراهن و دوست تازی شلواری خریداری کرده باریاب استحقاق نسبت با استحقاق ایشان برساند و  
 سال چهارصد لیرا فرش و بوری و چراغ خانقاه و مسجد و مدرسه مصرف کند و هر چه برای خانقاه  
 و مدرسه و دیك و طبق و قاشوق و غیره لازم باشد تهیه کند. فراش و خادم هر شب باید در مدرسه و  
 تن بهد و خانقاه و دارالحفاظ شمع روشن کنند.  
 سه
- ۲- مقرر و خادمها و فراش باید بهمدیگر کمک کنند در میان مدرسه و خانقاه هر خرابی  
 پازدی دهد سال سال آبرامرتب سازند تا آمد و رفت برای مسلمانان دشوار نشود.
- ۳- در هر سال متولی وقفیه را از سر نو نویسانده پس از مقابله با سجلات قضاة  
 مع دارد تا بهرور ایام پوسیده نگردد
- ۴- هیچگاه گماشتگان صدور و متولیان در عمل این سرکار مداخله نباید بکنند، مادامی که  
 . طلاق شرط واقف عمل میکنند از عمل این سرکار صورت جمع و خرج نباید بخواهند و هیچ چیز  
 نان نباید بگیرند که بایشان حلال و مباح نخواهد بود چون فقیر در موقع وقف کردن این محدودات  
 رعیت آنها اقرار کرده و تصرف شخصی از قبل خود و اگذار کرده و او را متولی نمودم و  
 : عظام در ضمن مرافعه شرعی حکم بوقفیت کرده، و این محدودات را با سجلات خود موضح و  
 رقیعات خود موضح نموده محلد و مؤید بودن این بقاع معلوم گردید ( کدا ) خداوند بجمع  
 ان مبارک فرماید آمین یارب العالمین .  
 عله

مویز  
من

من

پنججاه

یکصد

پنجاه

( ۱ )

( ۲ )





اولین ترجمه فارسی مجالس النفائس که در این مجموعه بنام « قسمت اول - لطائف نامه و مؤلف آن » ترجمه و خری هراتی « درج شده است کتابی است بنام « لطائف نامه » که اصل نسخه‌ای از آن متعلق بکتابخانه آقای حاجی محمد آقا نخبجوانی مدرک این طبع است. این نسخه بخط مستعلیق سبک هرات نوشته شده و خالی از اغلاط و سقطات نیست و در حاشیه آن بطور متفرق قطعاتی از « تحفه سامی » نگاشته اند. تاریخ کتابت آن سال ۹۹۲ ه. ق. است که شصت و چهار سال بعد از تألیف اصل میباشد. و چنانکه گفتیم نسخه دیگر ار همان ترجمه در موزه بریتانیا موجود است که بتاریخ رمضان ۹۶۵ ه. یعنی سی و هفت سال بعد از تألیف نوشته شده و متأسفانه دسترسی بآن برای نگارنده میسر نگردید. در متن کتاب هیچگونه اشاره بتاریخ آن ترجمه ندارد ولی چون مؤلف مذکور کتاب خود را بنام شاه اسمعیل بن حیدر (۱) و پسرش سام میرزا (۲) ولله او امیرالامرا درمش خان (۳) که پیشکار کل مملکت خراسان بوده مصدر ساخته است، و آنگاه آنرا هدیه مجلس وزیر خراسان خواجه حبیب الله (۴) نموده و در این بیت اشاره بنام او کرده است:

(۱) شاه اسمعیل بن حیدر صغوی، متولد در ۸۹۲ و متوفی در ۹۳۰ جلوس ۹۰۵ ه. ق. مؤسس و بنای سلسله صغویه رجوع شود بحبیب السیر، احسن التواریخ روملو، عالم آرا تالیف اسکندر بیک منشی، خلاصه التواریخ تالیف قاضی احمد بن شرف الدین حسین معروف بمیر منشی قمی

(۲) سام میرزا معزالسلطنه والدین ابوالنصر، متولد ۹۲۳، دومین پسر شاه اسمعیل، از طرف پدر فرمانروای مملکت خراسان شد در سال ۹۲۷ والی ملک خراسان گردید بعد از وفات پدر و سلطنت برادر اکر، شاه طهماسب، همچنان بر حکومت خراسان باقی ماند تا در سال ۹۳۶ پس از هجوم عبدالله خان اورنگ که شاه طهماسب به خراسان آمد حکومت آن ناحیه را برادر دیگر خود بهرام میرزا محول داشت، و بعد از حمله سوم عبدالله خان و سر مجدد شاه طهماسب در سال ۹۴۱ مجدداً سام میرزا به حکومت خراسان بنشست، ولی بعد از رفتن شاه یاقی گردید و بعداً بهمن افتاد

(۳) درمش خان شاملو - ارامراه بزرگ قزلباش که نزد شاه اسمعیل دارای عزت و حرمت بسیار بود و ملقب به « ایس الحضره » است و صاحب اختیار و اقتدار در سراسر خراسان گردید و در سال ۹۳۱ وفات یافت

(۴) کریم الدین خواجه حبیب الله ساوچی - بافاق سام میرزا در سال ۹۲۷ بوزارت خراسان آمد، در حبیب السیر نوشته است که وی حامل مشور حکومت خراسان بنام سام میرزا بوده است



سپهر لطف و کرم آصف سلیمان جاه <sup>۱</sup> «محب آل بی و ولی حمید الله»  
و نیز يك فصل تمام در خاتمه كتاب مخصوص ذكر ميرزا شاه حسين وزير (۱)  
نموده و كتاب را بنام او ختم کرده است.

پس از مقایسه تواریخ احوال این اشخاص این نکته معلوم میشود که چون حکومت  
سام میرزا در خراسان و ورود در مش خان لاله او بهرات در سال ۹۲۷ ه. ق. واقع شده و  
قتل میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی وزیر اعظم شاه اسماعیل در سال ۹۲۹ ه. ق.  
رویداده است، از اینقرار کتاب لطائف نامه، یا ترجمه فخری هراتی، در سال ۹۲۸ ه. ق.  
باید تألیف شده باشد.

اصل این ترجمه با عبارتی منشیانه و با سلاست و انسجام تحریر یافته و حاکی از  
سخنمدانی مؤلف آن کتاب است، و اصافات بسیار از طرف مترجم باصل *مجالس النوائس*  
ترکی الحاق شده، و علاوه بر آن در آخر کتاب فصلی خاص بعنوان مجلس بهم باصل مزید  
ساخته است، و در آن فهرستی از یکصد و هشتاد و نه تن شاعر و گوینده که میرعلیشیر اسم  
آنها را برده است ذکر کرده که اول همه شرح حال مؤلف باصل، یعنی خود میرعلیشیر نوائی  
است، و اشاراتی باحوال بسیاری دیگر از معاریف رجال و بزرگان تاریخی آرمان شده که  
دارای فوائد بسیار میباشد. (رجوع شود بصفحه ۱۳۲)

نکته قابل توجه در ترجمه این کتاب همانا ذکر سببی است که مترجم در مقدمه  
مینماید و چنین میگوید

«اما سبب آنکه بعض اعزّه و محادیمی که عبارت اطلاع ترکی بدارند اطاقت امواج  
الفاظ آن دریای بدایع و عمق معانی آن محیط صنایع بهره نداشتند تأسف تمام دست میداد،  
و مناسب آن میدید که این پرده را از پیش جمال آن دلبر و ر که چون مشک تاتار در مرتبه  
ترکی پرده دار مانده بر دارد، و آن صورت زیبا را که تحریر خامه بدایع نگار خیال است  
بی حجاب بنظر اهل فضیلت و کمال درآورد»

(۱) اعتمادالدوله میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی - وزیر اعظم شاه اسماعیل - در سال  
۹۲۹ در عمارت هشت بهشت تبریز بدست مهتر شاه قلی رکابدار کشته شد، شرح قتل وی تفصیل  
در حبیب السیروم در احسن التواریخ روملو ذکر شده است

چنان معلوم است که در شهر هرات خواندن اصل مجالس النفائس ترکی برای خواص مشکل و متعذر بوده است و با آنکه از حکومت میرزا شاهرخ (سال ۸۰۰ ه. ق.) تا سال ترجمه (۹۲۸ ه. ق.) شهر هرات تختگاه تیموریان و مسکن امراء و بزرگان جغتائیه بوده معذک زبان فارسی بقدری متداول و غالب بوده است که در این مدت یکصد سال و اندی در خوانندگان آتشهر چندان تأثیر و نفوذی نداشته است.

مؤلف لطائف نامه، یعنی مترجم اول مجالس النفائس، بطوریکه در دیباچه متعرض شده فخری هراتی است. در نسخه موزه بریتانیا نام مؤلف فخری بن سلطان محمد امیری ذکر شده (رجوع شود بفهرست ریو ص ۳۶۵) ولی در نسخه آقای نخجوانی که مدرک نگارنده است اشاره بنام مؤلف در این عبارت این چنین است:

«تراب اقدام جرعه بوشان جام الفقر فخری سلطان محمد بن امیری» که ظاهراً کلمه فخری تخلص مؤلف سهواً یا عمداً برای احتراز از تکرار حذف شده است.

بهر صورت برای تحقیق در شرح احوال او بعضی از کتب تذکره که در دسترس بود مراجعه نمود و خلاصه از آنچه بنظر رسید ذیلا مینگارد:

در تحفه سامی طبع تهران اشاره بنام او بیافتم، وای ریو در فهرست باستناد تذکره الهی<sup>(۱)</sup> میگوید: «مؤلف لطائف نامه فخری، سلطان محمد بن امیری، است و فخری یکی از قصیده سرایان شاه طهماسب است، و علاوه بر این کتاب تذکره ای از زبان شاعر نگاشته موسوم به «جواهر العجائب» که در سند بنام عیسی ترخان تألیف نموده، و دو دیوان عزلیات دارد موسوم به بوستان خیال و تحفه الحیب که دومی را بنام خواجه حبیب الله وزیر خراسان ساخته است.»

در تذکره ریاض الشعراء و اله داغستانی در شرح حال او مینویسد:

«مولانا فخری در زهد و ورع یگانه رمان و در تصوف نادره دوران است، چند مثنوی در سلك نظم کشیده، و از معاصرین شاه طهماسب مغفور ماضی بوده و اوست.»

(۱) الهی - مؤلف تذکره - عماد الدین محمد حسینی ارسادات اسدآباد همدان و معاصر شاه عباس

اول است، در کشمیر در سال ۱۰۶۳ وفات یافته

جا کن درون دل که از این خوشتر شوی      تو قطره چو در صدف آئی کهر شوی.

وله

خسته چشم ولبت کردم که در تنهای شوق      این مرا چند آنکه به میگرد آن بیمار داشت.

وله

خیال خال لب او مکن که دانه درد      چو در زمین دل افتد فغان و ناله برآید.

وله رباعی

نگار هست من از حال کس نمی پرسد      گل است و هیچ ز احوال خس نمی پرسد

عجب نباشد اگر یاد من نکرد حبیب      زمانه ایست که کس حال کس نمی پرسد.

وله

عالم بسوخت از غم دل بر منش سوخت      دل سوختم زهر وی و دامنش سوخت.

وله

نادیده ما زیار وفائی نمیرویم      ورهم رسد جفا ز جفائی نمیرویم

هر جا که میرویم دیار حبیب ماست      ما از دیار عشق بجائی نمیرویم.

در قاموس الاعلام ترکی در ذیل احوال مولانا فخری بن محمد امیری نیز شرح حال

مختصری آمده و میگوید :

« از اهالی هرات بود، بعد از ایفاء مراسم حج در زمان شاه طهماسب حسینی بصوب سند عزیمت کرد و مورد الطاف حاکم آبجا عیسی تر کنخان واقع گردید. در اواخر قرن دهم هجری بدرود ربذکی گفت. تذکرة الشعرائی بنام « جواهر العجائب » و دوائر دیگر موسوم به « تذکرة النساء » و « تحفة الحبيب » از او بیادگار مانده است، شاعر او دسترس پیدا نکردم » ( قاموس الاعلام جلد ۵ - چاپ اسلامبول )

ولی عجب است از شمس الدین سامی مؤلف قاموس الاعلام که ظاهراً او را اشتباه و سهوی روی داده و « فخری » را با « امیری » خلط کرد و تألیف لطائف نامه و همچنین بوستان خیال را به « امیری » نسبت داده و میگوید.

« امیری از شعراء ایران بوده و در زمان شاه طهماسب صفوی زیسته است، منظومه بنام « بوستان خیال » و چند مثنوی و اشعار دیگر دارد و همچنین تذکرة الشعراء میر علیشیر

نوائی موسوم بمجالس النفائس را از جغتائی بفارسی ترجمه کرده است. « (قاموس الاعلام جلد دوم چاپ اسلامبول)

از تذکره ها فعلایش از این اطلاعی بدست نیامد و در خود کتاب نیز اشاراتی باحوال مؤلف نشده است که تاریخ زندگانی او را مفید باشد. تنها از خلال سطور این ترجمه برمیآید که فخری نزد خواجه حبیب الله ساوجی وزیر حراسان شأن و مقامی داشته و این ترجمه خود را بنظر او میرسانده است و از او به « ولی العمی » تعبیر میکند و بعضی اشعار را در این کتاب بر حسب امر او اضافه مبر کرده است (رجوع شود صفحه ۲۱).



دومین ترجمه ارجحالس النفائس که در قسمت دوم این کتاب بطبع رسیده است ترجمه دوم و مترجم آن در دارالخلافة اسلامبول در سال ۹۲۷ ه. ق. شروع و در سال ۹۲۹ ه. ق. پایان رسیده، و تاریخ آن مکرر در ذیل کتاب تصریح شده است (رجوع شود صفحه ۱۸۲ و صفحه ۲۸۹ در ذکر احوال مولانا سائلی، و صفحه ۲۹۷ در ذکر احوال مولانا شهیدی، و صفحه ۳۵۹ در عنوان روضه دوم، و صفحه ۴۰۹ در ختم کتاب -). ماده تاریخی که برای احتتام آن در صفحه آخر ذکر شده این است « بگوش ملائک بهم عقد گوهر » که همان سال ۹۲۹ از آن استخراج میشود. بنابر این ترجمه فخری در هرات با این ترجمه تقریباً هر دو در زمان واحد انجام گرفته اند. و این ترجمه بر خلاف ترجمه هرات که بنام شاه اسماعیل اول است بنام رقیب و خصم او یعنی سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید خان بن سلطان محمد خان معروف بفاتح مصدر میباشد. و مترجم آن موسوم به محمد بن مبارک القزوینی است که چون در دار سلطان سمیت طاعت داشته بعنوان حکیم شاه معروف بوده در سده تهران که طاهر امغلو ط بنظر میآید نام او را باین ترتیب ثبت کرده است « شاه محمد بن حاجی مبارک شاه المتطبب » و در سده اسلامبول که معتبر و موثق است چنین آمده « ابن المبارک محمد القزوینی المدعو بحکیم » و در آخر آن نسخه نیز چنین نوشته است. « علی بد مؤلفه العبد الفقیر الی العنی الکریم، ابن المبارک محمد القزوینی الحکیم. »

و این مترجم هم مانند فخری هراتی يك فصل بر اصل کتاب افزوده است، یعنی فصول کتاب را به هفت بهشت تقسیم نموده و ترجمه مجلس هشتم را که مشتمل بر ذکر احوال سلطان حسین، بایقراست، نقل مختصری از احوال او در مجلس هفتم اکتفا کرده، و کلیه اشعار ترکی او را حذف کرده، و در عوض فصلی را که خود اضافه کرده «بهشت هشتم» نامیده است، و آنرا بدو روصه تقسیم کرده. روصه اول در ذکر شعرای ماضی قبل از زمان سلطان سلیم خان، و روصه دوم در ذکر سلطان مدکور و شعرای دربار او (رجوع شود صفحه ۳۱۷).

اما روصه اول، بیشتر از بهارستان جامی اقتباس شده و در غالب موارد مطالب و اشعار را عیناً از آن کتاب نقل نموده، و ظاهراً قدر و قیمت تاریخی مهمی ندارد، و در بسیاری از موارد با اشتباهات و سهوهای غریب دچار شده است.

ولی روصه دوم بهترین و مهمترین قسمت این کتاب است، و مطالب بدیع و اطلاعات نفیسی را متضمن است که خاص این کتاب میباشد و مطالبی دارد بادر، که در دیگر تذکره ها یافت نمیشود. زیرا شرح احوال کسانی است که معاصر با مؤلف بوده اند.

علاوه بر آن در متن ترجمه نیز اضافات و الحاقاتی دارد که آنها نیز در حد خود بسیار نافع و ذیقیمت میباشند. از جمله، در بهشت ششم ذکر چهل تن از شعرای عراق و آذربایجان را نموده است که در عهد سلطنت سلطان یعقوب آق قویونلو و در دربار او میریسته اند که آن را نیز بر اصل ترکی (محالس النهایس) اضافه کرده، و از آن جمله شرح حال سبه مفصلی از مولانا جلال الدین محمد دوابی عالم بزرگ نیمه آخر قرن نهم را دارا میباشد که استاد خود مترجم بوده است (رجوع شود صفحه ۳۰۰).

سك اشاء این ترجمه بوضاحت و روانی ترجمه فخری هراتی بیست و آن حسن اسبجام و سلاست را ندارد، الترام به جمعهای دارد و تچنیسات متكافاه تأثیر لغت محیط او را در عبارت فارسی وی ظاهر میسارد. ولی معدلك ساده و روان و خالی از ترکیبات معقد و لغات نامأنوس است.

اما شرح احوال حکیم شاه، محمد قزوینی مترجم: سه کتاب که مؤلفین آن متوطن در اسلامبول بوده اند بنظر نگارنده رسیده که در هر کدام کم و بیش اشاره ای بتاریخ زندگانی وی کرده اند.

۱ - كتاب الشقائق النعمانية في علماء الدولة العثمانية تأليف طاشكيري زاده ( ج . اول ص ۳۷۱ - ۳۷۲ طبع مصر )

۲ - كتاب كشف الظنون تأليف حاجي خليفة

۳ - قاموس الاعلام شمس الدين سامي ( جلد سوم )

در الشقائق النعمانية در ذكر علماء دولت سلطان بايزيد خان ذكر او را چنين کرده است :

« ومنهم العالم الفاضل السكامل الحكيم شاه محمد القزويني - كان رحمه الله تعالى من تلاميذ العلامة جلال الدين الدواني ، قرء عليه العلوم و كان ماهرا في علم الطب لانه كان من اولاد الاطباء ، ثم سافر الى مكة المشرفة و جاور بها مدة ، ثم ان المولى ابن المؤيد ذكره عند السلطان بايزيد خان و اخرجه من مكة الى قسطنطينيه و عين له كل يوم مائة و عشرين درهما برسم الطب . ثم لما جلس السلطان سليم خان على سرير السلطنة صاحب معه و تقرب اليه ، و بلغ عنده المراتب العاليه ، و مات في ايام سلطانه الاعظم ( اراد السلطان سليمان خان ) سلمه الله تعالى و انقاه . وله كثير من المصنفات . احسنها و الطيف تفسير القرآن العظيم من سورة النحل الى اخر القرآن و كتاب ربط السور و الايات وله حواش على تهافت المولى خواجه زاده و حواش على شرح العقايد العضديه للعلامة الدواني و له شرح الايساغوجي و شرح الموجز في الطب ، وله ترجمة حياة الحيوان بالفارسيه و غير ذلك من الرسائل و الكتب . »

واز اينقرار حكيم شاه محمد زمان سه سلطان يعنى بايزيد و سليم و سليمان را متواليا درك کرده است ، و طاهراً از بدما و نرد يكان دو سلطان اخير بوده . و در آن كتاب همه جا آنان را باد و احترام ياد نموده و اشاره بنرد يكي خود با آنها کرده است . چنانكه از مصاحبت خود در سفر مصر با سلطان سليم خان بسال ۹۲۴ هـ ق . ذكرى کرده است . ( رجوع شود به صفحه ۲۵۰ )

و در كشف الظنون حاجي حليفه در ديل كلمه ايساغوجي بطور اختصار اشاره بنام او و سال وفاتش کرده از اينقرار :

« وشرح ابی العباس احمد بن محمد الامدی و حکیم شاه محمد بن مبارک القزوینی المتوفی  
سنه ست وستین وتسعمائه »

بنابر این وفات او در ۹۶۶ ق. بهشت سال قبل از وفات سلطان سلیمان خان  
اول وسی و هفت سال بعد از این ترجمه اتفاق افتاده است .  
و در قاموس الاعلام ترجمه احوال او که ترکی ذکر شده چنین ترجمه می شود:  
( جلد سوم )

« حکیم شاه محمد از مشاهیر علما و اطباء زمان سلطان بایزید ثانی است . اصلاً  
ایرانی و از اهالی شهر قزوین و از شاگردان جلال الدین دوانی بود . از آثار اوست تفسیری  
مختصر و حواشی به « هدایه » و « نسفی » و « شرح بر ایساغوجی » و « کافی » و تألیفی بنام  
« موجز » حیاة الحيوان دمیری را ترکی ترجمه کرد ( با کلام صاحب الشقائق اختلاف  
دارد ) و ذیلی بتذکره الشعراء امیر علیشیرنوائی نوشته است . »

این بود اطلاعات مختصری راجع باحوال و آثار این مترجم که باقلت منابع بدست  
آمده و برای معرفی اجمالی او کافی بنظر میآید .

\*\*\*

در متمم فهرست موزه بریطانیا Supplement, No. 104 نسخه دیگری ذکر  
ترجمه سوم  
و مترجم آن شده که طاهرأ سومین ترجمه محالس النفائس فارسی است . این ترجمه ،  
که اینجانب در ایران نسخه ای از آن سراغ نکردم ، بر حسب توصیف و  
روایت رؤو بدست شاه علی بن عبدالعلی انجام گرفته ، و شروع میشود باین عبارت : « بعد از  
حمد معبود و درود بر نبی عاقبت محمود ، نموده میآید که فصیح ترین زبانی که از آن شاعران  
حکمت شعار بلطائف گفتار آیند ... »

مترجم در مقدمه مختصر آن میگوید که چون زبان فارسی را در کتابت و تکلم ادبا  
بر زبان ترکی رجحان میدهند ، خاصه در زمان سلطان زمان سلطان دین محمد ، از اینرو  
بر حسب خواهش بعضی از دوستان تذکره الشعراء میر علشیر را بفارسی نقل نموده است .  
و دین محمد مذکور از سلاطین اوزبک ماوراء النهر و پسر جانی بیک خواهر زاده

عبدالله خان اوزبك، است در زمان سلطنت عبدالله و عبدالمؤمن حكومت يك قسمت از خراسان را داشته است و بعد از وفات عبدالمؤمن خان در سال ۱۰۰۶ ه. ق. در هرات بتخت خانی نشست. ولی پس از اندکی از شاه عباس اول شکست فاحش یافته و بماوراء النهر گریخت و در حین فرار وفات یافت (رجوع شود به مرآت العالم و تاریخ مغول تألیف هوارت). بر حسب توصیفی که رثو از این نسخه مینماید طول نسخه  $۷\frac{1}{2}$  انچ، و عرض آن  $۴\frac{1}{4}$ ، و هر صفحه سیزده سطر است، بخط نستعلیق ظریف، ظاهراً در قرن یازدهم کتابت شده باشد. و این ترجمه مشتمل است بر هفت مجلس از مجالس هشتگانه مجالس النفائس، و مجلس هفتم نیز در وسط بعد از شرح احوال میرزا الغ بیک منقطع میشود.



اصل ترکی مجالس النفائس مقدمه بلیغی دارد که متأسفانه در هیچ يك از دو ترجمه

موجود بفارسی نقل نشده، و آن مقدمه ابتدا میشود باین رباعی:

یوزحمد اسکا کیم یاساب جهان بستانی

آبالاب یوز زلف دین گل و ریحانی.

قیلیدی یا ساغاح بو باغ روح اورائی

نظم اهلیس اینک بلبل خوش الحانی.

و در آن مقدمه میرعلیشیر پس از حمد و نعت، از استاد و مرشد خود عبدالرحمن

جامی و کتاب بهارستان او ستایش کرده و کتاب خویش را بنام سلطان زمان حسین بایقرا

موشح و اشاره بتذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی نیز نموده است.

و معلوم نیست چرا مترجمین هراتی و قزوینی این مقدمه را هیچکدام بفارسی ترجمه

نکرده اند، چون این ناقص مینمود برای تکمیل موضوع و تتمیم فایده بران سر شد که ترجمه

از آن مقدمه در اینجا بنگارد، ازینرو ار داشمند گرامی آقای اسمعیل امیرخیزی خواهش کرد

که آنرا ترجمه نمایند. ایشان بیدر ناقتضای دوستی قدیم این تقاضا را پذیرفته و آنرا با نثری

شیوا و نظمی دلاویز بفارسی درآوردند اینک عیناً در اینجا ثبت میشود تا این بقیصه از ترجمه

فارسی رفع شده باشد.

مقدمه ترکی  
مجالس النفائس



« صد حمد بدانکه ساخت بستان جهان گردش گل و ریحان زرخ و زلف بتان.  
آراست چو این گلشن روح افزا را شد اهل سخنش بلبل خوش الحان.  
و درود نامعدود بدان خلاصه معدوم و موجودی که

چون از بر اوربك فصاحت بنشست هر نظم که ساخت زمرة نظم پرست  
هم رونق بارار کلامش بشکست هم نظمش بنمود بخاك اندر پست.

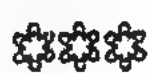
بر حضرت حرده نیان خرد آئین معروض میگردد، که بلندی مقام نظم را همین دلیل کافی است که کلام معجز نظام حضرت ملك علام که بواسطه جبرئیل خجسته فرجام بحضرت سیدالانام نازل شد در مقابل فصاحت عرب بود که نظم خود را باریور بلاغت و گوهر فصاحت آرایش داده و آواره کوس دعوی نآسمان رساییده بودند پس گویندگان علم نظم و استادان فن شعر که گوهر پاك دریای دقائق ولعل تاباك کان معای میباشند، گروهی بس ارجمند و قومی بسیار شرافتمند هستند. و برای آنکه نام نامی وصفات گرامی ایشان از صحائف زمان و صفائح دوران محو نگردد، مصنفان در تصنیفات و مؤلفان در تألیفات خود فصولی آراسته و ابوابی پیراسته اند. و تألیفات خود را بدگر احوال این گروه زیب و زینت داده اند که از آنجمله یکی حصرت محدومی شیخ الاسلامی مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی مدظل ارشاده است :

به فلك را عقل گرسنجد بمیران خیال مینماید در بر دریای علمش قطره وار.  
تا نژاد از چشمه سار طبع او آب رلال چشمه حیوان بکیتی شد روان ازهر کنار.

این نزرگوار عالی مقدار در کتاب موسوم به «بهارستان» هشت باب باز کرده که هشت روضه بهشت از خجالت آن روی از مردم بهفته و در پشت پرده احتفا جای گزیده است. و آن کتاب را نزیور نام سلطان صاحبقران مذیل و بگوهر القاش مکمل نموده است. و يك روضه آنرا منعمات این بلبلان موزون و او عندلیبان خوش آوا رشك نگار خانه چین و عیرت فردوس برین کرده است. و امیر دولت شاه نیز که در میان میررادگان اصیل خراسان نزیور فضل و دانش بهره مند و نتاج سعادت فقر و قناعت سر بلند است بنام سلطان صاحبقران کتابی موسوم به « تذكرة الشعراء » نوشته است که حقاً در تألیف آن ربیع فراوان بر خود نهاده است.

و این طبقه را خوب جمع آوری کرده است. و باز درین باب کتب و رسائل دیگری نوشته شده که اسامی شعرای گذشته و فصیحای قدیم در آنها مذکور و احوالشان مسطور است. شعرا و خوش طبعان این دور خجسته و روزگار فرخنده، که درین دولت و نتیجه تربیت سلطان صاحبقران در اغلب اقسام شعر خاصه در طرز غزل که از دیگر اقسام آن روح پرور و نشاط انگیز تر است سلاست و لطافت ترکیب را با وایل رسانیده و نثر کت و غرابت معنی را تا آنجا که شرط است بجای آورده اند، چون اسامی ایشان در زمره آن جماعت منظور نگردیده و سخنانشان بدان ترتیب و قاعده مذکور نشده است، لذا بخاطر شکسته گذشت که باید ورقی چند نگاشت و دامهای شعرا و ظرفای این عصر در آن ثبت نمود تا این نیازمندان نیز در ذیل شعرای نزرگوار گذشته مسطور آیند، و این پروان دریی آن دهران بروند. بنابراین از زمان ولادت همایون سلطان صاحبقران تا روزگار دوات روز افزون که تا روز شمار و انقراض جهان پاینده و برقرار باد اسامی شعرائی را که این فقیر نام آنان را شنیده و خودشان را ندیده است و کسانی را که درك خدمتشان نموده و اما ازین دارفانی سرای باقی ارتحال یافته اند و آنانی را که در این روزگار فرخنده رنده و مدیحه سرای ذات ملکوتی صفات آنحضرت میبایستند باید جمع آوری نمود تا از نتایج طبع هر کدام از آنان نمونه نوشته شود.

چون این مقصود بدست آمد بهشت قسمت منقسم گردید و هر قسمت بمجلسی موسوم گردید که مجموعاً به **مجالس النفائس** نامیده شد. و این تحفه که با ابتدای خوش شامل لطائف اهل نظم است امید است که شرط نقای حیات با دعای شاه خاتمه یابد...



علاوه بر سه نسخه فارسی که ذکر شد از نسخه های اصل ترکی **مجالس** **نسخ ترکی** **مورد مراجعه** **النفائس** سه نسخه مورد مراجعه و مدرک مقابله انتخاب بود که ترتیب آنها را - الف و ب و ج - نامیده ام، و چگونگی هر يك از آن نسخ ثلاثه از این قرار است:

**نسخه الف:** این نسخه متعلق بکتابخانه مدرسه عالی سپهسالار در تهران است و بشماره ۱۰۰ ثبت شده، و در ضمن مجموعه خطی تجلید شده که در آن مجموعه

اولاً يك لغت تركي نوائى ، وثانياً نسخه از مجالس النفائس مورد بحث ، وثالثاً رساله در معرفت تقويم بفارسی همه يكجا بدون میباشند . تاریخ کتات آن نسخه شهر صفر سال ۱۰۵۱ هـ . نیلان نیل و کاتب آن زال شاملو که بخط مستعلیق تحریری روی کاغذ ترمه نوشته است .

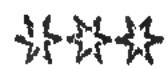
نسخه ب : این نسخه نیز متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و بشماره ۲۷۲۹ ثبت شده است و آن در ضمن مجموعه است مرکب از مجمع الخواص ترکی تألیف صادق کتابدار ، و با نسخه مجالس النفائس مورد بحث در یکجا جلد شده . تاریخ کتاب سادس عشر ذیحجه الحرام سنه ۱۰۳۰ و کاتب محمد زمان بن حسین خاتون آبادی است که بخط مستعلیق خوش خط روی کاغذ ترمه نوشته است .

نسخه ج : این نسخه که بیشتر از آن دو مورد مطالعه و مراجعه بود متعلق به کتابخانه محمد علی قریبت است و تاریخ کتات آن سیزدهم جمادی الاولی سال ۹۹۷ هـ . ق . ، کاتب آن معلوم نیست ، و آن اقدم نسخ موجوده است که یکصد سال با تاریخ تألیف فاصله دارد ولی بد خط و مغلوط می باشد .

متأسفانه هر سه نسخه دارای اعلاط فاحش و غالباً با یکدیگر مختلف و مطالب آنها مشوش اند و با ترجمه های فارسی اختلافات زیاد دارند . مثل اینکه نسخ اصل مجالس النفائس که همه از روی آنها استنساخ شده در آخر فصول با یکدیگر اختلاف داشته اند ، و کمتر دو نسخه کاملاً منطبق میشود ، ولی معذک کلیه هر سه نسخه برای اینجانب مورد استفاده واقع شد و دو فایده بزرگ از این مقابله حاصل گردید . یکی اینکه مطالبی که مترجمین از خود الحاق و اضافه کرده اند معلوم شد ، و دیگر اینکه بعضی مطالب در اصل ترکی دیده شد که در ترجمه های فارسی بیامده است .

روش اینجانب در این مقابله و تصحیح آن بود که اسامی شعرا و متن شرح احوال ایشان و ابیات فارسی و ترکی را در هر شش نسخه - سه ترکی و سه فارسی - با یکدیگر تطبیق میکرد و آنچه که مترجمین الحاق کرده بودند مابین دو علامت [ ] گذاشته و هر چه از نظر مترجم فوت شده در حاشیه تعرض شد . و هم چنین اختلافاتی که در اسامی و تخلص های شعرا و یا مابین بعضی کلمات ملاحظه گردید همه را در حاشیه با ذکر « نسخه بدل » متعرض

گردید، و هم چنین در هر يك از آن نسخ اگر حواشی مفیدی مشاهده شد که باصل الحاق شده و معلوم نیست که نویسنده آن که بوده است اینجانب نیز آنرا در حاشیه عیناً نقل کرد.



**خاتمه :** در خاتمه مقال - وظیفه خود میدام از کسانی که در انجام اینکار ادبی با نده مساعدت قلمی یا قدمی نموده اند تشکر نمایم . البته ذکر اسامی شریفه آنان در اینجا اداء يك وظیفه اخلاقی و تکلیف وجدانی است . از آنجمله از فاضل دانشمند آقای احسان الله یار شاطر باید ممنون باشم که در مقابله و تطبیق نسخ و همچنین در غلط گیری اوراق یار و مساعد نده بوده اند و از اوقات گرابهای خود بسیاری در این راه پر زحمت مصروف داشته اند امید وارم اشالله بمراتب عالیه در علم و عمل ارتقا یابند زیرا همه گونه شایستگی و لیاقت در ایشان بحمدالله موجود است . و دیگر آقای حاجی میرزا عبدالله ثقة الاسلامی که از فصلاء دانشمندان و جلسات عدیده نسخ ترکی را باتفاق ایشان با فارسی مقابله و اشعار ترکی را تصحیح میکردند .

طبع این کتاب مرهون همت و فتوت آقای ابوالحسن ابتهاج رئیس محترم بانک ملی ایران است که مانند يك مرد بلند همت و « جنتلمن » تقاضای اینجانب را فوراً پذیرفته و وسایل طبع این کتاب را در مطبعه بانک ملی ، که مثل سایر مؤسسات بانک بسیار منظم و مرتب و بکارمندان لایق کاردان آراسته است ، فراهم فرمودند ، و اگر این مساعدت مادی ایشان نمیمود هر آینه این خدمت ادبی انجام نمیکرفت .

تهران - اسفند ماه - ۱۳۲۳  
علی اصغر حکمت

قسمت اول  
ترجمہ  
سُلطان محمد مخدومی بہرائی



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای نام تو مطلع کلام همه کس      در نظم کلام تو نظام همه کس  
بر صفحه هستی قلم تقدیرت      تحریر کنند نشان و نام همه کس

حمد بی حد و ثنای بی "عد مالک الملک پادشاهی را که در دیوان "توتی- الملک- من تشاء  
از روی فصل و کمال هر کرا خواست بلباس پر اساس "انا جعلناک- خلیفه- فی الارض  
بیاراست. و در دار الملک- فاحکم- بین الناس- بالحق تاج موفور الابتهاج عزتش را بزیور  
السلطان العادل طل الله- فی الارضین مزین ساخت. و از سر سروری بشرف سلطنت  
گستری چتر عظمت و لوای ابهتش را بعلم عنایت- انی- جاعل- فی الارض- خلیفه در جهان  
بجهانداری بر افراخت. رباعی

ای ملک تو ملک دل ارباب یقین      در ملک تو شاهان جهان خاک شین  
بر خاک اگر نسیم لطف تو وزد      خیزد ز پی سلطنت روی زمین.

و قادری که مصداق و تنزع الملک- بمن تشاء خلعت خلافت را از دوش پادشاهان  
بی داد و هوش باثر سوز سینه بی کینه مظلومان با جوش و خروش بر کشید و روز  
نامیجه شان دولت ایشان را در دفتر حابه و تدل- من تشاء بامضاء رسانید. شعر

چکویم بحمد چنین پادشاه      که داش بکنهش نردست راه.  
فرازنده چرخ فیروزه رنگ      بر آرنده لعل رحشان ز سنک  
بقدرت فروزنده نور و نار      رساننده روزی مور و مار.

و درود با محدود و صلوات با معدود بران صاحب علو و عرت و مقام رفعت  
مکان قاب قوسین او ادنی که عرض از بود و مقصود از نمود عالم و آدم جلو و وجود  
با وجود و ظهور نور بی قصور او بود صلی الله علیه و اله وسلم. رباعی

ای پادشه تخت رسالت بکمال      تعریف کمال تو بکنجد بخیال.  
وصف تو چه حد کس که اوصاف ترا      فرموده خداوند تبارک و تعال

و برآل و اولاد عالی نژاد و متابعان و احفاد ابجدش خصوصاً آن صاحب  
اسرار نفایس مجالس قدس مصطفوی، و مخزن راز مجالس نفایس انس نبوی، شاه دلدل سوار،  
سلطان طغرای لا فتی الاّ علی لا سیف الاّ ذوالفقار صلوات الله وسلامه علیهم.  
اما بعد: عرض شریف غواصان کهر سنج دریای معانی و صرافان سربازار

سخندانی میرساند، دردی کش می فروشان مدام سحری و تراب اقدام جرعه نوشان  
جام الفقر فخری سلطان محمد بن امیری: که قبل از این هر گاه نظر درویشانه بر  
صحایف اوراق طباق این نسخه بدیع که در معانیش بجواهر الفاظ ترکی مزین  
بود و موسوم بمجالس النفایس، که اندکی از خزائن معانی و قدری از جواهر معادن  
نہانی عالیجاه معارف دستگاه، قدوة ارباب فضل و تحریر، میر نظام الدین علیشیر،  
می افتاد، از روی خوشحالی در خاطر می گشت و بر زبان می گذشت که: رباعی

این پیکر انگیخته از کلك خیال      واقع شده پاک و صاف چون آب زلال  
مانند نگاریست بر اهل کمال      سر تا قدمش لطافت و حسن و جمال.

اما بسبب آنکه بعضی اعزه و مخادیمی که عبارت ترکی اطلاع ندارد از  
لطافت امواج الفاظ آن دریای بدایع و عمق معانی آن محیط صنایع بهره نداشتند،  
تأسف تمام دست میداد و مناسب آن میدید که این پرده را از پیش جمال آن دلفروز  
که چون ترك تاتار در مرتبه ترکی پرده دار مانده، بردارد و آن صورت زیبا را که  
تحریر خامه بدایع نگار خیالست بی حجاب بنظر اهل فصیلت و کمال در آرد. اما  
بواسطه پریشانی اوقات و اختلاف احوال میسر نمیگردید، تا آنکه شاه جوان بخت  
جهان تخت، در دریای سیادت، گوهر کان ولایت و هدایت، یوسف مسند، سلیمان مکان،  
جمشید مکت، خسروشان، شهنشاهی که: بیت

صف حاجیان درش بی گمان      همه شهر یار بدو سلطان و خان.  
شه ابجیم از آسمان برین      پیاپوشش افتد بروی زمین.

سلطان بهرام صولت، فریدون فر، ابوالمظفر شاه اسمعیل بن حیدر خلد الله  
تعالی شانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه جهت ملاحظه دیب داری و اندیشه



شریعت پروری سریر سلطنت ممالك خراسان<sup>۱</sup> حمیت عن الافات والنقصان را بشاهزاده عالمیان و خرمی خاطر جهانیان، گوهر یکتای صدف شاهی، و جوهر گرانبهای فضل نامتناهی، نور حدقه شجاعت و ایالت، و نور حدیقه مرحمت و عدالت: شعر

نازنین شهزاده ای کز فیض فرخ مقدمش  
آسمان نازش کنان گشت وزمین خوشحال شد.

طاعت آوردن به پیش تخت زرین پایه اش  
وایه ایام [شد] سرمایه اقبال شد.

معز السلطنه والدين والدنيا ابوالنصر سام میرزا خلدالله ملكه و سلطانه عنایت نموده  
و عنان اختیار آن یگانه خزانه شاهی را [بکف] اقتدار خان خاقان حشمت عالی مقدار،  
معدلت شعار، درمش خان کرامت فرموده. . . عظم

آن خان نامور که زمین در زمان او  
از روی قدر طعن بهفت آسمان کند  
سهو و خطا بود که باحسان و عدل او  
دانا حدیث حاتم و نوشیروان کند.  
که صحیفه تعلیمش را بزبور تعظیم شریعت گستری و تکریم رعیت پروری موشح  
نماید، براین مضمون که: رباعی

ای عدل تو شرع مصطفی را حامی  
و زلف تو خاق در نکو فرجامی  
هم دشمن تو مباد از دوست بکام  
هم دوست نه بیند از تو دشمن کامی

وروز گار دولتش را موصح دارد، و این کمینه مستهام را توفیق رفیق  
گشت که جهة تحفه مجلس رفیع خدام لازم الاحترام دستور اعظم ذوی الاحشام،  
عالی رای ملك آرای، روشن ضمیر اکسیر تأثیر، آصف آصف نشان، عطارد مکان: بیت

سپهر لطف و کرم آصف سلیمان جام  
امید وار چنانم که تا سپهر بلند  
مباد رایت او که ز لشکر اسلام  
محب آل نبی و ولی حبیب الله .  
دهد ز چشمه خورشید آروی بماء .  
بحق اشهدان لا اله الا الله .

سلمه الله و ابقاء که از روی عزت و اقبال در تربیت اهل فضیلت و کمال

درخشنده کوکی است بی شبه و مثال خصوصاً طبقه شعراء فصاحت شعار بلاغت  
انجام را که بمقتضاء الشعراء اُمراء الکلام ایشانرا معزز و مکرم ساخت، ولوای نشو  
و نمای آنانرا از کره خاک باوج افلاك برافراخت . بیت

درخشنده مهری بر اوج کمال      نشاط دل اهل فضل و کمال .  
بزرگی لباسی بیالای اوست      و کردم زمسند رید جای اوست .

در ترتیب فارسی این نامه لطف کوشیده مسمی به « لطائف نامه » گردانید .  
امید که چون بمطالعه ارباب دانش و بینش مشرف شود بمضمون این سینا او اخطأنا  
اگر کلمه با کلمه ای بسهو در هم رفته ، و یا نقطه یا نکته ای زیاده و کم در سلك تقرير  
و سمط تحریر آمده باشد دامن کرم بر آن پوشانند و آب باران مرحمت محو گردانند . شعر

سخن من تمام عیب آمد      نبود از هنر در آن آثار .  
سهل باشد بعیب آن دیدن      زانکه دارم بعیب خود اقرار .  
هنری آن بود که عیب مرا      پیش مردم هنر کند اظهار .

بر صحایف ضمیر مهر تنویر و حواشی خواطر دریا مقاطر ا کسیر تأثیر ارباب  
ذکاء و اصحاب شعر و اشاء پوشیده بماند که : **امیر نظام الدین علیشیر** ناطمان زمان  
خود را از سادات عظام و علماء اسلام و مشایخ کرام و سلاطین کامکار و امراء نامدار  
و وزرای عالی مقدار و سایر مردم را هشت قسم گردانیده در ضمن هشت مجلس ، و در  
هر مجلس شمه از احوال و اوضاع ایشان بیان فرموده و از ابیات و اشعار هر يك  
مطلعی یا بیشتر در سلك بیان ثبت نموده .

این فقیر اندیشه کرد که چون تحف و هدایا در آئین ترکان به نه عدد اشتهار  
یافته جهت آنکه درین اوراق به هشت مجلس قرار داده چه تواند بود ؟ بعد از تأمل  
بسیار و تخیل بیشمار بنخاطر شکسته چنان قرار یافت که از غایت التفات و عنایت که  
آن نادر عالم بدین طایفه داشته مجلس دیگر را برای سخن ورایی که در این زبان  
شواهد معانی را نزیور نظم مزین میسازد گذاشته تا از پی ایشان درین جریده  
مذکور شوند و در میان انام اسامی و نام ایشان بماند . و حالا روح آن بزرگوار امداد

این شکسته‌ها کسار نموده بدین جرأت ممتاز و سرفراز میگرداند . بنا بر آن مجلس دیگر در ذکر جمیل آنحضرت با اعزه و مخادیمی که درین روزگار بدین فن اشتغال می نمایند ملحق میسازد و درین نامه شروع میکند. **و من الله التوفیق .**

## مجالس اول

ذکر لطائف مخادیمی کرده است که در آخر زمان ایشان بوده اما بملازمت ایشان مشرف نشده . از آیه جمله سالک اطوار و کاشف اسرار یعنی

۱ - امیر قاسم انوار قدس سره العزیز .

در نور ضمیر کاشف اسرار است      عالی گهری که قدوه احرار است .

خورشید جمال و مشتری انوار است      بی شبهه امیر قاسم انوار است .

و چنین نوشته است که هر چند رتبه ملازمان آنحضرت از پایه شاعری عالیتراست اما چون در ادای حقایق و معارف لباس نظم دلپذیرتر است التفات میفرموده اند و این مختصر را جهت تیمن باسم شریف آن بزرگوار ابتدا کردم .

آورده است که امیر قاسم از آذربایجان است ، و مولدش سراب ، که قریه ایست در نواحی تبریز ، و در جوانی مرید شیخ صدرالدین اردبیلی شده طریق آداب صوفیه را تکمیل کرد و از آنجا باشارت حضرت شیخ جاسب خراسان آمد و در اندک فرصت خلق بسیار بملازمت آنجناب متوجه شدید چنانکه پادشاه زمان شاهرخ سلطان از هجوم عام دعدعه تمام بخود راه داد و ایشانرا طرف بلخ و سمرقند بسبیل سیر فرستاد . و گویند کسی که رخصت سفر سمرقند آورد امیر علیکه بود ، و حضرت میرمدتی در آنجا بوند و باز عزیمت دارالسلطنه هراة نمودند ، باز همه امیر زادگان جعتای بلکه همه آزادگان رزم آزمای از پیشتر بیشتر کمر بندگی بر میان جان بستند . چون روش ایشان پاک و نفسهای ایشان آشناک بود مردم بخواندن و نوشتن ابیات و اشعار ایشان میل تمام کردند و این باعث ترتیب دادن دیوان شد ، و انیس العاشقین نام مثنوی فرمودند ، و ترجیع بندهم گفتند و بند ترجیع این است : بیت

توئی اصل همه پنهان و پیدا      بافعال و صفات و ذات و اسما .

و برای تبرک این دو مطلع آن حضرت را نوشت . یکی این که : مطلع

درد تو که سرمایه ملک دوجهان است

المنة لله که مرا بر دل و جااست.

مطلع دوم این است: مطلع

رندیم و عاشقیم و نظر باز و جامه چاک

با دولت غم تو ز فکر جهان چه باک؟

در محلی که از خراسان عزیمت عراق نمودند در راه بقصه خرچرد جام

رحلت فرمودند و مرقد مبارک ایشان آنجااست. [حضرت میر دومطلع بی نظیر از آن

بزرگوار نوشته اند اما بعضی دردمندان را این دومطلع خوشتر می آید. یکی این: مطلع

از حد گذشت قصه درد نهان ما ترسم که ناله فاش کند از جان ما.

مطلع دوم این است که: مطلع

به از خطاست که در ابروی تو چین باشد تو نازبینی و ناز تو نازبین باشد.

بیت دوم خود بغایت نازک واقع شده است: بیت

بنفشه گر بلطافت شه ریاحین است به پیش سنبل زلف تو خوشه چین باشد.

میرعلیشیر گفته که وفات او در سنه خمس و ثلاثین و ثمان مائه بوده و در

وزن رمل مسدس این مثنوی که حضرت مولانا جلال الدین رومی گفته که.

« بود در تبریز سید زاده ای » گویا که مقصود مشارالیه است.

۴- میرمخدوم. امیر قاسم را بمشابه فرزند و محبوب بود. پدرش از مکه

معظمه بزیارت مشهد مقدسه رسویه آمد و در مراجعت به بیشابور رسید و آنجا

که خدا شده متوطن گردید. خدای تعالی او را سه پسر عنایت فرموده. از همه خردتر

میرمخدوم بود که نام اصلیش سید محمد بود و بجهت تحصیل بهرات آمد و در محلی

که علوم طاهر را تکمیل کرد طهور شهرت امیر قاسم بود. بخدمت آن حضرت رفته

مقیم شد و آنحضرت هم تربیت و تکمیل او مشغول نموده ریاضتهای عظیم رجوع

فرمود، چون میرمخدوم پاک طینت و صاحب دوات بود آن خدمتهارا چنان شایسته

و دليستند کرد که حضرت بمضمون الآسماء تنزل من السماء او را ميرنخندوم

نام نهاد. اين مطلع از اوست : مطلع

مطرب بزَن ترانه و ساقی بيار جام

خونش حلال باد که گفته است می حرام.

مزارش در نشابور بقریه مهرآباد است.

۳. حافظ سعد (۱) از مریدان امیر قاسم. بود چون شوخ طبع و لاابالی بود

جوانان لوند و اوباش شهر هرات تا او مصاحبت میکردند بدین سبب از او اطوار

ناشایست و کردار نایبست بظهور میآمد. چون حالش بحضرت میر معلوم شد او را

از دولت ملازمت محروم ساختند و فرمود تا حجره ای که در خانقاه داشت ویران کرده

خاکش را بیرون انداختند و در آن محل حافظ مناسب حال غزلی گفت که مطلعش

این است : مطلع

مرا در عالم رفتی برسوائی علم کردی

دلم بردی و جانم را ندیم صد ندیم کردی.

بعد از آن حافظ بدولت ملازمت رسید و در آن حرمان از عالم رفت.

این معما باسم احمد منرك از اوست. معما

سر می ندارم مدار و میار

بمان سعد را بر سر کوی یار.

این مطلع نیز از اوست که : مطلع

نشان بر تخته هستی نبود از عالم و آدم

که جان در مکتب عشق از تمنای تو میزددم.

بروای عقل نا محرم که امشب با خیال او

چنان خوش خلوتی دارم که خود هم نیستم محرم.

غزل ساخته و بغایت خوب تمام کرده. این بدت هم از آن غزل است :

که دارد این چنین عیشی که در عشق نومن دارم

شرابم خون کبابم دل ندیمم درد و بلم غم.

مقطع این است که : مقطع  
مرا گویند سعاد از عشق او حاصل چها دانی ؟  
ملا متبای گویا گویند چرا چشهای بی مرهم .

۴ - خواجه ابوالوفا . از اولیای کبار است و مردم بخوارزم خواجه را از غایت صفات ملکی بفرشته تشبیه کرده « پیر فرشته » میگویند و علوم ظاهر و باطن خواجه درجه کمال داشته و در تصوف مصنفات خوب دارد ، و مشهورست که علوم غریبه هم میدانست اما از او ظاهر نمیشد بلکه از غایت استغراق پروا نمیکرد ، و در علم ادوار و موسیقی بزمهارت داشت و از رساله‌ای که در آن باب نوشته معلوم است . اگر اوصاف خواجه علیحده نویسند معلوم نیست که در يك جلد گنجد . اینجا بیک رباعی اختصار کرد : رباعی

بد کردم و اعتذار بد تر ز گناه      ریرا که در او هست سه دعوی تباه :  
دعوی وجود و دعوی قوت و حول      لا حول ولا قوة الا بالله .

مرقد مبارکش در خوارزم است .

۵ - مولانا حسین خوارزمی . مولانا در علم ظاهر شاگرد خواجه ابوالوفا قدس سره بود و در علم باطن مرید بود و از مشاهیر زمان خود بود . « مقصد اقصی » تصنیف اوست ، و مثنوی مولانا جلال الدین رومی و قصیده برده را بزبان ترکی خوارزم شرح نوشته و ذکر مصنفات هم دارد . اما اخلاق و صفاتش منافی صیاء عالم باطن او بود . در زمان شاه رخ میرزا او را جهت يك بیت تکفیر کرده بشهر هرات آوردند چون مردی دانشمند بود چیزی برو ثابت نتوانستند کرد باز بدیار خود رفت . مطاع آن عزل این است . مطاع

ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو      هم در ددل عاشق هم اصل مداواتو .

مولانا را در فترات جبن صوفی اوزبك<sup>(۱)</sup> شهید کرد ، قمرش در پایان بای

خواجه ابوالوفاست

(۱) نسعة الف ترکی تن صوفی اوزبك

۶- شیخ آذری. در اسفراین ظهور کرده شعرش شهرت گرفت، و در سن کهولت میلش جانب سلوک افتاد و بحج رفته برسم سیرمتوجه هند گردید، و بخدمت بسیار اکابر و مشایخ مشرف شد، و همه ملوک آن ممالک مرید و معتقد او گشتند. گویند پادشاه جوآنه که والی کلبر که بود يك لك زر تكلف کرد اما برسم خود جهت تعظیم تكلیف سر بر زمین نهادن هم فرمود، شیخ بآن وجه سرفرود نیاورد و این بیت را گفت: نظم

من ترك هند و جیفه چپیال کرده ام

باد پروت آجونه بيك جو نمی خرم.

از هند برگشت و در اسفراین گوشه‌ای اختیار کرده بطاعت مشغول شد و بعضی کتب مثل «عجائب الدنيا» و «جواهر الاسرار» از شیخ است و دیگر مصنفات نیز دارد و دیوانش مشهور است. این مطلع از اوست: مطلع

باز شب شد چشم من میدان گریه آب زد

سیل اشك آمد شبیخون بر سپاه خواب زد.

قبرش در اسفراین است، و خواجه او حمد مستوفی که فضائش از شرح مستغنی است تاریخ وفات شیخ را «خسرو» یافته، و این فقیر تاریخ وفات مولانا طوطی قرشیزی را لفظ «خروس» یافت، غرض که در يك تاریخ وفات کردند.

۷- مولانا کاتبی. از بی نظیران زمان خود بود، و بهر نوع شعر که میل کرد او را معانی غریبه روی نمود تشخیص در قصاید، با اختراعات کرد و بسیار خوب واقع شد، و مثنویات نیز دارد، مثل تجنیسات، ذو البحرین، ذو الفیتین، حسن و عشق، ناظر و منظور (۱) و بهرام و گل اندام. اما عراصات و قصایدش خواتر افتاد. در آخر عمرش جواب خمسه بنیاد کرده و آنجا دعویها ظاهر ساخته ظاهر. از این سبب اندام نیافته، [این فقیر را بخاطر میرسد که مولانا کاتبی را چندان سابقه شعر بوده است که اگر مثل سلطان صاحب قران ما پادشاه سخندانی او را مرئی ما بود و عمرش اندك



وفا می نمود دل بسیار مردم را از شعر گفتن سرد میکرد اما از ضعف طالع بدین دولت مشرف نگردید، بهر تقدیر انصاف آن است که از عصر او تا امروز در همه اسلوب شعر کسی باو غالب محض نیست]. ابیات خوب او بسیارست اما در غزلیات او این مطلع بغایت نیکو افتاده: مطلع

ز چشم و دل بدن خا کیم در آتش و آبست  
بچشم بین و بدل و رحم کن که کار (۱) خرابست.

و در قصاید این مطلع او خوب واقع شده: قصیده  
ای راست رو قضا بکمان تو چون خدنگ  
بر تر کش تو چرخ مرصع دم پلنگ.  
این بیت از آن قصیده از تعریف مستغنی است:

مرعایان جوهر دریای تیغ تو      هر يك دروز معر که صیاد صد نهنگ.  
در استرآباد بمرض طائر      سنه ۸۳۹ در گذشت و در محل رفتن این  
قطعه را گفت: قطعه

ز آتش قهر و با گردید ناگاهان خراب  
استرآبادی که خاکش بود خوشبو تر ز مشک.  
اندران از پیر و برنا هیچکس باقی نماند  
آتش اندر بیشه چون افتد به تر ماند نه خشک.  
مزارش در استرآباد در گورستان نه کوران است.

۸ - مولانا شرف خیابانی (۲). مرد درویش و نامرادست و همیشه بر سر تاح نمد نهاده قورچوق<sup>(۳)</sup> می پیچید و مردم نیز آمیزشش کمتر می بود، و بیشتر اوقات بتتبع خمسه مشغولی می نمود. واقعاً سمت بحال خود بد ننوشته است. در خمسه اش در فصیلت عفو این بیت بیک واقع شده است: بیت

(۱) حال نسخه (۲) سنه الف و ب: خیابانی ندارد (۳) قورچوق نمد درازی است که درویشان بدور کلاه پیچید (خلاصه عیسی).

بنزد کسی کو بدانش مهست      ز مجرم کشی جرم بخشی بهست.

این مطلع هم از اوست : بیت

خواهم که چوب تیر شوم تا تو گاه گاه

بر حال من بگوشه چشمی کنی نگاه .

و در جواب آن بیت حضرت شیخ . بیت

حاصل دریا نه همه در بود      يك هنر از آدمی پُر بود.

هم نيك گفته : بیت

بی هنری مایه صد غم بود      صد هنر از آدمی کم بود .

۹. خواجه عصمت (۱). از بزرگان ماوراءالنهرست و علم ظاهر را تکمیل

کرده از غایت شوخ طبعی خود را بشعر منسوب ساخت و دیوانش شهرت گرفت

و بنام خلیل سلطان قصاید خوب دارد، این مطلع از اوست : مطلع

دل کبابی است کزو شور برانگیخته اند

وز نمکدان خلیش نمکی ریخته اند.

و در تعریف دیوان اشعار خلیل سلطان قصیده ای دارد و مطلعش این است : مطلع

این بحر پُر گهر که جهانی است در برش

عواص عقل کل نبرد پی بگوهرش .

قبرش در بخارا در حجرة اوست

۱۰. مولانا خیالی . از بخارا است و شاگرد خواجه عصمت است، بسیار

خوش خلق است و خوش طور، این مطلع از اوست : مطلع

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه      خلقی تنو مشغول و تو عایب زمیانه .

بیت دوم نیز خوب واقع شده . بیت

که معتکف دیرم و که ساکن مسجد      یعنی که ترا می طلسم خانه بخانه .

قبرش در بخارا است .

۱۱ - مولانا بساطی، از سمرقند بوده و در طبع شوخی تمام داشته اما

بغایت عامی بوده است . این مطلع از اوست : مطلع

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برندش

مستند مبادا که بناگه شکنندش .

قبرش در سمرقند است .

۱۲ - مولانا یحیی سیبک . از فضلی ملک خراسان است و در سیار علوم

و فنون ماهر بوده ، و در فن عروض و صنایع مردم همه او را مسلم میداشتند و هر کس

خواهد قوت طبع او را معلوم کند « شبستان خیال » نام کتابش را ملاحظه نماید .

او تفاحی تخلص میکرد و آخر فتاحی تخلص کرد و اسراری نیز تخلص

کرده ، و بتخلص فتاحی این مطلع از اوست : مطلع

ای که دور لاله ساعر خالی از می میکنی

رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی ؟

و بتخلص اسراری در تتبع آن غزل خواجه حافظ که : مطلع

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما

آب روی خوبی از چاه زبندان شما

این بیت از اوست که : بیت

اره برگ کنب ای ننگیان زان تیر شد

تا بُرد بینخ نهال عقل و ایمان شما <sup>(۱)</sup> .

[از رسائل منظومه مولانا یحیی یکی تعبیر خواب است و از مؤلفات نشر ،

شبستان خیال و حسن و دل است ]

مولانا مرد درویش و قانع بود و جهت آنکه گوشه اختیار کرده بود لطائف

(۱) کتب مفتحتین ریسمانی است که آن را از پوست کتان سارید و معنی برگ و تخم

ننگ (برهان)

بودند که این فقیر تحریر ترجمه آنرا ترك ادب دانسته مختصر ادا کرد. مولانا در فن شعر ماهر بوده و در علم ادوار و موسیقی کامل و نادر و در عملهای خود اشعار خود میابخانه ساخته است تا دلالت بر فضل او کند و از آن جمله عمل چهارگاه است که در میان مردم شهرت دارد و گویند جوکی میرزا در مجلس خود غیر از آن نمیکذاشت که قوالان چیز دیگر گویند و مطلع آن عزل که در عمل چهارگاه دارد این است: مطلع

همچو صبح از مهر رویت میزدم دمه‌های سرد

تا رسم روزی بگویت دل بسی شبگیر کرد.

و قصیده مصنوع سلمان را جواب گفته و آنجا استعداد بسیار فهم میشود.

و در جواب قصیده دیگر خواجه سلمان این مطلع ازوست: مطلع

ز قامت تو به عالم قیامتی برخاست قیامتست قدت گر بود قیامت راست.

و در غزلیات او این مطلع هم مشهور است: مطلع

توئی کان نمك ما شور بختان خدا این داد ما را و ترا آن.

مخلص سخن آنست که مولانا از مردم رذل طمع میکرد و قوت طامعه او بر عکس طالعهش بوده و از آنجهت در نظر عزیزان خوار مینموده. مزارش در نواحی بلخ است (۱).

۴۰ - مولانا سیمی . مولانا از ولایت شاور بود و فضل بسیار داشت و در

شعر و معما و انشاء اهل این فنون که در عصر او بودند او را مسلم میداشتند و مشهورست که در یکروز دو هزار بیت بدعوی گفته و نوشته و جهت سجع مهر خود این بیت را گفته و فرموده تا حكاك نقش کرده: بیت

یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت

سیمی دو هزار بیت گفت و نوشت (۲) (۳).

(۱) دولتشاه او را معروف بشریفی نوشته و دیگر ابیات بتخلص شریفی از او نقل کرده.

(۲) حکایت بیست من خرمانا استخوان بیکدمه خوردن هم از او مشهور است و در تذکره دولتشاه مسطور.

(۳) در نسخه ترکی الف این بیت را باو بست داده است بیت

مکس مرده بود قلیه روی آشم شپش رنده بود کهجد روی مام.

اما غیر این بیت شعرا و در میان مردم کم است. باسم نجم این معما از اوست : معما  
نمی گنجد ز شادی غنچه در پوست چوسیمی نسبتش با آن دهان کرد. (۱)

۴۱ - مولانا علی آسی (۲) - از مشهورست و در مقابله خمسه چند مثنوی گفته است چون بمقابله نمیتوان آورد گویا از آن سبب شهرت نگرفته است، و در يك كتاش که موسوم بنخیال و وصال است يك بیت دارد که هم در باب شعر خودش خدا زبان او انداخته است : بیت .

شعری که بود ز نکته ساده ماند همه عمر يك سواده

۴۲ - مولانا علی شهاب - از ولایت قرشیز بود و ملازمت سلطان محمد بایسنقر میکرده و شعر را پیخته و روان میگفته است، و شعرا آن زمان از او بد میبردند، (۳) و مولانا سرتی پسر اوست و بمجلس ذکر کرده خواهد شد. این مطلع از اوست : مطلع  
چو پرده اریخ چون آفتاب برداری

بجان و دل کندت مشتری خریداری .

۴۳ - مولانا محمد علی شغانی (۴) - وزیر راده بود، جهت آنکه طبعش خوب واقع شده بود بشعر میل بسیار داشت و مشغولی تمام میکرد و این بیت از اوست : بیت  
چنان عریق میم ساقیا که ارگل من اگر گلی بدر آید شراب از او بچکد

۴۴ - مولانا طالعی - ماحد سلطان محمد بایسنقر میرزا بود طبعش جاب غرابت میل تمام داشت و در مدح امام رضا علیه السلام قصیده گفته که مطلعش این است : مطلع  
خشت خورشید زر اندودی که براوج سماست

بهر فرش روضه سلطان علی موسی رضا است .

(۱) غنچه هرگاه در پوست نگنجد نج ماند و از دهان میم خواسته

(۲) آتشی : ( نسخه ب )

(۳) و شعرا آن زمان را بد میگفته است ( اصل ترکی نسخه الف )

(۴) محمد شغانی : ( نسخه ب )

۴۵ - مولانا طوسی - مثل گوی (۱) و شعرش عام فریب بود، سال عمرش

صد رسید، و این مطلعش مشهورست: مطلع

زهی نوش لب لعلت حیات جاودان من

بدندان میگزین لب را چه میخوانی زجان من

این مطلع هم از اوست: مطلع

بمن باشیدی خوبان خدا را خدا را دارم و باقی شما را. (۲)

۴۶ - مولانا سودائی - (۳) از باورد (۴) بود اول خاوری تخلص میکرد،

از عالم غیب جذبه باو رسیده از میان مردم بیرون رفته در کوه و بیابان میگردید چون بحال خود آمده در میان (مردم) آمد سودائی تخلص کرد، و بنام پادشاه میرزا قصاد او بسیارست. عزل را نوعی میگفت، این مطلع از اوست: مطلع

عنبرت خال و رخت ورد و خط ریحان است

دهنت غنچه و دندان در و لب مرجان است.

عمرش از نود گذشته بود (در سنه ۸۵۳ وفات کرد) و قبر او در باورد

نقریه سگان است. دو پسر عریب یادگار گذاشت (۵)

۴۷ - مولانا زاهدی - معاصر بابا سودائی بود، سبع «دریای ابرار» امیر

خسرو کرده و جواب تجنیسات کانی هم گفته، و در مناجات این بیت خوب اقتاده است: بیت

رهره را جنک نارباب که داد اهل در سنگ نار باب که داد

۴۸ - مولانا امیری - (۵) نرک بود بطم تری او هم نرک واقع شده ولی

شهرت نگرفته در فارسی جواب خواجه، که مال این مطلع از اوست: مطلع

(۱) نرک گو: (سخه ترکی ح)

(۲) در عراق از دنیا رفته است. (دو نسخه ترکی)

(۳) بابا سودائی: (سخه ب)

(۴) ابیورد. (سخه ترکی الب)

(۵) مولانا امیری. (سخه الب)

روز قسمت هر کسی از عیش بخش خود ستاند

غیر زاهد کوریاختها کشید و خشک ماند. (۱)

قبرش جانب بدخشان در ارهنگ و سر است.

۴۹ - مولانا بدخشی - مرد فاضل بوده است، و در زمان میرزا الغ یک

شعراى سمرقند او را بخوشگوئی مسلم میداشته اند و میرزا نیز با والتفات تمام داشته،

این مطلع ازوست. مطلع

ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

۳۰ - مولانا محمد طالب جاجرمی - در شیراز شو و ما یافته، و مزار او

در بایان پای خواجه حافظ است، و این رباعی او در سنک مزارش کنده بود که

فقر یاد گرفتم: رباعی

در کوچه عاشقی به بیمان درست میگفت بمن اهل دلی روز نخست:

طالب مطلب کسی که آن غیر تو جست تو طالب او باش که او طالب تست.

۴۱ - مولانا برندق - بدم شیوه و هزال بوده، و در ملازمت سلطان

بایرا این میرزا عمر شیخ بوده، و شعراى آن زمان از زبان او ترسیده او را بلفظ

استادی خطاب میکردند. این مطلع از اوست: مطلع

لب شیرین تو با تنک شکر میماید در دندان تو با عقد کهر میماید.

۴۲ - مولانا جنونی - از شهر هرات بوده شعرش حیو است اما در نظم

طبعش جانب هجو و هرل مایل بود، و در میان او و حافظ شریقی نزاع واقع شد

و او منازع را هجو کرد و مردم را بسیار خوش آمد چنانکه همه یاد گرفتند، و شعر

خوب او از این سبب بر طرف آمد که او هجو گفتن شهرت کرد این مطلع از

اوست. مطلع

ز آبروی در آن حلقه زیوست جنوبی

ای اهل جنون را بکنند تو جنوبی

(۱) از اشعار ترکی این بیت نام اوست:

یما کدین تو یوب اریغودین یوموب کوز

بی یما کدین به او یغودین سالیب سور

۳۳. مولانا محمود عارفی<sup>(۱)</sup> - نغایت شاعر خوشگوی بود، و اهل زمان او را سلمان ثانی می گفتند. يك سبب حسن كلام بود و يك سبب ضعف چشم که چشم خواجه سلمان نیز دردمند بوده است، و قصیده که خواجه سلمان جهت درد چشم خود فرموده جواب گفت و مطلعش این است: مطلع  
دردا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا پر آب<sup>(۲)</sup>  
مولانا داعی هم آن قصیده را بدرد چشم خود جواب کرده و این بیت او خوب واقع شده است: بیت

به يلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمك سوده بر كباب.  
امام مولانا عارفی (در) مناظره کوی و چوکان مثنوی هم گفته و همه ابیاتش رنگین افتاده، و این دوبیت در تعریف اسب از آنجاست: مثنوی  
چون کوی سپهر کرد پستی میدان میدان چو کوی جستی.  
هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق.  
[این بیت اوسیار خوبست. بیت  
هرگاه که در نبرد رفتی صد داد صبا بگرد رفتی.]  
دیوان غزل دارد و این مطلع از اوست: نظم  
عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا آن دم که مرا پر نشود پیدمانه  
قبرش در شهر هری است.<sup>(۳)</sup>

(۱) مولانا عارفی، (نسخه الف و ب)

(۲) دردا که درد کرد سواد بصر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سر آب (نسخه ترکی)

(۳) (در نسخه ترکی (ب) بعد از ترجمه مولانا عارفی این سه ترجمه اضافه دیده میشود:

مولانا مشتری - اراهل استرآباد و از مشاهیر زمان خود بوده و این بیت از اوست. بیت  
ساقی میم اگر بدهد در هوای گل دست من است و دامن ساقی و پای گل

مولانا علی دُر دُر - از اهل استرآباد، و این مطلع او مشهور و خوب واقع شده: مطلع  
گذشت عمر و نیارم از شراب گذشتن که مست خواهم از این عالم خراب گذشتن

مولانا محبی - ملازم بایسنقر میرزا بوده و این مطلع از اوست. مطلع

بارخت دم زسیم نتوان زد بوسه آتجا زیم نتوان زد



۳۴ - مولانا سلیمانی - در خدمت بابر میرزا می بود و ندیبه را روان میگفت . و در جواب این مطلع خواجه حافظ که : مطلع  
یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود .  
این مطلع از اوست : مطلع  
حل هر نکته که بر پر حرد مشکل بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود .  
بیت دوم این است : بیت

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می  
در هر کس که زدم بید خود و لایعقل بود .  
و مشهور چنان است که این دوبیت از مهری است که زن حکیم طیب  
بود . این فقیر از مردم بیک شنیده که از سلیمانی است والله اعلم [ حضرت میر چنین  
نوشته اند اما نده تحقیق کردم که از مهریست و بجهة صحت قول او به حکم  
آصف صفاتی ولی النعمی عزل را تمام در تحریر آورد : عزل  
دوش تا صبحدم از گریه و از ناله من  
لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود .  
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع  
بود او را زبان آنچه مرا در دل بود .  
آنچه از ناله و هاروت روایت کردید  
سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود .  
دولتی بود تماشای رخت مهری را

حیف و صد حیف که (آن) دولت مستعجل بود [

۳۵ - مولانا ندیمی (قدیمی) - بنقارچی گری شهرت داشت ، اما طبعش  
در نظمها ملایم بود . این مطلع از اوست مطلع  
بی جمالش دیده روشن چکار آید مرا روشنی در دیده از دیدار یار آید مرا

۴۴ - مولانا محمود عارفی (۱) - بغایت شاعر خوشگوی بود ، و اهل زمان

۱. سلمان تابی می گفتند . يك سبب حسن كلام بود و يك سبب ضعف چشم  
چشم خواجه سلمان نیز دردمند بوده است ، و قصیده که خواجه سلمان جهت  
چشم خود فرموده جواب گفت و مطلعش این است : مطلع

دا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا پر آب (۲)  
مولانا داعی هم آن قصیده را بدرد چشم خود جواب کرده و این بیت او خوب  
مع شده است : بیت

به يلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمك سوده بر كباب .

امام مولانا عارفی (در) مناظره کوی و چوکان مثنوی هم گفته و همه ابیاتش  
کین افتاده ، و این دوبیت در تعریف اسب از آجاست : مثنوی

چون گوی سپهر کرد پستی میدان میدان چو گوی جستی .  
هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق .

[این بیت اوسیار خوبست . بیت

هرگاه که در نبرد رفتی صد دصانگرد رفتی .]

دیوان غزل دارد و این مطلع از اوست : نظم

عهد کردم که بیایم بدر از میخانه تا آن دم که مرا پر نشود پیمانه .  
برش در شهر هری است . (۳)

(۱) مولانا عارفی : (نسخه الف و ب)

(۲) دردا که درد کرد سواد نصر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سر آب (نسخه ترکی)

(۳) (در نسخه ترکی (ب) بعد از ترجمه مولانا عارفی این سه ترجمه اضافه دیده میشود :

مولانا مشتری - از اهل استرآباد و از مشاهیر زمان خود بوده و این بیت از اوست . بیت  
ساقی میم اگر بدهد در هوای گل دست من است و دامن ساقی و پای گل

مولانا علی دُرُود - از اهل استرآباد ، و این مطلع او مشهور و خوب واقع شده : مطلع  
گذشت عمر و نیارم از شراب گذشتن که مست حوالم از این عالم خراب گذشتن

مولانا محبی - ملازم بایسفر میردا بوده . و این مطلع از اوست : مطلع

بارخت دم زسیم نتوان زد بوسه آجا زیم نتوان زد

۴۴ - مولانا سلیمانی - در خدمت بابر میرزا می بود و ندیه را روان میگفت . و در جواب این مطلع **خواجه حافظ** که : مطلع

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود .

این مطلع از اوست : مطلع

حل هر نکته که بر پر حرد مشکل بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود .

بیت دوم این است : بیت

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می

در هر کس که زدم بید خود و لای عقل بود .

و مشهور چنان است که این دوبیت از **مهری** است که زن **حکیم طیب** بود . این فقیر از مردم بیک شنیده که از سلیمانی است **والله اعلم** [ حضرت میر چنین نوشته اند اما بنده تحقیق کردم که از مهریست و بجهة صحت قول او به حکم آصف صفاتی ولی الذعمی غزل را تمام در تحریر آورد : غزل

دوش تا صبحدم از گریه و از ناله من

لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود .

خواستم سوز دل خویش نگویم با شمع

بود او را زبان آنچه مرا در دل بود .

آنچه از بابل و هاروت روایت کردند

سحر چشم تو ندیدم همه را شامل بود .

دولتی بود تماشای رخت **مهری** را

حیف و صد حیف که (آن) دولت مستعجل بود .

۴۵ - مولانا ندیمی (قدیمی) - بنقارچی گری شهرت داشت ، اما طبعش

در نظمها ملایم بود . اس مطلع از اوست مطلع

بی جمالش دیده روشن چکار آید مرا روشنی در دیده از دیدار یار آید مرا

علیشیر گوید : بیت دوم بهتر واقع شده است :

ز آن ساعت که با که در ره می پیش آیدم      مدتی باید که تادل برقرار آید مرا .  
ده را از خون دل می پرورم زان سالها      کر رای دیدش روزی بکار آید مرا .

۴۶ - مولانا میحی - از ولایت فوشنج بود . مردی با کمزه روزگار و مسلمان  
ت بود ، گویند زیارت مکه مشرف شده بود ، طبع او شوخ بود و اشعار نیک دارد .  
مطلع از اوست . بیت

را بجفا کشته پشیمان شده باشی      خون دل ما ریخته حیران شده باشی .  
گویند مولانا در آن سفر در بادیه سایه مغیلان در عین ماندگی نشسته خار  
پای بیرون میکرده است که یکی از شوخ طبعان قافله در بدیهه بمولانا خوانده  
ت : شعر

از ریح ره دور و سر خار مغیلان      از آمدن مکه پشیمان شده باشی  
۴۷ - حاجی ابوالحسن - ترك است اما بقدر (خود) طالب علمی کرده .  
ن مطلع ترکی از اوست : مطلع ترکی

گیلیپ تورا دل کل و بیر هفته تور و بارادور  
بواوت کونکول کاتوشوب جانشی گوید و بارادور .

باسم بایزید این معما از اوست : معما  
ر که بیند سرو من بالای زیبای ترا      بر کنار دیده روشن کند جای ترا . (۱)

۴۸ - مولانا قطبی - ملارم سلطان مسعود میرزا بود ، طبع نازک داشت  
در شعر ترکی و فارسی چالاک بود . این مطلع ترکی او مشهور است  
نچه کیم نسبت قیلور اوزیکا دلدار اغزی

ای صبا سلی تولا قان ابلا ز بهار اغزی .

۴۹ - مولانا نعیمی - بمولانا قطبی قرابت داشت . طبعش بد بود ، بنظم  
رکی طبع او ملایم بود ، و در آستانه سلطان صاحبقران میبود . چون تابلیت داشت

(۱) - بالای ری که ای باشد بایزی میشود بر کنار دیده او را تمام می کند

و صدق و اخلاص ملازمت کرد التفات بسیار یافت و عاقبت بمنصب عالی صدارت  
سرفراز گردید . این مطلع ترکی از اوست : ترکی  
تا عدم دین بولدی بیدامو بجه کیم حسن و جمال

سین پری وش دیک یارانمای دورشردین ذوالجلال .

هم در قزاقیهای آنحضرت زخم حورده از عالم رفت (۱)

۴۰ - مولانا زین - منسوب بصنعت کیسه دوزی بود ، یکی از شوخ طبعان

رمان خود بوده . این مقطع از اوست : مقطع

بازین که منعت کنند از مردم ناجنس بیگانه چنانی که غم خویش نداری .

۴۱ - مولانا محمد جامی - برادر حضرت محدومی نورا (۲) بود . و علوم

ظاهر را تکمیل کرده بود . احلاق و صفات درویشانه و سلوک درویشی می خویشانه  
داشت ، و در ادوار و موسیقی ماهر و سایر فصایل آراسته و کامل بود ، و برادری  
آنحضرت را لایق و طریق او بطریق برادر موافق بود . این رباعی از اوست . رباعی

این باده که من بی تو بلب می آرم بی از پی شادی و طرب می آرم .

زلف سیه تو روز من کرده سیاه روز سیه خویش شب می آرم .

قدرا و در منزل آنحضرت بر صفة قطب السالکین مولانا سعدالدین کاشغری

در پایان پای واقع شده .

۴۲ - امیر شاهی - ارسربدالان سبزواری بوده ، و ملازمت بایسفر میرزا

می کرد ، امیر آق ملک نام داشت . مرد فراعنت دوست بود و خوش باش . شعر او را  
در چاشنی و سلاست و لطافت احتیاج تعریف نیست . عزل گفته و کم گفته اما

(۱) در فراق آنحضرت از عالم روت (نسخه های ترکی)

(۲) - نورا : مقصود نورالدین عبدالرحمن جامی است

مولانا جامی مرثیه در وفات مولانا محمد گفته و دوبیت از آن نوشته میشود

من بوم از جهان و گرامی برادری در سلك اهل فضل گرامیایه گرمی

زائن برادری که در اطوار علم و فصل چون او برادر مادر اینم دیگری

پیش همه مردم مستحسن و پسندیده است. اگر چه فقیر او را ندیدم اما در میان او و فقیر اعلام و ارسال واقع شد. و در محلی که پادشاه زمان پدر فقیر را برسم حکومت بسبزوار فرستاده بود امیرشاهی را حاکم استرآباد طلبیده برده بود، او را آنجا قضا رسید و نعش او را بسبزوار آوردند، و پدر فقیر همه مردم را باستقبال فرستاده او را بمنزل آحرت دفن کردید. <sup>(۱)</sup> و در استرآباد دو مطلع گفته و توفیق اتمام نیافته و در آن حین که اراءالم میرفته وصیت کرده که آن دو مطلع را خواجه او حمدستوفی تمام کند، یکی این است: مطلع

خرابیم از دل بیرحم که که یادکن ما را

سک کوی نوئم آخر بسنگی شاد کن ما را.

مطلع دیگر این است: مطلع

توشهریار جهان ما غریب شهر نوئم وطن گذاشته بی خان و مان رهبر نوئم. خواجه آن دو مطلع را تمام کرده بدیوانش نوشته شد و شعرای شهر را تکلیف شد که (مرثیه سازند) و این بیت از ابیات آن مرثیه است: مرثیه  
گو شو زیرو زر از آه واشکم سبزوار

ز آنکه شهر شاه بی شاهی نمیآید بکار.

(۱) دردخه آباواحداد دفن کردند (نسخه ترکی ح)

## مجلس دوم

ذکر اطایف جمعی کرده است که بعضی را در صغرسن بملازمت رسیده، و بصحبت بعضی در ایام جوانی مشرف گشته، و در تاریخ سنه تسعین و ثمانمائیه (۱) که ابتدا این نسخه بدیع کرده آن عزیزان رخت بیستی از دامگاه فنا بآرامگاه بقا کشیده بودند. از آنجمله:

۴۴ - مولانا شرف الدین علی یزدی - و چنین نوشته است که صاحب کمالی مولانا پیش اهل عالم مسلم است. و در ویرانی شاهرخ میرزا والد فقیر با جماعت کثیر از فتنه روزگار و حوادث گریخته جانب عراق میرفتند، بتفت که مولد مولانا است رسیدند اتفاقاً منزل نزدیک خانقاه مولانا واقع شده. چنانکه لعب دأب اطفال است جمع کودکان جهة بازی بدان خانقاه رفتند و فقیر هم بدیشان همراه بودم، تخمیناً شش ساله بودم، مولانا در يك رحبه شسته بود و جهة آنکه کیفیت حال جماعت که فرود آمده اند معلوم کند یکی را از اطفال طلبید، فقیر متوجه ملازمت شدم و هرچیز سؤال کرد جواب معقول اتفاق افتاد، نسیم نموده تحسین فرمود، دیگر پرسید که بمکتب رفته‌ای؟ گفتم بلی رفته‌ام. گفت بکجا رسیده‌ای؟ گفتم سورة تبارک رسیده‌ام. از برای فقیر فاتحه خواند چون فارغ شد والد فقیر با کلاشیران آنجا بخدمت مولانا آمده بیارمندی بحای آورد. آنچه از مصنفات او مشهور است شرح قصیده برده و شرح اسماء الله و تاریخ ظفر نامه است، و فر معمارا او تدوین کرد آبیاهم حلال و مناظره منتخب (۲) مصنف او است، و مولانا در باب همت و کرم از تعریف مستعنی بوده است. برای تبرک لك مطلع او نوشته شد: مطلع صوفی مباش منکر رندان می پرست کاندر پیاله پرتوی از عکس دوست هست

[و این چند بیت در این غزل بیکو واقع شده:

در آرزوی آنکه بگیرد دست دوست      بسیار سر فدا شد و کس را نداد دست  
آن دست و جرعه می از اسباب دیوی      آن هم بیفکند رک آن دم که گشت مست

(۱) در اینجا سال تالیف کتاب را ۸۹۰ ذکر میکند در صورتیکه تاریخ تالیف ۸۹۶ است

(۲) مناظر و منتخب ( نسخه ترکی ح )



شیخ است و صد هزار تعلق زیك و بد  
این طرفه تر که مردم کوتاه نظر کنند  
قر او در خائنه مذکور است .

۴۴ - خواجه اوحد مستوفی - بلف کدود (۱) شهرت داشت . یگانه عصر  
خود بود ، و بیشتر علوم و فنون را میداشت ، بتخصیص علوم غریبه را ، اما در فلسفیات  
مشهور عالم بود . این فقیر بصحبت آن بزرگوار میرسید و التفات بسیار داشت . در شعر  
دیوان ترتیب کرد و قصاید خوب دارد . این مطامع ازوست . قصیده

ای زیستان جمالت چشم جا را ریب و زین  
گشته بر برگس هوا داری چشمت فرض عین .

این شعر را بنام صاحبقران مذیل ساخته است : بیت  
شاد باش ایدل که بر ما سایه رحمت فکند  
آفتاب آسمان سلطنت سلطان حسن .

خواجه ساکن سبزوار بود ، قمرش هم آبجاست .  
۴۵ - مولانا قاضی عبدالوهاب مشهدی - مرد دانشمند و دلفنون بود ،  
و قاضی شهر مشهد مقدس بود ، و درون انشاء بطر بداشت ، و در کتابه فله عماد  
آیت « ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد » او نوشته است و ظرفا و شعراء  
مشهد شاگرد قاضی بودند . ار آن ظرفا یکی در صنعت مقلوب مستوی الفاط « مرادی  
دارم » را یافته بقاضی عرض کرده او باندك تأمل « برآید یارب » را جواب داده  
و این جواب زیاده از تعریف است باسم سیف این معما ازوست : معما  
جان از لب لعل تو و دل از سر ولت  
جونده آب حصر و عمر درازند (۲) .

قبرش در مشهد است .

۴۶ - خواجه فضل الله ابو لیشی - اراکرسه قند و ار اولاد ابو الیت فقیه بود

(۱) کدود ( مسجده بدل ) ( ۹ )  
(۲) از لب لعل ل را گرفته که بحساب حمل سی شود و دل از سر دلف یعنی دلف او که دلف شود  
و سر او « د » است

در فقه او را ابوحنیفه ثانی میگفتند و در عربیت قرینه ابن حاجب میگرفتند و شاگرد  
امیر سید شریف بود، و سید بخط خود اجازت نامه درس علوم از برای  
اونوشته فقیر دوسال پیش اوسبق خواندم و چندان التفات داشت که فرزند میگفت  
وبا وجود آنکه اعلم علمای سمرقند بود شعر و معما نیز میل مینمود. این مطلع  
از اوست: مطلع

قد چون سرو تو جاست مرا بلکه روان

سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان.

این معما باسم حاکم ازوست: معما

چون بهشت آمد بفتح از روی باغ بلسش گر کم شود یابد شکست.

خواجه در سمرقند بر حمت حق رفت و درگنبد خاتقاهش دفن کردند.

۴۷ - مولانا علاء شاهی - داشمنند بود و بخوش طبعی مردم او را مسلم

میداشتند اهل سمرقند در فن معما او را قریبه مولانا شرف الدین میداشتند و در  
محلی که فقیر سمرقند رفته پای او شکسته صاحب فراش بود، بیاد او رفته و این  
معما را باسم علاء پیش بطراو داشتم. معما

دور باد از تو درد و رحمت پا دشمننت را بلا صیب و عنا

بعد از آنکه فقیر از پیش او بخانه آمدم او حالات مرا معلوم کرده این معما را که  
اسم فقیر از او حاصل میشود بدست یکی از شاگردان خود بوثاق فقیر فرستاد:

معما باسم علیشیر:

چشم تو مرا دید و منس سیر ندیدم چون سیر به بینم ز تو این است امیدم (۲)

در همان صنف از عالم رفت قرش در سمرقندست.

۴۸ - مولانا محمد تبادکانی - از خلفای شیخ زین الدین بود و مقتدای

رمان خود بود، و فصل و کمال از آنچه کسی شرح کند زیاده داشت. قصیده برده  
را محمس کرده و بهمازل السائرین مقرب حصرت باری خواجه عبدالله انصاری

(۱) چشم یعنی عین، مرا یعنی «لی» و سیر بهشابهت «شیر» میشود

شرح نوشته است . هرگاه که سماع در آمدی با وجود آنکه حرکاتش موافق اصول  
نبود در مردم تأثیر کرده رقت میکردند . این مطلع ازوست : مطلع

آنانکه بجز قامت سروت نگرانند      گر راست بگوئی همه کوتاه نظرانند (۱)

در شهر هرات از عالم رفت و قبرش در خیابانست . و در آنجا حائقه‌ای ساخته  
مولانا حمیدالدین پسرش و سایر صوفیه در آن عبادت می کنند .

۴۹ . شیخ صدرالدین رواسی . هم از خلفای شیخ زین الدین است ،

شیخ بسیار زیبا جمال و ارجمند و در ادای معارف و حقایق دلپسند بود و فقیر به مجلس  
شریف اورسیدم (۲) . گاهی بنظم بیزاشتغال می نمود ، این مطلع ازوست : مطلع

رهی از عارضت چشم مرا نور      همیشه از جمالت چشم بد دور .

در شهر هرات از عالم رفت و نعش او را بولایت شغان بردند و آنجا مدفون است .

۵۰ . میر حیدر مجذوب . در بیرون درب خوش سر مزار میر فخر

ساکن بود . در جوانی علوم ظاهر را تکمیل کرده بود که جذبه او رسید چنانکه  
عقلش زائل گردید اما گاهی بحال خود آمده با علماء بحثی میکرد که همه او را  
مسام میداشتند بار در عین گفتگوی معقول خیالش بجنون کشیده دعوی سلطنت  
میکرد ، پریشان میگفت و گاهی شعر میگفت و در بطمش ابیات عربی و افع میشد .  
این بیت را در وقت جنون گفته است : بیت

لب و دندان آن مه ناچه ماند      چو قندی بر بریج دانه دانه .

مزارش در همان موضع است

۵۱ . مولانا محمد عرب . مرد دانشمند بود و دماغش ضبط کرد و دایم

(۱) کوتاه نظرانند و چه کوتاه نظرانند ، نسخه

(۲) در دو نسخه ترکی الف و ب این عبارت دیده میشود .

درس قصص میگفت و پادشاه بدخشان بملازمت شیخ میرسید و مردم دیگر را هم دعوت میکرد

مردم خبر سلطنت خود میگفت تا آنکه راست یادروغ او را بدین ملزم ساختند که از خانه او اسلحه بسیار بیرون آمد، چون عزیز بود و عمر گذرایده بود پادشاه زمان از او گذراید اما حکم اخراج شد، و بطرف سیستان رفت و باز در سر همان سخن آمد و در قاعده پادشاهی خود شاهنامه گفته بود، این بیت از آجاست: بیت  
بجز شه کسی محرم راه نیست (۱)  
ز احوال شه جز شه آگاه نیست.  
در ملک سیستان فوت شد.

۵۴ - میر مهلسی. از سادات مشهور مقدس بود و ناگاه جذبه باورسید و در عقلش قصوی پیدا گردید چنانکه در انگشتهای خود حلقها انداخته پیوسته با خود سخن میکرد، اما در محلی که هوش داشت ابیات خوب گفته است و در همه وقت این بیت را بسیار میخواند. بیت

بلای مرگ و اندوه قیامت  
چو چنبر ساحت مارا بخل قامت.

این تحاص او در میان مردم مشهور است

خلق گوید مهلسی دیوانه شد  
لاجرم دیوانگی از مهلسی است.

[حضرت میر در شرح حالات میر مهلسی فرموده اند که در محل هشیاری ابیات خوب گفته است ولی ابیات خودش را ننوشته بودند. در جواب آن عرل میر خسرو که: مطلع

شراب خورده و ناشسته روی و خواب زده

هزار طعنه حوی در آفتاب زده.

این چند بیت از وست و شهرت دارد: نظم

خطت که در چمن حسن بیچ و تاب زده	ز سزم بافتد چتری در آفتاب زده.
عرق دمیده رویش رخواب حوش بر حاست	نگار من بدو رخساره گلاب زده.
چه دواتی است که محبوب دلوار بنار	سری نزاروی عاشق بهاده خواب زده.

این عرل او بسیار مشکل گوی واقع شده که

(۱) کسی محرم شه بحر شاه نیست (نسخه ترکی)

## غزل

ای ورق رخ نر امیم یکی و لام دو  
چشم مرا بر آه تو خون جگر فرو گرفت  
در ره عشق آن دول پای دلم زد آبله  
گفت که دوسه از لم نسیه و نقد چون بری  
که سگ خویش حو ایدم گاه کدای مفلسی  
مزارش در مشهد در لنگر خواجه خضر است.

۵۳. مولانا عبدالقهار - از خوش طبعان شهر هرات بود و دانشمندی داشت، اما خیال مولانا، کیمیاگری کشیده در آن کار بسیار چیر ضایع کرد و هیچ کار بساخت، اما ابیات خوب دارد. در تتبع امیر خسرو این مطلع ازوست: مطلع  
ر شکم آید ز آنچه بر دلها خدنگ یار کرد  
قمرش در خیابان در جوار امام فخر است. مطلع امیر خسرو این است:  
دوش شمع از زاری من گریه بسیار کرد

ظاهراً سور درونم در دل او کار کرد

۵۴. مولانا عبدالرزاق - مردی خوش محاوره بود، و مولانا عبدالقهار را بحای برادر. علوم طاهر را کسب کرده عرایات او هم خوب بود، تشخیص در علم تاریخ صاحب تألیف است (۱) این مطلع از اوست. مطلع  
بار ابرو کرد بالا ترك تیر انداز من  
قمرش در امام فخرست پیش آغا...

۵۵. امیر یادگار بیگ - سیفی تخلص میکرد و از امیر زادگیان اصیل خراسان است، و از غایت فنا و بی تکلفی که داشت بجزوی که از مستغلاتش حاصل میشد گوشه قناعت را گرفته طریق ملازمت گداشت، و شعرا همیشه در مجلس او بودند و از ایشان هیچ چیر خود را دریع نمیداشت. مطلع خوب دارد، از آن جمله  
این مطلع است مطلع  
بر تنم پیراهن نازک ز تحریک نسیم

هست چون نو کیسه ارزنده بر بالای نسیم

(۱) اشاره تاریخ « مطلع السعدین » است

این مطلع نیز ازوست : مطلع

سرو من سر یست شیرین راست همچون نیشکر

چون سالای قبای برگ بی بندد کمر .

مزارش در گورستان آنا و اجدادش در سر پل

۵۶ - مولانا طوطی - از ولایت قرشیز بود و در ملازمت بابر میرزا تربیت

یافت ، و جوانی خوش شکل و خوش خلق بود . و در قصیده تنوع مولانا کاتبی میگفت ،

و قصیده موعظه او را که مطلعش این است : مطلع

بچشم عقل اقالیم سمعه گنج زرست ولی چو در نگری ازدهای هفت سرست .

نیک جواب گفته است مطلع

جهان که حجره شش طاق و خانه دو درست

ز چار رکن بساطش فغان الحذرست

غرلش هم خوب بود . این مطلع ازوست . مطلع

گوشه میخانه ار لعل روان گنج صفاست

شکل چنگ از مهر دفع غم دهان ازدهاست

در جوانی فوت شد ، و تاریخ وفاتش در ذکر شیخ آذری گذشت .

[ مؤلف کتاب امیر علیشیر لطف خروس جهت تاریخ وفات او پیدا کرده

وصیح زمان طوطی آن شاعری که بودش ر بکر معانی عروس

چو طوطی برفت این محب طرفه بود که تا ، بخشد فوت او را خروس ]

قرش در خیابانست .

۵۷ - مولانا ویسی - نکاتی مشهور بود اما شعر هم میگفت ، با وجود آن

بسیار ساده و گول بود چنانچه فقیر بلکه اکثر یاران تعجب کرده می گفتند که

آیا او بدین سادگی نظم چون میگوید ، عرلهاش بدیست ، دیوان هم دارد این

مطلع ازوست که . بیت

رفتم سیر باغ و طواف بنفشه زار آمد رهر بنمشه مرا بوی رلف یار .

سفر اختیار کرد و در آن سهر بمنزل آخرت رسید

۵۸ - مولانا ساغری . از ولایت ساغر است و در سلك شعرای هرات بود بقدر جمعیتی (۱) داشت اما امساكش غالب بود و در محلی که حضرت مخدومی نوراً عزیمت سفر مکه نمود ویسی و ساغری اظهار آن کردند که در ملازمت باشند اما در وقت رفتن ویسی بهانه کرد که در ارگوش ندارم و ساغری هم بهانه برانگیخت و هر دو از دولت آن سفر محروم بماندند. امیر شیخم سهیلی این قطعه را برای ایشان گفت که : قطعه

ویسی و ساغری بعزم حرم      گشته بودند هر دو شان سفری .  
لیك از آن راه هر دو واماندند      آن يك از بی خردی و این رخری .  
مولانا ساغری اگر چه بد شعر بود اما این مطلع او بيك افتاده است . بیت  
چشم دربار (۲) من و ابر بهار است یکی      ناله رار من و صوت هزار است یکی .  
این مطلع نیز از اوست و رنگین واقع شده است که . مطلع  
تا شنیدم که توان لعل ترا جان گفتن      آتشی در دلم افتاد که نتوان گفتن .  
در هری فوت شد و قرش همانا در بواحي حیانا است .

۵۹ - مولانا فصیحی رونی - داشمندی بود و ملازمت جوکی میرزا قیام مینمود ، و کتابة عمارات جوکی میرزا همه اسات و اشعار مولانا است قصیده مصنوعه خواجه سلمان را تتبع کرده و در خور حال بد نگفته ، و جواب تخرن الاسرار شرح گفته . و این بیت در باب نگاه داشتن رار اوست . بیت

هر نفسی کو ز کسی بشود      بی شك از او هم نفسی بشود  
قبر مولانا در شهر هرات است .

۶ - شیخ کمال تربتی - بغایت خوش طبع و ریاض بود ، و اکثر عرلهای خواجه حافظ را محمّس می کرد ، و از جمله طرفای متعین حراسان بود ، فقیر ندیدن او بسیار آرزو داشتم و ملاقات این نوع واقع شد که فقیر در زمان سلمان

(۱) تمول داشت (نسخه بدل)

(۲) پرده چشم من و (نسخه بدل)



ابوسعید میرزا در مشهد غریب و بیمار در گوشه بقعه افتاده بودم . روزی در ایام وقفه قربان که از اطراف عالم مردم بطواف آستانه حضرت امام آمده مشرف میشدند جمعی جوانان موالی و ش بطریق سیر درین بقعه که فقیر بودم در آمدند و ابیاتی که بر دیوارها بود خواندند و در سر يك بیت بحث کردند ، اما آنکه در میان بزرگتر بود آن جماعت را ملرم کرد . فقیر در ضعف حال از جاب آن جماعت سخن گفتم ، ایشان او را گفتند که این جوان بیمار هم سخنی میگوید . او خود شیخ کمال بوده است که بزیارت آمده بوده . بر بالین فقیر آمد و مبحث در میان انداخت ، چون جواب گفتم از سخن خود برگشته مرا تحسین کرد و احوال تفحص نمود ، اتفاقاً او هم فقیر را شنیده بود و هوس دیدن داشته چون اطلاع یافت خوش وقت شده بر سر بالین فقیر نشست و در اثنای سخن این معمایش را که (قطب) حاصل میشود خواند . معاً آنی که در هوای سر رلف یار ماست از سر گذشت اول و در آخرش هاست .

در سر این نیز سخن ها گذشت ، شب چون شیخ بمنزل خود رفت تبرکات فرستاد و تا آنجا بود دایم تشریف میآورد و آشنائی این نوع واقع شد شیخ نمکه رفت و از نمکه باز آمده در تربت فوت شد و تربتش آجاست . [ پدر مشارالیه حافظ نام داشته و طبابت میکرد ، و شیخ دایم از عایت خوش طبعی قطعه های مطایبه آمیز برای او میگفته است و این قطعه از آجاست : قطعه

تا که حافظ طیب تربت شد      کشته شد جملگی که و مه او ،

موش در تربتش فتاد و بمرد      مرگ موش است شربت به او .

قطعه

نزد حافظ سپاهئی آمد      رخت نگشاد پیش او بنشست ،

بس بحافظ نگفت ارسر درد      که سرم درد میکند پیوست ،

حافظش داد شرتی علاج      شرتش حور دور حتر ارسرست [

۶۱ . درویش منصور سبزواری - در عالم تصوف شاگرد حافظ علی جامی

است که در تعریف او عقل قاصرست مردی درویش و برهیر کار و مرتاض بود ،

اکثر ایام بصیام میگذرانید ، رساله در عروض تصنیف کرده ، و قصیده مصنوع گفته در جواب قصیده خواجه سلمان و مطلعش این است : قصیده

بس دویدم در هوای وصل یار      کس ندیدم آشنای اصل کار .  
صنعت قرصیع یا کیزه واقع شده ، این رباعی در تصوف از درویش است : رباعی  
موجود چو ذره ای بخود نتوان کرد      سیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ،  
ایجاد چوبی قبول ممکن نبود      آرا که قبول کرد رد نتوان کرد .

درویش درمابین چهل و پنجاه از عالم رفت . مزارش در خواجه طاق است  
۶۲ مولانا حافظ علی جامی - صاحب کمال زمان خود بوده تشخیص در  
علم تصوف ، و حضرت محدومی نوراً در تفحات الانس شرح این بیت شیخ فریدالدین  
عطار :

ای روی در کشیده بی بازار آمده      خلقی بدین طلسم گرفتار آمده ،  
از او ذکر فرموده است . در علم قرائت جمیع قراء شاگرد او بودند و من هم چند  
درس پیش او خوانده ام ، و قرش در حظیره شیخ بهاء الدین (۱) قدس سره است .  
۶۳ - مولانا محمد معمائی (۲) . مردی ظریف بود . اشعار و رسائل و سایر  
مصنفات امیر خسرو را کسی از او بهتر جمع ساخته است ، و در آنوقت پیر جوانان  
شهر بود ، در علم معما مردم او را پیر معمائی می گفتند . باسم (یوسف) این معما  
از اوست : معما

مرا هوای سفر بود پیش از این در سر      چو صورت تو بدیدم نماید رای سفر . (۳)  
قبرش در شهر هرات است .

۶۴ - سید کمال گچکولی - ساکن بلخ بود ، و سیاحت بسیار کرده بود و  
کم جایی بود که او نرسیده باشد ، و در حالات او محل تعجب است . مشهور چنین است  
که پانصد هزار بیت دارد ، و یک قصیده گفته است که هزار بیت از آن استخراج

(۱) شیخ بهاء الدین عمر ( نسخه ح )

(۲) بعد از این هم این اسم میاید ، رجوع شود به شماره ۷۴

(۳) صورت تو چون نامر که راء از آن برود اضافه شود یوسف حاصل شود

میتوان کرد. و آنچه حقیر دیدم در فوت خواجه ابوالنصر پارسا مرثیه ای گفته بود که چند مصرع ابیاتش تاریخ فوت خواجه بود و چند بیت دیگر متفرق تاریخ بوده (۱) که بمعنی اش فتور راه نیافته و در واقع این کارها از شوق بشر بیرون است لهذا گویند که عطار را مسخر کرده بود. این مطلع از اوست: مطلع

ای روشنی از نور رخت دیده جانرا  
بر خاک نشانده است قدت سرو روان را.  
عمرش از بود گذشته بود. قبرش در بلخ بجوار مزار میر سرخس است.

۶۵ - خواجه مؤید مهنه - از نبیرهای حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره بود، و علوم ظاهر را تکمیل کرده بود، و مجالس او بغایت گرم و پر شور واقع میشد، و سماع خواجه بغایت مؤثر بود، و سلاطین تعظیم خواجه را مرعی میداشتند این مطلع از اوست: بیت

ازمه روی تو آئینه جان ساخته اند  
و ندران آینه دلرا (۲) نگران ساخته اند.  
مزار خواجه در گنبد جد اوست.

۶۶ - خواجه مؤید دیوانه - هم از اولاد شیخ است. نظمش روان و سلیس بود. و از پریشانی دماغ دعوی سلطنت میکرد و در نرد خویشان و مریدان این معنی را طاهر می ساخت و خراسان را برایشان بخش میکرد، و در سر همان رفت. این مطلع در جواب خواجه حافظ از اوست: مطلع

چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو  
که چهارا بدهد روشنی از سر نو.

۶۷ - میر عباد مشهدی - موسوی تخلص میکرد. جوان داشمند و خوش محاوره و خوش خلق و خوش طبع بود، و در فن معمار مهارت تمام داشت، و شعرای مشهد همه بخدمت او جمع میگرددیدند و هر چه او میگفت بسمع رضا و اطاعت می شنودند. در جواب شیخ کمال این بیت از اوست بیت

(۱) و چند بیتش چنان بود که هر بیت سه و چهار تاریخ بود (در حاشیه نسخه فارسی)

(۲) جانرا ( نسخه ) .

گفت چشمت را بگو تا در خيال روى ما

صورتى ديگر نيارد در نظر گفتم بچشم. (۱)

۶۸ - شاه بدخشان - لعلى تخلص ميکرد، بسيار مؤمن و خوش طبع و پرهيزكار بود، و چندين سال بود كه سلطنت از خاندان اوبخاندان دگر منتقل نشده بود، عاقبت سلطان ابوسعيد ميرزا ايشان را مستأصل ساخت و مملكت را تصرف كرد. اين مطلع ازوست: مطلع

ماسوداى تو ترك جان و سر خواهيم كرد

كام جان هر دم زلالت پر شكر خواهيم كرد.

مشاراليه گويا در دست سلطان مدكور شهيد شد. قبرش در مزار شيخ رين الدين است.

۶۹ - ابن لعلى - عجب پادشاهزاده خوش طبع و خوش باش بود، و چيزهاى خوب ازو نقل ميكنند. اين مطلع ازوست: بيت

اى زلعل آتشينت در دل گلنار بار  
غير دل بردن بدارى اى بت مكار كار.

او نيز مقتول قاتل پدر شد.

۷۰ - مولانا عبدالصمد - هم از بدخشااست. در زمان سلطان ابوسعيد ميرزا بهري آمد، ميرزا تاريخ خود را باو فرموده بود. مردى منصف بود، بيتى در تبجنيس خيال قافيه را غلط کرده بود من اورا واقف ساختم فى الحال متنه شد و اظهار منت كرد و اين سبب آشنائى ماست. مثنوى گوى بود. در تعريف طوى (۲) و گوينده ها گفته. بيت

زماهى هياهوى تا ماه بود  
سراوازشان «جام» (۳) الله بود

قبرش ميگويند در كوهستانست.

(۱) مطلع عزل شيخ كمال خجندى اين است

يار گفت از غير ما پوشان نظر، گفتم بچشم

(۲) طوى معنى جشن و ضيافت كلاں است.

(۳) سراوازشان دائم الله بود. (سجده تركى).

وامگهى دزدیده درما می بگر، گفتم بچشم

۷۱ - مولانا یوسف شاه - کاتب تخلص میکرد، و در فن کتابت مردی متعین بود، و خود را از مرمره نظر فامیدانست اما مردی فقیر و خوب بود. این مطلع ازوست : نظم ای جدا گشته که دوری ز برهم نفسان مادرین شهر بدین روز و تودر شهر کسان. مزارش در شهر هرات است.

۷۲ - خواجه ابواسحق - ولد خواجه مؤید مهنه بود. طالب علم و خوش طبع بود اما بدخوئی و تکبر هم داشت. این مطلع از اوست : مطلع کشید از دست ما صحرای خاور دامن گلها بصحرای قیامت دست ما و دامن صحرا.

و این بیت را در مرثیه شخصی گفته در مهنه. و قبرش هم در مهنه است در جوار پدرش.

۷۳ - سید کاظمی - مردی خوشباش و سبک روح و طبعش بهزل مایل بوده. و از حضرت پادشاه بنخواجه جهان رسالت رفت و محل آمدن در عراق ماند (۱) و در شیراز فوت شد. در سپاهگیری شهرت تمام داشت. بطمش روان واقع میشد و قصایدش در رنگ قصاید بابا سودائی بود. این مطلع ازوست : بیت صبح از افق چو رایت بیضا بر آورد آهم علم ناوج ثریا بر آورد. این مطلع هم از اوست. مطلع

شکر خدا که قاضی شهر هری بیم در سبک آدمی صفتانم خری نیم.

۷۴ - مولانا محمد معنائی - مردی طریف بود، و بخدمت اکابر رسیده و منظور نظرها گردیده، و در زمان بابر میرزا صدر معظم گردیده و بعد از آن در مجلس سلاطین مقبول و محصور بود، و در ایام مکنت خود در شیراز بر سر تربت خواجه حافظ گنبد ساخت، و بابر میرزا را آنجا ضیافت کرد، اما یکی از خوش طمعان شیراز بجایی که نظر میرزا افتد این بیت را نوشته بود

اگرچه جمله اوقاف شهر غارت کرد خدش حیردهاد آسکه این عمارت کرد

(۱) و در مرد فقیر یکی دو نامه از او آمد ( نسخه ترکی الف و ب )

میرزا خوانده در آن باب بسیار مطایبه کرده و من این نقل را از خودش شنیده‌ام  
(با فقیر الفتی داشت) و بسیار مرا مشرف میکرد، و در آخر حیات خود همراه  
کیچیک میرزا که خواهر زاده سلطان حسین میرزا بود بدولت حج مشرف  
شد، و از آنجا در زمان مراجعت از عالم نقل کرده. بنام (درویش) این معما  
از اوست: معما

چون بتام روی از دشنام دوست      عالمی را روی دردشنام اوست (۱)

۷۵ - خواجه خضر شاه استرآبادی (۲) - مردی خوش طبع و خوش  
محاوره بود، و خط نستعلیق را تقلید مولانا جعفر کرد و نیک نوشت. شعرانیز خوب  
میگفت. در برابر لیلی و مجنون، زید و زینب، مثنوی گفته، و این بیت در توحید  
از اوست: بیت

ای چهره گشای هر جمیلی      نام تو شفای هر علیلی .  
(۳) این مطلع هم از اوست: بیت

سایه ات هر جا که افتد از زمین گل بردمد  
نه گل تنها که سر تا سر گل و شکر دمد .  
قبرش در استرآباد روی بروی مسجد جامع است

۷۶ - مولانا حاجی نجومی - مردی لالایی و طعش بهزل مایل بود،  
هزل آمیز قطعها میگفت، اما این مطلع او خوب افتاده: مطلع  
باز عید آمد بیا جانا که قربات شوم      همچو چشم گوسفند کشته حیرات شوم .

۷۷ - مولانا مسعود قمی - از کلاتران آن ولایت است، و در محلی که از  
عراق بنحراسان آمد مثنوی او پیخته و عزلش روان بود، و اکثر ابیاتش رنگین می افتاد  
و سلطان صاحبقران تاریخ خود را باو فرمود و او دوازده هزار بیت گفت، و

(۱) اگر روی را در (دش) بگذارد نام اوست که درویش باشد

(۲) خواجه خضر شاه (در حسن غدوسحه ترکی الف و ب)

(۳) در زمان فوت بابر میرزا در مشهد عرب و غسته مانده بود، فقیر او را عنخواری کرد صحت یافت  
(در دوسخه ترکی)

یوسف وزلیخا، و مناظره شمس و قمر، و تیغ و قلم نیز گفته و نیک واقع شده .  
این مطلع از اوست : مطلع

بیتو چون در گریه خواهم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد .  
این مطلع هم از اوست که در رقعۀ نوشته بوده : مطلع  
مشتاقم و دورم غم جان کاهم از آن است

مشتاق بر آن دور زند آهم از آن است .

دیوان او در میان مردم هست، و در شهر هرات فوت شد و مزارش در جوار پیر  
سیصد ساله است.

**۷۸ - حافظ یاری (۱) -** بغایت خوش طبع و خوش صحبت و شیرین کلام  
بود، و بیشتر اوقات تلاوت قرآن میکرد، و علم قرائت را خوب میدادست. در باب  
موعظه و اوصاف این مطلع از اوست که .

گرم بر سر هزار آید بلا شایسته آم

که هستم بدترین خلق و خود را بیک میدادم.

در مدرسه اخلاصیه جامعه نهاد و مزارش بر سر کوچه صفا اتفاق افتاد.

**۷۹ - مولانا قنبری -** از نشابور بوده، جوهر نظمش مقبول و او در نظم  
چالاک، و عامی بود، و ابیاتش خالی از چاشنی نبود. در مدح بابر میرزا این مطلع  
قصیده اوست : مطلع

این گهر هابین که در دریای اخضر کرده اند

زین مشاعل آتش حور بین که چون بر کرده اند

قبرش در همان ولایتست

**۸۰ - مولانا خسروی -** مردی دعوی دار و بر درک منش و تند خوی بود  
و گاهی که شعر خواست حواید پیش از آن در کلام خود چنان ادائی میکرد که

(۱) یاری (سخنه ترکی ب)، پارسی (سخنه ترکی الف)

کس را مجال دخل نمی ماند، ضرورتاً تحسین بایست کرد، و دیوانش در میان مردم هست. این مطلع ازوست : مطلع

زلعل یار دیدانی گرفتم حیاتی یافتم جانی گرفتم.

۸۱ - مولانا نازنینی<sup>(۱)</sup> سبزواری الاصل بود، طبع دلپذیر داشت، اگر

چه عامی بود اما اشعارش خالی از چاشنی نبود، و با امیر شاهی بسیار صحبت داشته بود، و بغزل گفتن بیشتر میل میکرد. این مطلع ازوست که : بیت  
صنوبر تاز خدمتکاری سروت<sup>(۲)</sup> جدا مانده

شده دیوانه و ژولیده مو سر در هوا مانده.

در استر اباد فوت شد، قبرش آجاست.

۸۲ - مولانا ولی قلندر - ملازم آستان بابر میرزا بود، خیره و دلیر

و بی حیا بود، اما بد شعری در میان سخن دانان شهرت تمام داشت. در محلی که پیر بداغ میرزا شعرای شهر هرات را به شیراز برده او هم در آن میان بوده. این مطلعش خوب و نادر واقع شده : مطلع

بیم ملول که کارم نکو شد بد شد شود شود، نشود گو مشو، چه خواهد شد.  
در شیراز فوت شد و قبرش آجاست. در جواب این مطاع سلطان محمود میرزا که : مطلع

در گوش ما مکش تو که این لعل نادر است

کین چشم خون گرفته از این دانه پرست.

این مطلع نیز از اوست : مطلع

دریا دلیم و همت ما فارغ از درست گردست ماتهی است وای چشم ما پرست.

۸۳ - مولانا واله - خالی از آشفته گی بود، و از لفظ «برده» در قهر میشد

و اضطراب میکرد، مردم او را از این جهت تشویش میدادند و وقتیکه بابر میرزا

(۱) در دوسعه ترکی الف و ب (دینی) سمط شده

(۲) قدش. (دسعه ترکی)



در مشهد بود قصیده گفت ردیف «آراسته» ویتی که باسم ممدوح آراسته بود این است: نظم  
شاه ابوالقاسم که شد در دور او خوشتر و خلد

مشهد سلطان علی موسی الرضا آراسته

۸۴ - مولانا حریمی قلندر - از شهر سمرقند بود، طالب علمی هم داشت

این مطلع ترکی ازوست ترکی

بیجه یغلای شمع دیک هجر نکدا یاریم کیجه لار

آه کیم گوید وردی داغ انتظاریم کیجه لار

[مصرع آخر چنان گفته است که هیر نوشته اما اگر چنین باشد بهترست که:

«آه کیم گوید وردی داغ هجر یاریم کیجه لار» تجنیس میشود و بهترست]

۸۵ - مولانا ترخانی - از اندخود بود، و سپاهی بوده و شعر حضرت

مخدومی نورا که مطلعش این است.

ای رمشکین طره ات بر هر دلی بندی دگر

رشته جابرا بهر موی تو پیوندی دگر.

جواب گفته و این بیت از آن است.

مرغ دل پر کندم و از سبزه بریان ساختم

تا کشم پیش سگت هر لحظه پر کنندی دگر

و به بند بعضی از مخادیم سمرقند افتاده و ترکی این شعر را گفته.

توشکالی بند ایچر بولدوم اول پری دیوانه سی

کوک سرا فانوس دور اول شمع سن پروانه سی.

۸۶ - مولانا عاشقی (۱) - از شهر هرات بود، و قصیده راپخته میگفت،

و در فرصتی که سلطان ابوسعید میرزا عمارت آق سراي تمام کرد جهت کتابه آن

شعراي شهر شعر فرمود و احوط گفت، و این مطلع در تعریف عمارت از اوست بیت

این منظری که طاق چو ابروی دلبرست از خاک بر گرفته دارای کشورست

(۱) مولانا عاشقی (در دو نسخه ترکی)

۸۷ - مولانا عبدالوهاب اسفرائینی - مردی ابدالوش و خوش طبع بود،  
و صاحب منصب قضا بسبزوار بود بعد از آن قاضی اسفرائین شد دیگر احتساب  
استرآباد باورجوع کرد بدشعر خود مشهور بود، در جواب دریای ابرار امیر خسرو  
این مطلع از اوست: مطلع

این کهن اوراق گردون کش زانجم زیورست

کهنه تاربح بسی شاهان انجم لشکرست

در استرآباد فوت شد.

۸۸ - خواجه یوسف برهان - اراقربای (۱) نزدیک حصر شیخ الاسلامی  
شیخ احمد جامی قدس سره بود، و در طریق فقر و فنا سلوک میکرد و رسم تجرد  
و انقطاع را مسلوک میداشت، و صاحب طریق جمیع اهل طریق بود. بیشتر بشعر خود  
موسیقی می‌بست و عمل اصفهانرا بدین مطلع خود بسته: مطلع

رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب      اگر کدا مراد دلی رسد چه عجب؟

فقیر در فن موسیقی شاگرد اویم در جام از عالم رفت و مزارش در حظیره شیخ است.

۸۹ - مولانا مشرقی - ار مشهد بود، و صنعت کاسه گری مشغولی می‌نموده،

درویشی اختیار کرد و بخدمت میر مخدوم علیه‌الرحمه رسید، و از خدمت بسی  
عزیزان دگر نیز مستفیض گردید در شکایت روزگار غزلی دارد و این بیت از آن  
عزlst بیت

از چیست سرخ پنجه مرجان دای بط      گر خون بجای آب روان نیست دربحار  
در هری فوت شد.

۹۰ - مولانا هوائی - برادر (۲) مولانا مشرفی بود. ار نقاشی بقدر

وقوف داشت فی الجمله کتات هم میکرد، طرفاً می‌گفتند که اشعار خود را حدول

(۱) از اولاد (سخه ح)

(۲) انیس مولانا مشرقی بود (سخه ح)

کشیده و تذهیب کرده مردم میدهد تا در شهر شهرت یابد ، و هرگاه که باو اظهار  
این معنی میکردند او بخنده و هزل میگذرائید . این مطلع از اوست : مطلع  
نگرد کوی نو با صد بیاز میگردم      نگاه میکنم از دور و باز میگردم  
این مطلع را بیر ازو میخوانند که . مطلع

رلف بریده را چو کنی تار تار بخش      تاری بعاشقان سیه روزگار بخش  
در شهر هرات فوت شد و مزارش در خواجه چهل گزیست .

۹۱ - مولانا قبولی - مردی فقیر بود ، و در بازارچه بیرون درب ملک دکان  
غزل فروشی داشت . صباحی از آن (محلّه) جمعی نزد فقیر آمدند و گفتند که شب  
گذشته مولانا قبولی ما را طلبیده وصیت کرد که امشب از عالم میروم و برای تکفین  
و تجهیز چیزی ندارم ، صباح دیوان مرا پیش فلان کس یعنی فقیر برید و بیاز مرا  
باو رسانید و التماس نمائید که مرا در گورستان سادات مصرّخ دفن کنند چون  
صباح حشر گرفتیم از عالم رفته بود ، و ما بجهة وصیت دیوانش را آوردیم و این فقیر  
بعد از آنکه وصیت او را بجای آورد دیوانش را بگشاد این تخلص بیرون آمد که . بیت  
اگر قبول تو یابم قبولیم و ره      بهر دو کون چو من با قبول نتوان یافت .

۹۲ - مولانا محمد امین - از بلخ بود ، و او بسیار سادگیها ظاهر میشد ،  
اکثر اوقات در حواشی نویسند ها میگشت و لفظ « دلبرم » را هفت تینیس گفته  
پیش نابیر میرزا آورده مستحسن افتاده ، و این بیت را که بیت  
ای سیه چشم خطائی مرع جان را با توانس

وز سیه چشمان دیگر همچو آهو دل برم  
میرا یاد گرفته و دایم میخوانده است و او مصاهات میکرده . مولانا در استرا اباد از  
عالم نقل کرده است

۹۳ - مولانا سعدی - ار مشهد بود ، و کاسه گری میکرد این مطلع ذوقافیتین  
از اوست . مطلع

ز بهر قطع هستی حيله از صد جای انگیزم  
 که تا يك لحظه با آن دلبر خود رای آمیزم  
 و فقیر را این بیت او از مطلع خوشتر میآید. بیت  
 شبی بنشین و چندانی شراب بیحسابم ده  
 که نتوانم که تا رور حساب از جای بر خیزم.  
 در شهر هرات فوت شد.

۹۴ - مولانا میرارغون - صنعت خیمه دوزی منسوب بود، و از سایر  
 نظمها بمعما بیشتر میل مینمود. این معما باسم «محمود» از اوست. معما  
 ای زجام حسن سرخوش سوی خموری بهین  
 رانکه اشك خویش را پیوسته دارد بر جبین.

۹۵ - مولانا صدر کاتب - (۱) مردی آشفته روزگار بود، و بیشتر اوقات  
 خود را صرف خدمت اترک میکرد، و اگر لوندئی میسر میشد نه از خط و نه از  
 شعر یاد میآورد، و شراب او را چنان مغلوب ساخته بود که بهیچ کار اختیار نداشت  
 اس مطلع از اوست مطلع  
 هرگز دل مارا بغمی شاد نکردی کشتی دگر آرا و مرا یاد نکردی.  
 در شهر هرات فوت شد.

۹۶ - مولانا ایازی - عجیب دیداری و غریب اطواری داشت. سخنش  
 خواه نظم و حواء شر، قصه مختصر، احوال و اوصاع او را ازین بیت که برای خود  
 گفته معلوم میتوان کرد. بیت

چادر شب خود رنگ مکس دیده ایازی به جامه و نه گُرته و نه موره نمازی  
 ۹۷ - مولانا انیسی - شاعری کم بصاعت بود، او را بدین متهم میداشتند  
 که او اشعار مردم را بنام خود میخواند، از آن جمله این مطلع است بیت

گرچه میجوید دلم دایم وصال یار را      یار میجوید بر عم من دل اعیار را .  
این مطلع از هر کس خواه باش محل مضایقه نیست (۱)

۹۸ - مولانا محمد آملی - مردی ظریف و نازک بود ، و بخدمت مولانا شرف الدین علی یزدی رسیده و منظور نظر گردیده بود ، و طبع او از نظمها بمعما میل داشت این معما باسم «نویان» از اوست . معما

بخوادم داد از خوبان گل چهر      که خواهانم بجه رویان بی مهر . (۲)  
پسرش نیز شاعر است . محل خود گفته شود . مدفن مولانا در نشابورست

۹۹ - درویش نازکی - از آدمی زادگان ممالک خراسان است ، و پدرش مدتی حکومت مشهد کرد اما او بخود ترك سپاهیگری داده بطور درویشی بمدیوشی در مشهد گوشه اختیار کرد (۳) این مطلع از اوست مطلع

منم که نیست مراجر بحام داده تفاخر      ندار ساقی گلچهره کاسهای پرا پر  
۱۰۰ - مولانا کوثری - از بخارا بود ، بسیار خوش طبع و خوش صحبت و شیرین زبان و مقبول بود . گویند روری در حجره خود طبع میکرده است ، یکی از موالی درآمده هیمه درزیر دیگ نهاده ، مولانا گفته است : بکار مطبخ مدد مکن که شریک میشوی ، این مطلع از اوست : بیت

در خیال دسته خندان آن دادام چشم      چشمه خون نیست چشم ما که دارد نام چشم  
در شهر هرات فوت شد و قبرش در خیابان است .

۱۰۱ - سید مسلمی (۴) اسفرائینی - اندالوش جوانی بود ، اما طبع خوب داشت این مطلع از اوست مطلع

خال او نقد دلم از دیده روشش کشد      همچو دردی کو متاع خانه از رورن کشد  
قبرش در اسفرائین است

(۱) در اصل هم چنین است .

(۲) بون بخوادم را میدهد ، به رویان و حروف مهر از مهر رویان میرود « نویان » می ماند .

(۳) و نگدائی معاش میگدرا بید رهی صاحب دولت ، ( نسخه ترکی ح )

(۴) مفلسی . ( نسخه بدل )

۱۰۲ - مولانا نظام - مردی طالب علم بود در خانقاه ملك حجرة داشت  
 دایم معما مشغولی میکرد . این معما باسم « اسحق » از اوست : معما  
 سخادان طایر بخشنده دانه      که از اقبال دارد آشیانه (۱)  
 قبرش در خیابانست .

۱۰۳ - مولانا یاری - وریر زاده بود اما درویش صفت و آزاده . بیچشم  
 او در بلخ ضعفی طاری گشته و نا بینا شد . طبع خوب داشت این مطلع از اوست : مطلع  
 کسم نشان سر موئی از آن دهان بدهد  
 چنان تنگم از این عم که کس نشان ندهد (۲)  
 قبرش در بلخ است .

۱۰۴ - مولانا محمد مجلد - (۳) از شوخ طبعان خراسان است ، اما بهزل  
 و خنثات میل بسیار داشت وار مردم شهر کم کس مانده است که او بنظم بابیه نشر  
 باو هزل و مطایبه نکرده باشد این معما باسم « جرده » از اوست : معما  
 خری بر گشته پالان سوی ده تاخت      چرا گاه ده از گاو ان پرداخت (۴) .  
 قبرش در هری است

۱۰۵ - مولانا محمد نعمت آبادی - در خدمت پهلوان محمد ابوسعید (۵)  
 میبود ، پیش نماری آن بقعه قیام مینمود ، و چون همیشه در مجلس پهلوان اهل  
 شعر و معما حاضر بود او نیز بمعما عشق پیدا کرد . و پهلوان او را بعضی از طرف اسفارش  
 فرمود و در اندك فرصت بيك آموخت و خوب گفت ، اما هم در آن ايام او را قصا  
 رسید (۶) . این معما باسم « کاکا » از اوست : معما  
 آنچه کردی بر دل از بیداد گر باد آرمش      گویم اربا کوه جانانم ، فر باد آرمش .  
 قبرش در گازرگاه است .

(۱) نقطه از سجا برود وای نال او شود از طرفین « اسحاق » میشود

(۲) در بلخ متوطن بود ( دو نسخه ترکی )

(۳) خواجه احمد مجلد ( در دو نسخه ترکی )

(۴) از پالان نقطه میخواهد که چون ناده مضم شود « جرده » بیرون آید

(۵) پهلوان محمد کشتی گیر ( نسخه ترکی )

(۶) و فقیر آن معما ها را گفتم جمع آورد ( نسخه ترکی )

۱۰۶ - سید عبدالحق<sup>(۱)</sup> استرآبادی - جوانی خوش طبع و خوش محاوره و خوش خلق بود، و در آن محل که قاضی ولایت خبوشان صدر زمان برشوت خری داده منصب قضا را گرفت او این قطعه را گفت: قطعه

ز خوچان یکی رفت سوی هرات<sup>(۲)</sup> که قاضی شود صدر راضی نمیشد،  
برشوت خری داد و قاضی شد آخر اگر خر نمی بود قاضی نمیشد،  
قبرش در استرآباد است

۱۰۷ - مولانا میر قرشی<sup>(۳)</sup> - در سمرقند می بود و دکان صحافی داشت و همیشه ظرفا آنجا جمع میامدند، و مولانا خود را استاد آن خیل میداست. در باب شکایت این مطلع از اوست: مطلع  
بیست آئین محبت کردن از یاری گله ورنه میگردم از آن بدعهد بسیاری گله  
خطائی تخلص میکرد در سمرقند فوت شد.

۱۰۸ - مولانا جوهری - مشرف صابون خانه سمرقند بود، و عروض را خوب میداست. و سیرالنبی نظم کرده بود، این بیت از آنجاست نظم  
فلک بسکه در موکش تاخته بهر ماه بعلی بینداخته.  
قرش در سمرقند است.

۱۰۹ - مولانا خاوری - هم از سمرقند است، و خیاطی میکرد، و طبعش بیک بود، و بدیهه را روان میگفت. ترجیع بندی گفت، بندش این است. بنده ترجیع  
که سنگم زبی و گاه بمشت باری نازی مرا بخواهی کشت.  
این مطلع نیز از اوست: مطلع

من که عمری بهوس پیروی دل کردم عمر بگذشت ندانم که چه حاصل کردم.  
۱۱۰ - مولانا حلوائی - نیز از سمرقند است. طبعی شکفته داشت. در ایام شتاب فوت شد، بجهت آن سخنش کم شهرت گرفت. این مطلع از اوست مطلع

(۱) عبدالحی ( نسخه ح )

(۲) همی گشت در شهر شخصی رخواهان ( نسخه ترکی )

(۳) مولانا میرویی ( نسخه الف ترکی )

زاهدا قبله ما ابروی دلدار اولی تو و مسجد که ترا روی بدیوار اولی .  
قبرش در سمرقند است .

۱۱۱ - مولانا ریاضی - هم از سمرقند بود و در آنجا فوت شد . مردی معجب و متکبر و بدخلق بود . بعضی غزلهایش بیک می افتاد . این مطلع از اوست : مطلع ستاره ایست در گوش آن هلال ابرو ز روی حسن بخورشید میزند پهلوی .  
چون در میان این دو مصرع کاف رابطه می بایست ، فقیر ناو گفتم که این نوع اگر خوانند بهتر است که .

ز روی حسن در گوش آن هلال ابرو ستاره ایست که با ماه میزند پهلوی  
از روی اوصاف مسلم بایستی داشت جدل بنیاد کرد فقیر ساکت شدم .  
۱۱۲ - صفائی - (۱) جوانی ساده بود ، اما بصحبت جوانان شغف تمام داشت ، و از جمله چیزهایی که منافعی طبع ساده او از او زائیده شده این بیت است : بیت می نماید گاه جولان نعل شبر نکش بچشم  
چون مه نوکز نظر سازد مردم غایبش .

در سمرقند فوت شد .

۱۱۳ - مولانا بدیع - (۲) بدیعی تخلص میکرد ، و با مولانا صفائی می بود . (۳) اگر چه در اوائل جهت صغرس در شعر خامی داشت آخر خوب شد ، و شهر هرات آمد ، بسیار صلاحیت کسب کرد ، و بواسطه عجبی که داشت شوخ طبعان او را یوسف صفائی میگفتند و او بسیار متغیر میشد ، اما مردی خوش صحبت بود . و عروض را نیک میداشت و اکثر صنعت شعری را خوب میگفت . این بیت از اوست : بیت دری (۴) مقصود جویان مجمع البحرین شد صوفی  
که بحری در برست از چشمه هر چشم گریاش .

(۱) از اندیجان است (سخنه ترکی ج)

(۲) مولانا یوسف بدیعی (سخنه ترکی ح)

(۳) فقیر بصحت تحصیل چون از سمرقند ، اند جان آمد و در آنجا با فقیر میبود (سخنه الف و ترکی)

(۴) در مقصود (سخنه ترکی)



رساله معما نیز نوشت و در آن فن بسیار کارها کرد. باسم «منصور» این معما از اوست : معما  
مرا زان شد منور خانه چشم که آمد دوست در کاشانه چشم (۱).

در سرخسی فوت شد و قرش در خاقاه شیخ لقمان است.

۱۱۴ - مولانا خاتمی - (۲) از خدای خواجه کوسوئی بود، و درویشی

تمام داشت. این مطلع اوست : مطلع

بیازمند توئیم ای نیاز پرورده ترا زمانه عجب دلنواز پرورده.

۱۱۵ - مولانا لطفی - ملك الکلام زمان خود بود، و در شعر ترکی و

فارسی بطیر نداشت، اما در نظم ترکی شهرت او بسیار است، و دیوان او مشهور  
است، و مطلع متعذر الجواب دارد و از آیه جمله. ترکی

نازك لوك ایچره بیلی جه یوق تارکیسوئی

او ز حدیسی بیلیم بیلیدین اولتورور قوئی.

یکی دیگر این است که : مطلع

صید ایتی دلیریم مینی آشفته ساجیدین

سالدی کمند بوی بومه ایکی قولا جیدین.

و (۳) بیشتر قصاید مشکل استادان فارسی گوی را جواب کرد، و در بود و نه سالگی

شعری گفت ردیف آفتاب که شعرای زمان جواب کردند و هیچکدام مطلع را در  
برابر نتوانستند گفت و مطلع آن شعر این است. مطلع

ای ز رلف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه دربر (۴) آفتاب

(۱) صادر از چشم تشبیه کرده اند، هرگاه منور خانه چشم شود بیسی صاد در آن در آید «منصور» گردد

(۲) مولانا خاکی (نسخه ترکی ح - الف)

(۳) در ترجمه طعنه علاوه بر دو هزار بیت مشوی دارد (نسخه الف و ب و ح)

(۴) در حور آفتاب (نسخه بدل)

در محل رحلت مطلعی گفت و فرصت غزل ساختن نیافت ، وصیت کرد که حضرت  
مخدومی او را غزل تمام کرده در دیوان بوبسند ، ایشان نیز وصیت بجای آورده  
غزل تمام کردند و در دیوان خود ثبت نمودند ، مطلع این است : شهر

گر کار دل عاشق را کافر چین افتد به زار که بید خوئی بی رحم چنین افتد .

مولانا در ایام جوانی بعد از آنکه تکمیل علوم ظاهر کرد بخدمت مولانا شهاب الدین  
خیابانی رفته طریق صوفیه مسلوك داشت ، قبرش در شهر هراة در ده کنار است .

۱۱۶ - مولانا نقیبی - (۱) شعر ترکی و فارسی میگفت ، و مشرش بلند بود

و از ابیات ترکی خود این مطلع را بمباهات تمام میخواند : ترکی

آه کیم جانیمغه تئیم یار نادان ایلکدن

داد و فریاد اول جفاجی افت جان ایلکدن .

اما در فارسی این مطلع او بد واقع نشده است : فارسی

صبحی که دم بمهر نزد يك نفس توئی بخلی که بر نخورد از او هیچکس توئی .  
قبر او در دره دو برادران (۲) است .

۱۱۷ - مولانا اتائی - در قبة الاسلام بلخ بود ، و از اولاد اسمعیل اتا بود

مردی خوش طبع و درویش و منبسط بود ، و شعرش در زمان او در میان اترک  
ملك شهرت تمام داشت . این مطلع او است ترکی

اول صنم کیم سوقرا غنداپری ديك والتورور

عایت نازك لوکیدین سو بیله یوتسه بلور .

قبرش در بلخ است .

۱۱۸ - مولانا مقیمی - ارشهر هرات بود ، و از اصطلاحات صوفیه وقوف

(۱) مولانا نقیبی : ( نسخه الف ) ، مولانا یقینی ( نسخه ح )

(۲) دره دو برادران ( نسخه الف )

داشت ، چون ترکی گوی بود موافق اصطلاح آن طایفه ترجیع گفت ، بسیارچاشنی دارد ، بندش این است : ترکی

سین سین اصل وجود هر موجود سندین اورکا<sup>(۱)</sup> وجودغنی وجود.

۱۱۹ - مولانا کمال<sup>(۲)</sup> - از کوه صاف بود ، نظم ترکی میگفت و شعرش

در میان مردم همان بواهی شهرت دارد . این مطلع ترکی از اوست : ترکی

ایربینک قولیدور نیشکرای جان بیللی باغلیغ

کل داغی یوز واک بنده سی دوریما غلیغ .

۱۲۰ - مولانا لطیفی - مولدش معلوم شد ، اما بسیار طبع شوخ داشته ،

و در صغر سن وفات کرده ، وار او اندک سخنی مانده است . این بیت ترکی از اوست : ترکی

که اقرار که تمار لنینک شکری بیزکانیکماس موهیچ اقرارتماری

اگرچه ترکانه است اما شوخ طبعی قائل معلوم میشود .

۱۲۱ - مولانا سکاکی - از ماوراءالنهر بود ، و اهل سمرقند باو بسیار

معتقد بودند ، و بی نهایت تعریف می کنند ، اما در محلی که در سمرقند بودم هر چند

تمحص نمودم که از نتایج طمع او چیزی معلوم کنم چنانکه تعریف می کنند پیدا

شد ، ار همه جوابی که عاجز میشدید سخن ایشان این بود که همه ابیات خوب مولانا

لطیفی از اوست که بنام خود کرده است ، اما در ماوراءالنهر امثال این سخنان

مکابره بی مره بسیار است . این مطلع را بمولانا سکاکی اسناد می کنند : ترکی

بی باز و بویی شیوه دورای جادوگوزلوك شوخ و شنک

کبک دری طاوس دا ایوق البته بو رفتار دیک .

۱۲۲ - مولانا حاجی سعیدی سمرقندی<sup>(۳)</sup> - از آدمی زادگان شهر

(۱) وجود آن د وجود : ( نسخه ب )

(۲) مولانا کمالی ( نسخه ب و ج )

(۳) مولانا میرزا حاجی ( نسخه ترکی )

سهرقند است . اگر در بعضی اوقات از او چیز های غریب سر بریزند اما این  
بیت او خوب واقع شده است : ترکی  
او خشاتتی قامتینکی صنوبر نه باغبان  
قبرش در ملك اوست .  
بیچاره بیلماس ارمیش الفدین تایاغ بی .

۱۴۳ - نور سعید بیگ (۱) . از خوارزم بود . قوت و لطافت طبع او [ را ]  
از اشعارش معلوم میتوان کرد . این مطلع ازوست : مطلع  
ما را درین دیار توئی دلنوار و بس  
قبرش در مرو در جوار خواجه یوسف همدانی است .  
داریم از تو گوشه چشمی نیاز و بس .  
۱۴۴ - پهلوان حسین - دیوانه تخلص میکرد . فی الواقع مردی ابدال و ش  
بود و ربندی و نامرادی هم داشت و خالی از لطافت طبع نبود این مطلع ازوست : مطلع  
طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی  
در قرا باغ مقتول شد .  
من وصف قامت تو چگویم قیامتی .

۱۴۵ - مولانا صانعی - از ولایت باخرز بود ، و بیشتر مثنوی میگفت ،  
در تعریف مخدومی (۲) این بیت از مثنوی اوست : مثنوی  
بتو هر که او دعوائی میکند  
چه دعوی که بی معنئی میکند . (۳)

وزیر بود ، بسبب ظلم و بد نفسی سیاست پادشاه رسید ، قبرش در دیه خودش  
در زره است [ این دو بیت نیز ازوست . بیت

تا فراق تو من دلشده را بیش آمد  
صد اندوه غم و درد و بلا پیش آمد .  
گر دهد دست که روزی بوصال تو رسم  
با تو گویم که مرایی تو چها بیش آمد . [

۱۴۶ - خواجه مسیب - از صانعی عجیتر و غریب تر بود ، و از غفلتی که  
داشت بمسلمانان کمر ظلمهای عجب بسته بود که ناگاه از دیوان قضا بیواسطه

(۱) سعید بیگ ( نسخه ترکی )

(۲) مخدومی نورا ( نسخه ح )

(۳) این بیت در نسخه ح اصفه شده ترا میوه شیرین و اوراست بلخ - چوسیب سهرقند والوی بلخ

مستوجب سیاست شد و مردم ارشاد و خلاص شدند، این مطلع ازوست : مطلع  
گذشت عمر و زغفلت من آچنان مستم  
که هیچ توبه نکردم که باز نشکستم .  
قبرش در خانه اوست .

۱۴۷ - مولانا هلالی (۱) - بدیم شیوه و شیرین کلام بود، این مطلع ترکی  
از اوست .

جان و کونکو منی جفا اوتیغه تندورد بیکیز  
ایلاکیم کل بولدوم و من دیس کونکول تیندور دیکیز .  
قبرش در گورستان خواجه طاق هری است .

۱۴۸ - میرسعید کابلی - خالوی فقیرست (۲)، طبع خوب دارد، و بنظم ترکی میل  
او بیشتر است . این تجنیس ترکی از اوست ترکی  
ای محب لارتیسا بکیز یاره سیز  
کل ایاعیدا حماری یازه سیز .

چون مین اولسام ترتیم بیک تاشیعه  
کشته پیر شوخ دور دیب یازه سیر  
در فتنه ابوسعید میرزا در سرخس شهید شد و قبرش در شهرست .

۱۴۹ - میرمحمد علی کابلی - برادر میرسعید کابلی بود، و غریبی تخلص  
میکرد، جوان خوش محاوره و خوش خالق و خوش طبع بود، و اکثر سازها را  
خوب مینواخت، و خطوط را بیک می نوشت، و از علم موسیقی خبردار، و پادشاه  
در باره او التفات بسیار داشت این مطلع ترکی از اوست : ترکی  
در دو حالیم دین اگر عافل اگر آگاه سین

هیچ عم یوق کیم من کاسین دلسر و دلخواه سین .

این مطلع فارسی هم از اوست مطلع

(۱) مولانا هلالی ( نسخه الف )، مولانا هلال ( نسخه ب )، مولانا هلال ( نسخه ح )

(۲) این عبارت که میرسعید خالوی میرعلیشیر باشد در نسخه ( ترکی ب ) پیدا شده .

چشم بیمار تو هر دم نا توانم میکند  
در سهرقند مرثیه شهادت رسید .  
لعل جانبخش تو جانا قصد جانم میکند .

۱۳۰ - درویش بیگ - پسر میرزا علی ایکو تیمور<sup>(۱)</sup> است. نسبش خود  
باهر علم ظاهر است، در حسب میر از نسب کم نیست، جوانیست بحسب و نسب آراسته  
و طبعش بحلیه نظم و خوبی پیراسته. آینه مطلع ازوست : بیت  
ببین بقبر فقیری که کشته ستمست      کز آتش دل و از باوک تو اش علمست .

۱۳۱ - میرزا بیگ<sup>(۲)</sup> - در اسبایت و اخلاق خوش یگانه خراسان و سهرقند  
بود، و در سپاهی گری سرآمد چابک سواران این هر دو ملک بود، ذهنش از نقود  
معانی غنی و طبعش از این نوع تعریف مستغنی بود. این مطلع ترکی ازوست : ترکی  
کوزونک نی بلا قرا بولو تور      جانمغه قرا بلا بولوب تور .

ذوقافیتین است و قافیهایش طرزعکس واقع شده، جواب گفتن یدش فقیر از محالات است.  
اگر چه بر زبان او امثال این ابیات بسیار میگذاشت اما او هرگز پروائی نمیکرد  
و برجائی نمی نوشت، ولی این مطلع او را فقیر تمام کرده بیادگار در دیوان خود  
نوشتیم. هرقدش در سهرقند در مدرسه امیر احمد حاجی<sup>(۳)</sup> است .

۱۳۲ - امیر حسین اردشیر<sup>(۴)</sup> - بدین فقیر بمثابة پدر بود، و در میان ترك  
و تازیك ارو تمامتر کسی ندیدم. طبعش در تصوف خوب بود، و در ایام جوانی علم  
ظاهر اکتساب نمود و هر چند سلاطین در حضور تربیت او شدند او اجتناب کرد،  
اما سلطان صاحبقران از غایت لطف بامور سلطنت دخل داد، و تربیت کلی کرد،  
چون بالطبع بجای فقر میل داشت عاقبت قدم بهمان وادی نهاده در خدمت مولانا

(۱) درویش بیگ میرزا علی پسر او یکو تیمور ( نسخه ترکی )

(۲) این عبارت در دو نسخه ترکی الف و ح آمده شده « در میان اساء حسن مثل او مردی  
بود حیف و صد حیف که در یورش تا شکست ضایع گردید قمرش معلوم نیست . »

(۳) مدرسه احمد حامی بیگ سلمه الله . ( نسخه الف و نسخه ح )

(۴) سید حسن اردشیر . ( نسخه الف و ب و ح )

محمد تابادکانی<sup>(۱)</sup> چندین اربعین نشست و مقاصد معنوی بسیار حاصل کرد ولی در ایام رندی و ناقش میان رندان خرابات بود، در آن کار کسی بهتر از او قیام ننمود. این قطعه را در آن فرصت گفته بود: قطعه

چه خوش باشد صبحی با دلارام      لبالب از قدح در دم کشیدن.  
چو غنچه هردو در يك پیرهن تنگ      بهم پیچیدن و در هم کشیدن.  
قبرش براه سگازرگاه بمیان دوجوی در حظیره پدر اوست.

(۱) مولانا محمد تابادکانی قدس سره (استغفره)

## مجلس سوم

ذکر لطایف مخادیمی کرده است که بعضی را بملازمت رسیده و بشرف  
قدوم بعضی از ایشان مشرف میگرددیده .

از آنجمله آفتابی که زمان نارای عالم آرایش مباحی و اهل زمانرا شرف  
نامتناهی میسرست ، و محیطی که از لطایف طبع گوهرزایش جیب اهل دوران  
پر از لؤلؤی مکنون و درّ اظهرست ، حضرت محدومی شیخ الاسلامی :

۱۳۳- مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی است که تا جهان باشد نتایج  
خاطر اور آن حضرت از جهانیان کم نگردد ، و چون سر و سرور جماعتی که درین  
مختصر مذکور میگردد و بهتر و مهتر گروهی که درین رساله محقر مسطور میشود  
آن جناب است ، از نوشتن اسم مبارک ایشان گریزند بده بدین گستاخی نمود ، و چون  
اشعار ایشان سراسر زیبا و دلکش ، و صفحه خاطر اهل عالم از نظم روح پرور ایشان  
مزین و منقش است درین اوراق چند بیتی ثبت کردن مناسب نبود ، درین رباعی  
بدعا ختم میکند :

رباعی

یا رب تو معانی دری نیک عمایی      بوداش و فضل و گهری نیک کابی  
کیم ایلا دیک انی اهل عالم جابی      عالم ایلیکابو جابی توت ارزانی .

[ چون ابیات میرا گرچه ترکی است اما قریب الفهم است امثال این رباعی یا بیتی  
که باشد فارسی کردن لایق نبود ] . (۱)

۱۳۴- امیر شیخ سیدی - از مردم متعین ممالک خراسان است ، و از  
خردی باز آثار طبع و نمودار دهن ازو طاهر ، و اخلاق حمیده و معاش پسندیده  
از اطوار او باهر بود ، و بخدمت سلطان ابو سعید میرزا افتاد و ملارم مخصوص  
گشت ، و اشعار او شهرت یافت ، و حالا ارمدت بدست سال زاده است که در ملارمت

(۱) در نسخه های ترکی بعد از شرح حال مولانا حامی نام «خواجه محمود تایبادی» ذکر شده است ولی از



سلطان صاحبقران بمناسبت رفیع و مراتب اعلیٰ مشرف است، چنانچه بهمه امور مالی و ملکی مشارالیه و معتمد علیه و بر قالیچه امارت ساکن، و بمسند تقرب متمکن است، و بهیچ امر نامالایم منسوب نیست، و درین دولت چنانچه انتظام حالش درجه اجلال یافت احوال نظمش نیز اوج کمال گرفت. این مطلع قصیده عیدیه او خوب واقع شده: مطلع

شکر ای دل که دگر بار صد زیب و جمال  
کردن شاهد عید است در آغوش هلال.

این مطلع نیز از اوست. مطلع  
دل چو شکسته مران عاشق خسته حال را  
سنگ جها چه میزنی مرغ شکسته نال را

در لیلی و مجنونش در صفت بیماری لیلی این بیت حوست شعر  
گوی دقش ر حال گشته مانده سیب سال گشته.

احیاناً بشعر ترکی میل میکنند. این مطلع ازوست. ترکی  
زاهد ایلی تسمیح دیب حیران قالور او باش ارا

رشته جسمیم بی کور سا قطره قطره یاش ارا.

چون از اول حال تا اکنون بدین حقیر التفات و اتحاد دارد اگر از این زیاده تعریف او کرده شود تعریف خود نموده میشود، از این سبب اختصار کرد.

۱۳۵ - مولانا سیفی - از بنجار است و از آنجا آمده، اکثر متداولات را دیده

و در اثنای تحصیل نظم مشغول گردید، و طریق مثل را بغایت خوب گفت، و اشعارش مشهور شد. این مطلع ازوست: بیت

دلا وصف میان نازک جانان من گفتی

نکورفتی (۱) حدیثی از میان جانان من گفتی.

و برای اهل صنعت و حرفه بیر لطائف بسیار نظم کرد، و در آن فن مخترع است، و این بیت از آن جمله است: نظم

(۱) نکو گفتی (سخنه ب)

بت پرداز گرم کو بکسان میسازد هیچ بر حال من خسته نمی پردازد .  
رسالة معما نیز نوشته . این معما ازوست باسم « قبول » : معما  
بس که دل هر دم بسوی زلف جانان میشود

بادل خود جمع میسازم پریشان می شود (۱) .

مولانا در هشیاری بسیار جوانی بحیا و ادب است ، اما در سرخوشی بهیئت دیگر بلکه  
نیم رسوا میشود . در این اوقات توبه موفق شد ، امید است که باستقامت نیز موفق شود .

۱۴۶ - مولانا آصفی - پدرش در دیوان وزارت پادشاه زمان مهر زده ، و

طبعش چند آنکه تعریف کنند هست ، حافظه اش نیز خوبست اما نه طبع خویش و نه حافظه  
خود را کار میفرماید ، و اوقات شریف خود را بر عنائی و خوشن آرائی میفرساید ،  
این نوع صفاتش بسیار است ، اگر شرح کرده شود سخن بطول می انجامد ، ابیات  
نیک دارد . این مطلع ازوست که گفته : مطلع

نریخت دردی (۲) می محتسب ز دیر گذشت

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت .

این مطلع ترکی هم از اوست : ترکی

بولالار کو ز دین اول ارام حان دین کور مادیم

ایکی کوزوم دین ، مبالغ کور دیم ابدین کور مادیم .

باسم « بهمن » این معما ازوست و خوب واقع شده است : معما

ای بر رسم سمند توسر های سروران اوکنده سروران چهارا سرمران (۳) .

انشاء الله براه راست آید . [ (۴) در تنوع آن غزل حضرت مخدومی جامی .

خواست هر سو فتنه گوئی فتنه جوی من سید برسمد باز ترك تمدحوی من سید .

این مطلع ازوست

(۱) از دل اولی قلب میجواید و از ثانی و او « خود »

(۲) نریخت دردی می و محتسب ز دیر گذشت (سمعه الف و ب)

(۳) چون بر سر سمند «ها» آوردند ، آنگاه سروران ، مکنده شود چنانکه سین و دالش برود

« هم » حاصل گردد و سرمران جمله را باشد (حاشیه ص ۱)

(۴) از اسجالتا آخر شماره ۱۳۶ در هیچیک از نسخه های سه گانه ترکی ملاحظه شد

ناز در سر چین درابر و تندخوی من رسید  
فتنه را سر کرده اینک فتنه جوی من رسید .

درین غزل بتمتع این بیت . شعر  
زاسمان هر سنگ بیدادی که آمد بر زمین .  
کرد بخت بد مدد کان بر سبوی من رسید .

چنین گفته است :

هر طرف چندین سبوکش دارد این دیر خراب  
زان میان سنگ ملامت بر سبوی من رسید .

در جواب آن مطلع که . نظم  
بجنون که کوه و دشت پر از خون آل کرد  
هر جا که رفت خانه لیلی خیال کرد .

این مطلع او بغایت خوب افتاده است  
مجنون لباس کعبه سیه دید و حال کرد  
این مطلع او بغایت مشهور است  
ما نائینه برابر نکنیم آن رو را  
حیف باشد که در این دایره داریم او را .  
این مطلع تمتع امیر شاهی کرده :

سی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم  
که تا قلاب زلفش را نکام خویشتن دیدم .  
مطلع امیر شاهی این است : مطلع

خوش آشب کان مه رخسار و زلف برشکس دیدم  
بهار عارضش را سزه بر گرد سمن دیدم .  
گویند میر دایم این بیت را میخوانده اند :

بدین جان بلاکش کس نکردست آنچه من کردم  
درین چشم سیه رو کس ندیدست آنچه من دیدم .

۱۴۷ - مولانا بنائی - از اوساط الناس است، و مولدش شهر هرات است و قابلست، اول تحصیل مشغول شد، و رشد تمام کرد، اما زود بر طرف ساخت، بخط عشق پیدا کرد و باندك فرصت نيك نوشت، و فن موسیقی میل نمود، زود آموخت، و کارهای خوب تصنیف کرد، و در ادواہ دو رسالہ نوشت، اما بواسطہ عجب و تکبر در دل مردم مقبول نشد و طریق فقر اختیار کرد و ریاضتها هم کشید، چون بی پیر بود و کار بسر خود کرد فایده باو نرسید، و از طعن مردم در هری نتوانست بود، به عراق رفت و از آن دیار نیز اخبارش بهمین طور آمد. چون جوان است و مقل و شکستگی غربت دید امید است که بنفس او هم شکست رسیده باشد. بہر حال این مطلع از اوست: مطلع

سرمہ ہر کہ سیہ کرد چشم یار مرا      چو چشم یار سیہ کرد روزگار مرا

۱۴۸ - مولانا کامی - از او بہ است، و از خردی مولانا محمد بدخشی تربیت او نمود، تحصیل او بجائی رسید کہ مولانا از عہدہ سبق او بیرون نتوانست آمد، تربیت او رجوع بداشمندان بزرگتر فرمود، چون سعادت مند بود در تحصیل سعی بسیار کرد و حالا طالب علم بیکست، واقعاً جوان بتواضع و ادب شد و فی الحقیقہ مولانا را فرزند اوست. و این مطلع از اوست

کسی کہ او سرودستار یار من چیمد      ذکر ر باغ چرا دستہ سمن چیند .  
(۱) این معما ہم باسم « نعمان » ازوست معما

گلی داد از گلستان خودم یار      کہ از برگش تو نام من برون آر.

امید است کہ زود از مردم متعین شود .

۱۴۹ - مولانا عالم - داشمندا است و بدرس و افادہ مشغولی می نماید، طبعش شعر بیر ملایمت دارد. روزی با جماعتی درس دیوان قضیہ بہ خواجہ مجد الدین محمد (۲) عرض کرد، و موافق مدعا عرضہ داشت بیر خواجہ داد و خواجہ کاغذ مولانا را ارہم بگشاد

(۱) و معمارا خوب میگوید (نسخہ ج و ب)

(۲) در نسخہ های ترکی در متن نام خواجہ بردہ شدہ

و باز درهم پیچید ناخوانده ، و باز جانب مخالفان او را رعایت کرد و مولانا این بیت در آن محل نگفت و شهرت یافت :

کار مارا خواجه مجدالدین محمد هیچ کرد  
کاغذ مارا نخواند آروز و درهم پیچ کرد .

این مطلع هم از اوست :  
آیم سر براهت پیوسته همچو خامه کردی ز بهرم از خطای ماه گردنامه .  
[<sup>(۱)</sup> این مطلع نیز در جواب حضرت محدومی جامی که :

چیست آن زلف سیه پیش رخس کافروختست  
شهر جبریل از برق تجلی سوختست .  
ازوست و محدومی تعریف کرده اند : مطلع

بیست گل گل عارضش کز تاب می افروختست  
هر طرف خلقی روش چشم پر خون دوختست .  
این دو مطلع مشهور نیز از اوست . یکی  
نالۀ قانون چو من از غمزۀ جادوی اوست  
چون نالد زین همه پیکان که در پهلوی اوست .  
دیگری

فکندی ای صبارقع ز روی دلستان من نکورفتی غمی برداشتی از روی جان من  
این مطلع هم ازوست .

از وفا گر آن کمان ابرو نشانی داشتی گوشۀ چشمی بحال ناتوانی داشتی .

۱۴۰ - مولانا حسین شاه . <sup>(۲)</sup> ارشعرای قدیم است <sup>(۳)</sup> ، و از زمان شاه رخ  
سلطان تابدین فرخنده زمان برای اکثر سلاطین و اکابر هم مدح و هم مرثیه دارد .  
این مطلع از اوست :

(۱) در نسخه های ترکی مطالب بعد تا سر شماره ۱۴۰ دیده نشد

(۲) حسن شاه : ( نسخه های ترکی ) .

(۳) قدیم خراسانست ( نسخه های ترکی )

از لبث يك سخن نخواهم گفت      سخنی زان دهن نخواهم گفت .  
 ندیم شیوه و طبعش بهزل مایاست ، و در هزل بسیار مشهورست ، از آنجمله برای  
 مطهر عودی که خر او را جهت تاج يك بر خر خود جهانیده باو زر میدادند این  
 قطعه را گفت : قطعه

مطهر هست اسم بی مسما      نجس را کی مطهر میتوان گفت .  
 خرش بر خر جهداوزر ستاند      پس او را کیدی (۱) خر میتوان گفت .

۱۴۱ - مولانا شامی - (۲) از دامغان است . بسیار تحصیل کرد و متداولات  
 را مکرر گذرانید ، اما در اسامی موالی دریامد ، بعد از آن طب مشغول شد و اکثر  
 کتب معتبر را دید ، در آن هم بسلک اطبا پیوست . شعر را يك میگفت ولیکن  
 املی نداشت که شعر خود را بنویسد ، بهر تقدیر این مطلع از اوست و خوب  
 واقع شده : مطلع

دیده را گفتم که در رویش نگستاخی مبین

گفت گستاخی نباشد عین مشتاقی است این

۱۴۲ - مولانا عبدالله هاتفی - (۳) در خدمت مخدومی نو را می باشد ، بلکه  
 از خویشان نزدیک است ، و از سایر اصناف شعر مثنوی مایلتر است ، اگر چه در اوایل  
 از حیثیت حوایی که شعبه ایست از جنون ناملایمی داشت حالا اوقاتش مضبوط  
 و مقولاتش مربوط معلوم میشود و بحای باز نیاز ، و در مقابله برودت سور و گداز  
 جلوه میدهد ، و درین تاریخ که این رساله نوشته میشد از خمسه جواب لیلی و  
 مجنون و خسرو شیرین و هفت پیکر گفته بود و در مقابله سکندر نامه بنظم  
 ظفر نامه اشتغال مینمود شعری در میان مردم مشهور و رواجش نامقدور است .  
 در نعت این بیت از اوست : نعت

(۱) در همه نسخه ها کیدی است (۲)

(۲) شامی ( نسخه ترکی الف ) .

(۳) در نسخه های ترکی کلمه « هاتفی » نیست

نبوت را توئی آن نامه در مشت که از تعظیم دارد مهر بر پشت .  
در تعریف جنگ این بیت اورا هم میخوانند : وله

فتاده در آن پهن دشت درشت سرنا تراشیده چون خار پشت .

۱۴۳ - مولانا درویش - میگویند سفیه و نذر بان است ، و بعضی عزیزان را  
هجوهای بد کرده است ، اراو عجب باشد چرا که هر چند گویند طبعش جاب بدی یک  
میرود ، فقیر از او آشفته گیها دیدم ، از هجو چیزی ظاهر ساخت ، و در سایر نظمها یکنوع  
طبع دارد . این مطلع ار اوست : مطلع

آنکه از ابروی او دید مه عید اثری رفت سالی که از آن ماه یدامد خبری .  
[ آنچه حسرت میرد رسفاهت و نذر بانی . شارالیه گفته صد چندان است اما مردم او را  
باین مطلع درویشانه معاف میدارند مطلع

الهی شیوه روزی کی ایمن همس سگ آسارا

که ار درهای دوان بهر بان فارغ کند ما را . ]

۱۴۴ - مولانا خرمی - از آدمی زادگان شهر هرات است ، اما از آدمی گری  
اثری درویش است ، و سبب بد مزاجیهای خود در شهر نتوانست بود ، به عراق رفت و از آنجا  
عزیمت مکه و مدینه و بیت المقدس کرد ، و در آن ممالک پیاده زیارت اکثر انبیاء  
و مشایخ رسید ، بلکه دینار دین دولت و سعادت مشرف و سرافراز گردید ، اما بواسطه  
بی دولتی که در ذات او بود چون باز آمد از اول بدبختی و بدفعلی بدبختی می نمود ،  
القصة از مداحی اوزبان قاصر و عقل عاجز است . با وجود همه طرفگیها شعر نیز  
میگوید و درین فن کسی را پسند نمی کند . این مطلع از اوست . مطلع  
آوازه رح گل تا باز بر نیامد در بوستان ز بلبل آوار بر نیامد .

۱۴۵ - سید فراضه - (۱) ار شیراز است ، و در صورت طالب علمی بخراسان  
آمد ، و بعایت نامراد و واجب الرعایه نبود ، و این فقیر بر نزان سهارش کرده در شفقت  
او کوشید ، چندانکه ممکن و مقدور بود ، و در اندک فرصت چیرهای عریب ار او

سربرزد، بدانجا رسید که نتوانست معاش کند و رخت بد معاشی بسمرقند کشید،  
چنان معلوم شد که آنجا هم صد خوبی است که اینجا بود، کارهای او زیاده از  
آن است که شرح توان کرد. این مطلع از اوست: مطلع

دگر آن فصل شد کز لاله شمع بزم درگیرد

گل رعنا شراب لاله کون در جام زر گیرد.

[مولانا غیاث الدین <sup>مصنعی</sup> که شرح احوال او مجلس نهم گفته خواهد شد گفت

این مطلع را چنین خوانند خوبترست: مطلع

رسید آندم که بلبل در چمن مستی ز سر گیرد

گل رعنا شراب لاله کون در جام زر گیرد.]

۱۴۶ - سید قطب - ارسمرقند... سید قراضه است بلکه بیشتر... در آنجا

فسادی بوجود آورد... بسی زحمت کشید تا به بند... گریخت، میلش به معمی بود...  
خالقم واحد بود الله اکبر - زان مرید احوال آمد کور و کر. صلاحیت او ازین معما.. (۱)

۱۴۷ - مولانا قبولی - (۲) از ولایت فرشیز بود، و مردی ندیم شیوه و

حکمت شعار بود، و در محال بمثال و نظیر آوردن نظیر و مثال نداشت. این مطلع از اوست:

محتسب میگفت (۳) دی از روی حال ناده اران شد کجائی زر حلال

۱۴۸ - مولانا شوقی - از ولایت جیجک توست، طبعش خوب و صحبتش

مرغوب است اما دماغش بواسطه مطالعه خفت یافته این مطلع از اوست: مطلع

با غیر دیدمت سخن گشت آن مرا لب را چوبستی از سخن آسود جان مرا.

در اصل از خوارزم است این مطلع ترکی از اوست: ترکی

بارب آواره کونکوم زلفومک ایچره مبتلاقالدی

ترحم قبل که سندن باردی وایمدی سنکالادی.

۱۴۹ - مولانا ضیاء تبریزی -

مردی بدل بردیک و شیرین حرکات و مقبول است، و از جهت حشاش اصحاب را بسط بینز

(۱) در نسخه فارسی سید قطب در حاشیه ثبت شده این مجدوفات که در اثر صحافی است، نقطه نموده شد

(۲) در سه نسخه ترکی مولانا مقبلی ذکر شده

(۳) می فروشی گفت (نسخه ح)



میشود، و از تبریز بهرات آمدش را سبب تحصیل بود، و در اثنای تحصیل بشعر مشغولی کرده چیزهای خوب او را روی نمود. این از اوست: مطلع

خوش آن ساعت که آید شوخ من شمشیر کین با او

رقیبان جمله بگریزند و من مانم همین با او.

باسم «خلف» این معمای ترکی از اوست: معما

ای دردکش لارباده دین خالی بولوتو ریور تینکیز

تا تو تقالی خمخابه دین بیر گوشه بیز بیر گوشه سیز.

۱۵۰ - مولانا خلف تبریزی - ار شیخ زادگان النجیق است، و در خلق

و خلق پسندیده و در فهم و فراست سرحد کمال رسیده، و بواسطه تحصیل از مولد خود شهر خراسان آمد و حالا مصاحب سلطان زاده عالمیان بدیع الزمان میرزا است، و باسم «عبدی» این معما از اوست: معما

صد شکر که وصل دوست واقع شد باز      سوز دل و آب دیده مانع شد باز.  
خورشید بدیع ما اگر غایب بود      طالع مددی نمود و طالع شد باز (۱).

۱۵۱ - مولانا محوی - از آدمی زادگان خراسان است، و طبع خوب

دارد، و بعضی اوقات خاطر خود را بتحصیل بیز میآرد، اما باز هوی و هوس جوانی و مصاحبت یاران پریشان او را آشفته و بی سر و سامان می سازد. این مطلع از اوست: مطلع

دودی که از دل من در شام غم برآید      بر یاد طرّه او بر پیچ و خم برآید  
[این مطلع نیز از اوست: مطلع]

ترکیب تن خاکیم از لای شراست      جمعیت ما در قدم باده ناب است.

۱۵۲ - مولانا نرگسی - از هری است، و بتخاص مذکور نظم میگفت، آنرا

بآیتی تبدیل داد، جهت آن پرسیده شد جواب نتواست گفت، و هر جا که اندک معنی از لك می بیند بتصرف کردن عادت کرده، انشاء الله چنانکه تغیر تخاص کرد تغیر آن عادت هم کند. این مطامع از اوست: مطلع

(۱) خورشید که عین باشد چون باز طالع شود یعنی بر سر بدیع درآید اسم «عبدی» حصول یابد

بیاد صفحه رخسار او کز مه فزون آمد      کشادم فال مصحف سورة یوسف برون آمد .  
[این مطلع ترکی هم از اوست :

جان الور خالی ملاحه دین لب خندا پیدا

حبین ایمیش کیم تور بولور مزنی توشار توز کائیدا.]

۱۵۳ - مولانا سائلی (۱) - از مردم نیک ملک عراق است ، و در خراسان فضائل بسیار کسب کرد . اول بشعر مشغول گردید و آخر بمعما و خط کوشید ، و اکثر سازها را خوب نواخت ، و در موسیقی کارهای نیک ساخت ، هم سلامت نفس دارد و هم استقامت طبع . این مطلع از اوست : مطلع

چنان بصورت آن آفتاب حیرانم      که تیغ اگر زندهم چشم خود نپوشانم .  
[باسم « امان » این معما از اوست : معما

نگارم اشارت بلب میکند      اگر دیده نامش طلب میکند.]

۱۵۴ - مولانا جنتی - از خراسان است ، طبعش بد نیست اما بیچاره هم عقل ندارد و هم طالع . این مطلع از اوست : مطلع  
بمی خوردن چو ساقی ساغر می را دهن پوشد

چه شد کارا سرپوش سواد چشم من پوشد .

۱۵۵ - مولانا انوری - از جانب بلخ است ، و جوانی آشفته مزاج است گاهی سودایش چنان غالب میشود که مزاج او از قانون صحت منحرف میگردد ، و باز بزحمت بسیار علاج می پذیرد این مطلع از اوست : مطلع  
ای ز تاب می ترا هر گونه بر رخسار گل

سبزۀ باغ جمالت اندک و بسیار گل .

۱۵۶ - مولانا قلی - ترشیزی است ، اول در صورت سپاهیان بود و حالا از آن متقاعد شده . این مطامع از اوست : مطامع

عجب بود ز لطف ار زانکه نوازی غریبان را

نوازش زانکه رسم و عادت خوبی است خوبان را .

اتفاقاً باین شعر هجو خود کرده که با وجودیکه مزه ندارد قافیه هم معیوب است .

۱۵۷- مولانا سرّی (۱) - پسر مولانا علی شهاب الدین است از ولایت قرشیز

که ذکر لطائف او گذشت ، ابدال صفت جوانی است . این مطلع اوست : بیت

بود در دعوی بابریت مه نو تیز و تند

دید چون خورشید رویت کرد خود را کرد و غند.

۱۵۸- میر حاج - سید و طالب علمست ، و طبعش بغایت خوبست ، همانا

التزام کرده که بیشتر قصیده گوید . این مطلع از اوست : مطلع

اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم

خلل در کار عشق آید همان روزی که من میرم.

۱۵۹- مولانا مانی - از مشهد است ، جوانی صاحب جمال و ظریف است ،

و با وجود آنکه پدر و مادرش در کاسه گری و نقاشی سرآمد استادان قلمرو خطای

را بشاگردی قبول ندارند و ایشانرا بغلامی و غلام بچگی قابل و مقبول نمیدانند ،

چون حسن جمال و حسن خط و حسن کلام او بکمال است هر چه میکند از او

خوب مینماید . این مطلع از اوست .

چو در دریای (۲) غم دیوانه سان با خود فتد چنگم

کهی در چنگم افتد سنک و که سنک افتد از چنگم .

[این مطلع نیز از اوست :

بخنده نمکین یار در مقابل ما چکوبه تازه بگردد جراح دلت ما ]

۱۶۰- مولانا سائلی - از خراشای ولایت جوین است ، و مردی درویش

و کم سخن است . این مطلع از اوست .

مرا در دیده تنک آمد فضای کوه و هامون هم

غم فرهاد من دارم بلای عشق همچون هم .

۱۶۱- مولانا وداعی - از نواحی بلخ است ، و در کسوت مدد پوستان

میگردد ، اگرچه عامی است اما طبعش از لطافت خالی نیست این مطلع از اوست مطلع

( ۱ ) مولانا سرّی ( نسخه ب و ح ) مولانا سیری ( نسخه الف )

( ۲ ) چو در صحرای ( نسخه ح )

دلا توان حریف اهل تقوی جاودان بودن

بر دردی کشان هم چند روزی میتوان بودن .

۱۶۲ - مولانا بقائی (۱) - بکمان گری مشهورست ، خود را بفن معما شهرت

داده ، ولی معمائی که بکار آید از او استماع نیفتاد . این مطلع از اوست : مطلع

تا بزلف تو سر در آوردم سر بدیواسگی بر آوردم .

۱۶۳ - مولانا مشرفی - فرزند شهر هرات است ، و مشرف قوشخانه میرزا

بود ، و بدان مناسبت مشرفی تخلص میکند . این مطلع از اوست :

گوهر اشك نثار ره یاری کردم شادم از عاشقی خوش که کاری کردم .

۱۶۴ - مولانا اصبیلی - از مشهد است ، و در آن شهر حالا شاعر و خوش

طبع و متعین اوست ، و خط نستعلیق را نیز خوب مینویسد . این مطلع از اوست :

چو بطفلیش دیدم بنمودم اهل دین را .

که شود بلای جانها ، بشما سپردم این را .

۱۶۵ - مولانا کوثری - از شهر هرات است ، و از خردی باز قابلیت نظم

در طبع او هست ، اما مشغولی نمی کند و این بدوات صحبت خواجه آصفی است .

این مطلع از اوست : بیت

محتسب گرند باشد دیر را دروا کند بهر رندان باده از زبر زمین بیدا کند .

۱۶۶ - مولانا هلالی - از مردم ترك است ، و حافظه اش خوبست ، طبعش

نیز برابر حافظه او هست ، خیال سبق دارد ، امید است که توفیق یابد . این مطلع

از اوست : مطلع

چنان از پا فکند امروزم آن رفتار و قامت هم

که فردا بر بنخیزم ، بلکه فردای قیامت هم .

[ظاهراً دعای حضرت میر قسول افتاده که مشار الیه به دعای خود رسیده . در شعر

همه اسلوب مهارت تمام پیدا کرد و نادر زمان خود گردید ، و دیوان جمع ساخت ،

و چند مثنوی گفت ، یکی لیلی و مجنون و دیگری شاه و درویش و دیگری  
صفات العاشقین . از لیلی و مجنون این دو بیت در تعریف لیلی است . شعر

پا کیزه تنی چو نقره خام نازک بدنی چو مغز بادام .

چشمش زاغی نشسته در باغ ابروی سیاه او پر زاغ .

در کتاب شاه و درویش این بیت در صفت تیر انداختن شاه گفته : نظم

استخوان را اگر شان کردی تیر را مغز استخوان کردی

در صفات العاشقین در نایندائی و بیرشدن ز لیلحا در فراق یوسف گوید : مثنوی

غم پیری سمن بر سنبالش ریخت ز آسیب خزان برگ گلش ریخت .

سیه بادام او از جور ایام شد از عین سفیدی مغز بادام .

و مثل این ابیات خوب او بسیار است . اما اینها همه هست و آنچه میباید نیست .

[۱۶۷ - مولانا سلامی (۱) - در مسجد جامع هرات خادم گنبد ملکان

است ، طبع بیک دارد . این مطلع از اوست : مطلع

این بس از اشك جگر کون ز غمت حاصل من

که بهر قطره گشاید گرهی از دل من .

۱۶۸ - مولانا فارغی - در خانقاه جدیدی میباشد ، و مردی درویش و ش

و کم سخن است ، بعضی اشعارش بد نمی افتد . این مطلع از اوست : مطلع

از بس که آن جفا جو آزار مینماید اندک ترحم او بسیار مینماید .

۱۶۹ - ملا جمشید معمائی - از جمله جوانان خوش طبع است که حالا در

رسیده اند ، و کاتب بیکست ، و از سایر اصناف شعر طبعش بمعما هلایم ترست ، و باسم

« زین » این معما از اوست : معما

چکنم نکبت گل را که دماغ من مست

هست خوشبوی ز مشک سر زلفت بیوست .

(۱) از شماره ۱۶۷ مولانا سلامی تا شماره ۱۸۳ شانزده تن از شعرا در نسخه های ترکی

الف و ب و ج ذکر شده است و از شماره ۱۷۳ تا ۱۸۲ باستانهای مولانا لطیفی تجلصهای

شاعران در نسخه لطائف نامه حذف شده که با چار بدون ذکر تجلص عیاً نقل گردید و محذوف

ناقطه نموده شد .

۱۷۰ - ملا شهاب - در خاتقاه مولانا نظام مییاشد ، خرد سالست ، و بمعما

شغل تمام دارد ، و بمعمائى مشهورست . این معما باسم « جابر » از اوست : معما

آنان که کنند دیده چون ابر بهار      بینند درو یقین وصال دلداری .

دردا که در آب دیده مجروح تو مرد      بی روی تو ای ماه لقا آخر کار .

۱۷۱ - مولانا ابوطالب - از ولایت بدخشان است ، و بواسطه تحصیل

بشهر هرات آمد ، در مدرسه فقیر سبق میخواند : این معما باسم . . . (۱) از اوست : معما

عاشقارا دل ز هجرانش بسی فریاد کرد

تا که آمد از سفر آن ماه و دلها شاد کرد .

۱۷۲ - مولانا مشربی - از مشهد است ، و جوانی خوش طبع است . این

مطلع از اوست :

ترك من هر که که جا در خانه زین کرده

خانه زین را چو صورت خانه چین کرده .

مشارالیه بغایت لایبالی و بی تعین و لوید بود این مطلع هم از اوست      مطلع

کهم دل بشکند که ساغر عشرت ز دست افتد

صادا درد مندی را شکستی بر شکست افتد .

۱۷۳ - مولانا . . . هم از مشهد است این مطلع از اوست : مطلع

کاش پیوسته بود آینه پیش نظرش      تا نظر جانب اعیار نیفتد دگرش .

۱۷۴ - مولانا . . . هم از مشهد است ، طبع بیک دارد . این مطلع

از اوست : مطلع

چگویم حال دل با تندخوی ناز پروردم

چو آثار محبت طاهرست از چهره زردم .

۱۷۵ - مولانا . . . هم از طرفای مشهد است ، این مطلع از اوست : مطلع

گرچه مجنون ز غم عشق دل بر خون داشت

لیک حالی که مرا هست کج مجنون داشت .

۱۷۶ - مولانا . . . هم از مشهد است . این مطلع از اوست : مطلع

خانه دل مهر شد از داغ آن قاتل مرا

تا پس از مردن بماند مهر او در دل مرا .

این بحر و قافیه را آصفی چنین گفته است :

قاتل من چشم می بندد دم بدمل مرا      تا بماند حسرت دیدار او در دل مرا

۱۷۷ - مولانا . . . هم از مشهد است ، و خط نستعلیق را نیک می نویسد ،

این مطلع از اوست : مطلع

من ژولیده مو با عقل از آن بیگانگی دارم

که در عشق پری روئی سر دیوانگی دارم .

۱۷۸ - مولانا لطفی . از شعرا و ظرفای نیک مشهد است . این مطلع

اومشهورست : بیت

شد چو مهمان من آن شمع شب افروز امشب

کاش تا صبح قیامت نشود روز امشب .

۱۷۹ - مولانا . . . هم از مشهد است . و باسم « ابل » این معما

از اوست : معما

مرا مهر مه نا مهربانی      نمی گردد جدا از دل زمانی .

۱۸۰ - مولانا . . . از مشهد است ، و در چارده سالگی این معما را گفته ،

و محل تعجب است و معلوم نیست که هرگز مثل این چیزی واقع شده باشد : معما

عاشق گریان ز کنج هجر در گلخن گریخت

چید هر سو از گل و درهای اشک از چهره ریخت .

۱۸۱ - مولانا . . . از شهر هرات است ، و از محله مرغنی ، و در شعر

و معما طبع او بسیار خوب است . این مطلع از اوست . مطلع

بلاست از تو بدل هر زمان جفای دگر      جفا که بر دگری میکنی بلای دگر .

باسم « صفی » این معما از اوست : معما

هر سحر باد دهد بوئی از آن گلزارم      من دلسوخته بر باد صبا بیدارم .

۱۸۲ . مولانا . . . از خوش طبعان رشید خراسان است . این مطلع

از اوست : مطلع

کسی که صفحه روی تو در نظر دارد      کی از مطالعه خواهد که چشم بردارد [

۱۸۳ . مولانا قبولی قندری - بسبب تحصیل بطرف خراسان آمد ،

مرد فقیریست اما دماغ او خالی از پریشانی نیست . این مطلع از اوست : مطلع

خانه ای عاقل چه کار آید من دیوانه را

چون نمیدانم من دیوانه راه خانه را .

۱۸۴ . مولانا جانی - از ولایت جوزجان است ، و اول ریحانی تخلص

میکرد ، بمناسبت مولدش تخلص جانی داده شد ، یک نوع طبع دارد . این مطلع

از اوست : مطلع

تا جلوه کرد خط و لب یار سبز و سرخ

آتش علم زد از دل افکار سبز و سرخ .

۱۸۵ . مولانا آفتی - از مشهد است ، و بحلوانگری او را منسوب میدارند .

این مطلع از اوست : مطلع

خدا کند بخیال تو هر زمانم شاد

گر از وصال تو کردم جدا نکند .

۱۸۶ . مولانا زلالی - از هری است ، و پدرش مرد درویش و غزل

فروشی میکند ، چون گاهی از چشمه دهندش زلال نظم ظاهر میشود زلالی تخلص

داده شد . این مطلع از اوست : مطلع

لیلی عذاری میرسد دامن کشان در خون من

دیگر ندانم چون شود حال دل همچون من .

[۱۸۷ . مولانا نقیبی (۱) . هرویست ، و بمناسبت صاحب امیر عبد العادر

نقیب نقیبی تخلص کرده ، این مطلع از اوست . مطلع

(۱) در هیچیک از نسخه های ترکی مولانا نقیبی ذکر نشده



دیده ام تا شده از ماه رخ یار جدا دل جدا خون شود و دیده خوبار جدا. [

۱۸۸ - مولانا هاشمی (۱) - بکوفتگری مشهور است، طالب علمی هم دارد

و این مطع از اوست : مطلع

خوشم زانرو که تیرش در دل ناشاد جا دارد

که خواهد یاد من کرد از خدنگ خود چو یاد آرد.

۱۸۹ - مولانا صاحب - از ولایت که بود جامه است، طبع بیک دارد،

و شطرنج غایبانه را خوب میداند، اما از جنون چاشنی دارد. این مطلع از اوست :

دوستان تا کی بکویش منعم از رفتن کنید

ترك رفتن چون نخواهم كرد ترك من كنيد.

معمار هم خوب میگوید و هم خوب میکشاید این معما از اوست باسم «پاینده».

آن شاه حسن از دل محروح هر کسی بیند سپاه بی سر و پا هر طرف سی.

۱۹۰ - مولانا مایلی - از ولایت اسفراین است، او هم از جنون خالی نیست،

اما طبعش بیکست. این مطلع از اوست :

هست در سینه ز پیکان ستمکاره من جان ز دل تنگ و ز جان ایندل خونخواره من.

۱۹۱ - مولانا قوسی - هم از اسفراین است، بسیار قابلیت دارد، اما لود

و تندست، و بسیاهی گری میلی تمام دارد، و دعوی بهادری بیز میکند، این مطلع

از اوست. مطلع

چون در من وقت جانمازی لباس خویشتن پوشد

کسی خواهد که روز مرگ بر تابوت من پوشد.

۱۹۲ - مولانا نوری - بیشتر اوقات در مشهد میباشد، مردی آشفته روزگار

و لود است، این مطلع از اوست مطلع

دل منوا شد از این رو حزین است بلی بی بوائی همیشه چنین است

۱۹۳ - مولانا داعی - در سرخس بر سر مزار شیخ لقاان قدس سره میباشد،

و گاهی بمردم اندك سودا و معامله نیز جهت وجه معاش میکنند. این مطلع ازوست :

جستیم آن دهن را بالای چاه غیب  
خندید گفت آن مه جائی که نیست مطلب.

۱۹۴ - مولانا صبحی - بنواحی اوبه در چشمه کویان میباشد ، و در شعر

سیار چاشنی دارد. این مطلع از اوست : مطلع

ماه من امشب نور خویش این کاشانه را

ساز روشن ورنه آتش میزنم این خانه را .

۱۹۵ - مولانا مجنون - از مشهد است ، و طبعش درغایت شوخیست ، و چپ

نویس خوش خط مثل او کم بوده است ، بلکه نبوده ، ذاتش نیز مقبول افتاده .

این مطلع ازوست : مطلع

بوعظ میروم و زار زار میگیرم بدین بهانه ز هجران یار میگیرم .

۱۹۶ - مولانا ملک - از ولایت باختر است ، و خود را از اولاد ملک زوزن

میخواند ، و ملک بآن مناسبت تخلص میکند ، و آنها که باو مطایبه دارند ملک گاو

نیز میگویند . تا مدت بیست سال نظم بر زبان او جاری شد ، بعد از آن شعر میل

کرد و اشتغال نمود . این مطلع از اوست : مطلع

صد قصه گر ز لیلی و مجنون روایت است

ما و حدیث عشق تو آنها حکایت است .

[ اس سه مطلع مشهور نیز از او است . مطلع

در چمن صبح بوی تو گذری کردم روی گل دیدم و فریاد هزاری کردم .

آتش زده می عارض آن سروروان را تا آب دهد دیده صاحب نظران را .

شب فراق تو روز مرا سیه دارد ز روزمن همه کس را خدا بکه دارد .

این بحر و قافیه را که خواجه حافظ گفته که .

« مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو »

اکثر شعرا تتبع کرده اند ، مولانا بنائی از آن جمله چنین گفته :

میکنم جامه خود در ره میخانه گرو      که مرا جام می کهنه به از جامه نو .  
امیر محمد صالح گفته :

هرچه داری شب نوروز بمی ساز گرو      غم فردا چه خوری روز نو و روزی نو  
اُمّا مولانا ملک گفته :

شب عیدم نقد کرد اشارت مه نو      من و میخانه دگر جان گرو و جامه گرو [

۱۹۷ - مولانا جلال الدین - از اولاد خواجه علی زین الدین است که  
یکی از مردم متعین مشهود است ، در معما چندانکه تعریف کنند هست . این معما  
ازوست . معما باسم « احمد »

عجایی که دام را رقیب میخواست      بخواهد آمد و روی حبیب میخواست

۱۹۸ - مولانا موسی - خود را بشعر منسوب ساخته ، پیش مردم شعرها  
میخواند ، اما نزد آنانکه از احوال او خبر دارند مقررست که طبع خواجه نظم  
بیست ، و بدین طایفه زر داده بنام خود شعر میفرماید . این مطلع از جمله آن اشعار  
است . مطلع

جام شراب را سر ریدان حباب شد      بسیار سر که در سر جام شراب شد .

۱۹۹ - مولانا امینی - پسر محمد علی امین<sup>(۱)</sup> است که در مجلس دوم ذکر او

گذشت ، جوانی پسندیده و در نظم طبعش بغایت ملایم است . این مطلع ازوست :

یار در سلسله ناز و عتابم دارد      باز دیوانگی عشق خرابم دارد .

۲۰۰ - مولانا محمد طالب<sup>(۲)</sup> - بجنون صفت جوانی است ، طالب علمی

بیز دارد ، اما بشطربج باری بسیار مشغوفست ، و گاهی بمعما نیز مشغولی میکند .

این معما ازوست باسم « مجد » : معما

بدارم جز دو زلفت یار و غمخوار      مرا می یار و بی غمخوار مگذار .

۲۰۱ - مولانا زیرکی - از خوش طبعان شهرست ، ولی نظمش مردم

صحرا مناسبت دارد ، همچنانچه درین مطلع :

(۱) رجوع شود به شماره ۹۲

(۲) احمد طالب ( نسخه ترکی ب ) ، محمد صاحب ( نسخه ترکی الف )

در راه عشق سنگ جفا نوشه منست در کوه و دشت لاله جگر گوشه من است.

۴۰۲. مولانا وحدتی - يك نوع نظمی دارد ، خالی از حالی نیست . این

مطلع ازوست : بیت

گشته ام بی حال از آن خالی که بر رخسار اوست

آفرین بر صانعی کاین نقطه پرگار اوست .

۴۰۳. مولانا ناری - از جانب مروست ، و طبعش غرایب طلب و مشکل

پسنداست . این مطلع ازوست : مطلع

بسنگ نرم کن ای چرخ استخوان مرا مباد رخنه کند تیغ دلستان مرا .

۴۰۴. مولانا زمانی - پسر مولانا محمد آملی است که در مجلس دوم ذکر

لطایف او کرده شده (۱) وفائی تخلص میکرد ، از روی التماس بزمانی تغییر داده شد ،

چرا که هم ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا بود ، و هم امیر احمد حاجی وفائی

تخلص میکند ، ذکر آنکه بمردم کلان در تخلص شریک شدن مناسب حال او نبود ،

و اشعارش مشهورست ، و دیوان نیز دارد . این مطلع ازوست و نیک واقع شده : مطلع

بآب دیده هرگز کم شد سوز دل زارم

مگر از خاک تسکین یابد این آتش که من دارم .

۴۰۵. مولانا سوسنی (۲) - مردی آراسته و محرداست ، و قید ندارد ، و اکثر

اوقات در مدرسه مهد عالیّه گوهر شاد بیگم میباشد ، و بی فایده بمردم مصاحبت

نمیکند و تردد زیادتی بخود راه نمیدهد ، امدست که همه را این دولت نصیب

شود . این مطلع ازوست .

مجردان که ز قید زمانه آزادند نه صید گشته بدام کسی نه صیادند .

۴۰۶. مولانا هلاکی - از شهر هرات است ، و از عایت استغنائی که سبب

فقر دارد بمردم ترك و ارباب جاه اختلاط نمیکند ، و نامرادی خود مشغول است ،

و در ملازمت حصرت مخدومی نورا زیارت مکه نیز مشرف شد ، رهی موفق

نده که اوست ، گاهی نظم هم میگوید ، این مطلع اوست .

(۱) رجوع شود به شماره ۹۸

(۲) مولانا موسی ( سعه الف )

بی عمت دم نمیتوانم زد      دم بی عم نمیتوانم زد .  
[این مطلع نیز ازوست :

دهن تنك تو و غنچه تر هردو یکی است  
اشك كلكون من خون جگر هردو یکیست .]

۴۰۷ - مولانا غباری اسفراینی - اکثر اوقات در سرکار استرآباد و

جوین میباشد ، و مردی فقیرست . این مطلع ازوست :

شب که میافتم بپهلوی سگ آن دلفروز  
خواب در چشم نمیآید ز شادی تا بروز .

[این مطلع نیز ازوست که میر ننوشته بود : مطلع

دی چو پیش آمد بره آن دلبر رعنا مرا

من ز شرم او را ندیدم او ز استغنا مرا .]

و خط غبار را خوب مینوشت ، و بدان مناسبت غباری تخلص میکرد ، و در  
موسیقی مهارت تمام داشت ، و در آخر عمر خود دیوانه شد ، و با وجود جنون درشد  
عراق نقشی بست <sup>(۱)</sup> و شهرت گرفت . این بیت میان خابه بود . بیت

بی خبر بودم زدی سنگ جفا نا که مرا      از برای دیدن خود ساختی آ که مرا .

۴۰۸ - مولانا ریاضی - از ولایت زاوه و محولات خراسان است ، و مردی

مبدل الاحوالست . و قاضی آبجا بود ، و منافی امور قضا و کارها صادر شده معزول  
گردید ، و قید و مصادره ها کشید ، و سی زحمت ناو رسید ، گاهی وعظ میگفت  
و بر سر منبر شعر خود میخواند و وجد و حال میکرد و میگرفت دست میافشاید .  
این مطلع ازوست . مطلع

فلاک <sup>(۲)</sup> شسته بآب خضر اگر دامن من بودی

هنوزم دست دور از دامن جادان من بودی .

[۴۰۹ - مولانا طایری <sup>(۳)</sup> - از استرآباد است و این مطلع ازوست :

(۱) در اصل چنین است

(۲) ملك ( نسخه ترکی )

(۳) در سه نسخه ترکی الف و ب و ح و هم چنین در ترجمه اسلامبول از شماره ۲۰۹ تا  
شماره ۲۱۶ نام هفت شاعر ذکر شده است ولی ترجمه مرآت اصفه دارد که عینا درج میشود .

خوشم بعشق گرم روز و روزگاری نیست  
 مرا به بيك و بد روزگار کاری نیست .  
 ۴۱۰ - سيد حزينی - هم از استرآباد است ، و طبع خوب دارد . این  
 مطلع ازوست : بیت

وادی هجران که نبود غیر درد و غم درو      باخیال او فراغت دارم از عالم درو .  
 [پوشیده نماید که مشارالیه میر سید حسن قاضی است که میر بتخلص یاد  
 کرده ، این نیز از اوست : بیت

توان بهجر تو آسان وداع جان کردن      ولی وداع تو آسان نمیتوان کردن .  
 ۴۱۱ - مولانا مهدی - هم از استرآباد است . این مطلع ازوست :

ساقی نبود بی ادبها عجب از ما      ما مردم مستیم نباشد عجب از ما .  
 ۴۱۲ - مولانا طایری - از زیارتگاه است دهی در هرات . این مطلع  
 ازوست : مطلع

من که در خیل سکات جا معین ساختم      از غبار آستانات دیده روشن ساختم .  
 ۴۱۳ - میر قلندر - مردی قلندر و جهان گشته است ، و خالی از فضلی و طبعی  
 نیست . این مطلع ازوست : مطلع

رخش را ماه گفتم شهری ارگفتار من پرشد  
 زدندانش سخن گفتم دهان من پر از دُر شد .  
 ۴۱۴ - سيد زاده منشی - ملوک وش جوابیست ، طمعش چاشنی دارد . این  
 مطلع ازوست : مطلع

یار بر حال من اغیار از فغان من گریست  
 بر من و بر حال من هم دوست هم دشمن گریست .

۴۱۵ - مولانا عاصمی - از آدمی زادگان شهر است ، و طالب عامی دارد ،  
 نظم نیز میگوید . این مطلع ازوست مطلع  
 چون آتشم ز هجر تو بر سر زبده علم      سازم روان چه شمع ز گرداب دبدبه م .

۴۱۶ - مولانا طاهری - از شهر هرات است ، بکفش فروشی مشغول ،  
و از خردی باز نظم میگفت ، چون بزرگتر شد در طبعش چاشنی طاهر شد . این  
مطلع ازوست : مطلع

دل که صد پرگاله شد از چشم جادوی توام

من بیکدل نه بصد دل عاشق روی توام .

[ در محلی که بنده بترتیب فارسی این رساله مشغول بودم ، مشارالیه کتابت  
میکرد و حالا نیز وجه معاش از این عمر است ، و ارکائبان شهر هرات است . این  
مطلع نیز از اوست :

انگشت بهر عشق چو بر ابروان نهاد تیری ز بهر کشتن من در کمان نهاد .

۴۱۷ - مولانا مجنون<sup>(۱)</sup> - ترکی گوی است ، و در قبه الاسلام بلخ بر سر

مزار عکاشه کتابت میکند . این مطلع ازوست : بیت

ماه تابانیم السیتی قیلدی باغرمی کباب ای ایدی حرارت دین بولو بتور آفتاب .

۴۱۸ - مولانا همدی - مشهدی است ، و بصنعت کاسه گری دستبوست .

این مطلع ازوست : مطلع

بی رخت ماتم غمی دارم ماتمی و چه ماتمی دارم .

۴۱۹ - .....<sup>(۲)</sup> - از مشهد است ، و بجامه بافی مشغولی مینماید .

این مطلع ازوست :

سرم آن به که ز سودای تو در پا باشد چون نبینم سرآفت که سرما باشد .

۴۲۰ - ملا صفاتی<sup>(۳)</sup> - از شعرائیست که حالا پیدا شده اند . این مطلع ازوست :

بسکه در سر هوس روی تو دارد دیده

پشت [خود] بر من و روی سوی تو دارد دیده .

۴۲۱ - ملا صافی - از شیخ زادگان کوه صاف است ، و در نظم تتبع

خواجه حافظ علیه الرحمه مینماید . این مطلع از اوست : مطلع

(۱) مجنون ( نسخه ترکی الف )

(۲) مولانا همدی ایضاً . ( نسخه ترکی ج ) ، در دو نسخه الف و ب مولانا محمی در ترجمه هرات

تحلیص ذکر نشده (۳) صفاتی ( نسخه ب )

ساقیا سر خوشم و داده صافم داری      گر کنم سر خوشی آن به که معافم داری.  
 ۲۲۲ - میر سعید (۱) - گویند فغانی تخلص میکرد، و در مجامعی و نقش بندی  
 با وقوف است، واقعاً هنرمندی بی مثل است، اما خیال خوش طبعی او را پریشان  
 دارد این مطلع از اوست :

دمی وصال تو از عمر جاودان خوشتر      بیاد وصل تو خوش بودم این زمان خوشتر.  
 ۲۲۳ - مولانا بوعلی - دیوانه وار میگردد، اگر دیوانه نمیبود بوعلی  
 تخلص نمیکرد. این مطلع از اوست :

خلقی براه عشق تو آسوده میروند      عاشق منم دگر همه بیهوده میروند.  
 ۲۲۴ - مولانا شیخی - از ولایت طبرستان مدتی در عراق بود، و در علم  
 ادوار صاحب وقوف است، و تصنیف نیک دارد. این مطلع از اوست : مطلع  
 این نه داغ است که بر سینه سوزان من است

مهر عشق است که از مهر تو بر جان من است.

[ ۲۲۵ - مولانا هراتی (۲) مولدش از تخلص معلومست. این مطلع از اوست.

فصل بهار و موسم گلها شکفتن است      ساقی بیار باده چه حاجت بگفتن است.  
 ۲۲۶ - ملا بهشتی - از ولایت حصار است، مرد بدی نیست و طبعش نیز  
 نیک است. این مطلع از اوست. مطلع

در کمند توبه هر بی سرو پا افتادست      این بلائی است که در گردن ما افتادست.  
 ۲۲۷ - مولانا اهلی - از ولایت ترشیز است، و طبعش خالی از چاشنی نیست.  
 این مطلع از اوست. مطلع

دوش افغان من از چشم ملایک خواب برد

خرمن مه را ز طوفان سرشام آب برد.

این مطلع محدودی نوراً را تتبع کرده

(۱) مولانا فغانی ( نسخه الف و ب )

(۲) در سه نسخه الف و ب و ج ترکی ماسد ترجمه اسلامبول از شماره ۲۲۵ تا ۲۲۹ ذکر چهار  
 شاعر مذکور نیست و نسخه ترجمه هرات علاوه دارد.



سرفکندم در رخت یعنی که خاک پاست این  
 بگذری فارغ بمن آخر چه استغناست این ؟  
 و از شعرا بسیار مردم گفته اند : از آنجمله مولانا هلالی گفته :  
 مردم از درد و نکستی دردمند ماست این  
 دردمندان را نمی پرسی ، چه استغناست این !  
 اما او دو مطلع گفت و نیک گفت ، یکی این است : مطلع  
 میکشم درد و غمت وز چهره ام پیدااست این  
 برامید آنکه گوئی دردمند ماست این .  
 و مطلع دیگرش این است : مطلع  
 سرمه چشم مرا گفتی که خاک پاست این  
 خاک پای تست اما نور چشم ماست این !

۲۲۸ - ملانرغسی - نوشته بود که از جاب مرو است ، و جوان فقیرست .

این مطلع ازوست مطلع

آرا که درد عشق تو دیوانه ساخته مجنون صفت بگوشه ویرانه ساخته .

[بلی مشارالیه جوان فقیرست . اما از مرو نیست اما بملازمت میربدان دیار رسیده ، طاهرأ بدین دلیل نوشته که از مرو است . درین اوقات از شیخ زادگان ابهر است ، و مردم آنجا باجداد او ارادت تمام دارند ، واقعاً جوان شکسته است ، اگرچه پیش از این در وادی لودی و بی ناکی بطایفه او باش اوقات شریف صرف میکرد اما حالا از آن طریق برگشته و از آنچه لایق ارباب سلوک بیست گذشته و اکثر ایام او بروزه و نماز میگردد . این مطلع ازوست : بیت

هرشب ای دل گفتگوی زلف جانان میکنی

خود پریشانی و ما را هم پریشان میکنی . ]

۲۲۹ - مولانا خضری - گویا مملوک کسی بوده خواجه او را آزاد کرده یا او

خواجه را و خواجه وار میگردد . این مطلع از اوست . مطلع

عمر من بی رخت ای زهره جبین میگذرد  
 حیف از اوقات شریفم که چنین میگذرد!  
 ۲۳۰ - مولانا باطنی (۱) - مرد فقیر و ساده است، و در بلخ میباشند، و بقدم توکل  
 بزیارت ملکه معظمه مشرف شده این مطلع ازوست:  
 بس که داری تنگدل ای غنچه خندان مرا  
 جان زدل آمد به تنگ و دل گرفت از جان مرا.

۲۳۱ - مولانا فضلی (۲) - از شهر هرات است، و در خردی نقاشی میکرد و نظم کی  
 میگفت، آخر خود را شاعر تصور کرده نقاشی بر طرف کرده شاعر شد. این مطلع  
 ازوست: مطلع

زاهد بیار خرقه و رهن شراب کن بنیاد زهد و خانه تقوی خراب کن.  
 ۲۳۲ - مولانا شوخی (۳) ولد شیخ ابوسعید لاده (۴) است، گرچه طبع  
 نیک نصیب او شده اما از طور پدر نیز بی نصیب نیست. این مطلع ازوست: نظم  
 نیست ره پیش سگان او من آواره را تا بدیشان گویم احوال دل بیچاره را.  
 ۲۳۳ - مولانا ظاهری (۵) جوانی درویش است و طبعش خالی از لطافت  
 نیست. این مطلع ازوست:

ساغر باده که جان روشن از آن است مرا موج آن صیقل آئینه جان است مرا.  
 تتبع این مطلع خواه سیفی کرده است: مطلع  
 تا شد آگه که باو دل بگراں است مرا دگر آن سرور و ان دشمن جانست مرا.  
 ۱۳۴ - مولانا خلقی - از شهر هرات است، و طبعش در نظمها بد نیست.  
 این مطلع ازوست:

ای سرو ناز در دل ما جا نمیکنی جا میکنی وای بدل ما نمیکنی.  
 ۲۳۵ - مولانا زیبائی - اطوارش وقوت طبع از ابیات او معلوم و این مطلع  
 ازوست: مطلع

(۱) مولانا شاطی. (نسخه ج) (۲) مولانا مقلی. (نسخه ج) (۳) مولانا شوقی. (نسخه ج)  
 (۴) لاده بیعقل و احمق را گویند، شیخ او حدی گفته، به که هر زن دعا و لاده بود - شیر بر هست  
 و شیر ماده بود (فرهنگ ابن جن ایران) (۵) مولانا طاهری. (نسخه الف - ب - ج)

قامت شیوه و رفتار چو بنیاد کند سرو را بنده خود سازد و آزاد کند.

۴۳۶- مولانا سعید - مرد سیاه چرده است، همانا غلامی منسوبست. این

مطلع او برین معنی گواهی میدهد: بیت

غلام خویشتم خواند ماه رخساری سیاه روئی من کرد عاقبت کاری.

۴۳۷- ملا درویش علی شماع - پدرش شمع ریز بوده اما او بطبابت مشغول

است، و اطبا که مهارتی دارند او را بسیار تعریف میکنند. طبعش نیز خوب است

اما از نظمها معما بیشتر توجه دارد. این معما باسم «ولی» از اوست: معما

هندوی زلف او ز بدکیشی گوش بگرفت و گفت درویشی. (۱)

[ این مطلع ازوست :

دردمندان را ز صاف می نباشد حاصلی میخورم لای شراب و میشوم مست گلی. ]

۴۳۸- مولانا قلاشی - اطوار او بتخلص سبستی داد. مردیست قلاش یا بدین

مناسبت این تخلص را اختیار کرده. این مطلع ازوست.

آنکه برخوبان عالم پادشه دارد ترا خواهم ارچشم بد مردم نگه دارد ترا.

۴۳۹- مولانا آدائی - از شعرای مشاهیر ترکی گویست و در زمان بابر میرزا

شعر او شهرت گرفت. این مطلع ترکی ازوست:

آه کیم دیوانه کودل نکلم مبتلا بلدی بنه

بوکونکول نیک ایلکیدن جانغا بلابلدی بنه

این مطلع از اوست:

دلبراسن سیز تیریک لیک بیرلای جان ایمیش

کیم ایننک دردی قاشی ایورا ولوم حیران ایمیش

۴۴۰- مولانا واحدی - ولد مولانا حاجی معرف مشهدی است و هم در آن

دیار میباشد. این مطلع ازوست:

تا ترا طره عنبرشکنی پیدا شد دل آواره ما را وطنی پیدا شد.

(۱) از راف لام حواسته که چون در «وی» شود «ولی» حاصل گردد

۴۴۱- قاضی زاده - جوانی خوش طبع است و مثنوی را خوب میگوید.

این مطلع ازوست :

که گوید برسریر ملک خوبی پادشاهی را  
که بر در ناله زاریست مسکین داد خواهی را .

[این سه بیت نیز در وصف قلعه ملک خوافی ازوست : مثنوی

یکی خاره سنگی کشیده باوج	چو خارای سنگی برآورده موج .
چو البرز هر یاره سنگی بر آن	سپهر منقش پلنگی بر آن .
مثل گرکسی را در او ره بدی	اجل را از او دست کوتاه بدی .

این مطلع هم ازوست :

چو لاله با دلی پرداغ حسرت زین چمن رفتم

تو ای شاخ گل رعنا بمان باقی که من رفتم .

۴۴۲- مولانا کوکبی - مناسب فن خود تخلص پیدا کرد . این مطلع

ازوست :

بی رخت هر قطره خون بر سر مژگان مرا  
مشعلی باشد فروزان در شب هجران مرا .

۴۴۳- مولانا محنتی - از شعراء اوست . این مطلع ازوست :

سحر چو روی خود آن ماه در نقاب گرفت  
فغان و شهر برآمد که آفتاب گرفت .

۴۴۴- مولانا شکری - در ربک مولانا طوسی (۱) مثل میگوید و در آن

اسلوب شعر ذهن او خوب میرود . این مطلع ازوست :

چون ز خط پرسمت از مشک ختن میگوئی

چند با ما سر زاف سخن میگوئی .

۴۴۵- مولانا حقیری - نیز از شعرائی است که حالا نگوشت میخانه عذر

(۱) سیفی : (سخنه ترکیب ح)

رسیده و از جام سخنوری جرعه کشیده ، جوانی خوش طبع است و بسیار چاشنی دارد ، و مولدش شهر هرات است . این مطلع ازوست : مطلع

میروم در گوشه میخانه جا خوش میکنم جام می میابم و آنجا فروکش میکنم .

۲۴۶ - مولانا سیری - هم از شعرای تازه است و درین رنگ مثل میگوید ،

و هنوز نظم او شهرت نیافته . این مطلع ازوست : مطلع

شدم از یار جدا و بیلا افتادم چه بلا بود که از یار جدا افتادم .

۲۴۷ - مولانا سعد (۱) - مولدش معلوم نیست ، اما در طبعش بسیار خیال

انگیزی هست . این ازوست : مطلع

برک گل بیست که افتاده بطرف چمن است

پنبه داغ دل بلبل خوین کفن است .

۲۴۸ - خواجه کلان بزاز - از مردم شهر هرات است . این مطلع ازوست :

انجم مشمر آنکه درین گنبد خضر است کز بهر تماشای رخت دیده حور است .

۲۴۹ - خواجه منصور - از ولایت جرجان است ، از قوم تشکیچی است .

فی الواقع که در میان آن مردم کسی از او بهتر نیست و طبعش بغایت خوبست . این مطلع ازوست :

پرده لاله تهی دیدم و آغشته بخون یادم آمد که مرارفته دل از دست برون .

۲۵۰ - سلطان محمود (۲) - ولد خواجه شمس الدین تشکیچی است ، و بنحو خواجه

منصور خویشی دارد ، و در علم نجوم بسیار صاحب وقوف است . این مطلع ازوست :

شد روزگار من سیه از هجر یار من کس را مباد روز من و روزگار من ،

۲۵۱ - مولانا نظام - از استرآباد است ، و قصیده را خوب میگوید . این

مطلع قصیده بهاریه ازوست : مطلع

باز گلزار خط از سمره تر پیدا کرد کارستان جهان رنگ دگر پیدا کرد .

(۱) سعید : (سخنه الف)

(۲) خواجه سلطان محمود (سخنه الف)

۴۵۴- مولانا یاری - هم از استر اباد است ، و هر طبع چاشنی تمام دارد.

این مطلع ازوست :

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد .

۴۵۴- مولانا دانهی - از استر اباد است . این مطلع ازوست :

آن پری را که ز کلبه کعبه در اوست هر طرف بند قبانیت که بال و پیر اوست .

۴۵۴- بابا شوریده - بقصیده خوانی مشهورست ، و با اکثر خوش طبعان

مصاحبت دارد ، و طبعش نیک است ، و در باب پیری این بیت از مثنوی اوست :

قدم شد چون کمان و عمر شد شست جوانی همچو تیر از شست من جست .

۴۵۵- مولانا صوفی - نیز استر ابادی است ، طبع خوب دارد و انشای او هم

نیک است . این مطلع ازوست :

نیست در هجر توام ضعف ز بیماری دل ترسم آشفته شود طبع تو از زاری دل .

۴۵۶- مولانا حمید گل - پسر مولانا عبداوهاب است ، خالی از طبعی

بیست ، اما مرد دیوانه و خاکسار است . این مطلع ازوست :

شب خاک تیره بستر ما بیدلان بس است چادر شب کشیده ما آسمان بس است .

۴۵۷- مولانا بهشتی (۱) - برادر مولانا حمید است ، اما نه در طبع و نه

در اطوار با او مناسبتی دارد . این مطلع ازوست :

شمع امشب ترك دعوی بارخ آناه کن تیره کردی مجلس مرا سخن کوتاه کن .

۴۵۸- مولانا فغانی - خویش نزدیک خواجه افضل است ، و طبع پاکیزه

دارد . این مطلع ازوست :

هر که چون صورت چین دیده بروی تو کشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم نهاده .

[ معلوم شد که خواجه میر مست که میر درین نسخه تخلص یاد کرده

(۱) در دو نسخه الف و ب ذکر مولانا بهشتی نشده

فی الواقع ذوفنون عالم است ، و اشعار خوب دارد ، و در ماده تاریخ پیدا کردن مثل او کم است ، اول فغانی تخلص میکرد ، درین اوقات ضیا تخلص میکند . این دوبیت در تاریخ فوت میر محمد یوسف ازوست :

چون میر محمد شرف آل عبا      از دیر فنا شد بسوی دار بقا  
تاریخ شهادتش رقم کرد قضا      والله شهید هو یحیی الموتی .  
هنر دیگرش آنکه همه دروغ بد میگویند و او نیک میگوید . قصیده  
ردیف « دروغ » گفته . این مطلع آن قصیده است :

زهی جمال تو مرآت بی صفای دروغ      دلت سیاه چو آئینه از جلای دروغ .  
این مطلع نیز ازوست : مطلع

مردم ز هجر و باز مرا چشم تر هنوز      یعنی نکرده ام ز تو قطع نظر هنوز . [

۳۵۹- مولانا شراری - از استرآباد است ، ورنگش سرخی باخگر ماند ،

ظاهراً بهمان مناسبت این تخلص اختیار کرده . این مطلع ازوست . مطلع  
ندارم بیشتر زین طاقت بیمهری جانان      خدایا نام آن نامهربان را مهربان گردان .

۳۶۰- فدائی تبریزی (۱) - سید زاده ایست ، و همراه پدر زیارت مکه

مشرف شده ، و ظاهرش صفای تمام دارد و طبعش نیز خالی از صفائی نیست . این  
مطلع ازوست : مطلع

همیشه روی دیوار بود مجنون را      که از رقیب پوشد سرش کلگونرا .

۳۶۱- مولانا محرمی (۲) - از مردم متعین استرآباد است ، و عمّ خواجه

منصور است ، طالب علمی دارد و جوان فقیر است ، این مطلع ازوست :

مدام واعظ ما منع باده نوش کند      چه خوش بود که دمی در کشد خموش کند .

۳۶۲- مولانا عیانی - هم از استرآباد است ، و طبعش بسیار تصرف دارد

و کیفیت تمام معلوم میشود ازین مطلع او :

(۱) در دو نسخه الف و ب کلمه تبریزی ندارد ، فدائی استرآبادی (نسخه ج)

(۲) مولانا محوی (نسخه ترکی الف)

۴۵۴- مولانا یاری - هم از استر اباد است ، و در طبع چاشنی تمام دارد .

این مطلع ازوست :

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار اقتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار اقتد .

۴۵۳- مولانا دانی - ار استر اباد است . این مطلع ازوست :

آن هری را که ز کلبه کعبه در بر اوست هر طرف بند قبان نیست که بال و پیر اوست .

۴۵۴- بابا شوریده - بقصیده خوانی مشهورست ، و با اکثر خوش طبعان

مصاحبت دارد ، و طبعش بیک است ، و در باب پیری این بیت از مثنوی اوست :

قدم شد چون کمان و عمر شد شست جوانی هم چو تیر از شست من جست .

۴۵۵- مولانا صوفی - نیز استر ابادی است ، طبع خوب دارد و انشای او هم

بیک است . این مطلع ازوست :

یست در هجر توام ضعف ز بیماری دل ترسم آشفته شود طبع تو از زاری دل .

۴۵۶- مولانا حمید گل - پسر مولانا عبد الوهاب است ، خالی از طبعی

نیست ، اما مرد دیوانه و خاکسار است . این مطلع ازوست :

شب خاک تیره بستر ما بیدلان بس است چادر شب کشیده ما آسمان بس است .

۴۵۷- مولانا بهشتی (۱) - برادر مولانا حمید است ، اما نه در طبع و نه

در اطوار با او مناسبتی دارد . این مطلع ازوست .

شمع امشب ترك دعوی بارخ آسمان کن تیره کردی مجلس ما را سخن کوتاه کن .

۴۵۸- مولانا فغانی - خویش نزدیک خواجه افضل است ، و طبع پا کیزه

دارد . این مطلع ازوست :

هر که چون صورت چین دیده بروی تو گشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم نهاد .

[ معلوم شد که خواجه میر مست که هیر درین نسخه بتخلص یاد کرد ،

(۱) در دو نسخه الف و ب ذکر مولانا بهشتی نشده



فی الواقع ذوفنون عالم است ، و اشعار خوب دارد ، و در ماده تلویخ پیدا کردن مثل او کم است ، اول فغانی تخلص میکرد ، درین اوقات ضیا تخلص میکند . این دوبیت در تاریخ فوت میر محمد یوسف ازوست :

چون میر محمد شرف آل عبا      از دیر فنا شد بسوی دار بقا  
تاریخ شهادتش رقم کرد قضا      واللّٰه شهید هو یحیی الموتی .  
هنر دیگرش آنکه همه دروغ بد میگویند و او نیک میگوید . قصیده  
ردیف « دروغ » گفته . این مطلع آن قصیده است :

زهی جمال تو مرآت بی صفای دروغ      دلت سیاه چو آئینه از جلای دروغ .  
این مطلع نیز ازوست : مطلع

مردم زهجر و باز مرا چشم تر هنوز      یعنی نکرده ام ز تو قطع نظر هنوز . [

۴۵۹- مولانا شراری - از استرآباد است ، و رنگش سرخی باخگر ماند ،

ظاهراً بهمان مناسبت این تخلص اختیار کرده . این مطلع ازوست . مطلع  
ندارم بیشتر زین طاقت بیمهری جانان      خدایا نامن آن نامهربان را مهربان گردان .

۴۶۰- فدائی تبریزی (۱) - سید زاده ایست ، و همراه پدر زیارت مکه

مشرف شده ، و طاهرش صفای تمام دارد و طبعش نیز خالی از صفائی نیست . این  
مطلع ازوست : مطلع

همیشه روی بدیوار بود مجنون را      که از رقیب پیوشد سرشک گلگونرا .

۴۶۱- مولانا محرمی (۲) - از مردم متعین استرآباد است ، و عمّ خواجه

منصور است ، طالب علمی دارد و جوان فقیر است ، این مطلع ازوست :  
مدام واعظ ما منع ناده نوش کند      چه خوش بود که دمی در کشد خموش کند .

۴۶۲- مولانا عیانی - هم از استرآباد است ، و طبعش بسیار تصرف دارد

و کیفیت تمام معلوم میشود ازین مطلع او .

(۱) در دو نسخه الف و ب کلمه تبریزی ندارد ، فدائی استرآبادی: (نسخه ح)

(۲) مولانا مجوی (نسخه ترکی الف)

دوسر از لای ته خم هوسی هست مرا      بخت بدبین که بآنهم نرسد دست مرا .  
**۴۶۴ - مولانا وافی (۱) -** عطار است و فرزند شهر هرات است ، و در بیرون  
 درب خوش می باشد ، و بملازمت آستان صاحبقران میرسد . این مطلع ازوست : مطلع  
 آن چشمه حیات که یابند جان ازو      جز آب حسرتم نبود در دهان ازو .  
**۴۶۴ - سید خنجر -** از جیجکتو است ، و برای تحصیل بشهر هرات آمد ، زود  
 ترك کرده و روی بملازمت نهاد ، این مطلع ازوست :  
 جدا ز یار بجز درد اشتیاق ندارم      اجل بیا که دگر طاقت فراق ندارم .  
**۴۶۵ - مولانا زاری -** از خوش طبعان تازه است ، و این مطلع از او است :  
 چوسیل اشك ز چشم پر آب می آید      دو دیده بر سر آن چون حباب می آید .  
**۴۶۶ - مولانا میرعلی -** در مدرسه حضرت مخدومی نوراً ملازمست . و این  
 مطلع ازوست :

مرا بی سرو قدش باشد ای دل      بجان هر لحظه تیر هجر حاصل .  
**۴۶۷ - پهلوان کاتب -** هم اشعار و مصنفات آن حضرت را کتابت میکند  
 و این مطلع ازوست :

عیدست و مرا بی مه خود خرمئی نیست  
 خلقی همه در شادی و چون من غمئی نیست .  
**۴۶۸ - مولانا ناظری -** از مشهد مقدس است ، و جوان نفهم است ، و در  
 ذهن تصرف تمام دارد . این مطلع ازوست :  
 میشود در قهر اگر خود را کشم از بهر او  
 و چه قهرست این که خود را میکشم از قهر او .

**۴۶۹ - مولانا ذاتی -** از حمله خوش طبعانی است . که نو پیدا شده اند ، این  
 مطلع ازوست : وله

بی گرچه دم ز زمزمه زیر و بم زند      در پیش ناله ام شواهد که دم زند .

## مجلس چهارم

ذکر فضلا کرده که بشعر مباحی نبوده اند و از ایشان در لباس لطائف ظاهر  
میشده وار آنجمله :

۲۷۰ - پهلوان محمدابو سعید است که با انواع فصل و کمال آراسته ، و بعلم  
ادوار و موسیقی بلکه بجمیع فنون پیراسته ، بتخصیص در فن کشتی که تا فلك  
لاجوردی برطل نقره ماه از سرچشمه خورشید میدان عرصه خاك را آب میزند ،  
مثل او کسی قدم در معرکه سرویا برهنگان ننهاده ، و تا لوای فرزانیکی بمهجه  
نصر من الله وفتح قریب افراخته ، هرکرا که بر سر میدان دعوی او آمده اند ،  
ابداخته و بیفتاده . چون کمالات پهلوان عالم اظهر من الشمس بر همه عالمیان واضح  
است زیادت گستاخی نرفت ، این مطلع ازوست : مطلع  
گفتش در عالم عشق تو کارم باعست گفت حدان ریر لب عم بیست کار باعست (۱)

[حضرت میرلطایف پهلوان را علیه رساله نوشته ، بدان جهت درین اوراق  
ماحتصار کوشید . از آنجمله یکی آن است که پیش از ایام جمعیت و حضور در بقعه  
پریشان و بیحضور سر بر بالین صعف داشتم ، هررور پهلوان بترتیب عدای فقیر قیام  
می نمود ، و بدانچه مقدور بود توجه و اهتمام میفرمود ، تا آنکه سپاه امراض از  
ملك بدن قدم بیرون نهاد و باز دولت تندرستی که معموری شهرستان وجود است  
دست داد ، شبی غزلی ترکی تمام کردم و آن نه بیت بود ، صباح پهلوان تشریف آورد  
و از روی شفقت دست مرحمت بر سرو پای فقیر رسانیده کمال التفات طاهر کرد ، بعد از آن  
بر سبیل کسب هوا بیرون رفت و بار آمده بر جای خود نشست ، خواستم که عرلی که

(۱) در سجهای ترکی آمده است

زمای که فقیر در استرآباد بوم این رباعی را بخدمت پهلوان ایراد کردم	در کعبه و در دیر بارشاد توئیم
در صومعه و میکده با یاد توئیم	داگر سحر و شام باوراد توئیم
یعنی که یتیم نعمت آباد توئیم	و پهلوان این رباعی را در جواب گفت
دام بدعا گوئی و با یاد توئیم	ای میر تو بیروما بارشاد توئیم
مردیم و خراب استرآباد توئیم	این شهر بتو خوش است و ما بتو خوشیم

شب گذشته گفته شده بود بخدمت پهلوان بگذرانم، بخود اندیشه کردم که اول باعشی مرا نکیزم بعد از آن برو خوانم، پس بدان سبب از پهلوان پرسیدم که مدت مدید است که از کارهای شما چیزی استماع بیضاد، درین اوقات هر چه واقع شده باشد التفات نمایند که خاطر مشتاق است، جواب گفت که درین روزها بیک غزل امیر رسید نسیمی صونی بسته شده و از اشاقان خود که همزبان او بودند یک دوئی را طلب کرد و بنیاد کرد، مصرع اول غزل فقیر بود، هنوز کسی نخوانده بودم، گفتم توارد واقع شده باشد، مصرع دوم را که خواند هم ارفقیر بود، تعجب کردم که یک مطلع توارد واقع شده باشد، بسیار غریب است، القصه غزل را تمام کرد و بنوائی که رسید نسیمی خواند بغایت متغیر و متأثر شدم، چون دیگر مجال سخن نماند از مهر شعر سکوت ورزیدم و در تحسین کار او کوشیدم، بعد از ساعتی طاهر ساخت که غزل از شماست، بنده در محل خادمی از جیب شما بیرون آورده یاد گرفتم و صوت بستم. غرض از این حدیث آنست که هر چند صفت پهلوان کنند زیاده از آن است، و مطلع آن عرل این است: مطلع ترکی

مرقیان باقسام گور مکان اول قویاش دین نور ایرو

یر ساری سالسام بطر اول آی منکا منظور ایرو.

در معما چنان بود که از بیتی که شاعر قصد معما کرده او اسم استخراج میکرد، مثل این مطلع **خواجه حافظ** که اسم «علی» استخراج کرده است:

«لا یا ایها الساقی ادرک ساو باولها»

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکها (۱)

و این مصراع «امیں» بیرون آورده است

حالیا مصاحت وقت در آن می بینم

که کشم رخت به میحانه و خوش بنشینم (۲)

و این بیت اسم «نقی» استخراج کرده

- (۱) از اول عشق «ع» را گرفته از ولی «ل» و «ی» را گرفته و علی استخراج کرده  
(۲) اگر «می» را در «ان» بگذارند «امیں» استخراج شود

کنج زر گر بود کنج قناعت باقی است      آنکه آن دانشاها ن بگدایان این داد (۱).  
 از این مطلع «شجاع» بیرون آورده  
 درخت دوستی نشان که کام دل ببار آرد      نهال دشمنی بر کن که رنج بیشمار آرد.  
 چون مذکور شد که در ذکر پهلوان رساله علیحده نوشته اند زیاده از این  
 محل سخن نیست. ]

۴۷۱ - سید سر برهنه - از سادات واجب الاحترام ممالك ترکستان است،  
 و مردی خوش طبع و خوش صحبت و شیرین کلام و فصیح بیانت است، مدتی در خراسان  
 بر مسند صدارت متمکن شده آخر از علوهمت ناختمار خود ترک آن منصب کرد، و در  
 ایام جوانی بعقل کنگر تعلق پیدا کرد و از طریق صلاح و عافیت عنان تافته باز گردید  
 و پیش صلوات جوان شد (۲) و این رباعی را گفت: رباعی

آنان که پرستنده خورشید و مه‌ند      از چشم تو در آروزی يك نگه‌ند.  
 کنگر ا گر این است که من میبینم      خویان دگر تنگ تعلیم گه‌ند

۴۷۲ - مولانا برهان الدین عطاء الله رازی - اربزرگ رادگان شهر  
 هرات است. جوابی داشمندست، و بنام بابر میرزا رساله معما نوشته موسوم  
 بجواهر الاسماع، این معما که از او «شاه‌نار» حاصل میشود از آن رساله است. معما  
 پس اربهار جوانی کشیم آه بحسرت      خران عمر چو آخر رسید از پی عارت (۲).  
 وقتی که بادشاه [بفقیر] مهر داده مولانا تاریخی گفت که اصل مصرعش اینست که.  
 «تاریخش این بود که علیشیر مهر زد» (و آن در شعبان سنه ۸۷۶ بوده)، از غرائب  
 اتفاقات است که وقتی که مهر بمیرد رویش علی داده اند [برادر میر عایشیر است]  
 خودش راهم این ترکیب بخاطر رسیده «درویش علی مهر رد» و ده سال تفاوت است.  
 و مولانا در مدرسه شاهرخ میرزا بمدرسی مشغول بوده.

۴۷۳ - مولانا کمال الدین مسعود - از شیروان است و بجهت افاده و  
 استفاده بخراسان آمد و در مدرسه مهد عالیہ گوه‌رشاد بیگم می‌باشد، و هر روز

(۳) کنج قناعت که «ت» است چون با «تی» جمع شود «تقی» گردد  
 (۲) از جوابی کلمه شتاب گرفته و بهار آن ش است که پس از آن چون «آه» واقع شود  
 «شاه» بیرون آید، و از آخر خران عمر «ر» گرفته و با «ت» شتاب جمع کرده  
 و «نار» شده است.

صد طالب علم نيك بيشتر از وضع ميگيرند بلكه اين طايفه بعشق درس او كربت و عربت اختيار مينمايند، و رياضت سفر و دغدغه مراحل و منازل پر خطر بخود راه داده بملازمت او ميآيند. اين مطلع ازوست :

بسوز سينه مستان برقت مي باب كه بيست سوز مرا سازگار غير شراب .  
[هم از مولانا منقول است كه : «ملاشدن آسانست ، آدمي شدن دشوار» .]

۴۷۴ - مير عطاء الله - از نيشانور است ، و از آنجا براي تحصيل علم بشهر آمد و خوب شد مرتبه كه زياده بر آن ممكن نبود باوجود داشمندی در شعر و معما و صنايع مهارت تمام يافت ، و رساله نوشته در صنعت مقلوب مستوي . اين بيت از آنجاست :

شكر دهنا غمي نداريد دير آدني مغايه در كس .

۴۷۵ - حافظ شربتي - از مردم متعين خراسان است ، و در خوش طبعي فريد زمان ويگانه دوران بوده . گویند روزي باير ميرزا از جانب خيaban شاءناك مبادمه و حافظ قرابه پر شراب داشته ، اتفاقاً مولانا زاده ابهری كه مفتي زمان بوده و او نير بقدر كيفيتي در سر داشته چنانكه ميرزا و حافظ هر دو برين معني حاضر شده اند ، ميرزا بحافظ فرموده كه فرود آي و كاسه بدار ، حافظ فرود آمده و كاسه ار مولانا راده ابتدا كرده و اين بيت را خوانده .

در دور پادشاه عطا بخش جرم پوش حافظ قرابه كس شد و مفتي پياله نوش  
ميرزا بحافظ تحسين و احسان و مروت بسيار كرد . و اين معما باسم « الله يار » ازوست معما

هر چند كه جان و دل در هجر تو افكردست

چون بيك نظر كردم حق بر طرف يار است (۱)

۴۷۶ - مير مرتاض - از حردی در كسب علوم مشغولست ، و در اكثر علوم داشمند شده ، و روز و شب كارش مضاعفه است ، و بواسطه آنكه هميشه نزهد و تقويست و صايم الدهر و قايم اليه است و بر همت توجه تمام دارد ، موالی او

(۱) حق بمعني «الله» كه چون در طرف «ديار» قرار گيرد «الله يار» شود

را میر مرتضی نام نهاده اند، و حالا بدین لقب مشهور است، و در بحث ابجاش بسیار است، مثلاً هر که با او يك مسئله بحث کند تا او را میر ملزم نسازد نمیگذارد بلکه ملزم نیز شده دست از وی میدارد، بدین سبب ظرفاً و خوش طبعان او را **ولی شلاتین** (۲) نیز مینامند و مرتبه حریص شطریج است که اگر حریفی بدستش افتد از او خلاصی ندارد. القصه مسلم است او را بساط (۳)، این مطلع ازوست: مطلع

تا نیاید سوی دل غیر از خیال دلستان

در سر ره مردمان چشم گشته دیده بان.

**۴۷۷. مولانا حسین واعظ - کاشفی تخلص میکند و از ولایت سبزوار**

است، و مدت بیست سالست که در شهر هرات ساکن است، مولانا بغایت ذوفنون و پرکار واقع شده، و کم فنی باشد که او را در آن دخلی باشد خصوصاً وعظ و انشاء و بجوم که حق اوست و در هر يك از این کارهای مشهور و متعین و قوفی تمام دارد، و از مصنفاتش یکی **جواهر التفسیر** است که سورة المقرء را يك محلد نوشته که بقطع منصف صد حزو بر ديك است و با وجود این همه حیرگیها، یکی از شوخ طبعان این بیت حافظ را که: مطلع

واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند

چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

نوشته و بر بالای منبر نهاده مولانا بسیار متعیر شده مطالعه کرده و سخنان خارج مبحث بسیار گفته، و مدتی از این کلال و ملال وعظ نگفت، باز که بر سهو خود اطلاع یافت بر سر کار خود رفت، و از آنجا که عرفان اوست این قدر نمی نایست این مطلع از اوست

سبز خطا ز مشک تر عالیہ بر سمن مرن

سندل تاب داده را بر گان و ستمون مرن

۴۷۸. مولانا معین واعظ - پسر مولانا حاجی محمد فرهی است که از

مشاهیرست ، و او حالا واعظ مقرر شهرست . این مطلع ازوست : مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سبز و خرم شد

مگر وصل نگار آمد که دل با وصل همدم شد.

۴۷۹. میرخواند - ولد سید خواند شاه است که بزرگ و دانشمند متعین

قوة الاسلام بلخ است . و میر درایام جوانی تکمیل علوم کرد و حالا با وجود کبر سن

و علو سبب و کثرت حسب که همه موجب انانیت است آن مقدار بی تعینی و فنا

و مشرب دارد که زیاده بر آن متصور نیست ، و در فن انشاء و تاریخ بی مثل است

و حالا از ابتداء آفرینش تا امروز تاریخ جامعی مینویسد که بآن لطافت و خوبی

تاریخ کسی ننوشته <sup>(۱)</sup> و باوجود آنکه اکثر فضیلت که زیور اسان است دارد گاهی

تعریف مبهوتیت و مسخیت بیز میکند. در تتبع دریای ابرار این بیت او خوب آمده :

هر که دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و آنکه از طلعات بس آمد برون اسکندر است .

۴۸۰. مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تبادکانی است ، آنچه

کمال درویشی و تعظیم و تواضع و حیا که صفت اسان است ، در دات او هست ،

و طبعش خوب واقع شده . این مطلع ازوست : مطلع

گهی رخته دلی باد میتوان کردن دلی ز بهر خدا شاد میتوان کردن .

۴۸۱. میر کمال الدین حسین - خواهرزاده امیر رفیع الدین حسین

است ، و در خراسان تحصیل علوم کرد و بهراق افتاد ، و سلطان یعقوب او را

اعزاز و اکرام تمام نموده قریه بیابانک را باو داد که مال آن مبلغ صد هزار دینار

بود ، و او بدین همه عنیمت دامن برافشاند و بار رو بدیار خراسان نهاد ، و آنجا

درویشی اختیار کرد ، و در خدمت ارشاد مآبی نوراً مطبوع و مقبول شد ، و بمنازل

السائرین خواجه عبدالله انصاری شرح مینویسد . و در محلی که او را شیخ آن

منزل ساخته اند او بنیاد نوشتن کرده و خطبه آنرا بدین آیت ابتدا کرده که رَبِّ

(۱) اشاره مکنات تاریخ « روضة الصفا » است



انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین . و دیگر رسائل نیز دارد که هر که مطالعه نماید فضل و کمالات میر را معلوم میکند ، و میر بسیار خوش شکل و خوش طبع و همه هنرها آراسته و غیر آنکه خود را به شیخی موسوم ساخت عیب دیگر ندارد . و این مطلع ازوست .

از این باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روضه خلد ترین باغ ارم بیرون .

۴۸۲ - سید اختیار (۱) - جوانی خوش طبع و خوش طور است ، و در محلی که مولانا نظام الدین بر مسند قضا متمکن بود در محکمه قضا ته تحریر سبجات و قبالات و مهمات شرع قیام و اقدام مینمود ، فقه و عربیتش چندانکه تعریف کنند هست و در کار او هیچگونه عیبی نیست ، در محلی که حوض پای حصار با تمام رسید تاریخ را او گفت . تاریخ

حوضیست که حواهم از صفایش گویم

صد بار دهن آب حیوان شویم .

هر چند که هست منبعش چشمه خضر

تاریخ وی از «ساقی کوثر» (۲) جویم .

۴۸۳ - ملا محمد بدخشی - از قریه اشکمیش است که در بواهی ولایت قندرست ، و یکچند آبجا سق خواند و بجایب هرات آمد ، و در حینی که تحصیل او تکمیل میدیافت ارعایت خوش طبعی برای خاطر مصاحبان بلودی و ریدی افتاد ، و کارش در آن وادی بجائی رسید که سر و پا برهنه در کوچه و بازار میگردید ، اما بارهادی توفیق توبه صیبش کرد و او را از این نادیه سرگردانی براه راست آورد ، و حالا در میان اهل طبع بجمعیت او کسی نیست ، مقبول پادشاه و گداست . و در فن معما رساله نوشته که در میان مردم مشهورست ، و غیر این نظمها نیز دارد . این مطلع ازوست مطلع

(۱) سید افتخار ( نسخه الف و ب )

(۲) ساقی کوثر = ۸۹۷ هـ

۴۷۸- مولانا معین واعظ - پسر مولانا حاجی محمد فرهی است که از

مشاهیرست ، و او حالا واعظ مقرر شهرست . این مطلع ازوست : مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سبز و خرم شد

مگر وصل نگار آمد که دل ناوصل همدم شد.

۴۷۹- میرخواند - ولد سید خواند شاه است که بزرگ و دانشمند متعین

قبة الاسلام بلخ است . و میر درایام جوانی تکمیل علوم کرد و حالا با وجود کمرسن

و علو نسب و کثرت حسب که همه موجب انابت است آن مقدار بی تعینی و فنا

و مشرب دارد که زیاده بر آن متصور نیست ، و در فن انشاء و تاریخ بی مثل است

و حالا از ابتداء آفرینش تا امروز تاریخ جامعی مینویسد که بآن لطافت و خوبی

تاریخ کسی ننوشته <sup>(۱)</sup> و باوجود آنکه اکثر فضیلت که زیور اسان است دارد گاهی

تعریف مبهونیت و مسخیت نیز میکند. درتبع دریای ابرار این بیت او خوب آمده :

هر که دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و آنکه از ظلمات نفس آمد برون اسکندر است .

۴۸۰- مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تبادکانی است ، آنچه

کمال درویشی و تعظیم و تواضع و حیا که صفت اسان است ، در دات او هست ،

و طبعش خوب واقع شده . این مطلع اروست مطلع

گهی رخته دلی یاد میتوان کردن دلی ز بهر خدا شاد میتوان کردن .

۴۸۱- میر کمال الدین حسین - خواهرزاده امیر رفیع الدین حسین

است ، و در خراسان تحصیل علوم کرد و بهراق افتاد ، و سلطان یعقوب او را

اعزاز و اکرام تمام نموده قریه بیابانک را باو داد که مال آن مبلغ صد هزار دینار

بود ، و او بدین همه عنیمت دامن برافشاند و باز رو بدیار خراسان نهاد ، و آنجا

درویشی اختیار کرد ، و در خدمت ارشاد مآبی نوراً مطبوع و مقبول شد ، و بمنازل

السائرین خواجه عبدالله انصاری شرح مینویسد . و در محلی که او را شیخ آن

منزل ساخته اند او بنید نوشتن کرده و خطبه آرا بدین آیت ابتدا کرده که : رَبِّ

انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیرالمنزلین . و دیگر رسائل نیز دارد که هر که مطالعه نماید فضل و کمالات میر را معلوم میکند ، و میر سیار خوش شکل و خوش طبع و بهمه هنرها آراسته و غیر آنکه خود را به شیخی موسوم ساخت عیب دیگر ندارد . و این مطلع ازوست :

از این باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روضه خلد برین باغ ارم بیرون .

۴۸۲ - سید اختیار (۱) - جوانی خوش طبع و خوش طور است ، و در محلی که مولانا نظام الدین بر مسند قضا متمکن بود در محکمه قضا بتحریر سحلات و قبالات و مهمات شرع قیام و اقدام مینمود ، فقه و عربیتش چندانکه تعریف کنند هست و در کار او هیچگونه عیبی نیست ، در محلی که حوض پای حصار با تمام رسید تاریخ را او گفت . تاریخ

حوصیست که خواهم از صفایش گویم

صد بار دهن بآب حیوان شویم .

هر چند که هست منبعش چشمه خضر

تاریخ وی از «ساقی کوثر» (۲) جویم .

۴۸۳ - ملا محمد بدخشی - از قریه اشکمیش است که در نواحی ولایت قندرست ، و یکچند آنجا سق خواهد و بجایب هرات آمد ، و درحینی که تحصیل او تکمیل مییافت از غایت خوش طبعی برای خاطر مصاحبان بلودی و ربودی افتاد ، و کارش در آن وادی بجائی رسید که سر و پا برهنه در کوچه و بازار میگردید ، اما بازهادی توفیق توبه صیش کرد و او را از این نادیه سرگردانی براه راست آورد ، و حالا در میان اهل طبع بجمعیت او کسی نیست ، مقبول پادشاه و گداست . و در فن معما رساله نوشته که در میان مردم مشهورست ، و بغیر این نظمها نیز دارد . این مطلع ازوست . مطلع

(۱) سید افتخار ( نسخه الف و ب )

(۲) ساقی کوثر = ۸۹۷ هـ

خیال خنجرش در دیده بیخواب میگرد

مثل ماهی کابدر میان آب میگرد.

۲۸۴ - میرحسین معنائی - چندان اخلاق حمیده و اطوار پسندیده دارد

که از شرح آن زبان قلم و دست قلم رن عاجز است، و از حالش آثار ولایت پیدا و نمودار، فنا در ذاتش هویدا است، یکی از شاگردان او چنانکه دأب اطفالست در خواندن کاهلی میکرده، میرشخصی التماس نموده که پدر او را بگوی که او را بمالیمت صیحت کند و چنان سازد که او را این اسائت از فقیر معلوم شود و موجب ملال خاطر او گردد، و عرض از این حدیث آن است که میرحسین از این نوع صفات بسیار دارد، و فن معمار را در لطافت و نزاکت بجائی رسانیده که زیاده بر آن خیال نمیتوان کرد و می توان گمت که این رهگذر را بند کرده است. این معمار ازوست باسم «ناصر»

شد بخوبی روی آن حور پری و ش آفتاب

کس ندید ارباد و حاك و آب و آتش آفتاب (۱)

۲۸۵ - سید جعفر - پسر سید محمد نور بخش است و برادر شاه قاسم

است، و طبع خوب دارد اما پدرش دعوی مهدی گری کرد، و بسیار ملامت و فتنه بر سر خود آورد، و مدت چهار سال بر فوتش گذشت و هنوز سید برین عقیده است که پدرش مهدی بود، با وجود این همه خوبی این مطلع ازوست. مطلع

ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد / تشنه را شوق رلال خضر از یاد برد

۲۸۶ - میرغیاث الدین - از سادات بلکه از نقای مشهد است، و در عایت

اهلیت و ملایمت است و مزاجش بمطایمه و هزل غالب شده، و در شوح طبعی و فیلسوفی بی اختیار است، چون در شرح میرزا صمرت غالبست سید شرقی (۲) هم میگویند. این مطلع ازوست:

دمی از دست دید و او برستم / بیا ساقی که یکدم می برستم

(۱) از بد و حاك و آب و آتش «ناصر» ارده میجو اهد و آفتاب بمعنی (عین) است و چون آن را کسی نبیند از آن «ناصر» بجای ماند

(۲) سید شرعه (نسخه ج)

[ این بیت از هجوی است که میر محمود تربتی از برای او گفته : شعر  
 میمون جمال ازرق نحس دنی دون      رذل کریه منظر کم کاسه زبون . ]  
 ۴۸۷ - میر حسین باوردی (۱) - بجهت تحصیل از ولایت بشهر آمد ، در این  
 اثنا بملازمت گنجیک میرزا سفر کعبه رفت و این بیت ازوست : بیت  
 ای زمهر عارضت گردون علام      یوسفی را کرده اند یعقوب نام .  
 [ میرعلیشیر در این باب سخنها نوشته که بطول می انجامد . ]

۴۸۸ - مولانا شهاب مدون - او عجائب المخلوقات گفته ، وقاری بوده ،  
 در صنعت مقلوب مستوی گفته :      موش خرف رخ شوم      درك رقم قر کرد (۲)  
 ۴۸۹ - شیخ زاده پورانی - خلف شیخ ابوسعید پورانی و بدو وصیت  
 وارث ولایتست ، قابلیت او در آن مرتبه است که خاطرش بجانب خط میل کرد ، در اندك  
 فرصتی همه خط را چنان نوشت که استادان در سی سال آنمقدار نتوانند نوشت  
 این رباعی را اوست : رباعی

چون من بغم تو در جهان فردی بیست      دلسوخته نیاز پروردی نیست .  
 خواهم غم و درد خویش را شرح دهم      اما چکنم که هیچ همدردی بیست .  
 [ ۴۹۰ - میر اسدالله - (۳) جوانی خوش طبع است . این معما باسم « کدا »  
 و « امین » ازوست : معما

ای سرو خرامان ز کدامین چمنی تو  
 هر جا که روی جلوه کنان جان منی تو . (۴)

(۱) نسخه الف ( سید حسین باوردی )

(۲) در نسخه ترکی ح : ایضاً مقلوب

رامش مرد گنج ناری و قوت      تو قوی را بحك در شمار

با وجود اینها در شیخ الاسلامی شهر طلم عجمی میگرد که هیچکس از او خلاصی نداشت

(۳) در نسخه های ترکی نام میر اسدالله ذکر شده

(۴) سرو خرامان کنایه از الف است که چون به ( کدامین ) که ماده ماست بیفزایند « کدا »  
 و « امین » شود

[۴۹۱. مولانا علی - (۱) از ولایت توشیز است، و طبعش بجانب معما

مایل است. این معما ازوست باسم «ملك» :

مكن عتاب و بر ابرو كره مزن يارا      كه بيست تاب عتاب تو بيرخت مارا .

۴۹۲. مولانا صفی - پسر مولانا حسین واعظ است، و بغایت جوانی

درویش و دردمند و فانی صفت است، و دوبار بجهت شرف صحبت خواجه عبيدالله از هرات بدارالفتح سمرقند رفت، گویند که آنجا بشرف (قبول) ممتاز و سعادت ارشاد و تلقین سرفراز گشته بخراسان آمد، و طبعش خوبست. این مطلع ازوست .

بالب لعل و خط غاليه گون آمده      عجب آراسته از خانه برون آمده.

۴۹۳. حافظ جمال الدين محمود (۲) - شيخ خانقاه اخلاصيه است،

در آن مسجد بامر خطابت و پیش نمازی قیام مینماید، و حافظ خوبست، و خط را نيك مینویسد، شعر و معما نیز میفرماید، و این همه صلاحیت را زود کسب کرد، اما در محلی که بمدرسه اخلاصیه آمد نامور و نیاها از او سر میزد، حالا نیز اگر گاهی همان طریق را مساوك دارد عجب نیست چرا که هم شیخ است و هم خطیب و هم پیش نماز، این مطلع ازوست مطلع

مسیح اگر شنود يك تكلم اردهنش      دگر رشم نماد محال دم زدش .

۴۹۴. ملانامی - از ولایت سبزوار است، و بانشاء و خط تعلیق شهرت

تمام دارد، اما در انشاء و راهیج منشی پسند نمیکند تخصیص مولانا عبدالواسع، و در خط تعلیق او را هیچ خوش نویس قبول ندارد خصوصاً شيخ عبدالله دیوانه، و خواجه غیاث الدین ده دار نیز که در مجلس حضرت پادشاه از روی ندیمی مردم را بسیار تقلید کرده و میکند، و مولانا را گفته است که در محل سخن کردن طاهرأ صابون میخاید که مفراند او دهن او میرود، و تکلمش را چنان تقلید میکند که اهل ادراك همه بسیار تعریف می کنند. این مطلع ازوست

(۱) نام مولانا علی در نسخه های الف و ب و ج ذکر شده

(۲) حلال الدین ( نسخه الف و ب و ج )

لاقدز خطا بافه زهی بيسر وپائی غمناز سیه باطن مادر بخطائی .  
 بعضی میگویند که این بیت را بخواجه ده دار گفته است .

۴۹۵ . مولانا عبدالواسع - در فن انشاء قادر و ماهر است ، و بغایت سبک روح است ، چنانچه بخت میکشد ، و هرگاه که طرفاً باو مطایبه می کنند او از روی اضطراب حرکات شیریں میکند مرتبه که اگر سفاقت بیز کند دست از اویاز نمی دارند چرا که موجب ابساط میشود ، او را این منصب اردولت خواجه مجدالدین (۱) رسید این مطلع اوست :

ای کشیده چشم مست در کمان پیوسته تیر

ماه نو گشت از کمان ابروات گوشه گیر .

۴۹۶ . مولانا سلطان محمد - (۲) از شارخت است ، و در شهر هرات نشو و نمایافت ، و خوش صحبت و خوش محاوره حوایست ، صحبتش موجب بسط و تکلمش باعث نشاط است ، خط رایز بسیار خوب مینویسد ، اگرچه در اوایل بواسطه آنکه موی سرش کمترست هرگاه از سر سخن می گفتند بسیار متغیر و متردد میشد اما حالا وسعت مشرش بجائی رسیده که در مجلس سر رهنه می شیند و یکسر موباک ندارد . این مطلع اوست مطلع

بدان عقد زلف ترا حواهم که بکشایم

ازین سودا شدم دیوانه و زنجیر میخایم .

۴۹۷ . مولانا محمد نائینی - (۳) مردی اهلست ، و در علم طب و قوفی تمام دارد ، و اربطها معمابیشتر شروع مینماید ، و استادان فن همه باتفاق تعریف معمارا چنین کرده اند که « کلامیست موزون که دلالت کند بر اسمی از اسماء بطریق اشارت و ایما » ، او گفته که موزون چه قیدیست همین اشارت و ایما کافی است ، مثال

(۱) نسخه ترکی ح . (ار دولت خواجه محمد الدین محمد رسید که برای او پند بیت زیاده محو دارد و برای سایر خلق از هزار بیشتر )

(۲) خواجه سلطان محمد ( نسخه الف و ب )

(۳) مولانا محمد امینی ( نسخه الف ) ، محمد مأمی ( نسخه ب و ح )

میاورد که شخصی را «صدر» نام باشد و دیگری ازو سؤال نامش کند او دست بر سینه نهد،  
دلیلت بر آنکه نام او «صدر» باشد. مثال دیگر آنکه کسی گنجی در جائی دفن کند  
و بر بالای آن زنگی بیاویزد، ادراک بلند تواند بود که بر مدفون اطلاع یابد، سبب  
آنکه در محل آویختن نگون می شود و زنگ نگون «کنز» میگردد و ازینها در هیچکدام  
نه کلام دخل دارد نه موزون، اما استادان فن این تخیل او را بخیالات بنگ حمل  
کرده اند. این معما ازوست باسم «روح» :

گشت میخانه ز حوران بهشتی معمور

چند چرخى زن و چشم فکن جاب حور (۱)

۴۹۸. مولانا نور. ساده و ابدال صفت است، روزی طرفا در مجلسی  
میگفته اند که حکما حس شامه را در پیشانی دماغ تعیین کرده اند پس بدین اعتبار  
مشمومات را در میان دو ابرو نهاده بوی کنند باید که اثر آن زودتر محسوس شود،  
او این معنی را تصدیق کرده و رباحین را در میان دو ابرو نهاده بو میکرد. اما طبعش  
خالی از لطفی نیست. این مطلع ازوست :

تو را نیلوفرى پیراهن و من مانده حیرانش

که سر بر میزند حورشید تان از گریبش.

۴۹۹. مولانا شیرعلی (۲). از مشاهیر عالم است، و در زمان خود خط نستعلیق  
را چنان نوشت که تنوع او نتوانستند کرد، و طبعش در تصوف و سایر فضائل نیز  
خوبست، و حالا مدتهاست که عزلت اختیار کرده بنا مرادی خود مشغولست، خدا  
این دولت را باو ارزایی دارد. این معما ازوست باسم «ملنکو» :

ما نگو گفتیم نامت گفته ما را بجو      سرو ناز ماروان پیوسته با ابرو نگو.

۴۰۰. مولانا سلطانعلی. امروز در خراسان و در اکثر بلاد قبله الکتاب

است، و قلم و اقلیم نستعلیق او را يك قلمه مسلم شده، و باخلاق حمیده و اطوار

(۱) صنعت مقلوب است و بحاطر ناقص میرسد که بجای چند اگر لفظ نيك باشد خوشتر خواهد بود.

(۲) سجع ب. (مولانا میرعلی :)



پسندیده چنان آراسته و پیراسته است که زبان قلم از شرح آن عاجز و دست قلم زن  
قاصر است، و طبعش نیز خوب واقع شده. این ازوست : مطلع  
گل در بهار زان رخ گلگون نمونه ایست  
چون اشك من كه از دل پر خون نمونه ایست.

۳۰۱. درویش سلطانعلی قایینی - جوانی درویش است، و شرف ملازمت  
حضرت نورا او را میسر شده، و غیر از مصنفات ایشان چیزی دیگر کلمات نمیکند،  
و چند سال مجاور مکه بود، و بسیار صلاحیت دارد، اما روزی باو کتابتی فرموده  
شد، در تعیین مزد کلمات مبالغه را بجائی رسانید که هر بیت من بیک تنکه می‌ارزد،  
بیک معنی دور نگفت چرا که سخنانی که او مینویسد هرچه گویند می‌ارزد. این  
ازوست : مطلع

ای عشقت آتش در زده ناموس و تنگ و نام را  
داده باد بیستی هستی خاص و عام را.

۳۰۲. درویش صوفی - پیر سیصدساله بیره درویش حسین و ولد مولانا  
محمد چاخو است، و مدام قدم در وادی طبابت و صوفی‌گری می‌فرساید، و بطالبانی  
که ریاضت بادیه مرض میکشند ارشاد « موتوا قبل ان تموتوا » می‌فرماید. این  
ازوست : رباعی

منمای بغیر من رخ ای سیم ذقن      کز غایت غیرتم رود جان ز بدن .  
خواهم که شوم مردمك دیده خلق      تا روی تو هیچکس نسیند جز من .  
گویند نازکی مزاج درویش در آن مرتبه است که بجوانی لاف تعلق میزد، هرگاه  
جوان قدم در دایره فرمایش نمی‌بهاد او را بالفاظ سفیهانه فحش میگفت و از چوب  
سیاست بیم میداد، العهدة علی الراوی. [ در فن معاینه و قوف دارد، این معما  
ازوست باسم « شاه » :

گر بدین نوع بود محنت خون خوردن من  
آخر از شام عمت جزم شود مردن من (۱)

(۱) آخر از کلمه شام حذف و بجای آن علامت حرم ( ° ) گذاشته شود شاه بیرون می‌آید

۳۰۳. مولانا و صلی . پسر خواجه کلان قاضی است ، و پدرش را همه  
مردم هرات در عقل و رای مسلم میدارند ، و بسیار صلاحیت است ، و شطرنج صغیر  
و کبیر را خوب میداند ، و سلامت نفس و صحبت بیک و طبع خوب دارد . این  
ازوست : مطلع

مرا در دیده نور از گرد راه آن سپاه آمد  
بحمد الله که نور چشم من از گرد راه آمد .  
[ نام مشارالیه عبد الرحمن است که میر او را بتخاص یاد کرده ، و بعد از پدر برمسند  
قضا نشست ، این مطلع هم ازوست :

شمع رخسار ترا یش نظر می بینم باز در دیده خود نور دگر می بینم .  
۳۰۴. غیاث الدین علی (۱) . جوانی خوش طبع است ، و طالب علمی نیز  
کرده ، و در طبابت شهرت دارد ، و درین باب رسائل دارد ، و در نظم مخزن الاسرار  
شیخ را تتبع کرده ، و هموار و ربکین گفته این مطلع ازوست :

ای صما کان باغ عارض را تماشا کرده  
مصطرب می بینمت گویا کلی وا کرده  
۳۰۵. شیخ زاده انصاری . پسر شیخ عبد الله دیوانه است ، و ارحردی بار  
تخصیص مشغولی میکند ، و درون گفتن و شکستن معما اربطع او بسیار ملایمت ظاهر  
میشود . این معما باسم « او » ازوست : معما

ناوك از مژگان چه انداری بقصد جان من  
بر حذر باش از سر شك چشم خون افشان من .  
چنان معلوم شد که والده اش نیز شعر میگوید و بیدلی تخلص میکند . این  
مطلع ازوست :

روم بباغ ز برگس دو دیده وام کنم  
که تا بطاره آن سرو خوش خرام کنم .

شیخ عبدالله نیز اگرچه سلیم طبع واقع شده اما محنون صفت مردیست ، و گاهی  
نظم بر زبانش می آید ، و این مطلع از آنجمله است :  
من مسکین سر کوی تو هر چند دویدم  
غیر آهی و سرشکی ر دل و دیده ندیدم .  
توان گفت که در حابه او زن و مرد خوش طبعند .

۳۰۶. خواجه محمود سبزواری - نیره شیخ باباعلی خوشمردان است ،  
و پدرش خواجه عمادالدین حسن را از نیک و بد هیچ نمیتوان گفت که نیک و بد  
عالم را او میداند ، و بغایت مشهور است ، و جدش درویش بود ، و خاقان و جمعی مرید  
داشت ، و او جوانی بصلاحیت است ، و خطوط را خوب مینویسد ، و نظمش هم نیک  
است ، و درین اوقات درجی نوشته بود و اصول شش قلم را بترتیب ثبت کرده ، و در  
آخر چند بیت در تعریف خط گفته و نوشته ، و در بیت آخر تاریخ را درج کرده ،  
این است تاریخ :

چون اصول شش قام کردم رقم      گشت تاریخش « اصول شش قلم » .  
۳۰۷. استاد قل محمد - از شبرغان است ، و از خردی بار آثار قابلیت در او  
مشاهد ، و غیجک را نیک می نواخت ، تربیت او اشتغال نموده شد کارش بمقامی رسید  
که استادان متعدد مصنفات او را یاد گرفته شاگردی او مباهات کردند ، طالب  
علمی هم کرد ، و دیگر فضائل نیز دارد ، مثل معرفت تقویم و خط و نقاشی ، اما عود  
و غیجک و قوپوز را چنان نواخت که در عصر او کسی دیگر نتوانست ، و قواعد معما  
را نیز مضبوط میداد . این معما باسم « نور » را اوست . معما

خوش آن مطرب که ساز خود نوازد      یکی را از نوا خوشحال سارد  
۳۰۸. مولانا شربتی (۱) - از تاریخ و اشاء صاحب وقوفست ، و از شعر  
و معما نیز خبر دارد ، و نقاشی هم میداد ، و از امنای جنس بصلاحیت او کم است ،  
و در کسب فنون مهارتش در آن مرتبه است که در جوانی پیری را کسب کرده ،  
و اوست این مطلع .

(۱) مولانا شربتی (سجده الف)

جنون آمد شعار از مهر روی آن پری زادم

من دیوانه ز آنرو در زبان مردم افتادم .

۳۰۹ - خواجه ابوسعید مهنه - از اولاد سلطان طریقت شیخ ابوسعید

ابوالخیر است ، و ولد خواجه مؤید دیوانه است ، اما در محلی که شعر خود را  
میخواند گریه آمیز ادا میکند و خود متأثر شده نفس سرد بر میآرد . ازوست این مطلع

توبه دادم ای شیخ اضطراب مکن مرا برای رضای خدا عذاب مکن .

۳۱۰ - مولانا حاجی - در روضه منوره حضرت امام علی موسی الرضا

معروفست ، در مسجد جامع گوهر شاد بیگم نامر خطابت قیام مینماید ، مردیست  
سنی مذهب و باوجود تسنن ساداتی که در آن روضه اند یکنوع معاش میکند ، اما  
همه او را باتفاق بمذهب خروج منسوب میدارند ، این مطلع ازوست :

کدام عیش و تنعم بود برار اینم

که سر ز خواب برآرم صبح و روی تو بینم .

۳۱۱ - مولانا عبدالرزاق - مردی طالب علمست ، اما بلاهتش غالب است ،

و سبب حمیت رنگش آنان که باو مطایبه دارند او را «سرخ قلب» هم میگویند .  
ازوست این مطلع :

جان من تازه شد از لعل تو خونخواری دل

بعد ازین ما و سر کوی تو و زاری دل .

۳۱۲ - مولانا حاجی - مردی درویش و منقطع است ، و ملازم و مصاحب

حضرت مخدومست ، و چند نوبت زیارت مکه مشرف شده ، همانا که پیاده رفته ، و  
حضرت مخدومی خصوصیتی که با او دارد بهیچ يك از خاصان خود ندارد . این  
ازوست : مطلع

پیرانه سرم باز نهالی بر آمد

کش میوه غم و غصه و خون جگر آمد .

۳۱۳ - مولانا جلال الدین (۱) - یکی از خویشان حضرت مخدومی است ، طالب

علم شده ، اگر لوندی نمیکرد دانشمند نیز میتوانست شد . ازوست این : مطلع

منم آن قمری بالان ز شوق قد دلجویت

که دارم طوق بر گردن ز قلاب خم مویت .

۳۱۴ - خواجه ابوالنصر - یسر خواجه مؤید مهنه علیه الرحمه است ،

و باهمواری شیخ زادگان بسیار است ، چنانکه ایشانرا باهم نزاع میشود ، صفها آراسته به تبر و نیزه و شمشیر حرب می کنند ، اما در میان ایشان خواجه ابوالنصر بصلاح

واقع شده . ازوست این مطلع

نماید صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم

ارآن چون شعله نشینم دمی صدبار و برخیزم .

۳۱۵ - خواجه حسین کیرنگی - از ولایت باورد است ، خواجه ابونصر

مهنه خواهرزاده اوست پسر خواجه قنبر کیرنگیست ، مردی محد و یگرو بست ، و مدتهای مدید بر منصب عالی صدارت متمکن بود ، و بادشاه با او در غایت التفات و عنایت بود ، اما در بعضی محل بمصاحبت امور بادشاه درکار خالصاً لله تغافل مینمود . این بیت از جمله ابیات اوست بیت

هیچ آهی جر بیداد بر نمیاید زدل هیچ نقشی جز حیات در نمیاید بچشم .

۳۱۶ - خواجه ابوطاهر (۱) - پسر عبدالله مهنه علیه الرحمه است ،

و این بیت ازوست . مطلع

آنچه شها بر دلم ران جعد پر خم میرسد

بر گزفتاران زنجیر بلا کم میرسد .

۳۱۷ - خواجه قطب الدین محمد - از اولاد شیخ الاسلامی ژنده فیل

احمد جامی قدس سره است ، و مردیست بصورت و سیرت ملکی آراسته ، و چون حضرت شیخ باورع خربگاه میداشته اند او نیز تقلید کرده میل مینماید ، اما چون اسب ندارد در محل جانور انداختن میگوید که علامی او را بر میدارد ازوست این : مطلع

صا بیار عمار ده سوار مرا که توتیا بود این چشم اشکبار مرا

۳۱۸ - مولانا محمد خراسانی - مردی لاابالی بود ، عاقبت هادی توفیق رهنمای او شد و بخدمت مولانا محمد تبادگانی رسیده بردست او توبه کرده بطریق آداب صوفیه مشغول گردید ، و گویند چنداربعین نشست و فتح یافت ، و پیاده و صایم الدهر بدولت زمین بوس ، مکه معظمه مشرف شد . ازوست این : رباعی

یکچند زدوستان جدا خواهم بود      با محنت و درد مبتلا خواهم بود -  
تا یار نسازد آشنای خویشم      بیگانه ز خویش و آشنا خواهم بود .

۳۱۹ - خواجه کمال الدین حسین - پسر خواجه نظام الملك است ، و پدرش را تعین و اشتها را اگر از نظام الملك ماضی زیاده نباشد کم نیز نیست ، و او از روی اعتبار با پدر برابر است اما بمنصب ازو گذشته ، و خطر را بیک مینویسد ، و در موسیقی نیز وقوف دارد . و ازوست این : مطلع

گرچه در جنت نسیم خلد و آب کوثر است      خانه خمائر را آب و هوای دیگر است .

۳۲۰ - خواجه عبدالله صدر - ولد خواجه محمد مروارید است که مدتی در دیوان وزارت مهر میزد ، باختیار خود ترك اشغال دیوانی کرد و روی بگوشه کاشانه عافیت نهاد ، و از فضائل آنچه خواجه عبدالله را دست داد کم کسی را میسر شد ، جوابیست بصورت و سیرت آراسته و با کثر علوم و فنون پیراسته ، و در خطوط و فن اشاء بغایت ماهرست ، و از سارها قانون را معلوم بیست کسی بخوبی او نواخته باشد ، و غیر از بی پروائی عیب دگر ندارد ، امید است که دفع شود ، از اوست این . مطلع

تا دل دهان و طرّه آن سرو ناز یافت      خورد آب زندگانی و عمر درازیافت .  
و این معما ازوست باسم « داود » :

شد بسته چو بلبل دل عشاق جگر خوار      بر گیسوی او هر طرفی زان گل رخسار .

۳۲۱ - خواجه فصیح الدین - اراحقه مولانا نظام الدین است که ایشانرا نظامیان میگویند ، و در خراسان سب از سب ایشان شریفتر نیست ، و در بیست سالگی تکمیل علوم کرد ، و حالا قریب سی سال شد که نافاده مشغول است ، از علوم ظاهر

هیچ علمی نباشد که او درس نگوید، و در هر علمی که گویند حواشی مفید و مصنفات دارد که علما از او بهره مندند، و با این همه بذل نیز دارد که منافعی این علومست، و با اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده متصف است، ازوست این معما باسم « غریب » :

خالی بچشم کردم بر روی دلربائی

سودا نگر که پختم جائی و و چه جائی! (۱)

---

(۱) چون خال بر روی چشم که ( عین ) است گذارید ( غین ) شود و آنرا بر ( روی ) که دل آن را ربوده باشند اضافه کنید ( غری ) گردد و چون ( بائی ) از کلمه دلربائی بآن الحاق شود « غریب » بیرون آید ، و این معانی غریب است

## مجالس پنجم

ذکر لطایف امیرزاده‌ها و سایر آدمی زادگان خراسانست که ابشانرا سلامت طبع و استقامت ذهن باعث نظم میشده اما مداومت نمیکرده اند، از آجمله :

۳۴۳ - حضرت امیردولتشاه را نوشته که عمراة امیر فیروز شاه و پسر

امیر علاء الدوله اسفراینی است، مکنت و عظمت امیر فیروز شاه خود اطهر من الشمس است، و امیر علاء الدوله نیز مرد اهل بود اما دماغش پریشان شد، ولی امیردولتشاه بسیار جوانی خوش طبع و درویش صفت و صلاحیت است، و از امارت و عظمت که آئین آبا و اجداد او بود گذشت، و سر رشته فقر و قناعت و دهقنت بدست آورد، و مدت ایام زندگانی که نقد عمر عارت از آن است بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسان است نثار کرد، و بر مضمونی که این مختصر نوشته میشود مجمع الشعرا<sup>(۱)</sup> تصنیف کرده که هر کس مطالعه میکند استعداد و کمالات او را میداند. ازوست این : مطلع زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن

به چشم آن روشنی کرده دلم را خان و مان روشن.

۳۴۴ - حسن علی جلایر<sup>(۲)</sup> - یسر علی جلایر است، و لطیفی تخلص

میکند، و پدرش امیرالامرا و صاحب اختیار در دولتخانه یارگار محمد میرزا بود، اما او پسر بستی ندارد، و جوانی قبی و فقیر و بی تکلف است، و اسلوب قصیده حق اوست، این ضایعه هم مسلم میدارد، و بنام سلطان صاحبقران قصیده غرا گفت و آنحضرت اور تربیتی نیک کرد، چنانکه حا که بعضی ولایت شد و در بعضی رکن امور سلطنت مهر زد، و در پرواچی گری و بیات دخل کرد، و از آن قصیده است این مطلع :

بحمدالله که دیگر ره باقبال شه عدل

بروز آمد گام از خار و خار زیبا و مار گل.

و هم ازوست این : مطلع

(۱) اشاره به (تذکره الشعرا) دولتشاهی است

(۲) میر حسین جلایر (نسخه ح) (میر حسین علی جلایر) (نسخه الف و ب)



بتی کز گل بود آزار پا در گشت بستانش  
 چهره رو در دیده خواهم با وجود خار مژگانش .  
 بغیر از لودی عیبی ندارد . [ ازوست هم این قصیده :  
 سرو قدت جلوه کرد قدر صنوبر شکست  
 لعل لب خنده زد قیمت گوهر شکست . ]  
 این بیت در مداحیست در آن قصیده : بیت  
 هندوی دربان تو چوب سیاست بقهر  
 از کف خاقان کشید بر سر قیصر شکست .

۳۴۴ - میر حیدر - صبوحی تخلص میکند ، پدر پدرش از غلامان قدیمی  
 بلکه خا به زادان سلطان صاحبقرانند ، و بنفقیر از شدت خویشی سست فرزندی دارد ،  
 و از ایام طفولیت تا بمقام شباب علوم و فضائل و شعر و معما و سایر فنون اکتساب  
 نمود ، و در چانک سواری و دلاوری نیز ستوده و پسندیده کهنه سواران زمان است ،  
 اما از غلبات شائه جنون قدم در طریق سلوک نهاد ، امید چنان است که خداوند او را  
 قدم در قاعده استقامت راسخ گرداند . ازوست این مطلع : مطلع  
 می است لعل تو یا شهد باب زین دو کدامست  
 خوی است مررخ تو یا گلاب ازین دو کدامست ؟

۳۴۵ - عبد الوهاب - سہائی (۱) تخلص میکند ، و پسر عبد الرزاق اتکه  
 است (۲) ، و امیر شیخ سہیلی و پدرش همانا در دیوان علاء الدولہ میرزا ، مهر  
 زده ، گویند دیوان ابیات خود را ترتیب داده (۳) ، این ازوست : مطلع  
 داشتم از چشم بیمارش بدل صد گونه درد  
 تا بچشم خود ندید آن درد را باور نکرد .

(۱) شہابی : ( سجعہ ترکی ح ) میر عبد الوهاب ( العیوب )  
 (۲) خواہر زادہ امیر شیخ سہیلی ( سجعہ ترکی ج )  
 (۳) و دیوان ابیات خود را جمع کردہ و اسم آنرا ( اندال نامہ ) گذاشتہ اما فقیر ندیدہ ام  
 ( سجعہ ترکی ج )

[حضرت میر بعد از آنکه این لطائف نامه را ترتیب نمود مشاراً الیه واهی بی تخلص میکرد. از اوست این: مطلع

صراحی زر اگر نیست انتظار مکتـ سبوکش در میخانه شو حمار مکش.

و هم از اوست این مطلع:

خوشحالی دلم بخیال وصال تست یاری که خوشدلم بوصالش خیال تست: [

۳۳۶ - سلطان حسین - خطمی (۱) تخلص میکند، و پسر شیخ بهلول اتکه -

بیگ است، و پدرش حالا اگر چه طریق فقر اختیار کرده و روی بکوی عزالت آورده

اما سالها بیمن دولت سلطان صاحبقران بر تخت مملکت خوارزم حکومت کرد، (۱)

ولی او جوانی فقیرست، طبعش خالی از لطافتی نیست، و از اوست این: مطلع

مرا بسیار مشکل مینماید فرقت جانان

وداع عمر و جان دشوار باشد ای مسلمانان.

۳۳۷ - محمد صالح - بمناسبت اسم خود صالح تخلص میکند، و پسر امیر

نور سعید است که جملة الملك و صاحب اختیار در خانه سلطان ابو سعید میرزا

بود، ولی بغایت مردی بد فعل و بد خوی بود، اما محمد صالح جوانی ملایمست

و اطوار او بافعال پدرش نسبتی ندارد، و در طبعش بسی دقت و چاشنی هست، و در

خط نیز خالی از قابلیت نیست. از اوست این مطلع:

نیم آشفته گر پوشید کا کل ماه تا باش

چه عم از تیرگی شب چو باشد صبح پایاش

[حضرت میر در ذکر مشارالیه لطفها نموده اند، اگر چه در اوائل بیک بوده اما اواخر

روش پدر بیش گرفته، بد فعلی از مردم خوش طبع نیکو بدست اوست این مطلع:

چند روزی که غمت مونس جان بود مرا

خاطر جمع و دل شاد همان بود مرا [

۳۳۸ - میر عشقی - سیره امیر جهان ملک است که از غایت تعین احتیاج

بتعریف ندارد. از اوست این: مطلع

(۱) ختمی (سجده ح)

(۲) اما پدرش در دولت سلطان صاحبقران حکومت خوارزم یافت و در امارت دیوان مهر میرد، در قهلاسلام بلغ حکمرانی میکرد (سجده ترکی ح)

ز بهر آنکه آید قصه جانان من بیرون

زخوبان هر زمان در ایمن آرام سخن بیرون .

۳۳۹ - میر علی دوست . رفیقی تخلص میکند، و نبیره امیرعلیه است که

شان او از آن عظیم تر و شهرتش از آن بدشترست که شرح توان کرد، معرف او  
رباط و مدرسه که ساخته س است، طبع ملایم دارد . ازوست این : مطلع

دوای درد دل خویش را کجا جویم

کجا روم چکنم حال خود کرا گویم ؟

۳۴۰ - میر یغمورچی یا مغورچی بیگ (۱) - سپاهی تخلص میکند، و پسر

میر ولی بیگ است، و تعریف امیر ولی بیگ حکم تعریف امیرعلیه دارد، بلکه  
در طور خود عظمتش زیاده بود . امیر یغمورچی خوش طبع واقع شده . ازوست  
این مطلع :

بمسجدهی که روم در فراق دلبر خویش

بهاه سجده کنم در زمین رم سر خویش .

۳۴۱ - محمد علی جلایر - نثاری تخلص میکند، پسر علی جلایر است و

برادر حسن علی، اما بهیچیک از آنان در افعال و اطوار مناسبت ندارد، چون اکثر  
اهل خراسان میدانند در نوشتن فایده نبود . ازوست این مطلع :

کسی هرگز مرا بی غم ندیدست      چو من عمیدۀ غم هم ندیدست .

۳۴۲ - مولانا کوکبی - سیره شیخ بایزید یله است، و در مشهد در خطیره

آبا و اجداد خود میباشد . ازوست این مطلع :

کشتی من دلخسته را ترك کمان اروی من

تا باز یابم زندگی تیری بیفکن سوی من .

۳۴۳ - میر ابراهیم - پسر محمد خلیل است که سالها در ملک فیروز

حکومت کرد، چنانچه در بعضی اوقات متابعت هیچ پادشاهی نکرد و سر اطاعت  
فرو نیاورد، جوانی آدمی و حلیم و ملایم است . این ازوست : ترکی

(۱) در نسخه الف کلمه میر یغمور ذکر شده .

- کورب اغیارنی فی الحال ابلیک کو کسو مکا کم آوردوم  
ایماس تعظیم او چون کیم خنجری نیک زحمی یا شور دوم .
- ۳۳۴ - میر حبیب الله - پسر میر حیدر است که تعریف .. (۱) جوابی ملایمست ،  
و عود هم می نوازد . این مطلع ازوست : مطلع  
از چه در شام غمت عالم بچشم شد سیه  
گر نمرود از صرصر آهم چراغ مهر و مه .
- ۳۳۵ - محمد جعفر - پسر محمد علی کاکتاش است ، مدتها داروغه مشهد  
مقدس بود ، طبع نیک دارد . ازوست این مطلع :  
آن شب که شمع چهره را از تاب می افروختی  
رحمی نکردی بر من و پروانه وارم سوختی .
- [۳۳۶ - (۲) شاه قلی یغور - از خردی باز طبعش بتحصیل فضائل ملایمست ،  
و در معما طبعش خوبست این معما ازوست . باسم « محوی » :  
از محنت ما بپیش وی حرفی دو      گر مصلحت است گو و گرنیست مگو (۳)  
۳۳۷ - درویش عبدالله - از ترخانیا است ، و پسر شیخ لقمان آنکه  
است ، و از خردی باز طبعش منظم ملایمست . این ازوست . مطلع  
از خیال لب و دندان تو چشمی که پرست  
همچو رودیست که سنگش همه یاقوت و درست
- ۳۳۸ - عبدالقهار - پسر شیخ زاده محمد است ، پدرش دردبوان پادشاه  
منصب امارت یافت ، و مرد بهادر بود ، اما او را از این چیزها میراث نرسید ، ولی  
در فن معما قابلیت دارد . این معما ازوست باسم « همام »  
یارمانا رآتش می روی خود افروخته      عندلیب بی سروپا در عمش پرسوخته .
- ۳۳۹ - بیک قلی - پسر حسن ملکی است ، هر چند و صف پدرش کنند زیاده

(۱) در اصل محوشده .

(۲) در نسخه های ترکی چهار نفر شاعر شماره های ۳۳۶ تا ۳۴۰ ذکر شده اند

(۳) حرفی دوازده محنت (محو) خواسته که چون پیش (وی) گذارد (محوی) شود

از آن است، اما درباره او برعکس واقع شده، اگرچه در اوایل گاهی معما میگفت  
این زمان از آن نیز عاریست. این معما ازوست باسم «خرم»:

خال چون بر عارض مهوش زدی      در دل مردم ز رخ آتش زدی.

۳۴۰ - ساقی - پسر جعفر بخشی است، در خردی سیی قابلیت داشت،

و در شعر ترکی و فارسی رشید بود، و در سپاهیگری چنانکه سپاهیان خراسان در  
جلادت او را تعریف میکردند، و در نظر ارکان دولت بلکه در حضرت پادشاه مقبول  
بود، اما هیچ معلوم نشد که او را چه حالت دست داد و چه صورت روی نمود که  
بیک نگاه این صفتها تمام ازو زایل شد. این ازوست: مطلع

قلاده سگ او کن زه گریبانم      که هر زمان نشود چاک تابدا مانم

## مجالس ششم

ذکر لطائف فضلا و ظرفای غیر ممالك خراسان کرده که در زمان او بوده اند و هر کدام درخور حال خود گفتار شیرین داشته اند ، و صاحب دیوان بوده اند ، و اول از اهل خراسان <sup>(۱)</sup> ابتدا کرده ، از آنجمله :

۳۴۱ - امیر احمد حاحی بیگ - پسر سلطان ملك كاشغری است ، و وفائی تخلص میکند ، و صورت خوش و سیرت دلکش و باخلاق حمیده و اطوار پسندیده جوانی است ، در خراسان تربیت یافته ، و در دارالسلطنه هرات قریب ده سال حکومت کرد ، و در محفظة سمرقند نیز مدت ها حکومت کرد ، درین چند مدت که نافذ الامر بود ناملایمی از وی بظهور نرسید ، در بهادری و جلالت نیز سپاهیان کهنه سوار او را مسلم میدارند ، طمعش بسیار خوشت . این ازوست : مطلع

گرفتی جان من از تن زلف پر شکن سستی

کشادی پرده از رخسار خویش و چشم من بستى .

۳۴۲ - خواجه خوررد <sup>(۲)</sup> - قاضی يك قلمه ملك سمرقند است ، و مدرس ( مدرسه ) الغ بیک میرزا ، با وجود آنکه ، چندین حلیه فصل و کمال آراسته و بدین همه رهد و تقوی و حسن احلاق پیراسته چون لطف طمعش غالب است با این همه مشاعل و عوارض بنظم و اشاء و فن معما اشتغال مینماید باسم « ملك » ازوست این معما

در میان هر چیز کان ارواح مه تا ماهیست

مطهر اسمیت کشته گر ترا آگاهیت . <sup>(۳)</sup>

در تاریخ فوت بابا خداداد که اهل سمرقند او را ارادال اعتقاد داشتند « مجدوب سالک » <sup>(۴)</sup> یافت ، و تاریخ وقفیه فقیر را « من وقف علیشیر » <sup>(۵)</sup> پیدا کرد .

(۱) سمرقند ( نسخه الف ترکی ) (۲) قاضی حرد ( نسخه الف ترکی )

(۳) اوح مهر و ماهی ( میم ) است که چون « ترا » که نری ( لك ) میشود آگاهی دهند

( ملك ) بیرون آید (۴) مجدوب سالک = ۸۶۲ (۵) من وقف علیشیر = ۸۹۶

۴۴۳ - ابوالبر که - هرچه در وصف خواجه 'خرد گفته شد در ماده او برعکس واقع شده، چون در سمرقند و خراسان کسی که او را چنانکه هست نداند نیست شرح حالات او کردن عایت بی حجابیست، با وجود آن بدین يك نقل که در باب اواز زبان صاحب دلی استماع افتاد اکتفا کرده میشود، و شرح آن چنین است: که ابوالبر که در شهر سبز قاصی بود، از دست او مردم بحضرت پادشاه شکایت بسیار کردند و او معزول شده بخراسان آمد، اینجا بر او کارها در وجود آمد که تقریر آن طولی دارد، القصه اینجا نیز نتوانست بود، باز بسمرقند رفت و از ارکان دولت بعضی را بر آن آورد که چون منصب اوبی خداوند است باز باو دهند، و هوادارانش در لباس بعرض پادشاه رسانیدند که منصب قضا خداوندی ندارد، و مهم مسلمانان معطل مانده، مردی متناسب یافته ایم باو میباید داد، باز بعضی از نواب سخن هواداران او را رد کرده گفتند او مردی بد معاش است، پادشاه (گفت) که او هر چند بد معاش و بد بخت باشد بهتر از آن قاصی خواهد بود. از ابیات او در خاطر نبود، طرفاً این بیت را برای او گفته اند: بیت

دیو شیطان صفت ابوالبر که      نادجایش همیشه (۱) در در که.

حضرت میر فرموده اند که از ابیات مشارالیه چیزی در خاطر نبود، میتواند بود که این مطلع از او بوده باشد: مطلع

در حسرت می ساقی ما گشت بسی را      دوریست که پروای کسی نیست کسی را.

گویند عربی گفته شهر هرات فرستاد، بعضی از محادیم آن عزل را خوانده در يك بیت بر حرف تانقطه نهاده بوده، آن تارایا خوانده اعتراض کرده اند و خاطرها بر آن قرار داده که این بیت معنی ندارد و آن بیت این است: بیت

خشك شد گشت امید ما و شد قحط وفا      زاتش دل تادر آب چشم ما باران نماید.

چون ماجرا باو رسید این قطعه را گفته فرستاد: قطعه

هرچه آید بنزد اهل صواب      نگمان خطاش خط نکنند

گرفتند نقطها بزیر و زیر عقل را پیرو نقط نکنند .  
هرچه خوانند نیک فکر کنند یا نخوانند تا غلط نکنند .

اینجا همه خوش طبعان را پسند افتاد . و ازوست این : مطلع

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر آمده جان بلب و نامده جانان بر سر .

۳۴۴ - خواجه خواند - (۱) پسر خواجه فضل الله ابواللثی است ،

جوانی خوش طبع و داشمند است ، اما طبعش بهزل مایل افتادست ، گویند شنید  
که میان ابوالبر که و درویش حسین کدورت واقع شده و ابوالبر که بجهت آنکه  
بدرویش شاق آید و بقعه او را موجب اهانت شود بر سر قبر پیر سیصد ساله حدث  
کرده ، خواجه خواند این بیت را گفت : بیت

ناجوانمردی (۲) که او بر پیر سیصد ساله رید

پیر اگر کرده نکردم هیچ پیری را مرید .

۳۴۵ - میر محمود برلاس - (۲) باوجود علونسب و کمال حسب مردی

فانی و درویش و بی تکلف ، خلق کریم و طبع سلیم دارد ، ده نامه نیز نظم کرده ، و مدتها  
حکومت دارالامان کرمان کرد ، و مدت دیگرست که در دیوان امارت پادشاه خود  
مهر میزد . این مطلع ازوست :

مگو که هست رح من از آب روشنتر

که هست پیش من از آفتاب روشنتر .

۳۴۶ - مولانا فانی - پسر درویش احمد پروانچی است ، در اوایل شوخ

بود اما حالا بدرویشی و صلاح در آمده . این مطلع ازوست

این داغها که بر تن اهل محبت است

بر کوه و دشت رخنه باران حسرتست .

۳۴۷ - مولانا مؤمنی - از سمرقند است ، و در خانقاه اخلاصیه تحصیل

(۱) خواجه خواند ( نسخه الف و ب )

(۲) ان جوانمردی . ( نسخه الف و ب )

(۳) امیر محمود برلاس ( نسخه الف و ب )



میکند، نامش عبداله و من است، بدان مناسبت این تخلص واقع شده. این مطلع ازوست :

بگشا دهن که نوش لبی نوش خندهم      تا قیمت شکر شکنی نرخ قند هم .

۳۴۸ - مولانا عارف - از فرکت است که از نواحی سمرقند است، مدتها

در شهر هرات بود، گاه سبق میخواند و گاه لوندی میکرد، و عرفان شغف تمام

میدنمود، بجا ب عراق رفت و احوالش معلوم شد. ازوست این : مطلع

در حالت تکلم از دزکی زبانش      برگ گلیدست گویا در غنچه دهانش .

[ بفس معما از مصرع آخر اسم « میرم » استخراج کرده اند. ]

۳۴۹ - مولانا ناصرالدین - ملازم احمد حاجی بیگ است، پدرش داشمندی

و متقی و ولایت شعار بود، اما او هوس سپاهیگری کرده، خوش طبعان سمرقند

بیتی از او نقل می کنند. بیت

تب چاق<sup>(۱)</sup> ابرشی اگرم ریزین بود      ملک جهان مرا همه زیر نگین بود .

۳۵۰ - مولانا بقائی<sup>(۲)</sup> - از خوارزم است، و بسیار جوانی خوش طبع

و خوش خلقست، و با وجود نامرادی وعدم استطاعت سفر مکه اختیار کرد، و والده

خود را جهة رصایش همراه برد، امید هست که بمطلوب رسد. ازوست این مطلع :

نمیخواهم که دل در بند آن زلف دو تا افتد

چرا از پهلوی من دردمندی در بلا افتد .

۳۵۱ - مولانا خیری - نیز از خوارزم است، مردی دیوانه و اشراف است،

دایم ب فلاکت و افلاس میگذراند، ظاهراً دیوانگی او بواسطه آنست، اما در شعرقوت

تمام دارد و اسلوب این کار را خوب میداد و قصاید بیک دارد و غزلیاتش هم، ولی

پیش اهل ادراک مطعون است بدین معنی که معنی ابیات خود را نمیداد اگر داند

هم تقریر می تواند کرد. ازوست این مطلع .

روز تشنگی آب روان بود هوس ما را

دم تیغ ترا کر بر گلو یابیم س ما را .

(۱) بیحاق (نسخه الف و ب)

(۲) لقائی . (نسخه الف و ب)

۳۵۲ - مولانا سایللی - از ولایت قرشی است، و چنان کاتبی سریع القلم است که هر روز پانصد بیت بیک مینویسد، ترك و ش و ساده مینماید، اما چنانکه مینماید نیست، درین اوقات بترتیب حروف دیوان مرتب ساخت. ازوست این مطلع:

نه بر زخمش دلم پیکان آن ابرو کمان دارد

که بهر زخم دیگر آب حسرت در دهان دارد.

۳۵۳ - مولانا شمس - از ولایت بدخشان است، اگرچه فقیر را اختلاط او دست نداده اما از مولانا محمد بدخشی تعریف احوالش استماع افتاده، چنان معلوم شد که در طبع بسیار شوخی و تصرف دارد. ازوست این مطلع:

چشمان من برویت در عاشقی چنانند

که رشك یکدگر را دیدن نمی توانند.

۳۵۴ - مولانا صالحی - از خراسان است، و بعد از شهرت نظم عروض خواند، و از صنایع شعر صاحب وقوف شد، و او را سنائی منسوب میدارند، و مدتهاست که متوطن ولایت حصار شده، گویند کتانداز پادشاه آجاست. ازوست این مطلع:

اگر ای شمع شی هم نفس من باشی

چه دعا بهتر از این است که روشن باشی

۳۵۵ - درویش دهکی - از ولایت قزوین است، و صنعت حشت مالی منسوب، گویند مردی است اندال و ش و همیشه دیوان خود را بر میان بسته دارد، اگر بیستی یا بمعنی احتیاج افند فی الحال دیوان بیرون آورده مینماید، فی الواقع تا فقیر بشعر و شاعری اشتغال مینمایم از جانب عراق بهتر از اسات او بطمی نیامده. ازوست این مطلع

پشت بر دیوار در روی تو حیران مانده ام

بر مثال صورت دیوار بیجان مانده ام

۳۵۶ - قاضی عیسی - از ولایت ساوه است، و سلطان یعقوب اورا چنان تربیت کرد و تعظیم او بجای آورد که هیچ پادشاه از اهل عراق کسی را در آن

تاریخ تربیت نکرده باشد، اما میگویند که متکبر و سودائی مزاجست، و بشعرچنان مشغوف که هر روز ده غزل میگوید. ازوست این مطلع:

هر کس نکشت گلشن و گلزار خویشتن

ما و دلی چو غنچه گرفتار خویشتن.

۳۵۷ - شیخ نجم - هم از ساوه است، و بقاضی عیسی خویش است، و در

پیش سلطان یعقوب کسی را او مخصوص تر و نایب تر نیست، و هر چند قاضی بمردم عظمت نمود و استعنا کرد او بخلائق سلوک پسندیده کرد و انسایت ظاهر ساخت، خلق خوش و ملایمت پیش آورده و بکار فقرا و مساکین مدد بسیار رسانیده، چنانکه نام یکی او باطراف عالم منتشر گردید، و بدین فقیر عایانه قاعده برادری و یاری و محبت مرعی میداشت. ازوست این مطلع:

شوخی میخورد خون دل من چشم خویشخواری

سلانی فتنه جوئی آفتی شوخی ستمکاری.

۳۵۸ - خواجه فضل الله (۱) - از اشراف کرمان است، و بعایت جوانی

خوش طبع و خوش اخلاق است، و 'هل قلم همه متعق اند که حالا در علم سیق و حساب دفتر و ضرب و قسمت بی بطیرست، و قریب پنجاه سال (۲) در ملازمت سلطان صاحبقران صاحب اختیار دیوان وزارت بود، و در آن ایام که خواجه محمدالدین محمد در امور سلطانی دخل کرد هیچکس نماد که فتوری باو برسد، او را نیز بحضرت پادشاه ند نمودند، و بصورت جلا اختیار کرد، اما در آن سفر زیارت مکه مشرف و منصب « میرحاجی » ناوتفویض یافت، و هر چند سلاطین آن مملکت تکلیف ملازمت فرمودند او اقبال نمود و اطهار افتخار ملازمت پادشاه خود کرد. ازوست این مطلع:

تا هر شرری دانه شود کشت چهارا بر باد دهد آتش دل خرمن جان را.

۳۵۹ - مولانا شهیدی - از ولایت قم است، آشفته رورکار بود و دیوانه،

(۱) خواجه افضل (نسخه های ترکی)

(۲) پانزده سال (نسخه ترکی ح)

بدیهه اوروان، وطبعش غالب و راغب بهزلهست، و طریق جعل دارد. این مطلع ازوست  
و خوب واقعه شده: مطلع

بیا ای عشق و آتش زن دل افسرده ما را  
بنور خویش روشن کن چراغ مرده ما را.  
(وله)

[متهم خلقی شهیدی را تو پنهان کشته]

کس چه دارد تا تو پیدا شو بگو کار منست [ ۳۶۰ - مولانا همایی - (۱) معلوم نیست که مولدش کجاست، اما اکثر مدت عمر خود در عراق بود، یکبار بخراسان (۲) آمد و باز رفت، مردی کم سخن است و فقیر و با مراد می نماید، اما نعوذ بالله از آن دم که يك پياله باور دهند، چندان عریده کند که بشرح راست نیاید. ازوست این مطلع:

جانا منم ز دست فراق تو مرده خون در تنم نمانده چونار فشرد.

۳۶۱ - مولانا خالدي - از ولایت حصار شادمان است، و شهر هرات بجهت تحصیل آمد، و مدت مدید سبق خواند، و بسیار بصلاحت است، همانا از اولاد خالد ولید است، ازوست این مطلع:

مترس از تن خاکی بوقت کشتن من

اگر به تیغ تو گردی رسد نکردن من.

[مشار الیه مرد فقیر بود و در صورت قلندری میگشت این مطلع نیز ازوست:

نمیخواهم که بر گیرد صبا از کوی او گردی

مساد آن توتیا را افکند در چشم بیدردی.]

۳۶۲ - ملایاری - از شیراز است، و در محلی که از آنجا بخراسان آمد

نقاشی منسوب بود، امامبتدی بود، فقیر او را باهل تذهیب سفارش کردم، در اندک فرصتی نقاش خوب شد، ولی چنان معلوم شد که در نقاشی عرض او نقش بازی بود، چرا که

(۱) مولانا همایی: (نسخه الف و ب و ج)

(۲) یکبار باسترآباد آمد (نسخه ج)

عجب نقشها بروی کار آورد، القصه زبان قلم در تحریر آن عاجز است و شرح نمیتواند کرد. ازوست این مطلع:

زاشك دیده که دل پر زُدّر مکنون است

بیا که بهر نثار تو گنج قارونست.

[فی الواقع که حضرت میر درباره مشارالیه شفقت بسیار نموده، و ازوی سهو تمام در وجود آمده، حاصل مهر پادشاه و امرا را تقلید کرده و بخیالات فاسد نشانها نوشته، واقف شده اند و آخر گناه او بخشش یافته است. اما مثل او مذهب و محرر توان گفت که هرگز نبوده است. ازوست این مطلع:

گفتم در گوش تو مرا تشنه جگر کرد

بشنید از این گوش و از آن گوش بدر کرد.]

۳۶۳ - مولانا میرك (۱) - هم از شیراز است، و بخراسان برسم سیر

آمده و باز بعد از چند وقت بوطن مالوف معاودت نمود، خرد سال و خام طمع بود، اگر مشق بسیار کند طبعش لطافت تمام پیدا میکند. ازوست این مطلع:

جانا مباش در پی آزار و کین همه کین عالم خراب بیرزد بدین همه.

۳۶۴ - مولانا فضل الله - از شیراز بطریق تجارت باستر اباد آمد، لوند

و بی پرواست، اما بسیار بصلاحیت است، و طالب علمی دارد، و شعر و معما و نرد و شطرنج حاضرانه و غایبانه بلکه صغیر و کبیر را میداند. ازوست این مطلع.

سعادت تو فزون باد و دولت تو زیادت

هرار سال نمایی بدولت و سعادت.

۳۶۵ - مولانا معین - ار آدمی زادگان شیراز است، و تا بخراسان آمده

بدین فقیر میباشد، طاهرش ساده مینماید، اما در این اوقات هزلی از او مشاهده شد که منافی آن بود. ازوست این مطلع:

شد دلق مرقع گرو ناده و شادم کاحربسر کوی مغان جامه نهادم.

۳۶۶ - خواجه عماد - ارولایت لاراست، و بتجارت معاش میکند، بسیار

اسانیت دارد، و در هشتوی قوت بسیار ازوقم میشود، و تتبع لیلی و مجنون کرده،  
از نظم بسیار مردم بهتر واقع شده، و در غزل نیز طبعش خوب میرود. ازوست  
این مطلع:

برد سوی لب زبان و شعله زد مرجان من

کرد ظاهر لعه از آتش پنهان من.

۳۶۷ - مولانا بیاضی - (۱) همانا که از حصار است، و در محلی که محمود

برلاس (۲) بایلچی کری شهر هرات آمد او همراه آمد، و در حین مراجعت مولانا  
بیمار شد و ماند، و بعد از آنکه محافظت او کرده شد و صحت یافت باز به حصار رفت.  
ازوست این مطلع:

بزن بر سینه من خنجر و افکن سرازتن هم

در این خواجه تاریک را نگشای و روزن هم.

۳۶۸ - سید عماد - از ملک یزد است، و بجانب خراسان بعنوان قانون

نوازی آمد، و اینجا التفات بسیار یافت، اما عقل معاش نداشت، هر چه یافت ضایع ساخت،  
قصه مختصر، آشفته شراب و نردست. ازوست این مطلع:

دام نشکفت در باغ جهان چو عنجه لاله

رپیکانهای تیرش (۳) تا شد پرکاله پرکاله.

(۱) بیاضی (سخه الف و ب ترکی)

(۲) میر محمود برلاس. (سخه الف و ب ترکی)

(۳) آیه. (سخه بدل)

## مجلس هفتم

ذکر لطائف سلاطین کامکار و اولاد سعادت یار سلطنت شعار ایشان کرد  
که بعضی در محل خوب خوانده اند و بعضی نیز بنظم التفات فرموده اند،

از آنجمله : بوستان شجرات جهان شهر یاری، و عمان در های ثمین سلطنت  
و کامکاری، خاقان جهانگیر صاحبقران یعنی

۳۶۹- امیر تیمور گورگان، انار الله برهانه اگر چه بنظم التفات نکرده اما بنظم  
و شر را چنان در محل و موقع خوانده که زیاده بران متصور نیست، و بجهت آنکه  
بر سبیل ترک اسم مبارک آنحضرت درین مختصر باشد بیک لطیفه از لطائف اختصار  
کرده شد: چنانکه نقل کردید که میرانشاه میرزا در تبریز شراب اشتغال بسیار  
مینمود، چنانچه مزاجش ارقابون اعتدال انحراف یافته امور با ملایم ازو ظهور  
کرد، و در مهم سلطنت تعلل ورزیده بکار و بار مسلمانان که واسته توجه و التفات  
پادشاهست طریق تساهل و آئین تغافل پیش آورد، و در سمرقند عرض آنحضرت  
چنین رسانیدید که او سه ندیم دارد، و باعث شراب خوردن اوایشانند، بنا بر آن  
حکم شد که تواچی بمیعادرفته کسی را حمایت نگذارد (۹) و در ساعت آن سه کس را  
سر از تن جدا ساخته بدارالفتح سمرقند آرد، و آن سه کس یکی خواجه عبدالقادر  
بود و ثانی مولانا محمد کاخی و ثالث استاد قطب نائی، کسی که مقرر کرده  
بودید دو کس را سیاست رسانید اما خواجه عبدالقادر گریخته و خود را بدیوانگی  
انداخته در صورت قلندری شهر شهر گردید، تا آنکه باز امیر صاحبقران عنان  
عربت بجای ملک عراق منعطف ساخت، و در اندک فرصت چتر فلک سای سلطنت  
و لوای گردون سای عظمت را در آن عرصه دلگشای برافراخت، چون بعضی را  
آن حال خواجه معلوم بود کیفیت را عرضه داشتند، و حکم شد که او را حاضر  
گردانند، هنوز آنحضرت بر تخت شسته بود که خواجه را حاضر کردید و به پیش  
سریر حضرت آوردید، چون از کمالات خواجه یکی حفظ کلام الله بود، پیش از

آنکه حکم سیاست در باره او صادر شود با آواز بلند قرآن خواندن آغاز کرد، غضب آنحضرت بلطف مبدل شد و روی بطرف اهل فضل و کمال کرده این مصراع خواند:

« ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد ». بعد از آن خواجّه را تربیت کرده ندیم مجلس عالی ساخت و ملازم گردانید، و بر ضمیر ارباب کمال واضح است که این چنین لطیفه کم واقع میشود.

[ هر چند لطیفه نازک واقع شده باشد اما گنجایش اینقدر فصل خواندن و لیاقت این همه کتابت کردن هم ندارد. چنانکه صد هزار بیت ازین مناسبتر گاه هست که از ادنی کس سرمیزد. ]

۳۷۰ - خاقان سعید شاهرخ میرزا - در میان اولاد اجداد قائم مقام پدر شد، و او هم بنظم مشغولی نکرد، اما ازو نیز بیت خوب و سخن نیک در محل بسیار واقع شده، ازو هم اینجاییک نقل اختصار کرده میشود. فقیر از زبان مبارک بابر میرزا شنیدم که در مجلسی از شاهرخ میرزا نقل کرده که با استاد قوام الدین معمار جهت عمارتی اعراض کرده از نظر انداخت، و مدت يك سال او را از دولت ملازمت و شرف خدمت محروم ساخت، چون استاد صاحب کمال بود در سر سال جهت وسیله دیدار تقویم نجوم استخراج کرد، و صدور نواب را واسطه ساخته روی بدر دولتخانه میرزا آورد، و چون صدور او را بیش آوردند و تقویم او را عرض کردند میرزا تبسم فرموده این بیت را خواند: بیت

تو کار زمین را نکو ساختی      که با آسمان نیز پرداختی ؟

۳۷۱ - ابا بکر میرزا - نبیره امیر تیمور بود، و بهادری و صرب شمشیرش در میان مردم جغتای اشتهار تمام دارد. این ترکی ازوست. تحنيس

ایر کیرک اور تاسه یانسه یالینه      یاره ییب یانسه اتی ینک یالیمه.  
ایت الومی بیرله اولسون نامراد      ایرا تاییب دشمنی عا یالینه.

۳۷۲ - سلطان اسکندر شیرازی - هم نبیره امیر تیمور بود، گویند نجم السلطنه را از سلاطین برابر او کم کرده اند، مولانا حیدر ماح او بود که از استادان شعراء ترك است، و این بیت از مخزن اسرار اوست: ترکی



همت ایللی دورید بیضا دیکان      ایرنفسی دوروم عیسی دیکان .  
 این ترکی را ار سلطان اسکندر نقل میکنند : ترکی  
 تولون آی غه نیست ایتیم یارومی      اول خجالت دین کیم اولدی یارومی .  
 تار مویک نییک دکاین مبین      یا مصرفی یا حلبنی . . . یارومی .  
 ۳۷۳ - سلطان خلیل - بعد از واقعه امیر تیمور بر تخت سمرقند سلطنت  
 کرده ، و در مجلس او همیشه شعرا و ظرفا حاضر بوده اند ، شعر را نیک میگفته .  
 چنانکه در تعریف دیوان اشعار او خواجه عصمت قصیده دارد ، و مطلع آن قصیده  
 در ذکر خواجه عصمت نوشته شد . این مطلع ازوست : ترکی

ای ترک پری پیکری میز ترک جفا قیل  
 کام دلیمیز لعل روان بخش دوا قیل .  
 ۳۷۴ - الف بیگ میرزا - پادشاه داشمندی بود ، و کمالات بسیار داشت ، از  
 آنجمله یکی آن است که کلام الله را بهفت قرائت حفظ کرده بود ، و علم هیأت را  
 خوب میداشت ، چنانکه ریج نوشت و رصد بست ، و حالا در میان مردم زیج او  
 شایع است ، با وجود این کمالات گاهی نیز بنظم مید، میکرد . ازوست این : مطلع  
 هر چند ملک حسن نریر نگین تست  
 شوخی مکن که چشم بدان در کمین تست .

۳۷۵ - بایسنقر میرزا - پادشاهی خوش طبع و سخنی و هنر پرور و عیاش  
 بود ، و چندان خطاط و نقاش و سازنده و گوینده بی نظیر به تربیت او درنشو و نما  
 آمده اند که در زمان هیچ پادشاه معلوم نیست که پیدا شده باشند ، و آنقدر که ممکن بود  
 عالم را بخوشی گذرآید . ازوست این : مطلع

ندیدم آن دورخ اکنون دوماه است      ولی مهرش سی درجان ما هست .  
 تخلص این غزل این است : مقطع  
 غلام روی او شد بایسنقر      علام روی خوبان پادشاه است . (۱)

۳۷۶ - پابر میرزا - درویش وش وفایی صفت و کریم الطبع پادشاهی بود،

او پادشاه درین قرنها نبوده، گویند پیش او ذکر حاتم چنین گذشته که خانه

بیک در داشت، اگر سائلی بتمام آمدی و اعام کردی، او جواب گفته که چرا

درچندان چیزی ندادی که بدر دیگر احتیاجش نشدی، از رسائیل تصوف

در گلشن راز مشغوف بود، طبعش بنظم نیز ملایمت داشت. ازوست این رباعی:

چون باده و جام را بهم پیوستی      میدان یقین که رند بالا دستی.

حکمت شریعت و حقیقت باده      چون جام شکستی یقین بدمستی. (۱)

۳۷۷ - عبداللطیف میرزا - وسواسی طبع و سودائی مزاج و دیوانه بود،

تا ملازم بسیار ازو در وجود میآمد، چنانچه از ذکر آن کدورت خاطر میشود،

یکی آن بود که از برای مصلحت دنیائی پدر پیر داشمند خود را کشت،

سلطنت با اوچندان وفا کرد که بشیرویه بن پرویز. ازوست این: مطلع

دل و جان صد بلا از يك نظر آورد چشم

من چگویم شکر او، یارب نه بیند درد چشم

۳۷۸ - سید احمد میرزا - پادشاهی سلیم طبع و خوش ذهن بود، و از

و مثنوی و ابیات مشهور دارد. ازوست این: مطلع ترکی

صیدایتی فراقك مینی مرغ سحری دیک

قیل آدمی لیق قیلا بهان بوزنی پری دیک.

ارسی نیز ازوست. مطلع

هم گریش از این پنهان بماند      عجب گر بیدلان را جان بماند.

۳۷۹ - سلطان احمد میرزا - درویش سیرت پادشاهی است، و اخلاق

و اطوار پسندیده دارد، و از طرف پدر او را خوش طبعی میراث است، و

صاحبقران را برتنه پدر است، گاهی بنظم نیز التفات میفرماید. ازوست

مطلع ترکی:

سین کیمی شوخ ستمگر دنیا دا پیدا قانی

سحر پیدا کوزونیک دیک کافر یغما قانی.

۳۸۰ - بایقرا میرزا - اگرچه برادر سلطان صاحبقران بود، اما آن حضرت را او بزرگ کرد، و در باب تربیت او شرایط پدیری بجای آورد و سلطان حسین بایقرا از آن واسطه میگویند، حق شناسی و پرهیزکاری او در اعلی مرتبه بود، سالها در قبة الاسلام بفتح سلطنت کرد، و بمردم غیر از تواضع و شکستگی و تعظیم ننمود. ازوست این : مطلع

زهی تجلی حسن تو در جهان پیدا وزین تجلی او گشته جان ما شیدا.

۳۸۱ - کیجیک میرزا - طبع خوب و ادراک بلند و ذهن شوخ و حافظه قوی داشت، و در اندک فرصتی طالب علم شد، و با کثر علوم بمطالعه خود ووقوف یافت، و در شعر و معماری بود، و با وجود این فضائل فقر و نامرادی مایل شد، و بزیارت مکه مشرف گشت، اما بغایت مستغنی بود، میتواند بود که استغنائی فقر نباشد ازوست این رباعی :

عمری صلاح می ستودم خود را در شیوة زهد می نمودم خود را.  
چون عشق آمد کدام رهد و چه صلاح المنة لله آزمودم خود را.

بعضی میگویند این رباعی بحضرت نور اوارده واقع شده، چنین نیز باشد دولتی عظیم است.

۳۸۲ - سلطان بدیع الزمان - بحسن صورت و سیرت آراسته و بکمال ظاهر و جمال باطن پیراسته، در سخاوت و حق پرستی و در وفا و حق شناسی بی نظیر، و در لطافت طبع و پاکیزه روزگاری یکتا، و در هدایت و اسلام بی همتاست، در کار رزم بکمان داری دلپسند، و هنگام نزم در بخشش بی مانند، طبعش نیز در اسلوب شعر ملایم افتاده، و این مطلع ازوست : مطلع

مه من بی گل روت دلم خون گشته چون لاله

جگر هم از غم هجرت شده پرگاله پرگاله.

[و این ترکی نیز از اوست : مطلع

[ای صبا گر سوره حالیم شمه اول سروناز

ایرولوب ناشیعه مین سرگشته دین بیکوناز.

این مطلع نیز از اوست که در واقعه محمد مؤمن میرزا گفته ، و آن چنان است که در مجلس نهم در ذکر او گفته شده است (۱) : مطلع

وزیدی ای صبا بر هم زدی گلهای رعنا را

شکستی زان میان شاخ گل نورسته مارا . [

۴۸۳ - شاه غریب میرزا - شوخ طبع و بازک خیال و دقیق فهم جوانی است ،

در نظم و نثر نظیرش معدوم ، و در متخیله و حافظه عدیلش نامعلوم . این مطلع ترکی ازوست :

قایسی بیر کلچهره اول کلبرک خندانم چه بار

قایسی بیر شمشاد قد سرو خرامانم چه بار .

و این مطلع فارسی او مؤثر است : مطلع

دوستان هر که گذر سوی مزار من کنید

جای تکبیرم دعا بر جان یار من کنید .

[این مطلع نیز عاشقانه است .

بازم بلای جان غم آن ماه پاره شد ای رای آن مریض که دردش دوباره شد .]

دیوان بیز جمع ساخته و ابیات خوب دارد . درین مختصر زیاده از این محل نداشت .

۴۸۴ - فریدون حسین میرزا - بغایت مؤدب و متواضع و متخلق جوا بیست ،

و از قابلیت سپاهی گری و زور و کمان و کمانداری و در میان اهل قبه مشهورست

و احتیاج تعریف ندارد . ازوست این . مطلع

مژگان تو چون تیر و دلم کرده شانه شستی نگشا ای مه و نگذار بهانه .

[مشارالیه بغایت پادشاهی خوش طبع و درویش سیرت بود ، اگر چه همه اولاد

خاقان مغفور سلطان حسین میرزا با خلاق حمیده و اطوار پسندیده و بزیور فضل

و کمال آراسته و بحلیه شعر و معما و سایر فضائل پیراسته بودند ، توان گفت

(۱) در تذکره تحفه سامی این مطلع را بنمود محمد مؤمن میرزا نسبت داده است که قطعاً اشتباه است .

که او بر همه سبقت کرده بود، و بارباب فضل از همه مایلتر بود. ازوست این مطلع:  
 خال لب تو دیدم و گفتم بلاست این آری بلای جان من مبتلاست این.  
 این مطلع دیگر نیز از اوست:

شوخی که دائماً دل او مایل جفاست

عمر عزیز ماست چه حاصل که بدو فاست (۱)

این عزل را بسیار خوب تمام کرده و مقطعش این است: تغلص

از ضعف دل منال فریدون ز بیکسی

میدارد دل قوی که کس بیکسان خداست.

(۱) در حاشیه این بیت نیز اضافه شده است:

تسها نه من بغال رحش متلاشدم بر هر که بگری بهمین درد مبتلاست.

## مجلس هشتم

ذکر لطائف حضرت خاقان مرحوم، مغفور سلطان حسین میرزا کرده،  
 و چنین نوشته که "در" یکتای بحر سلطنت، و خورشید جهان آرای سپهر خلافت  
 ابر گوهر بارفضای آسمان سخاوت، و سرو بلند بوستان عدالت، رستم رستان معرکه  
 رزم و کوشش، و حاتم زمان رزم و بخشش، نکته دان سحر ساز عالم فصاحت، و معجز  
 پرداز جهان بلاغت شاهنشاه اعظم، و سلطان سلاطین ممالك عالم، خاقان بن خاقان  
 ۴۸۵ - ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان - رباعی

کیم ملک دوامی تا قیامت بولسون	ذاتغه بوملک اذوره قمت بولسون.
عدل ایچره طریق استقامت بولسون	عالم اهلی او جون سلامت بولسون.

مضمون این رباعی این است:

در عدل طریقش استقامت باشد	در ملک بذات او اقامت باشد.
پاینده بملک تا قیامت باشد	از بهر جهایان سلامت باشد.

و نوشته است که این خسرو گردون جاه که اگر در باب نسبش سخن گزارم صد هزار  
 سلطان و خان را در هم میتوان آورد، و این دارای انجم سپاه که اگر در شرح  
 حبش خامه در تحریر آورم صد تومان خاقان را درین اوراق محقر جای میتوان کرد،  
 چون در باب صحت نسب آنحضرت فصیحای بلاغت دثار و منشیان فصاحت شعار نسب  
 نامه و تاریخ نوشته اند که هر صفحه از آنها کارگاه مانی و نگارستان چین را خجل  
 و منفعل میسازد، درین مختصر از آن نمیتوان گفت، و اسلوب سخن که پیش از این  
 مذکور شد آن اقتضا میکند که این اوراق را از لطائف طبع آنحضرت بمطالعی چند  
 مزین سازد، پس شروع بمقصود و رجوع بمطلوب کرده میشود و بالله التوفیق الملك العلام.  
 این مطلع پیش ترکی گویان سخن آفرین بسیار پسندیده است: ترکی

سبزه خطینک سواد لعل خندان اوستنه

خضر گویا سایه سالمیش آب حیوان اوستنه.

این مطلع بغایت دردمندانه واقع شده: مطلع

ای اجل آسوده قیل هجران بلاسندن منی

پیرلویی قولقارا اولوس نیک ماجراسندن منی .

[توان گفت که میرا کثرا بیات میرزا را نوشته اند، و اشعار آنحضرت همه خوست، اما چون از این لطائف نامه عرض نمودار طبع سلیم و اظهار لطافت ذهن مستقیم هر کس است همان دویست کافی بود، و دیگر همه ابیات ترکی بود، و غرض از فارسی این نسخه شریف آنکه از الفاظ و عبارات ترکی بعضی میخادیم که بهره ندارند مستفید شوید، پس این مجلس را بدین غزل فارسی میرزا اختصار کرد: غزل

از غم عشقت مرا به تن نه جانی مانده است

آن خیالی گشته و این یک گمانی مانده است .

ای که میجوئی شام رو بکوی یار بین

خاک گشته جسم و سر بر آستانی مانده است .

با قد خم گشته ام در هجر آن ابرو کمان

چون کمان پی روی استخوانی مانده است .

داغهای استخوانم بین چو خال کعبتین

هر یکی از ناولك آنمه شانی مانده است .

چون حسینی باز خواهم خویش را پیراه سر

هست سر بر سجده زیبا جوانی مانده است .

## مجالس نفیس

ذکر لطایف امیر نظام الدین علیشیر و سخنورانی که حالا شو اهد معانی را بلباس  
دلپذیر نظم مزین میسازند ، و بدستکاری عقل سلیم و ذهن مستقیم همچو  
نسیم نقاب از جمال پرده نشینان نگارخانه چین برمی اندازند ، و داخل  
اعزّه و مخادیمی که حضرت میر ذکر لطایف ایشان کرده نیستند .

و این نه قسم است بر این موجب :

- قسم اول - ذکر لطایف حضرت میر .
  - قسم دوم - ذکر لطایف سادات عظام .
  - قسم سیم - ذکر لطایف علمای اسلام .
  - قسم چهارم - ذکر لطایف فضایل واجب الاحترام .
  - قسم پنجم - ذکر لطایف ارباب هنر .
  - قسم ششم - ذکر لطایف سایر عوام .
  - قسم هفتم - ذکر لطایف وزراء عالیهمقدار .
  - قسم هشتم - ذکر لطایف امراء نامدار .
  - قسم نهم - ذکر لطایف سلاطین کاهکار .
- خاتمه کتاب - در ذکر لطایف ملازمان جناب دوات پناهی میرزا  
شاه حسین .

\*\*\*



## قسم اول

## ۳۸۶ - ذکر لطایف حضرت میر

بر ضمیر منیر خردمندان روشن ضمیر و مشکل پسندان دانش پذیر واضح و لایح است که شرح حالات امیرزاده از آن است که در حیز عبارت چنین بی بضاعتی آید، یا چنین شکسته مقالی تواند که بتقریر چنان خجسته مآلی قیام و اقدام نماید، اما چون این نسخه شریف و صحیفه لطیف رقم کشیده خامه بدایع نگار غرایب آثار خیال آنحضرت بود، و اظهار یکی از هزار و اندکی از بسیار گفتار و کردار (او) واجب و لازم نمود، بنا بر آن این اوراق کلمه چند از لطایف آنجناب مزین کرده میشود:

مخبران کهن سال و جهان دیدگان صحیح مقال که از حالات میر خبر دارند  
 بقلم در رنثار بر صفحه بیان چنین آرند. که میر مسند امارت را موروثی داشت،  
 و امیر کیچکنه<sup>(۱)</sup> که پدر میر بود ملازم سلطان ابوسعید میرزا بود، اگرچه مهر  
 و منصب نداشت اما حرمت تمام داشت، و جد مادری میر شیخ ابوسعید جنگ  
 امیرالامرای در خانه میرزا بایقرا بود، و میر در ده سالگی ملازمت بابر میرزا  
 میکرد و ویرا فرزند میگفت.

میر بسلطان فرخنده زمان در مکتب مصاحب و هم سبق بوده اند، و استحکام  
 عهد و وفا و پیمان دوستی در آن ایام بهم می نمودند که همای قدسی هوای سعادت  
 بر سر هر کدام جلوه نماید از احوال دیگر يك غافل نگردند:

ز روز ارل هر که هست از انام      پی هر چه آید نماید قیام.  
 نباشد جز آن کار اندیشه اش      جز اندیشه او دگر پیشه اش.

و در هر محلی که سلطان صاحبقران آفتاب وار از برج سپهر سلطنت بر ساکنان عرصه  
 خاک تافته لوای گردون سای شهر یاری برافراخت، و چهارا از لوٹ ظلم و بدعت  
 بآب باران عدل و احسان شسته سرسبز و خرم ساخت: بیت

سپهر کرم شاه سلطان حسین      که بودی غبار رهش نور عین.  
 روا کرد فرمان شاهنشاهی      سراسر جهان گشت از غم تهی.

(۱) در تحفه سامی کیچکنه ذکر شده.

امیر مشار الیه در سمرقند در مدرسه خواجه فضل الله ابوللیثی بتحصیل علوم مشغول بود، و افلاس او در مرتبه بود که زیاده بر آن ممکن نبود. هم از زبان امیر مشار الیه نقل می کنند که در آن اوقات شبی مرا بآب احتیاج شد، و آن شب هوا در غایت سردی بود، ضرورتاً بحمام میبایست رفت، چون رفتم جزودانی داشتم، هر چند مبالغه کردم بگرو برنگرفت. سلطان صاحبقران بسططان احمد میرزا جهة طلبیدن امیر مشار الیه یکتاشها نوشته، کس فرستاد او را یراق کلی ترتیب ساخته بخدعت سلطان صاحبقران روانه کرد، و امیر متوجه شهر هرات شد، و بدولت ملازمت سرافراز شد. نظم

فلک آنچناش بوازش نمود      که چون دوستش دشمن از جان ستود.  
دگر کار و بارش بجائی رساند      که چشم جهان بین درو خیره ماند.  
اول بمنصب مهر داری مفاوض گردید، و آخر تربیت او بجائی رسید که اخوان نامدار و فرزندان کامکار سلطان صاحبقران ملازمت او را شرف خود دانسته افتخار مینمودند، و با وجود چنین دولت که آثار عظمت آن هنوز نمودارست درویشی را مقدم میدانست، و دقیقه از دقایق طریق اهل سلوک با مرعی نمیگذاشت، چنانچه یکبار باختیار خود دست از مهمات دیوی بار کشید، و بگوشه کاشانه تقوی و طاعت که سرمایه سعادت عقبی است متوجه گردید، چون امور سلطنت واسته برأی عالم آرای او بود، سلطان صاحبقران عنان عزیمت او را گرفته از آن وادی تکلیف مراجعت فرمود، و ملک استرا آباد را که پایتخت مازندران است باو ارزانی داشت، و میر آنجا رفته مدت یکسال ساکن بود، باز مراجعت نمود، چون خاطرش مدام میل بدرویشی داشت بعد از یکسال بملازمت صاحبقران آمد، و برفت، و سمند همت بر سر اندیشه که همیشه داشت براند، و چنان توجه فرمود که سلطان را محل درخواست نماید، و سپاه و اساس سپهداری خود را سلطان سپرد، و روی تربیت ارباب فضل و کمال آورد، هر روز هفتاد و پنج هزار دینار بخزانه میر فرو میامد و پانزده هزار بخرج بیرون میرفت، و هر ساله هزار دست سر و پای بمساکین مقرر کرد، و سیصد و هفتاد بقعه خیر ساخت. نظم

ظاهر نشد بهم نفس آشنا و غیر چیزی بغیر خیر از آن عاقبت بخیر .  
و آنمقدار بی مثل و نادر از خطاط و خواننده و سازنده و نقاش و مذهب و مصور  
و محرر و معمائی و شاعر که بتربیت او در نشو و نما آمده معلوم نیست که در هیچ زمانی  
جلوه کرده باشد ، او نیز از فنون این جماعت بهره تمام داشت ، خاصه در شاعری ،  
و پیش ترکان خردمند فاضل مقرر است که تا بیان نظم ترکی شده مثل او کسی  
قدم در آن وادی ننهاده ، خسر و آن قلمرو اوست ، و او را قرینه عبد الرحمن میدانند .  
مصنفات میر برین موجب است :

۱۱ حیره الابرار . ۴) فرهاد و شیرین . ۳) مجنون و لیلی . ۴) سد سکندری .  
۵) قصه شیخ صنعان . ۶) خمسة المتحیرین . ۷) منشآت ترکی . ۸) تواریخ .  
۹) عروض . ۱۰) مفردات ( در فن معما ) . ۱۱) وقفیه . ۱۲) حالات سید حسن  
اردشیر . ۱۳) حالات پهلوان محمد ابوسعید . ۱۴) مجالس النفائس که عبارت  
از ترکی این مختصر است .

و غزلیانش پنج دیوان است : چهار ترکی و یکی فارسی . دیوان اول ترکی را  
غرایب الصغر نام نهاده ، و ثانی را نوادر الشباب ، و ثالث را بدایع الوسط ، و رابع را  
فوائد الکبر .

دیوان فارسی شش هزار بیت است . چون از ترک و تازی یک هیچکس نیست که از ابیات  
آجناب صفحه خاطرش منقش نباشد درین اوراق چند بیتی ثبت کردن مناسب  
ندید ، و در اختتام کوشید .

در محلی که سلطان صاحبقران از سفر استراپاد و مخاصمت محمد حسین  
میرزا باز گشته بمنزل خواجه پارسا در یازده فرسخی بلده هرات رسیده بود ،  
امیر مشارالیه باستقبال رفته ملحق گشته بود ، در ساعت مریض شده در تاریخ  
بهد و شش از هجرت روز پنجشنبه از شهر حمادی الاولى وفاتش واقع شد ، و شعراء  
فصاحت شعار مرثیه و تاریخ بسیار گفتند ، اما مولانا صاحب مرثیه گفت چهل و پنج  
بیت که هر بیت از آن يك مصرع تاریخ ولادت و یکی تاریخ فوت . و این دو بیت  
از آن قصیده است :

ای فلک بیداد و بیرحمی بدین سان کرده  
 وی اجل ملک جهانرا باز ویران کرده .  
 بر جهان بانان چه میگوئی مرا نبود حسد  
 از حسد باری جهانرا بی جهانبان کرده .  
 خواجه آصفی نیز بدین طریق مرثیه گفت . این بیت از آبجاست : نظم  
 حیف از آن اندامهای همچو گل در زیر گل  
 با گل اندامان از این سودا فراوان کرده .  
 سید خواند میر که خواهرزاده میرخواند مورخ است این قطعه را گفت :  
 جناب امیر هدایت پناهی      که ظاهر از او گشت آثار رحمت .  
 شد از خارزار جهان سوی باغی      که آنجا شکفتست گلزار رحمت .  
 چو نازل شد انوار رحمت بروحش      بچو سال قوتش ز «انوار رحمت» (۱) .

## قسم دوم

ذکر لطایف سادات عظام که گاهی بنظم التفات میفرموده اند .

از آنجمله :

۳۸۷ - میر عبد الباقی - نبیره شاه نعمت الله ولی بود ، و تعریف او مثل آن است که ذره صفت آفتاب کند . ازوست این : مطلع  
تا پریشان نشود کار بسامان نشود

شرط دور است که تا این نشود آن نشود .

۳۸۸ - امیر سید شریف - ولد امیر شریف ثانی است ، منظور نظر کیمیا اثر حضرت شاه دین پناه بود ، و منصب عالی صدارت را داشت ، و نبیره سید شریف ماضی بود ، و تعریف او حکم تعریف میر عبد الباقی دارد . این معما ازوست باسم « فانی » :  
اگر نبود غمت در خانه ما را      نباشد گنج در ویرانه ما را .

۳۸۹ - میر محمد میر یوسف -

سپهر فضل و دانش مایه جود  
فروغ شمع نزم هوشمندان  
سپهر علم را ماه جهانتاب  
برحمت پیکری از جوهر روح  
بشیرین خنده و لطف تکلم  
بحسن صورت و سیرت فرید زمان و یگانه دوران بود ، و از غایت اخلاق حمیده  
'خلقی' تخلص میکرد ، و شعر توجه تمام داشت : ازوست این : مطلع  
ما را هوای وصل تو از سر نمیروود      مشتاق خدمتیم و میسر نمیروود .

۳۹۰ - میرزا اصغر - ولد میر غیاث الدین عزیز و از نقبای مشهد مقدس

است ، و میگویند بسیار سفیه و بد زبان است . این مطلع ازوست : مطلع  
گشتم غبار و برد نکویش صلاتم      از خاک بر گرفته باد صا منم .  
این مطلع نیز ازوست :

بمیزان نظر حسن ترا با ماه سنجیدم

میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم .

۳۹۱ - میرسلطان ابراهیم صدر - حالا کسی بفضل و کمال و تواضع

و همت او کم است ، فی الواقع آنچه کمال انسانیت است در ذات حمیده صفات او هست .

ازوست : مطلع

در چمن یارچو با آن قد وقامت برخاست

سرو بنشست زدعوی و قیامت برخاست .

این مطلع نیز ازوست در تنوع امیر خسرو : مصرع

گل و شکوفه همه هست و یار نیست چه سود ؟

و خوب گفته : مطلع

شکفت غنچه ولی لعل یار نیست چه سود

بهار هست و می خوشگوار نیست چه سود ؟

۳۹۲ - امیر خسرو - خویش نزدیک امیر محمد یوسف است ، و از

عراق همراه خود آورده و تربیت او کرد ، و او را مرتبه فرزندی داد ، بسیار طبع

خوب دارد ، و طالب علمست ، و در اطوار ثانی میرست ، از اوست این : مطلع

بیاساقی بده جامی بمن زان درد و صافیها

که دیگر نگذرد در خاطر دنیای و مافیها .

۳۹۳ - سید حکیمی - معاصر امیر شاهی بوده ، و طبع او درعایت خوبی

بوده ، در تنوع مطلع شاهی که : مصرع « ما حق شناس پیر مغانیم و دیر او »

از اوست این مطلع .

مائیم و کنج میکرده و پیر دیر او دیگر کجارویم ، که داریم غیر او ؟

۳۹۴ - امیر افضل - وادامیر سلطان علی خواب بین است ، خواب بینی

امیر مشارالیه چنان بود که هر که را هر نوع خیال میکرد خواب میدید ، همه سلاطین

و امرا او را معتقد بودند ، ولی چندان سادگی که او داشت در ماده میر افضل برعکس

بود، و طبع نيك داشت، و ديوان غزل تمام کرده بود، موسوی تخلص میکرد. ازوست  
این: مطلع

ترا تا سبزه ترگشت بر گلبرگ تر پیدا بدور عارضت شد فتنه دور قمر پیدا.

۳۹۵ - میر ابراهیم قانونی - ولد خواجه موسی است که در مجلس

بیشتر ذکر لطایف او گذشت، جوان خوب و نویسنده نيك است، و از اکثر فضائل

و فنون بهره مند است، و در قانون نوازی نادره ایام است، و ازوست این: رباعی

تا لعل تو دلفروز خواهد بودن کارم همه آه و سوز خواهد بودن.

گفتی که بخانه تو آیم روزی آنروز کدام روز خواهد بودن.

۳۹۶ - امیر شریفی - از سادات مشهد است، اما مدتهای مدید است که

بشهر هرات آمده تحصیل کرده طبع خوب دارد، و در علم موسیقی مهارت تمام

پیدا کرده، بلکه مثل او حالا در خراسان نیست، ازوست این مطلع:

بس که سیل غمت از دیده دمام گذرد روز هجر تو مرا چون شب ماتم گذرد.

۳۹۷ - میر همایون - از ولایت اسفراین بوده، و طبع خوب داشته، و ابیات

او مشهور است. ازوست این: مطلع

بیانی در جهان سروی که من صدر بار در پایش

سری تنهادم و بگریستم بر یاد بالایش. (۱)

۳۹۸ - امیر قاسم - ولد امیر سید جنابندی است، طبع نيك دارد، درین

اوقات در صفت بهار مثنوی ابتدا کرده، و از آنجا بسیار قوت طبع او فهم میشود.

این چند بیت در صفت بهار ازوست: شعر

(۱) در حاشیه نوشته شده است در تذکره سامی مذکور است که امیر همایون در اوایل حوایی

بمراق آمده بمجلس سلطان به قوت افتاد، پادشاه او را خسرو کوچک میخواند، گویند او را تعاق

بجوایی پیدا شده کارش بچونی رسید که او را رنجور کردند، بعد از روزی چند که بحالت

خود آمد این مطلع گفته بخدمت پادشاه فرستاد

بر حیرم چو کرد از بقراری دلستان من دل رنجور شد سوراخ سوراخ از من

دیگر دانه او را نجات داده بمجلس راه دادند، تاریخ قوت مملو شد، او را به قریه ارمک

کاشان است. و مطلع چند که از او انتخاب نموده چون در دیوانش ثبت است مکرر نمی سارد.

صنوبر زده شاه کیسوی خویش      کشیده دل عالمی سوی خویش .  
 عیان شاخ گل زآب صافی ضمیر      چو قد بتان در قبای حریر .  
 قد سرو و اب از درخشندگی      بود خضر و سرچشمه زندگی .  
 ۳۹۹ - میرهاشم - فرزند شهر هرات است ، اول کمانگری میکرد ، اما  
 مدت‌هاست که حمام داری قیام مینماید ، طبع بیک دارد . ازوست این مطلع :  
 هر جا که نام مجنون یا کوهکن برآید  
 جای سخن نماد چون نام من برآید .



## قسم سیم

ذکر لطائف علمای اسلام که گاهی بنظم التفات می نمایند .

از آجمله :

۴۰۰ - مولانا نظام الدین - از دانشمندان مسلم خراسان است ، و مدتهاست که برمسند قضای هرات ساکن است ، و این کار را کسی بملاحظه او نکرده ، و در ایام امیرعلیشیر بشعرو شاعری اشتهار نداشته بلکه اجتناب میکرد . ازوست این : مطلع بدور روی توام بت پرست میگویند

چه گویم ای بت من هر چه هست میگویند .

۴۰۱ - آفتاب عالمتاب سپهر دانش و بینش ، و طایر گلستان جهان جاودانی ، و بحر بیکران جواهر معانی ملا جلال الدین محمد دوانی - از قریه دوان که نواحی گازرون است بوده ، و در بلده طبع شیراز طالبان علوم را بهره مند میکردانیده ، و از این طایفه هر کس بنظر شریف او رسیده شرف اهل روزگار خود گردیده ، جهت تبرک این بیت آن بزرگوار ثبت شد : بیت

درد خممار دارم و درمان من نیست

می ده که می ز بهر مداوا حرام نیست .

۴۰۲ - افصح الفصحاء و املح الشعرا رکن الاسلام و المسلمین سعد الدین

مسعودالامیدی .

پیشوای سخنوران جهان در سخن وصف او برون زیان .

آفتاب سپهر فضل و کمال ، در باب محیط عز و جلال

دانشمند خوست ، و از دارالخلافت ری است ، و برقریه تهران زراعت دارد ، و در دارالفضل شیراز تحصیل کرده ، و از شاگردان سرآمده مولانا جلال الدین دوانی است ، و نام اصلیش ارجاسب است ، مولانا از غایت التفات او را مسعود نام نهاده ، و در آن دیار بدین اسم مشهور است ، قبل از شرف ملازمت همیشه ذکر لطایف احوال و اوضاع او استماع می افتاد ، و حالا بیمن دولت روز افزون حضرت آصف صفاتی آن سعادت میسر شد ، چندان اخلاق و اطوار پسندیده مشاهده میشود که زبان ناطقه

در بیان تقریر آن عاجز است ، و مولانا در همهٔ اسلوب شعر مهارت تمام دارد بتخصیص  
قصاید که آن وادی حق اوست ، و ایانش در رنگ مقطعات این یمین نصایح آمیز  
واقع میشود ، و این چند بیت از آنجاست و خوب گفته : بیت

اگر کنی ز برای مجوس کنّاسی

وگر کنی ز برای جهود گِل کاری

درین دو کار کربه این قدر کراحت نیست

درین دو شغل خسیس آن مثابه دشواری

که در سلام فرومایگان صدر نشین

بروی سینه نهی دست و سر فرود آری .

و این مطلع قصیده او خوب واقع شده : مطلع

تو ترك نیم مستی من مرغ نیم بسمل

کار تو از من آسان کام من از تو مشکل .

۴۰۳ - قاضی نور الله - از ساوه بود ، و بسیار فضل و کمال داشت ، و برادرزادهٔ

قاضی عیسی بود ، و خود نیز در تمام ممالك عراق قاضی بود ، و تحصیل در خدمت  
مولانا جلال کرده بود ، و حسن اخلاق و لطافت اوضاعش از تعریف زیاده بود ،  
از عراق برسالت آمد ، و در خراسان نیز مقدم او را بغایت گرامی داشتند ، و مدت‌ها  
بر مسند قضاء خراسان متمکن بود و در آن منصب او را قضا رسید ، طبعش بغایت  
نازک و لطیف بود ، و دیوان غزل تمام کرده بود ، انسی تخلص میکرد . ازوست  
این : مطلع

از آن با شعلهٔ آهی که در هجران کشم شادم

که از بالای آن سرو قبا گلگون دهد بادم .

۴۰۴ - مولانا آگهی - از جانب پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد

قائمی است ، و صاحب کمالی مولانا اظهر من الشمس است ، و مولانا آگهی نیز  
بر اکثر علوم و فنون صاحب وقوفست بتخصیص در اسلوب شعر ، و حالا از شعرای

ندیم که نام استادی بر ایشان اطلاق میتوان کرد یکی او مانده ، اما او را سهوی  
نریب شد که قصیده در مذمت امراء روزگار و اکابر خراسان گفت ، و بعضی از  
مردم والی ملك را بر آن داشتند که قطع زبان او کرد ، حضرت امام رضا ۴ را  
در خواب دید و زبان او گویا شد ، در حین قطع زبان این مطلع را گفت : مطلع  
چو لاله جیب من از تیغ یار غرقه بخون شد

زبان برید چو شمع ولی زبانه برون شد .

۴۰۵ . ملا حسامی واعظ - از ولایت قهستان است ، حافظه داشته که کم  
واعظی داشته ، و از همه خوبتر اینکه از قهستان است ، چنان دعوی تشیع میکند  
که ملازاده ملاحین را که سبزواری الاصل است بتسنن مطعون دارد . این رباعی  
از اوست : رباعی

صد شکر که مداح شه مردانم      ثابت به ثنا و ثانی حسا<sup>۳</sup> نم .

اکنون نه کمینه بنده فرمانم      دیرینه غلام قه<sup>۳</sup>بر و سلمانم .

۴۰۶ . حافظ علی - ولد مولانا نور است که میر ذکری لطیف او کرده ،

فی الواقع که از بی نظیران است ، و قصاید مصنوع خواجه سلمان را متعدد جواب  
گفته ، و خوش طبعان او را در معنی مسلم میدارند . مطلع قصیده خواجه سلمان  
این است . مطلع

صفای صفوت رویت بر بخت ابر بهار

هوای حشمت کویت به بیخت مشک تار .

این دو مطلع از حافظ علی است که جواب گفته : مطلع

قیام قامت جانان بلاست در رفتار      ظلام ظلمت هجران رواست بر اعیار .

وله

حریم حرمت کوی تو جنت ابرار      شمیم نکبت موی تو راحت احرار .

این رباعی هم از اوست : رباعی

هنگام سحر که برگس و لاله شکفت      مرغ سحری لاله کنان این میگفت :  
می نوش که بی شأه بسی خواهی بود      در حیز که در خاک بسی خواهی خفت .

۴۰۷ - خواجه حافظ مير - از قریه سینان است، صفات حمیده و اخلاق

پسندیده دارد، و با انواع فضل و کمال آراسته، این رباعی ازوست: رباعی

افسوس که حسنت‌ای جفا جوی نماد و آن خال سیاه عنبرین بوی نماد.

در کوی تو خانه داشتم روزی چند آن خانه خراب گشت و آن کوی نماد.

۴۰۸ - حافظ سلطان علی اوبهی - از مردم متعین خراسان است، و مردی

یا کیزه روزگار و صحبت دیده و خوش طبع است، و خطوط رانیک مینویسد، اما

در لباس و عقد دستار بسیار تکلف میکند. ازوست این: مطلع

بیستون را گر کند سیل فنا بنیاد سست

کی تواند نقش شیرین از دل فرهاد شست.

۴۰۹ - بابا عبدالله چشمه مالان - مردی قلندر و جماعت کش بود، و

مردم باو اردات تمام میداشتند، ازوست این: رباعی

یارب چه خوش است بیدهان خندیدن بیواسطه چشم جهانرا دیدن.

بنشین و سفر کن که بغایت خوشت بی منت پا کرد جهان گردیدن.

۴۱۰ - قاضی یحیی - قاضی ملک سیستان بود، و در ایام سلطنت ابوتراب

میرزا دیوانه شد، بعضی گویند زنش او را چیزی داده چندانکه در معالجه او کوشیدند

فایده نداد، باوجود جنون بدیهه او روان بود، اگرچه مقید معنی نبود. در محل

حبس و قید و زنجیر غزلی گفت و ابوتراب میرزا فرستاد، این سه بیت از آنجا است: شعر

بی لعل آبدار تو دل‌های ما کباب - مستان خراب باده و بی باده ما خراب.

تا پای در کشاکش زنجیر شد مرا - عمر عزیز من همه گذشت در عذاب.

یحیی اگر ترا عم و سودا زیاد شده - ز بهار عرضه دار سلطان ابوتراب.

۴۱۱ - خواجه هاشمی - شیخ الاسلام بخارا است، از اسباب دیوی

جمعیت تمام دارد، اما میگویند هرگاه سوار میشود خویش و اقربا و متعلقان خود را

جهت نمایش تکلیف سواری میکند. ازوست این مطلع:

بنار سرمه مکش چشم می ترحم را . نشسته گیر بخاک سیاه مردم را .  
 ۴۱۴ - ملا میر - شیخ الاسلام سبزواری بود، و صلاحیت تمام داشت، و اکثر  
 خطوط را نیک می نوشت، اما بسیار خود پسند بود، گویا این صفت لازمه قوم  
 ایشان است. ازوست این : راعی

گر لایق دوات وصال تو بهم      با قابل دیدن جمال تو نیم .  
 باری بهمین خوشم که هرگز نفسی      محروم ز خدمت خیال تو نیم .  
 ۴۱۳ - ملا نسیمی - از ولایت فرخار است، و دانشمند نیک است، اما  
 لوندی و بی قیدی نیز دارد. از اوست این مطلع :

بهر پیکان خدنگ نویسی گردیدم      لله الحمد که باری بدل خود دیدم .  
 ۴۱۴ - ملا غیاث الدین محمد - فرزند شهر هری بود، 'صنعی تخلص  
 میکرد، مردی دانشمند و فاضل بود، و در علوم نجوم و رمل عدیل نداشت. ازوست  
 این معما باسم «علی» :

چو کردم نامه را در عشق بنیاد      قلم را دل زهر سوزفت بر باد .  
 ۴۱۵ - خواجه ابوالقاسم - برادر خواجه ابوالفضل مهنه بود، و  
 اخلاق حمیده و اطوار پسندیده داشت، شعر را نیک می گفت، قاسمی تخلص  
 میکرد ازوست این مطلع :

گر بی رخت سوی چمن بهر تماشا بنگرم      هر بر کن گل خاری شود در چشم من تانگرم .  
 ۴۱۶ - ملا عبدالؤمن - مردی پاکیزه روزگار و نیک اخلاق است،  
 محاور مزار مولانا عبدالرحمن بود، و مزاری تخلص میکرد. این مطلع در تتبع  
 امیرشاهی از اوست. مطلع

در دیست درد عشق که گفتن نمیتوان      گفتن نمیتوان و بهفتن نمیتوان .  
 ۴۱۷ - ملا علی فیضی - از ولایت تربت است، و دانشمند و خوش طبع است،  
 و شعر را بغایت خوب میگوید. ازوست این مطلع :

بلند مرتبه زین خاک آستان شده ام      غمار کوی توام گر بر آسمان شده ام .

### قسم چهارم

ذکر فضلی واجب الاحترام که طبع لطیف ایشان میل نظم دارد،

از آنجمله :

۴۱۸ - ملا حسن علی - روغن گر - مردی فاضل است ، و قصیده را بسیار

خوب میگوید ، مولدش شهر هرات است ، بشعر مداومت نمیکند اما قصیده ردیف

«برف» بنام میر محمد میر یوسف گفته ، مطلعش این است :

بر ابلق سحاب چو آمد سوار برف

گردید بر زمین و زمان قتنه بار برف .

۴۱۹ - ملا زلالی - در شهر هرات تحصیل کرده ، و مولدش خوارزم است ،

و قصیده گوی خوبست ، ازوست این : مطلع

نخواهی کرد باور خار خار سینه چاکم

مگر روزی که گیرد دامت خار سرخاکم .

۴۲۰ - ملا زاده ملا عبد الغفار - از ولایت تاشگند است ، و طالب علم

خوبست ، طبع شوخ دارد . ازوست این . مطلع

رخ نمودن از آن پری عجب است از پری آدمی گری عجب است .

۴۲۱ - ملا لقائی - از محفوظه سمرقند است ، طبع نازک دارد . ازوست

این مطلع :

رخ نمودی و مرا بیسر و سامان کردی

آفرین باد عجب کار نمایان کردی .

۴۲۲ - خواجه بهاء الدین - ولد خواجه ابوالبرکات است ، و خواجه را

احتیاج تعریف نیست ، و مشار الیه صابری تخلص میکند ، و بغایت نازک خیالست .

ازوست این مطلع :

چون من ز غمت کس دل ناشاد ندارد دارم غم و دردی که کسی یاد ندارد .

۴۴۳ - خواجه ایوب - هم برادر اوست ، و از طریق پدر تجاوز نکرده است .

ازوست این : مطلع

تا چشم پر آشوب ، تو گلگون شده از درد

چون غنچه دل اهل نظر خون شده از درد .

۴۴۴ - ملا ساکنی - از سمرقند است ، و طالب علمی کرده . از اوست

این مطلع :

باما بلطف برگس مست تو باز نبست      ارباب ناز را سر اهل نیاز نیست .

۴۴۵ - حافظ پناهی - بکمان ابرو مشهور بود ، و فرزند خراسان بود ،

و آواز خوب داشت چنانکه دوسه جا وظیفه میگرفت ، طبع نیک داشت ، دیوان تمام کرد .

از اوست این مطلع :

بگلگشت چمن گر آید آن غنچه دهن بیرون ...

## قسم پنجم

## ذکر لطایف ارباب هنر،

از آنجمله :

۴۴۶ - ملا سلطان محمد خندان - خوش نویس مقرر مالك خراسان است، ويگانه دوران، اما بسيار بي قيد و بي تکلف واقع شده، و خود را بديوانگی منسوب میدارد، بی را نيك مينوازد. ازوست این مطلع :

ای خرم آنکه جای بمیخانه ساخته      وز همدمان بساغر و پیمانه ساخته.

۴۴۷ - ملا عبدی قلندر - از نیشابور است، و خط استعلیق را نيك مينويسد، و طبع خوب دارد. ازوست این مطلع.

قبلة اهل نظر جز رخ جانان نبود

هر که روتابد از این قبله مسلمان نبود.

۴۴۸ - ملا نظام بدر - هم از نیشابور است، خوش طبع و خوش آواز است، و بمطایبه میل تمام دارد، و استعلیق را خوب مينويسد، و بدیمی بی مثل است. ازوست این رباعی :

ای ساخته از دوری خود زار مرا      وی سوخته از فراق صد بار مرا.

از خنجر هجر سینه ام را مشکاف      وز تیغ جفا دگر میازار مرا.

۴۴۹ - مولانا محمود کاتب - مولدش هرات است، طالب علمی دارد، و خط استعلیق را خوب مينويسد، جوانی آدمی است اما دماغش بسیار ضعیف و ماده سودایش قوی است. ازوست این : مطلع

ای دل شکایت از غم هجران دگر مکن

محروح خاطر م، غم من بیشتر مکن.

۴۵۰ - ملا میر علی - از کاتبان خوش نویس متعین شهر هرات است، جوانی مقبول است، و طبعش در نظم ترکی و فارسی خوشت، اما پیشتر از آنکه شعر خود را بخواند تعریف میکند. این معما ازوست باسم « مهدی » :



خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده      بیگانه ز خویش و آشنا گردیده .  
 یکبارگی از قید خرد و ارسته      در میکدها بی سرو پا گردیده  
 ۴۳۹ - خواجه ابوالقاسم - ولد خواجه شهاب الدین احمد خوافی  
 است ، و بسیار صلاحیت دارد ، بعضی مختصرات دیده ، و خط تعلیق را طوری مینویسد .  
 ازوست این رباعی :

گفتم که زدوریت زغم فرسودم      گفتا که من از درد سرت آسودم .  
 گفتم که بسی مقصرم در خدمت      گفتا که بدین از تو بسی خوشنودم .  
 ۴۴۰ - ملا جهشید منجم - فرزند شهر هرات است ، جوانی لوند است ،  
 و ادراك بلند دارد ، و در علم نجوم مثل او کمست ، با وجود فضایل و کمالات آنقدر  
 بی قید و لاابالی است که بشرح راست نمیآید ، خود را بدیوانگی منسوب میدارد .  
 ازوست این مطلع :

هر کس که نیست زنده بعشقت هلاک به

در هر سری که نیست هوای تو خاک به .

۴۴۱ - ملا حاجی علی - از مشاهیر خراسان است ، خطوط رانیک مینویسد ،

طمع خوب دارد ، و شعر را پاکیزه میگوید . ازوست این . مطلع

سویم گذری شبی عجب نیست      یکشب مه من هزار شب نیست .

۴۴۲ - ملا امان الله - از قهستان است ، و در شهر هرات ساکن است ،

مردی متقی و پرهیزگار است ، طبعش بسیار لطیف است . ازوست این مطلع :

روز در فکرم که شب دل بیتو خون خواهد شدن

شب در این اندیشه ام تا روز چون خواهد شدن .

## قسم ششم

## ذکر لطایف سایر عوام

از آجمله :

۴۳۵ - ملا عبدالصمد - از مشهد مقدسه رضویه است، افشان گر بخوبی

او تا بنای این کار است پیدا نشده، اوّل کتابت میکرد، گویند میر علیشیر دیوان  
مولانا عبدالرحمن را بدو کتابت فرمود، بعد از انمام جهت تصحیح پیش مولانا فرستاد،  
بعضی جاها را که سهو شده بود مولانا بخط خود اصلاح کرده قطعه گفت که : قطعه

خوش نویسی چو عارض خویان      سخنم را بخط خوب آراست .

لیک در وی ز سهو های قلم      گاه حرفی فزود و گاهی کاست .

کردم اصلاح آن من از خط خویش      گرچه نامد چنانک دل میخواست .

هرچه او کرده بود با سخنم      من بخطش قصور کردم راست .

از این واسطه مشارالیه ترك کتابت کرد، و روی بافشانگری و سیاهی سازی و رنگ کاری

آورد، و در آن باب اشتهار تمام یافت، و اختراعات کرد، و این ازوست : رباعی

سیم بدت چو مغز بادام ترست      بادام دو چشم تواز آن خوبتر است .

دندان و لب تو در تکلم گوئی      با یکدیگر آمیخته شیره شکر است .

۴۳۶ - ملا کلان معنائی - ارماوراء النهر است، اما مدتهاست که بجهت

تحصیل به هرات آمده مطالعه میکند و علم معما را خوب میداند از وست این : مطلع

دلا چون ره نمی یابی بزم عیش و شادیها

بیا پهلوی من نشین بکنج نا مرادیها

۴۳۷ - مولانا علمی - از خراسان است و بعنوان قانون نوازی مشهور است و

دعوی مصنفی نیز دارد، این ازوست : مطلع

بعالم از جفایت هر کرا بینم غمی دارد

جفانا کی توان کردن، و فاهم عالمی دارد.

۴۳۸ - ملا غیاث الدین محمد - از نساپور است، جوانی خوست، طالب

علمی هم کرده و طبع نیک دارد، حریمی تخلص میکند. ازوست : مطلع

مكن بى موجبى اى شوخ ترك گفتگو باهن

گناهی کر بغیر از عاشقی کردم بگو باهن .

۴۳۹ - ملا صدقی - فرزند شهر هرات است ، طالب علمی دارد ، اما خالی

از نشائه جنون نیست . این از اوست : مطلع

عرق نشسته زیندم رخ نکوی ترا      زمن مرنج که میخوام آبروی ترا .

۴۴۰ - ملا عارف - از استرآباد است ، و از شعرای مشهور است ، طبع

او بغایت خوبست . ازوست این : مطلع

تا خاک پایت از نظر اهل درد رفت

چندان گریست دیده که دریا بگرد رفت

۴۴۱ - ملا حاجی محمد فوطه - در سمرقند مردی بود فوطه فروش ،

طبع نیک داشت . ازوست این : مطلع

از شوق نرگس تو که هستیم مست از او      چندان گریست دیده که شستیم دست از او .

قاضی نورالله ساوه این مضمون را بسیار نیک گفته .

از ما مشوی دست که مای تو شسته ایم

هم رو آب دیده و هم دست از آبروی .

۴۴۲ - مولانا سلطانعلی - برادر مولانا هلاکی است که ذکر او

گذشته ، مردی درویش است ، در محلی که این مطلع مولانا جامی را : مطلع

کار ما جز فکر مردن نیست دور از یار ما

و که یار ما ندارد هیچ فکر کار ما .

جواب می گفتند ، او بهتر از همه گفت (۱) ، شاه غریب میرزا گفته : مطلع

گر گشاد کار ما بودی ز زلف یار ما      این چنین آشفته و درهم نبودی کار ما .

مولانا ملک گاو گفته : مطلع

کار ما بود بجز مهر و هوای یار ما      یار هم دانسته باشد از هوای کار ما .

۴۴۳ - ملا صدقی - از قاین بود ، و صنعت گلکاری قیام مینمود ، ازوست

این مطلع :

(۱) مطلع او را در اصل ننوشته .

- کدخدائی که مایه هوس است      کد رها کن همین خدای بس است.
- ۴۴۴ - مولانا صافی توزپوش - فرزند هرات است، و در کار خود نا درست،  
بشعر خود اعتقاد تمام دارد، این دو بیت از اوست :
- ز شوق تنگ دهایی دم از عدم زده ام  
بلوح هستی خود نیستی رقم زده ام .
- بیجز حدیث تو با کس نگفته ام سخنی  
اگر بکس سخنی گفتم از تو دم زده ام .
- ۴۴۵ - ملا غیاث الدین علی - مردی خوش خلق است . ازوست این رباعی  
خوبان که زجام حسن مستند همه  
هر عهد که بستند شکستند همه .
- با عاشق خویش آشنائی نکنند  
بیکانه و بیکانه پرستند همه .
- ۴۴۶ - مولانا غیاث الدین علی - از شعرای قدیم است ، و مردی لوند  
و خوش طبع است . ازوست این : مطلع
- از روزه نخواهم که بر آن مه ستم آید  
خواهم ز خدا آنکه مه روزه کم آید .
- عیش همین است که بوستار را جواب گفته . ازوست این نیز : مطلع
- بر بسته شوخ شاطر من لنگ بیلگون  
نیلوفری بیای گلی گشته سرنگون .
- ۴۴۷ - خواجه حافظ احمد - حفظ کلام دارد . و فرزند شهر هرات است .  
ازوست این : مطلع
- گفتمش در نظر آن رخ بصفای قمرست  
زیر لب خنده زنان گفت صفای دگرست .
- ۴۴۸ - مولانا حیدر کلوچه - مردی عامیست ، و قبل از این در بازار ملک  
بکلوچه پزی مشغول بود ، اما حالا از شعرای مقرر شهر هرات است ، ابیات نیک  
دارد از اوست این : مطلع
- پس از این بهر سر ره من و عرض بینوائی  
که کنم دعا بجانت بیبانه گدائی .

بعضی یاران ظرافت می کنند که يك و بد اشعار خود را امتیاز نمیتواند کرد ، چنانکه هرگاه این مطلع او را که :

چنان طوطی صفت حیران آن آئینه رویم

که میگویم سخن اما نمیدانم چه میگویم .

خواننده تعرض میکنند متالم میشود ، و اگر تحسین میکنند خوشحال میگردد .

۴۴۹ - خواجه حافظی - از دارالامان کرمان است ، اما از سیاری اقامت

شهر هرات میتوان گفت که از آنجاست ، طالب علمست ، و از حکاکي صاحب وقوف . ازوست این مطلع :

فروغ ماه رخت دیده را پر آب کند کسی ندیده که مه کار آفتاب کند .

۴۵۰ - درویش قاسمی - از اصفهان است ، مردی ظریف و عارف و صحبت

دیده بود ، و بمصاحبت امیر نجم بماوراءالنهر رفت . این ازوست : مطلع  
شب میخوردن از فردا بیندیش که این شب را عجب روزیست در پیش .

۴۵۱ - ملا حیرتی - از ولایت تون است ، اما چون در مرو شو و نما

یافته بود ، بمر وی مشهور شده ، صاحب جمال بود ، و طالب علمی کرد ، طبعش شوخ بود ، چون بشعر مشغولی نمود رشد تمام کرد ، اما از خود بینی و عجب و بانائی (۹)

بهر دیار که رفته حیجالتی بدو رسیده . این دو مطلع ازوست : مطلع

قضا که صورت یوسف چنان لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد .

مطلع دیگر

از زهر چشم یار چه جای شکایت است

آن زهر چشم ندست که عین عنایت است .

۴۵۲ - ملا پیامی - مروی است اکثر اوقات در شیوه قلندری میگشت ،

میگویند آخر بابر میرزا او را تربیت کرده صدر ساخته بود . این ابیات ازوست : نظم

وفا وعده کردی جفا مینمائی      مه من عجب بیوفا مینمائی .

چو بیگانگان مگذر ای بوردیده      که در چشم من آشنا مینمائی .

- پیامی جو زلف بتان میقراری بدام کسی مبتلا مینمائی .
- ۴۵۳ - ملا حاجی محمد - نقاش متعین شهر هرات بوده است ، و خوش طبع است ، و خیالات غریب میکند ، و کم فنی باشد که او را در آن اندیشه بخاطر نرسد خواه راست و خواه غلط . ازوست این : مطلع  
بخورده ریزه خود گل شکفتگی چه نمود  
که نا شکفته درون وی از خزان پر بود .
- ۴۵۴ - ملا درویش محمد - از آدمی زادگان خراسان است ، و ترکیت نیز دارد ، کوکلتاش<sup>(۱)</sup> محمد مومن میرزا بوده ، اول رنگ و روعن کاری میکرد ، چون بملازمت استاد بهزاد رسید عشق تصویر و نقاشی پیدا کرد ، و استاد نیز بتربیت او مشغول شد ، و در اندک فرصتی کامل شد ، طبع نیک دارد . ازوست این : مطلع  
کجا مجنون چومن در عشق درد و محنتی دارد  
که اواز عاشقی چیزی که دارد شهرتی دارد .
- ۴۵۵ - مولانا مجلسی - سید محمد نام دارد ، فرزند هرات است ، اول غریبی تخلص میکرد ، چون بمجلس سلطان صاحبقران رسید میرزا جهت خاطر شاه غریب میرزا تخلص او را بمجلسی قرارداد . ازوست این بیت :  
هر زمان کردی زکوی دوست سر بر میکند ....
- ۴۵۶ - ملا صفائی کرمانی - گویند مردی بامر اداست . ازوست این : مطلع  
ز شوق شست کمان اروان عالمگیر  
دمی ز حنده نیاید بیکدگر لب تیر .
- ۴۵۷ - ملا فیضی کاردگر - ولد استاد محمد لعبت باز است ، او بعشق بازی اشتغال تمام مینماید ، شعرش بدست . مرد نیک است ، ازوست این مطلع :  
گر چه رفت از چشم گریام چو اشک آن تندخوی  
چشم میدارم که آب رفته باز آید بجوی .
- ۴۵۸ - ملا شاه محمد - ولد مولانا حسن شاه شاعر است ، ابریشم کاری میکرد . ازوست این مطلع :

(۱) کوکلتاش یعنی همشیر . در حاشیه اصل

- میشدم در طلب یار و نمی پرسیدم      خبرش را ز کسی تا که نگوید دیدم .
- ۴۵۹ - ملا رئیس - از قریه شاخت است از بلوک قاین ، ازوست این مطلع :  
می مده ساقی بدن چندانکه لایعقل شوم  
کز خیال او مبادا لحظه غافل شوم .
- ۴۶۰ - مولانا قطب الدین - از قریه اقصا است که در ولایت اندجان  
است ، از آدمی زادگان است ، طالب علمی دارد ، و خط را خوب مینویسد . ازوست این مطلع :  
ما که در سالی ، میدیدیم ماهی را بن خواب  
بر دری دیدیم هر سو جلوه گر صد آفتاب .
- ۴۶۱ - مولانا عبدالجلیل - حبش مولانا آلهی است ، مردی نیک  
است ، شعر را نیز نیک میگوید . ازوست این : مطلع  
ز بس که کاست مه از میل طاق ابرویش  
شد آنچنان که نمود استخوان پهلوش .
- ۴۶۲ - ملا کوکبی - از مردم معتبر بخارا است ، و طالب علمی کرده ،  
و ار موسیقی وقوف تمام دارد این رباعی اوست . رباعی  
گر یار بنا مناسبی سیر کند      و زکوی صلاح ده سوی دیر کند .  
عم نیست دلاچویار بیمهر و وفاست      با ماچه وفا کرد که ما غیر کند .
- ۴۶۳ - ملا والهی سمرقندی - طالب علمست ، و بنخواجه عطا شهرت  
دارد ، مردی نیک است ، ازوست این . مطلع  
ز چاک سینه بناخن دل حزن کندم  
جداچو گشتم از آن مه دل اینچنین کندم .
- ۴۶۴ - ملا هجری اندجانی - مردی فقیرست ، بقدر طالب علمی دارد ،  
در اوایل لوید و اوپاش بود ، اما آخر روی مگوشه فقر و درویشی آورد . ازوست  
این : مطلع  
بر رخ نشسته گرد ملامت بسی مرا      نبود عجب اگر شناسد کسی مرا .
- ۴۶۵ - ملا لقائی - از خراسان است ، اما اکثر اوقات در ماوراء النهر

گذرانیده، و همیشه در نظر سلاطین معزز و مکرم بوده، در شعر و معما خوبست.  
ازوست این مطلع:

ز هر طرف کفتم زرد و زعفران کرده

بهار عمر من است این چنین خزان کرده.

این رباعی نیز از او مشهور است: رباعی

مسکن شده کوچه ملامت ما را ره نیست بوادی سلامت ما را.

درویشانیم ترك عالم کرده این است طریق تا قیامت ما را.

۴۶۶ - ملا مقصود تبرگر - از شهر هرات است، و مردی نامراد و فانی صفت

است، اوقات بکسب میگذراند، طریق رباعی را خوب میداند. ازوست این رباعی:

جانا همه از تو تند خوئی آید وز خوی بد تو فتنه جوئی آید.

گوئی که بجز جفا نیاید از من بالله که از تو هر چه گوئی آید.

۴۶۷ - ملا یوسفی (۱) - از اطبای مشهور خراسان است، مردی خوش خلق

و جهان گشته و صحبت دیده است، و شعرش پاکیزه. از اوست این مطلع:

میزد سپهر لاف ز رفعت بکوی او شد آفتاب گرم و برآمد روی او.

۴۶۸ - ملا دوست - از ولایت اسفزار است، شعرشناس نادر و شاعر کامل

و ماهر است، و ابیات و اشعار استادان بسیار بخاطر دارد، و در وادی قصیده انوری

زمان است. ازوست این مطلع:

وقت گل آمد و اسباب طرب بدست مرا

داده نایاب و ز کس روی طلب نیست مرا.

۴۶۹ - ملا شهاب - فرزند شهر هرات است، مردی فقیرست، و طبعش

بمعما مایل. این معما باسم او از اوست: معما

یاران حذر کنید که بدهید دل ز دست

کان شهسوار بر فرس دلبری نشست (۲).

(۱) یوسفی طبیب طاهراً همان یوسف بن محمد هروی است مؤلف « فواید الاحیاء » و

« ریاض الادویه » و « جمال الفوائد » و طبّ مظلوم متوفی در حدود ۹۵۰ هـ

(۲) فرس بهارسی « اسب » باشد و دل دست که « س » است چون ار آن اسقاط کرد « اب »

بجای ماند و چون « شه » بر آن سوار شود « شهاب » حاصل گردد که نام مولانا است.



- ۴۷۰ - ملا یقینی - هم از خوش طبعان هرات است ، و خط ستهلیق را بد نمی نویسد ، اما خالی از جنون نیست . ازوست این : مطلع  
تا بکی خواهم بدرد و محنت و غم زیستن  
زیستن گر این چنین باشد نخواهم زیستن .
- ۴۷۱ - ملا معزی لنگ - از اولاد اجماد مقرب الحضرة باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره است ، مردی لوند است . ازوست این مطلع .  
خضر خط او نشان از آب حیوان میدهد  
از لبش عیسی سخن میگوید و جان میدهد .
- ۴۷۲ - ملا اسمی - فرزند هرات است ، و مردی درویش و نامراد است ،  
بقدر خود طالب علمی هم کرده . این معما ازوست باسم « بابا » :  
دیروز بمکتبی مرا بود گذار دیدم همه دلبران خورشید عذار ،  
هندو بچه نشسته لوحی بکنار میکرد برسم خود الف بی تکرار .
- ۴۷۳ - ملا بیدلی لنگ - از گذر خیابان هرات بود ، همیشه در گوشهای میخانه اوقات میگذراید . ازوست این مطلع :  
چشم پر خون و خیال خال آن دلبر درو  
مجمری پر آتش است و پاره عنبر در او .
- ۴۷۴ - ملا سروی - ولد حافظ علی بیرجندی است که علم قرائت را درین زمانها برابر او کسی ندانسته ، اما مولاسروی غریب هیأت مطبوع دارد ، معلوم نیست که از زمان آفرینش تا غایت مثل او پیکری از کتم عدم بشهرستان وجود آمده باشد ، ظاهراً استاد این بیت را جهة او گفته : بیت  
صد هزاران آفرین صنع خدای پا کرا  
کافریدار آب و گل سروی چو تو چالا کرا .
- اما شاعری معنی انگیز است . ازوست این : مطلع  
کاشکی دامن کشان آید قدر عنای او تا بیند دیده عیری شان پای او .

۴۷۵ - خواجه طاهر محمد - ولد عبدالسلام خباز است ، جوانی نيك است ، ملازم و مصاحب فریدون حسین میرزا بود . از اوست این معما باسم « بابا » :  
آن خالهای مشکین بر عارض تو از دور  
بالای باده صاف چون دانه های انگور .

۴۷۶ - ملا فرهادی - از ماوراء النهر است ، و ملازم عبیدخان بود .  
ازوست این : مطلع

بتان شما شه حسنید و من گدای شما  
ز دست من چه بر آید بجز دعای شما .

۴۷۷ - ملا صدر - بلاجوردشوئی مشهور است ، فرزند ابهر است ، مردی خوبست اما شعر خود را تعریف بینهایت میکند ، و بسیار معتقد است . ازوست  
این : مطلع

چه میکنم ز دیاری که نیست یار آنجا  
کجاست خاک رهش تاشوم عبار آنجا .

۴۷۸ - ملا جزوی - از جاب عراق است ، چند وقتی در هرات بود ،  
باز عزیمت وطن نمود . ازوست این : مطلع  
عاشق و بدنام اگر گشتم دلم باری خوشست  
عاشقی بدنامی دارد ولی کاری خوشست .

۴۷۹ - ملا فتحی - از ولایت اندجان است ، و در ملازمت بابر میرزا  
میباشد . از اوست این بیت :

منکر عشقند بی دردان بحمدالله که من

درد مندم عاشقم بیدرد باری نیستم .

۴۸۰ - ملا خلقی بخاری - در اوایل نواز بود ، و حالا تجارت میکند .  
از اوست این مطلع :

خراب ماه و شان چو آفتابم من      بهر کدام جدا عاشق حرابم من .

۴۸۱ - مولانا میلی - از ولایت حصار است ، طالب علمی دارد ، معما

را نیز نیک میداند . ازوست این : مطلع

جفا همین نه از آن شوخ بیوفا دیدم

ز هر که چشم وفا داشتم جفا دیدم .

۴۸۲ - ملا مقیمی - از بخارا است ، مردی لوداست . این مطلع را برای

جانی نام جوانی گفته : مطلع

گوشه چشمی نمود آن دلبر جانی مرا

کرد از عین محبت لطف پنهانی مرا .

۴۸۳ - ملا روحی بخاری - ملازم شیبک خان بود ، و داروغگی کان

فیروزه را داشت ، پیشتر از ملازمت قلندر بود ، در ایام دولت نیز بیاران در همان

رنک بی تکلفانه ملاقات میکرد . این دوبیت در تعریف شب از اوست : بیت

شبی همچون مرکب بود تاریک رهی در وی چو شق خامه یاریک .

شده طاس سپهر از مشک سوده سواد اندوده همچون دیگ دوده .

۴۸۴ - ملا رهائی - از ماوراءالنهر است ، در صورت قلندری بهرات

آمده ار آنجا بکعبه رفت . از اوست این مطلع .

عنچه را در سخن آورده دهن میگوید

می فشاند کهر از لعل و سخن میگوید .

۴۸۵ - ملا علی بخاری - مردی طالب علمست ، و خالی از عشقنازی بیست .

ازوست این رباعی :

تا کی بمن زار جفا خواهی کرد باغیر برغم من وفا خواهی کرد ؟

اینک من بیچاره ز کویت رفتم بدینم که دگر جفا کرا خواهی کرد .

۴۸۶ - مابلایی - هم از بخارا است ، مردی بی تعین و بیقید ولوند است ،

گاهی مقلدی نیز میکند . این مطلع از اوست :

میروی جلوه کنان جانب ما مینگری

گر دلت جانب ما بیست چرا مینگری ؟

۴۸۷ - ملا طفیلی - از حصار است ، مردی نامراد است ، طبع خوب دارد  
این مطلع ازوست :

چسان پنهان شبی در گوی آن نازك بدن باشم  
که برق آه روشن میکند جاائی که من باشم .  
۴۸۸ - ملا سرکای بخاری - مردی لوند است ، سامانی تخلص میکند ،  
خالی از طالب علمی نیست . از اوست این بیت :  
چو من دیوانه در عاشقی پیدا نخواهد شد  
اگر پیدا شود مانند من رسوا نخواهد شد .

۴۸۹ - ملا جرمی - از بخارا است ، مردی بیقید است و تعنی ندارد .  
از اوست این مطلع :

سر بیالین چونهم غیر دو چشم تر من  
نیست یاری که دمی گریه کند بر سر من .  
۴۹۰ - همائی سمرقندی - طبعی لطیف دارد : و خوب میخواند . از اوست  
این مطلع :

دوش دستار گرو اری صهبا کردم      داشتم در دسری از سر خود وا کردم  
۴۹۱ - فانی کور - از بخارا است ، و معمارایک میداند ، و طبعش غرایب  
پسند است . ازوست این مطلع .

به داغ تازه مرا بردل مشوش بود      ز کاروان غمت مانده جای آتش بود .  
۴۹۲ - ملا ذهنی - از کابل است ، و اندک طالب علمی دارد ، بقدر خطی هم  
مینویسد . ازوست این مطلع :

من که همچون زلف مشکینت پریشان مانده ام  
گردنی کج کرده در روی تو حیران مانده ام .  
۴۹۳ - مولانا لسانی - از شیراز است ، و خوش محاوره و خوش صحبت  
است ، و اکثر خطوط را بیک مینویسد . این دوبیت از اوست :

نه باتو دست هوس در کمر توان کردن      نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن .  
 فغان که گریه من آنقدر زمین نگذاشت      که در فراق تو خاک کی بسر توان کردن .

۴۹۴ - فغانی - هم از شیراز است . ازوست : مطلع

هر مصور کان جمال وقامت موزون کشد

حیرتش آید که ناز و شیوه او چون کشد .

۴۹۵ - مولانا گلخنس - از ولایت قلم است ، در زمان سلطان حسین میرزا

بشهر هرات آمده بود ، بغایت سفیه و بدزبان و بی باک و ملامتی بود ، محمد حسین  
 میرزا او را رعایتی نیک کرد ، آخر از او جریمه در وجود آمد ، سیاست رسید . از اوست  
 این مطلع :

بجان کندن مرا سنگین دلان دیدند و غوغا شد

که عاشق پیشه شیرین تر از فرهاد پیدا شد .

۴۹۶ - وحیدی - خویش گلخنس است ، اوینز باطوار برادر خود منسوب

است . از اوست این مطلع :

زهجر روی تو آواره در جهان شده ام ....

۴۹۷ - محبی نشابوری - مردی رند و لا ابالی بود ، و اکثر اوقات

بامیرزادگان جغتای مصاحبت میکرد . این دوسه بیت از اوست : شعر

نمی بینمت مایل دردمندان      حذر کن ز درد دل دردمندان .

من و اشک سرخی و رخسار زردی      همین ها بود حاصل درد مندان .

محبی هر آنکس که مقبل باشد      عجب گر بود قابل درد مندان .

۴۹۸ - دیوانه نشابوری - از شعرای قدیمست ، طبع نیک دارد . این

دو بیت از اوست : شعر

ای لب لعلت ز آب زندگانی پاکتر      زندگانی بی لب لعلت نمیخواهم دگر .

ایروان دلکشت ز اغان مشکین بنگرند      در تلاش افتاده باهم بر سر بادام تر .

۴۹۹ - سلیمان ترکمان - شعر را نیک میگفت ، و طبع غریب پسند نیز

دارد . از اوست این مطلع :

- با آن سوار رعنای چون سایه همعنانم      جائی که او نباشد بودن نمیتوانم .
- ۵۰۰ - ملا ساقی - در گذر خیابان هرات میبود ، مردیست طالب علم ،  
و گاهی از اونظمی سرمیزند ازوست این : مطلع  
آن پری در خانه نگذارد من دیوانه را  
آیم از درماندگی بینم زدور آنخانه را .
- ۵۰۱ - ملا حاجی - بر سر مزار شیخ سعدالدین تفتازانی می بود ، مردی  
پاکیزه و درویش است . از اوست این مطلع :  
گرچه مردم محرم بزم وصال نیستم      خوشدلم باری که هرگز بیخیالت نیستم .
- ۵۰۲ - ملا خواجه خیابانی - از جوانان خوش طبع شهر هرات است ،  
طالب علمی دارد ، معما را خوب میداند . ازوست این مطلع .  
بتعریف دهانش غمیچه را گفتار بایستی      باستقبال قدش سرو را رفقار بایستی .  
این بیت بهتر از مطلع واقع شده : بیت  
بدیواری که بینم صورتش زین آرزو میرم  
کز آب و خاک من بنیاد آدیوار بایستی .
- ۵۰۳ - ملا وصفی - از شعرای قدیم سمرقند است ، و خوش طبعان ممالک  
اورا از استادان میدانند . از اوست این مطلع .  
کاسه دار مجلس رندان بی سامان شدم  
کشتی می ده که در گرداب سرگردان شدم .
- ۵۰۴ - ملا شاه حسین - بزمی تخلص میکند ، فرزند خراسان است ، طبع  
خوب دارد . از اوست این . مطلع  
خشک سال هجر را باور اگر میداشتم  
تخم مهر دلبران در سینه کی میکاشتم ؟
- ۵۰۵ - ملا بیخودی - از عاشق پیشگان سمرقند است ، طبع خوب دارد .  
از اوست این مطلع :  
هزار گونه جفا از تو برداست مرا      هنوز دل بجفای تو مایلست مرا .

۵۰۶ - ملا افسری - مردی بتواضع است ، اما تعصب تمام دارد ، از اوست

این : مطلع

ای شوخ میل خنجر بیداد کرده معلوم میشود که مرا باد کرده .

۵۰۷ - ملا نادری - از بنجار است ، و بشعر نو درآمده ، طبعش خالی از

لطف نیست . و از اوست این مطلع :

آن نازنین که شد سر ما خاک راه از او

با ما هنوز بر سر ناز است ، آه از او .

۵۰۸ - ملا ویسی - از سمرقند است ، او نیز بشعر نو درآمده . از اوست

این : مطلع

نمیتوان بتو ظاهر غم نهان کردن عجب غمیست که ظاهر نمیتوان کردن .

۵۰۹ - ملا عبدالله - از قزوین است ، و چهل سال است که ساکن شهر

هرات است ، و تحصیل کرده ، و در حکمت نیز دخل میکند . از اوست این : مطلع

بس که در دیده مردم دهنت ناپیدا است تا بگوئی سخنی هیچ ندانند کجاست .

۵۱۰ - مولانا یوسف چاکری - از آدمی زادگان شهر هرات است ، اما

مردی لوند و بی اعتدال است . از اوست این : مطلع

از سر کوی تو با درد والم میرفتیم دردمندانه بصحرای عدم میرفتیم .

۵۱۱ - ملا احمد سرّاج - از ولایت سبزوار است ، طبعش در شعر بیک

است ، همیشه لغز میگفته . این لغز شمع از اوست : لغز

آن چیست که در انجمنش جا باشد خورشید عذار و سرو بالا باشد .

جاش بود ولی بمیرد هر روز این طرفه که نشست و بر پا باشد .

۵۱۲ - مولانا ظریفی - از ولایت تون است ، بیشتر قصیده میگوید ، لایالی

و بی تعیین واقع شده . از اوست این : مطلع

جهان اگر چه با سباب بی شمار خوش است

ز هر چه هست بعالم وصال یار خوشست .

- ۵۱۳- ملا عشرتی - ولد حلبی طنبورچی است ، طبعش در نظم ترکی بد نیست . ازوست این مطلع : ترکی... ( در اصل ذکر شده )
- ۵۱۴- ملا باباجان - از شهر هرات است ، گاهی سبقی میخواند ، طبعش نیک است ، عشرتی تخلص میکند . ازوست این مطلع :
- روز فراق یار که با صد ندامت است      روز فراق نیست که روز قیامت است .
- ۵۱۵- کورلطیف - از شعرای نیک ماوراءالنهر است ، طبعش خالی از لطفی نیست ، و اطوارش از این بیت معلوم میشود : بیت
- سبوی ناده بسر میبریم و خوش عیشی است  
اگر مدام توان این چنین بسر بردن .
- ۵۱۶- مولانا لطفی - از تاشگند بود ، حسن تمام داشت ، و بر جوانی دیگر عاشق بود ، و موی بر سر گذاشت ، این مطلع را در آن محل گفته : مطلع
- ساخت بی لیلی وشی ژولیده مو گردون مرا  
یکسر مو فرق نتوان کرد از مجنون مرا .
- ۵۱۷- شیخ زاده - کیفیت احوالش معلوم نشد ، اما لطافت طبعش از این مطلع معلومست : مطلع
- بیکدم فراق آنچنان ساخت مارا      که آن یار دیرینه شناخت مارا .
- ۵۱۸- ملا نوری - سیره مولانا حسن شاه معروفست ، در ملاقاتش فهم میشود که گوهر آن دریای معانی است ، چرا که خوش طبع و ندیم شیوه و مقلد است ، و ابیاتش در رنگ اشعار جدش واقع میشود ، ازوست این : مطلع
- سجده کردن پیش روی دوست نه از بندگیست  
رخ نهادن بر زمین از غایت شرمندگیست .
- ۵۱۹- آفاق بیگه جلایر - ابیات نیک دارد ، ازوست این : مطلع
- حل شد از غم همه مشکل که مرا دردل بود  
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود .



۵۴۰ - فروغی - از ولایت نسا بور است . از اوست این مطلع :

دور از رخ تو دیدن اغیار مشکل است      نادیده وصل گل ستم خار مشکل است .

۵۴۱ - ملا خاصی - در بلاهت ثانی ندارد ، و ماخولیا بر او غالب است .

از اوست این مطلع :

ما عاشقیم و رند بمیخانه میرویم      پیمان شکسته بر سر پیمانه میرویم .

۵۴۲ - وصفی - بیره ملا معین واعظ بود ، نشأه جنونی دارد ، از اوست

این : مطلع

چو با سگت نتوانم که عرض حال کنم      بخویش گویم و خود را سگت خیال کنم .

۵۴۳ - مولانا علاء الملک - از ولایت سبزوار است ، خط مستعلیق را

خوب مینویسد ، طبعش لطیف است . از اوست این مطلع :

اگر در عشق او دم در کشم آتش بجان افتد .

و گر آهی کشم ترسم که آتش در جهان افتد

۵۴۴ - ملا قاسم عاصم - جوانی فقیر و نامراد است ، و نظمی نیز میگوید .

از اوست این مطلع :

یاد روزی که ز خیل وحشت میبودم      متصل سایه صفت در قدمت میبودم .

۵۴۵ - ملا هجری - فرزند هرات است ، افیون بسیار میخورد . از اوست

این مطلع :

ای که با مدعیان کارتو لطف و کرم است      در حق اهل محبت چه جفا و ستم است .

۵۴۶ - ملا سیری - از بلده مرو است ، طالب علمی دارد ، بدیهه راروان

میگوید . از اوست این مطلع :

چرا چو آهوی وحشی رمیده از من      چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من ؟

۵۴۷ - ملا محمد علی - از اولاد بی بی سوقی بود ، و او از خدما حرم

سلطان حسین میرزا بود ، محمد علی بغایت جوانی خوش طور و خوش طبع وفانی

صفت بود ، همراه کاروان بخارا عزیمت آن دیار کرد ، در راه قطاع الطريق او را

تلف کردند . در مرثیه میرزا این رباعی از اوست : مرثیه

- شام اجل تو مه فکند افسر خویش      بر کند ز دوریت رخ انور خویش .  
 برخاست بماتم تو شمع از سر سوز      پیچید ز سوز دل سیه بر سر خویش .  
 ۵۲۸ - ملا عبدالکریم - از جامه بافان نشابور است ، بغایت صاحب جمال  
 بود ، گاهی تخلص میکرد . از اوست این مطلع :  
 هر که از قید تعلق يك قدم بیرون نهاد  
 از تجرّد پا چو عیسی بر سر گردون نهاد .  
 ۵۲۹ - میرزا علی خلیج - ملازم جناب نقابت پناهی امیر فریدون جعفر  
 است ، طبعش بد نیست . از اوست این مطلع :  
 دین عشاق بجز دیدن جانان نبود      هر کرا میل بدین نیست مسلمان نبود .  
 ۵۳۰ - ملا فقیری - مردی عامی است ، اما بغایت آزاده و فارغ البال است ،  
 و دیوان غزل تمام کرده . از اوست این : مطلع  
 ساخت پابوس توای سرو سرافراز مرا      گرتو با خاک برابر نکنی باز مرا .  
 ۵۳۱ - ملا جارویی - از مردم ترك است که در نواحی بلخ میباشند ، دیوانه  
 و قمار باز و بی اعتبار است . از اوست این دو بیت :  
 صدره سرم بکوی تو گر خاک در شود      کی شوق پای بوس تو از سر بدر شود .  
 ای شمع امشب از سر بالین من مرو      یکشب چه شد بروی تو ام گر سحر شود .  
 ۵۳۲ - ملا سوادى - خط و سواد ندارد ، و او را از جانب . . . . باسیری  
 آورده فروخته اند ، از اوست این بیت :  
 بسوختیم و کسی نیست در حوالی ما      که پیش یار بگوید خراب حالی ما .  
 ۵۳۳ - ملا نجمی - از شیروان است . از اوست این مطلع :  
 آباد از خیال تو ویرانه دلم      جان منی و جای تو ویرانه دلم .  
 ۵۳۴ - ملا بسمچی - فرزند هرات است ، سابقاً بسمه کاری میکرد ، و حالا  
 بر مالی اشتغال دارد ، شعر بسیار گفته ، اما به از این مطلع که بجهت خانه اش که  
 آب ویران ساخته نگفته است : مطلع  
 مدام خانه چشم ز آب دیده خرابست      خراب چون نشود خانه که بر سر آبست .

۵۳۵ - ملا قوسی - از شهر هرات است ، مردی نامراد است . از اوست

این مطلع :

جائی که توئی نیست کسی را گذر آنجا از من که تواند که رساند خبر آنجا .

۵۳۶ - ملا مائی تربتی - از آدمی زادگان آن دیار است ، نویسنده کی میکند ،

طبع خوب دارد . از اوست این بیت :

ز ت کمتر نه آموز از او تمکین محبوبی

که پیشش سجده آرند و بگویند يك سخن با کس .

۵۳۷ - ملا ابوالمعالی - از ولایت خواف است ، و درویشی بروجالب است ،

بشعر و معما نیز توجه مینماید ، سامعی تخلص میکند ، و این معما از اوست باسم « آدم » :

دامن بخون گر ساختی ای آسمان خورشید را

باری بخونم تر مکن جیب مه امید را .

۵۳۸ - ملا تابعی - فرزند شهر هرات است ، و نقاشی کاسه و طبق میکند ،

و گاهی نغمه از او سرمیزند . از اوست این رباعی :

دور از تو بدرد و محنت و غم بودم      با سینه ریش و چشم پر نم بودم .

بانی همه شب بناله همدم بودم      بی یاد تو القه دمی کم بودم .

۵۳۹ - مولانا شاه محمد - ملازم بابر پادشاه بود ، منصب کتابداری داشت .

این مطلع از اوست :

هر چند شعله زد شب غم برق آه ما      روشن بگشت پیش تو روز سیاه ما .

۵۴۰ - درویش حیدر تونیانی - قلندر شیوه است ، و موسیقی را خوب

میداند . از اوست این : مطلع

چه روم کعبه که بینم در و دیوار آنجا      من و کوش که بود لذت دیدار آنجا .

۵۴۱ - شاه محمد قورچی - شعر فارسی و ترکی را خوب میگوید . از اوست

این مطلع :

بقصد خون من برخاست با هر کس که نشستم

بجان من بلائی راست شد با هر که پیوستم .

۵۴۲ - ملا درویش - از ولایت سرخس بود ، مردی عامیست . از اوست

این مطلع :

کشم بدیده و دل نقش ابروان ترا      به بین بچشم که چون میکشم کمان ترا .

۵۴۳ - مولانا نور الله - از ظرفای خراسان است . از اوست این : مطلع

جانرا فدای لاله عذارى نساختم      ای روی ما سیاه که کارى نساختم .

۵۴۴ - ملا نوائى - از آدمى زادگان خراسان است ، طالب علمى کرده ،

خالى از ابدالى نيست . از اوست این مطلع :

دل بزنجير سر زلف نگارى مايست

بايد اين ديوانه را زنجير وامرى مشكل است .

۵۴۵ - ملا ضعیفی لنگ - از نشابور بود ، و طالب علمى داشت ، اول رند

و لا ابالى بود اما آخر پياده بحج رفت . از اوست این : مطلع

چوسر بحلقه زلف بتان در آوردم      سرى بعالم ديوانگى بر آوردم .

۵۴۶ - ملك معزالدين - نویسنده است ، از ولایت خواف است ، جوانى

بغايت نيکست . از اوست این : مطلع

گر مرا در عشق غمخوارى نباشد گو مباش

اين چنين عم بر دل يارى باشد گو مباش .

۵۴۷ - ملا فراقى - از ولایت جوين است ، مردى فقير است . از اوست

این : مطلع

شب قدرست رلف يار و دل گم کرده راه آنجا

همى بينم دايل روشنى جز برق آه آنجا .

۵۴۸ - ملا زين الدين على - ملازم بدیع الزمان ميرزا بود ، و در نویسندگى

وقوف تمام داشت ، نى را بيك مينواخت ، دو بيتى بيز ميتوانست خواند . از اوست

این مطلع :

قامت سرو که در آب نمودار شده      کرده دعوى بقديار و بگوسار شده .

۵۴۹ - ملا مجرمی - از آدمی زادگان هرات است ، اما اکثر اوقات

در ماوراءالنهر بود ، طبع خوب دارد . از اوست این رباعی :

شوخی که نقاب از رخ خود برنگرفت      جز جور و جفا طریق دیگر نگرفت .  
گفتیم برافروز شبی شمع وصال      افسوس که گفتیم بسی در نگرفت .

۵۵۰ - میرم سیاه - از خوش طبعان مشهور شهر هرات است ، اما طبعش

بهزل و مطایبه مایل واقع شده ، هرچه میگوید نیز در آن رنگ است . این قطعه او مشهور است : قطعه

گفت بامن دلبری گر وصل خواهی زر بیار

عاشقان کی وصل را بی زر تمنا کرده اند .

گفتمش من عاشق پا کم ندارم سیم و زر

این چنینم تا لوای عشق برپا کرده اند .

گفت میرم فکر زر کن زانکه عشق پا کرا

کیدبان مفلس مفلوک پیدا کرده اند .

این رباعی هم از اوست : رباعی

هر سروقدی که قد رعنا دارد      مانند الف میان جان جا دارد .

بالای تان بالای جاست مرا      جان باد فدای آنکه بالا دارد .

۵۵۱ - ملا مجرمی میرشکار - از مردم ترك است ، و از تولد داران است (؟)

و مردی نامراد است . این دوبیت از اوست . شعر

جانا گرم بندگیت شاد میکنی      مانند بنده ایست که آزاد میکنی .

شمشاد ناقد تو برابر نمیشود      خود را چرا برابر شمشاد میکنی .

۵۵۲ - ملا داسم غمزه - از جمله طرفای بخارا است ، و مردی لود و

عاشق پیشه و بی قید است ، از اوست این مطامع :

شکست بر سر من محتسب سوی مرا      دام شکسته شد و ریخت آبروی مرا .

## قسم هفتم

## ذکر لطائف وزرای عالی مقدار .

از آنجمله :

۵۵۳ - خواجه ميرك - در ایام حكومت زينل خان وزير يك قلمه خراسان بود ، این فقير دولت ملازمت اورا دریافت ، چندان بزرگی و همت و اخلاق حمیده از او مشاهده افتاد که مزیدی بر آن متصور باشد ، طبع لطیف دارد اگر چه بنظم مداومت نمیکند اما گاهی اتفاق می افتد . از اوست این مطلع :

مهی کز شائۀ خوبی نمیداند ز سر یارا

کجا داند غم عشق سراندازان شیدا را .

۵۵۴ - ملا حسنعلی - وزیر نازن يك بود ، و مردی خالی از نامرادی نبود . از اوست این مطلع :

هر کسی جوید هلال و خاطر ما بدر جست

زانکه شکل او بشکل یار میماند درست .

۵۵۵ - میرزا قاسم - ولد خواجه میرکی وزیر دیوان میرزا بدیع الزمان بود ، در شعر ترکی و فارسی و معما و اشاء و املا و خطوط ارجوانان شید خراسان است ، از اوست این مطلع :

مازم خیال ابروی او چون هلال کرد گشتم چنان ضعیف که نتوان خیال کرد .

## قسم هشتم

## ذکر لطائف امرای نامدار.

از آنجمله :

۵۵۶ - میرزا مقیم کینخسروی - از امرای نیک سلطان حسین میرزا بود ، طبع لطیف داشت ، و همیشه شعرای زمان در مجلس او حاضر بودند . از اوست این مطلع :  
 شراب خوردن دایم خراب ساخت مرا      خراب بودم و آخر سراب ساخت مرا .

۵۵۷ - میر قاسم ولدی - هم از امرای نامدار میرزا بود ، طبع لطیف داشت ، و همیشه بشعرای زمان صحبت میداشت . از اوست این مطلع :  
 تاج سلطانی که هر ترکش سری را افسر است  
 ترك او خوشتر که در هر ترك او ترك سرست .

۵۵۸ - مغول عبدالوهاب - از آدمی زادگان محفوظه سمرقند بود ، و شیبک خان او را تربیت کرده منصب شعاولی بدو اررانی داشته ترخان ساخت ، شعر ترکی و فارسی را خوب میگفت ، جوابی بی تکلف بود ، و مشرب صافی داشت . از اوست این مطلع :

شهریست پر زفتنه و سرفتنه یارمن      وه چون کنم ، نفتنه شهریست کارمن .

۵۵۹ - امیر رستم علی - ولد امیر قاسم علی ترکی گوی بود ، از امیرزادگان خراسان بصلاحیت او کم بود ، از اوست این مطلع :  
 هر که ز باز رو بچمن خنده میکنی      گلهای باغ را همه شر منده میکنی .

۵۶۰ - شاه ولد بیک - جوانی موالی و ار امیر زادگان ممالک عراق بود ، و در ملازمت جناب جگر که سلطان مرتبه وکالت داشت ، و بغایت خوش طور و بی تکلف جوانی بود ، با وجود کثرت جاه که موجب کبر و انابیت است آنقدر شکستگی و نامرادی دارد که شرح نمیتوان کرد ، گاهی بطمی نیز میگوید ، و قایلی تخلص میکند . از اوست این مطلع :

ناصر از عشقش چه سود این منع بیحاصل مرا  
چون نخواهد رفت هرگز مهر او از دل مرا .  
۵۶۱ - امیر محمد یوسف - ولد میر احمد میراخور ، جوانی خوش  
شکل و خوش طبع و خوش خلق بود ، در ملازمت محمد زمان میرزا میبود از اوست  
این رباعی .

ای سرو روان مایل اغیار مباش      با من بسر کینه و آزار مباش .  
چون نیست مرا بغیر تو یار دگر      ای دوست تو هم بغیر من یار مباش .  
۵۶۲ - امیر مقصود غلام - از تربیت کردهای ابن حسین میرزا بود .  
از اوست این مطلع :

مهرست روی تو یا آفتاب از ایندو کدامست

شب است زلف تو یا مشک ناب ازین دو کدامست ؟

۵۶۳ - یار محمد رخنه - ملازم ابن حسین میرزا بود . از اوست این رباعی :  
تا از تو جدا شدم دلم غمگین است      چون شمع مرا گریه و سوز آئین است .  
می سوزم و میکدازم و میمیرم      آن کز تو جدا شود سزایش این است .  
۵۶۴ - دوست حسین - خزینه دار خان شیبانی بود ، و تقرب تمام داشت ،  
توان گفت که در محفوطه سمرقند باطافت او جوانی نموده ، در تعریف بهار مثنوی  
گفته ، این بیت از آنجا است : شعر

بید مشک از حرارت بدش      ناژگون کرده پوستین تنش .

۵۶۵ - شاهک - برادر مشارالیه بود ، و مهر دار خان مدکور بود ، صورت  
و سیرت خوب داشت ، و طبعش نیز بیکو بود . از اوست این مطلع :

شاد هرگز نکند چرخ ستمکار مرا      که همان لحظه سازد نغمی زار مرا .

۵۶۶ - امیر سلطان ولی - سیره امیر ولی بیگ است ، و بحسن صورت

و لطافت سیرت آراسته ، گاهی بنظم نیز توجه مینماید . از اوست این مطلع

یار را هم صحبت اغیار دیدن مشکل است

و چه دیدن کین حکایت را شنیدن مشکل است .



## قسم نهم

ذکر لطایف سلاطین کامگار که گاهی خاطر انورشان بجانب نظم میل نموده.  
از آنجمله .

۵۶۷ - سلطان محمود میرزا - ولد سلطان ابوسعید میرزا بوده ، و او را در ماوراءالنهر محمود غازی میگفته اند ، بجهت آنکه همواره بکفار کتور محاربه و قتال می نموده ، و چهره ظفر از آئینه صمصام فتح ارتسامش نمودار میبوده ، و اکثر بلاد ماوراءالنهر و بدخشانات در تحت لوای فلک فرسای و چتر سپهر آسایش آسوده ، و مرفه الاحوال می بوده ، و همیشه رأی فضیلت آرایش متوجه حال ارباب فضل و کمال و مایل اعانت اصحاب استحقاق و استسهال می گشته ، و شعرای سحر گستر و فضلالی هنرپرور لایزال مجلس فردوس مثال او را از نتایج فکر سحر و جواهر لسان گوهر بار خویش مزین میداشته اند ، و او بطراز صنعت شعر که میزان طبع هنرپروران است اشتغال تمام میفرمود ، و در فصاحت و بلاغت الفاظ و دقت معانی جایز مسند کمال بوده . این مطلع از اشعار گوهر آثار اوست : مطلع

کنند گردون که حشتی نقره و خشتی زرست

پیش چشم اهل بینش توده خا کستر است .

۵۶۸ - سلطان مسعود میرزا - فرزند ارجمند سلطان محمود میرزای مذکور بوده ، و از والد ار جانب سادات ترمذ است ، بعد از پدر سعادت اثر جمیع ممالک محروسه که در تحت تصرف پدرش انتظام داشت بید اقتدار او انتقال نمود ، و طبع سخن طراز و فکر سحر پردازش که نقاد جواهر معانی و صراف لثالی الفاظ بود صنایع شعر میل تمام داشت ، چنانچه صیرفی طبع لطیفش دیوان ترکی و فارسی ترتیب کرده بود ، در ترکی تخلص او شاهی و در فارسی عارفی بود . این رباعی را بعد از آنکه امیر خسرو شاه بیشتر بچشم او زد گفت : رباعی

نوری که عیار دیده روشن بود	چشم بدایام ز چشمم بر بود .
فریاد که فریاد بجائی رسید	افسوس که افسوس نمیدارد سود .

۵۶۹ - بایستقر میرزا - پسر دولت اثر سلطان محمود میرزا بود، بلطافت حسن و جمال و کثرت فضل و کمال آراسته، و خط نستعلیق را بغایت خوب مینوشت، بکرات و مرات ملا سلطانعلی تعریف خط او میکرده، در دیوان عزل عادلّی تخلص میکرده. از اوست این مطلع:

کاش در عشق بتی دیوانه باشد کسی      ترك عالم کرده در ویرانه باشد کسی  
۵۷۰ - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه - فرزند ارجمند عمر شیخ میرزا بود، پادشاهی بود در بهادری و دلاوری یگانه دوران و با کثرت فضائل و فنون و کمالات آراسته بلکه اداره زمان است و خصوصاً در موسیقی بی بدل واقع شده، و شعر ترکی و فارسی او خوب و زیباست. از اوست این بیت:

هلاک میکنم فرقت تو دانستم      و گرنه رفتن از این شهر میتوانستم.  
بیت دیگر

خرابانی و رند و می پرستم      بعالم هر چه میگویند هستم.  
۵۷۱ - عیدالله خان - ولد محمود سلطان و برادرزاده خان شیبانی است، پادشاهی درویش صفت و فانی مشرب و زاهد و پرهیزگار است، و اکثر اوقات بطاعت و عبادت قیام مینماید، و صحبت اهالی و موالی و شعرا توجه تمام دارد، چنانچه همه وقت این جماعت در مجلس او حاضرید، و طبعش در نظم ترکی و فارسی خوب واقع شده. این مطلع او بسیار رنگین است. مطلع

آن سرو قد بجامه کدگون قیامتست

آتش بحان من زده است این چه قامت است.

۵۷۲ - محمد مومن میرزا - فرزند سعادت مند سلطان بدیع الزمان میرزا بود، و بحسن جمال مثل او در میان اولاد اجداد خاقان مغفور سلطان حسین میرزا که بخوبی و لطافت از مشاهیر عالم بودند نبوده، اما از جور چرخ کج رفتار و مکر مخالفان غدار بحیف بسیار کشته شد، و پیش اهالی خراسان مقرر است که از شامت آن ظلم بود آنچه که بر سلاطین آن ممالک رسید. طبعش بغایت خوب بود. از اوست این مطلع:

ز تب سوخت طبیباً تن بلا کش من      برو که بسوزی تو هم بر آتش من. (۱)  
 ۵۷۳ - همایون میرزا - پسر سعادت افسر بابر پادشاه است، گویند بسیار  
 افعال ستوده و اطوار پسندیده در ذات حمیده صفات او ظاهر است، و طبعش نیز  
 بزیور نظم مزین. از اوست این مطلع: که برای مقیم نام جوانی گفته:  
 مقیم شد غم تو در دلم چه چاره کنم      عجب غمیست مگر دل ز سنگ خاره کنم.

---

۱ - محمد مؤمن میرزا در روز چهار شبه غره رمضان سنه ۹۰۲ اسیر سر پنجه تقدیر عم خود  
 مظفر حسین میرا شده شهید گشته است، و در این اوقات این ابیات بدیهه ارشایح طمع وقادش سرزده  
 مسم کز ضرب تیغم بیشه خالی از غضنفر شد      ملک یاری نکرد ای دوستان دشمن مظفر شد.  
 ایضاً:

ناجوا مردی که بی حرمت درین سن میکشد      کافری سنگین دلی گشته است و مؤمن میکشد  
 (حاشیه اصل)

## خاتمه

۵۷۴ - ذکر جمیل خدام عالی مقام لازم الاحترام ، امیرنامدار خورشید قدر  
جمشید اقتدار عالم ، کوک ارجمندی که بیمن دولت شاهنشاه کامیاب غیرت آفتاب  
عالمتاب گشته ، و حجاب نشو و نما ی سلاطین روزگار گردیده . بیت

ز آنجا که قدر اوست چه بیند خرد نزر خورشید ذره ننماید بچشم آن .  
هم مفتخر بطینت پاک وی آب و خاک هم منفعل زدست و دلش مانده بحر و کان .  
و سرو بلندی که سرش بتربت و پرورش نار ان سحاب الطاف ظل الهی از کنگره  
ایوان کیوان گذشته و بسرحد لامکان رسیده . نظم

سپهر اوج سعادت که در اصابت رای

بلاد روی زمین را باوست زینت و زین .

جهان فضل و هنر معدن سخا و کرم

ملاذ و ملجأ اهل کمال شاه حسین .

هر چند زبان اوصاف را در بیان صفات آنجناب حد گستاخی بود ، اما چون همیشه  
کوشه خاطر اور و توجه ضمیر منیر فصیلت گستر ایشان گذشت ، ثبت این کلمه  
چند لازم نمود ، و امیر علیشیر که مصنف ترکی این مختصر است ختم بنام پادشاه  
مرحوم سلطان حسین میرزا کرده است ، اینجا نیز این اسم بمعنی « هو المسك  
ماکرته يتضوع » مناسب دیده ، بنا براین این نامه نامی را که بچندین جواهر  
معانی پرداخته شده باسم گرامی آنحضرت که بمنزله مهر نشان سعادت جاودایی است  
مذیل گردانیده ، و باعث این جرأت این دو مطلع را یافت : مطلع

سوختم از غم و هیچت نظری با ما نیست

وہ کزین درد بمردیم و دوا پیدا بیست :

بیدلان هجر ترا هونس جان ساخته اند

وصل چون نیست میسر بهمان ساخته اند.

و درین رباعی بدعا ختم دولت روز افزون آنحضرت می کند: رباعی

ای آنکه جهان خوش بلقای تو بود      تا دور سپهرست بقای تو بود.

هر جا که حدیث بر زبانی گذرد      ختم سخن آن به که دعای تو بود.

خطاب بملازمان حضرت آصف صفاتی، اسلام

ملادی مدظله العالی

ایا بر سپهر سعادت چومهر	ز قدرت یکی پایه آمد سپهر.
سپهر برینت بود کاخ جاه	نگر مهر را قبه نارگاه.
بدوران سی دیدم ای نامدار	امیر و وزیر و شه و شهریار.
محیط خرد را توئی در ناب	سپهر کرم را توئی آفتاب.
ز بهر تو این پیکر انگاشتم	ز روی سخن پرده برداشتم.
چنان باز کردم سر درج راز	که گردد جهانی ازین چشم باز.
نکردم تمامش بنام کسی	که باشد پشیمایم را و بسی.
وزان پس برام بر اطراف دهر	بگویم چو فردوسی از روی قهر
«درختی که تلخست آنرا سرشت	گوش در نشانی بیاغ بهشت.
ور از جوی خلدش بهنگام آب	ببیخ انگبین ریزی و شهد ناب.
سر انجام گوهر بکار آورد	همان میوه تلخ نار آورد.
نظر کن که عبدالله هاتقی	مسلم بنظم جلی و خفی.
درین رنگ از این خوتر گفته است	بگوشت رسام که در سفته است
«اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت	بهی دیر طاوس باغ بهشت.
بهنگام آن بیضه پروردش	زاجیر جنت دهی ارزش.
دهی آتش از کوثر و سلسبیل	در آن بیضه دم دردمد جبرئیل.
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ	کشد ریح بیهوده طاوس باغ.

درین معنی از لطف ایزد تعال  
 شاید چو آن شاهدان گرچه دید  
 اگر از گل شوره بد سرشت  
 نخستش بصد گوبه رای صواب  
 دهد خشت و گل جبرئیل امین  
 پی زینت آن ز نقش و نگار  
 نمائی در آن غایت اهتمام  
 همان شوره آخر کند کار خویش  
 بسی رنج بردم درین مختصر  
 سرا کنون ارین بحر بر کرده ام  
 اگر چه به لایق بیزم شهی است  
 بظاهر اگر چه فرومایه ام  
 بتعریف و توصیف خلقم مبین  
 غلام توام ای جهان کرم  
 غرض زین همه ای عزیز کسی  
 امیدم چنانست از کردگار  
 نگردد تپی ار تو عالم دمی  
 مرا هم نگاری نموده جمال .  
 چنان نیز بود که نتوان شنید :  
 نمائی ساری چوباغ بهشت ،  
 بهم گر براری بمشك و کلاب ،  
 بلندش کنی مثل چرخ برین ،  
 بسازی بهر گوشه صد اصل کار ،  
 کنی با هزار اهتمامش تمام ،  
 توشهرمنده گردی ز کردار خویش .  
 چه ایل و نهار و چه شام و سحر ،  
 همین است چیزی که آورده ام .  
 ولی نردمن به زدست تپی است .  
 بهمت چو گردون بود مایه ام .  
 بمن بین و در کهنه دلقم مبین .  
 تو جوهرشناسی و من جوهرم .  
 بود نام بیکت نماد بسی .  
 که تا باشد این خا کداسرا مدار  
 که جایی و جان همه عالمی .

قسمت دوم

ترجمہ  
حکیم شاہ محمد فروغی





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکری که بود سزای انعام خدا      از هیچ دل و زبان نیاید اصلاً،  
 زان رویکه شکر هر کسی محصورست      وانعام خدا هر نفسی لایحصى.  
 کما قال الله تعالى: «وَلَا تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ» وازین است که خاتم  
 انبیا، علیه من الصلوات از کاهها و من التحیات اعلاها، بعجز و قصور اعتراف نمود، و بزبان  
 عجز و انکسار فرمود که «لَا أَحْصَى ثَنَاءً عَلَيْكَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ»، و چون  
 مثل او قادری اقرار بعجز از ادای ثنای باری نماید هر عاجزی را چه یارا که در صدد  
 ادای آن درآید. بیت

از دست و زبان که برآید      کز عهده شکرش بدر آید.  
 و چنانکه شکر نعمت بی نهایت حضرت عزت عزّ شأنه و جلّ سلطانه احصا نمیتوان نمود،  
 همچنین صلوات برسید کائنات و خلاصه موجودات، مهتر عالم و بهتر اولاد آدم،  
 چنانکه شایسته او باشد ادا نمیتوان فرمود. رباعی  
 ما را چه حد صلوات بر مهتر خلق      کو مهتر خلق هست و ما کهنتر خلق،  
 از کهنتر خلق کی صلاتی آید      شایسته شأن حضرت بهتر خلق.  
 صلی الله علیه وعلی صحبه و آله ما بدانجوم الهدی من سماء شرعه و منواله.

و بعد از حمد احد و دود و درود نامعدود بر خلاصه کائنات علیه افضل الصلوات  
 میگوید ننده محتاج بخداوند گارغنی کریم ابن المبارک محمد القزوینی المدعو  
 بحکیم، (۱) احکم الله امره و بارک فيه وجعله تارك مناهیه، که این رساله فارسی ترجمه  
 کتاب مشکین نقاب عالی جناب سعادت مآب امیر کبیر، صاحب علم و علم، و صاحب  
 ذیل سخا و کرم، شاعر ساحر و بر همه چیزی قادر، امیر نظام الدین علی شیر است،  
 و مضمون آن کتاب ذکر احوال ارباب کمالست از شعرای طرفا و طرفای فضایی که  
 اکثر ایشان در زمان ولادت و حیوة تا زمان ایالت و ممات سلطان صاحب قران،

(۱) نسخه تهران شاه محمد بن حاجی مبارک شاه المتطبب.

یادشاه بازید وزین ، و عالم پناه بی عیب و شین ، ابو الغازی سلطان حسین ، احسن الله الیه و زاد احسانه علیه ، بوده اند . و باعث ترجمه آستکه اکثر اشعار آن کتاب فارسیست ، و احوال ایشان که در آن کتاب مد کورست ترکی تا ناریست ، و هر کس از معرفه آن ترکی عاریست ، ازین جهة بعضی مردم را از آن حظی وافی و صیبی کافی بیست ، لهذا ترجمه آن بزبان فارسی نمود تا شعر و احوال شاعریک زبان باشد ، و فارسیان را نیز از آن حظی و صیبی باشد ، شاید که نده مترجم را بدعای خیر یاد کنند .

نمیرد هرگز آن یاری که باری دگر او مردم

کنند و نام او سود میان نام مردم کم .

و این ترجمه مشتملست بر هشت بهشت ، هر بهشتی ترجمه مجلسی ارمجالس نفایس آن کتاب مستطاب ، و در بهشت هشتم دو روضه است :

روضه اول در ذکر اهل رضوان اعنی شعرای زمان پیشینه و شعرای این زمان که سنه سبع و عشرین و تسعمائه است .

و روضه دوم که خاتمه کتاب است در ذکر اشعار خاتمه کتاب کبیر یعنی سلطان عالم کبیر و صغیر سلطان زمان سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید خان بن سلطان محمد خان سقی الله تراهم و جعل الجنة مشواهم .

## بهشت اول

در ذکر کسانی که امیر کبیر امیر نظام الدین علیشیر بصحبت ایشان نرسیده ولیکن اشعار ایشان باورسیده . از این جمله :

۱ - اعلم و اقدم و افضل و اکمل ایشان ، امیر و سر حلقه درویشان ، سالک اطوار و کاشف اسرار ، زبده آل سید اربار امیر قاسم انوار است ، و پایه قدر او بلند است ، و شاعری دون قدر عالی اوست ، لیکن چون در باب نظم حقایق و کشف اسرار و دقایق قدرتی تمام و قوتی بی انجام داشته ، لاجرم درین مختصر نام شریف او اولاً مذکور گشت ، شاید که ببرکت اسم شریف او این ترجمه مشهور گردد و مقبول نظر کیمیا اثر اهل نظر شود .

امیر مذکور از سراب است ، و جام شراب محبت و معرفت از دست ساقی ناقی ، شیخ صدرالدین اردبیلی قدس سره نوشیده ، و خرقة مریدی ارویوشیده ، و از پرتو بطر مهر تأثیر او در اندک زمانی مراتب عالیہ یافته ، و اوار عالم عیب بی عیب و تافته ، و بمقناطیس محبت قلوب خواص و عوام را جذب نموده ، و از کثرت جمعیت مردم برمودت او پادشاه وقت میرزا شاهرخ از خروج او ترسیده و او را از هری بسمرقند اخراج فرموده . [و چون میر مذکور از هری بسمرقند میرفته این بیت گفته نمی دانم چه افتادست قسمت از قدر مارا

که میرانند ازین درگاه دایم در بدر مارا .

و در زمانی که میر در هری بوده حصرت قدسی منزلت شیخ صفی الدین الحی (۱) بخدمت او رفته و داعیه مریدی او داشته ، و چون بصحبت میر شسته و میر در صحبت گرم گشته از امتداد وقت صحبت ردیک شده که نماز پیشین فوت شود ، شیخ صفی الدین برسبیل تنبیه گفته که وقت نماز فوت میشود ، امیر قدس سره فرموده که « نماز را قضا هست و صحبت را قضا نیست » . شیخ چون این سخن را ارو شنیده ربجیده ، و ترك صحبت او کرده ، و بصحبت شیخ زین الدین خوافی رفته ، زیرا

(۱) الحی کذا در اصل نسخه اسلامبول

که او بسیار مواظبت بر طریقه اهل سنت و جماعت مینموده ، و شیخ زین الدین شیخ صفی الدین را در خلوت نشانده ، چون بر ریاضت خلوت دل او صافی گشته داشته که مرتبه میر در کشف حقایق و دقائق بیشتر از مرتبه شیخ است ، لاجرم پشیمان گشته ولیکن دوا بی نداشته . و حضرت خواجه عیدالله سمرقندی که قطب وقت خود بود این قطبیت و سربلندی از خدمت و نظر کیمیائثر میر یافته . [ و میر شعر خوب میگفته و دیوان او مشهور است ، و در میان جمهور معروف . و این مطلع نیکو ازوست :

درد تو که سرمایه ملک دو جهانست      المنه لله که مرا بر دل و جانست .  
و این مطلع نیز ازوست :

رندیم و عاشقیم و جگر سوز و سینه چاک  
با دولت غم تو ز فکر جهان چه باک ؟  
و این مطلع نیز ازوست :

آنها که بجز روی تو جایی نکرانند      کوتاه نظرانند و چه کوتاه نظرانند !  
و مقصود ازین مثنوی اوست « بود در تبریز سید راده » .

و این بند ترجیع بند ازوست . بیت ترجیع بند

تویی اصل همه پنهان و پیدا      بافعال و صفات و ذات و اسما  
و مرقد منور میر قاسم در جام است (۱)

۲ - میر مخدوم - حضرت میر قاسم انوار تربیت او نموده و او را فرزندى قول فرموده ، و چون خدمت میر نیکو مینموده بمقتضای « من حدم حدم » نام او میر مخدوم فرموده ، و میر مخدوم کوچکترین برادران بوده ، ولیکن از برکت تربیت حضرت میر قاسم این بزرگی یافته که بمخدومی مقبول همه کس گشته ، و میر مخدوم شعر میگفته ، و این مطلع اوست :

مطرب برن ترانه و ساقی بیار جام      خوش حلال باد که گفتست می حرام .

۳ - حافظ سعد - از جمله مریدان میر قاسم انوار است ، ولیکن چون بی باک

(۱) وفات قاسم انوار ۸۳۷ تاریخ « تاریخ فوت او سودر دل حراب » ( حاشه سخته تهران )

بوده و پاك نموده مير او را از خانقاه بيرون كرده، و فرموده كه خاك ناپاك حجرة او را از خانقاه پاك كنند، و درين زمان حافظ سعد اين غزل گفته: مطلع

مرا در عالم رندی برسوائی علم كردی دلم بردی و جانم را ندیم صد بدم كردی.  
و حافظ سعد در آن زمان از درد حرمان و سوز هجران مرده، و جان از هجر سرده، و قبر او معلوم نیست. و این معمای اسم «احمد میرك» ازوست.

سرمی ندارم مدار و می آر بمان سعد را بر سر کوی یار.  
۴. خواجه ابوالوفا - خوارزمی است، و خواجه از کبار اوایاست، و چون فرشته سرشت و خوش خلق بوده مردم او را «پیر فرشته» می گفته اند، و علوم ظاهریه و حقیقیه و علوم غریبه را بغایت خوب و زیبا میدانسته، و در علم ادوار و موسیقی بی نظیر روزگار خود بوده، و شعر می گفته، و این رباعی ازوست:

بد کردم و اعتدار بدتر ز گناه زار و كه درو هست سه دعوی نماه:

دعوی وجود و دعوی قوه و حول لا حول ولا قوه الا بالله.

و مرقد او در خوارزمی است

۵. مولانا حسین خوارزمی - از جمله شاگردان خواجه ابوالوفاست، و در علم ظاهر ماهر و علم بوده، و از جمله مشهوران زمان و معروفان دوران خود، و مقصد الاقصی از جمله تصانیف اوست، و شرحی خوب بر مشنوی نوشته، و قصیده برده را نیز شرحی نوشته، و در زمان میرزا شاهرخ او را بواسطه این عزل تكفير كرده اند، و از جهة بر سش این قضیه او را از خوارزم بهری آورده اند، و ایكن چون مردی دانا بوده و بر بحث و محاذله توان، اثبات كفر او نتوانسته اند كردن. و مطلع آن عزل اینست مطلع

ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداو تو

و قبر او در بانی قبر خواجه ابوالوفاست در خوارزم.

۶. شیخ آذری - در سفر این طهور یافته، و از آنجا نور طهور بهشت

او بر اهل عالم نافته، و در وقت شیخوخت و پیری میل سیر و سلوك درویشان نموده،

و برسم زیارت ملکه سفر هندوستان رفته ، و اکابر و موالی و سلاطین و اهالی آنجا  
میرید او گشته اند ، و او را تکلیف اقامت در هند نموده اند ، و لکن شیخ قبول نفرموده  
و این بیت گفته :

من ترك هند و جیفه جیپال گفته ام      باد بروت جونه بیک جونه میخرم .  
و چون از سفر هند باز گردیده ، در اسفرائین گوشه بی توشه اختیار فرموده ، و در آنجا  
توشه آخرت بکثرت عبادت و طاعت مهیا نموده . و دیوان شیخ مشهورست ، و این  
مطلع از آن دیوانست ، مطلع

باز شب شد چشم من میدان گریه آب زد  
سیل اشک آمد شبیخون بر سپاه خواب زد .  
و قبر شیخ در اسفرائین است .

۷ - مولانا کاتبی - بی نظیر زمان خود بوده ، و شعر بانواع مختلفه گفته ،  
و اختراعات انواع دیگر نیز کرده ، و کتاب تجنیسات و ذوالبحرین و ذوالقافیتین ،  
و حسن و عشق ، و ناظر و منظور ، و بهرام و گل اندام ، از اختراعات اوست . و دیوان  
غزلیات او نیز مشهورست ، و در آخر تتبع خمسه بسیار بیکو نموده ، و لیکن بواسطه  
کثرت دعویهای او توفیق اتمام نیافته ، و اگر تربیت سلطانی مثل سلطان صاحب  
قران سلطان حسین مییافت کمال او زیب و زین خوتر مییافت ، ولیکن از ضعف  
طالع این دولت بیافت ، این مطلع از غزلیات اوست . مطلع

ز چشم و دل بدن خاکیم در آتش و آست  
بچشم بین و بدل رحم کن که کار خراست .

و این مطلع نیز از قصاید اوست : مطلع

ای راست رو قضا بکمان تو چون خدنگ

بر ترکش تو چرخ مرصع دم پلنگ .

و این بیت نیز از مثنوی اوست : بیت

شب پره از گنبد فیروزه گون      رفته بهیروزه گنبد درون

و این دو بیت از مرثیه او بیکوست : مطلع

این سرخی شفق که برین چرخ بیوفاست  
هر شام عکس خون شهیدان کربلاست.  
چرخ پلنگ رنگ چرا کرد رویی  
با شیر زاده که سگش آهوی خطاست.  
و درایام طاعون در استرآباد چون بباد طاعون گرفتار گشته این دو بیت گفته:  
ز آتش و باد و نا گردید ناگاهان خراب  
استرآبادی که خاکش بود خوشبو تر ز مشک.  
اندرو از پیر و بریا هیچ کس باقی نماند  
آتش اندر پیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک.

و بعد ازین بطاعون مرده. [و میگویند که مولانا کاتبی پسری عاشق بود، چنانکه عادت آن بلادست، از خری مولانا روزی بکله گاوی بازی میکرد، و آن کله گاورا در میان گله خران بر آسمان می انداخته، از قضا آن کله گاو در میان آن خران بر سر جوان او فرو آمده، و آن جوان را از صرب آن کله مغز کله فسد گشته و استخوان سرش شکسته، و ارین درد آنحوان مرده، و مولانا چون هلاک جوان خود بدست خود دیده، خود را نیز هلاک کرده، و ارعم و الم عشق خلاص گردیده، و قبر او در استرآبادست، و حکایت اول صدق اقراب می نماید.]

۸ - مولانا شرف - مردی درویش بهاد و نامراد بوده، و بعد از ادای فرایض حمسه تبیع حمسه مینموده تا توفیق اتمام یافته، ولیکن حمسه او شهرتی چنان نیافته، و مرتبه فضیلت او از حمسه او معلومست. و این بیت اوست: مطلع  
نمیرد کسی کو بداش مهست      و محرم کشی جرم بخشی مهست.

و این مطلع خوب از عزل اوست. مطلع

خواهم که چوب تیر شوم تا که گاه گاه

بر حال من بگوشه چشمی کنی نگاه.

۹ - خواجه عصمت - از بزرگ رادهای ماوراءالنهرست، علوم طاهره را

تجلیل نموده بود و تکمیل هر قسم آن فرموده، ولیکن خود را بشاعری و انشامشهور  
و مستور گردانیده، و مداح سلطان خلیل بوده، و قصاید خوب در مدح او دارد. و این  
مطلع از قصاید اوست:

دل کنایست کز و شور برانگیخته‌اند      وز نمکدان خلیش بمکی ریخته‌اند.  
و این مطلع رنگین از اوست:

این بحر بی کران که جهایست در برش      غواص عقل کل نبرد پی بگوهرش.  
۱۰ - مولانا خیالی - شاگرد خواجه عصمت است. و این مطلع خوب از اوست:

ای تیر عمت را دل عاشق شاهه      خلقی بتو مشغول و تو غایب زمیانه.  
گه معکتف دیرم و گه ساکن مسجد      یعنی که ترا می‌طلبم خانه بخانه.  
هر کس بزبانی سخن عشق تو گوید      عاشق سرود غم و مطرب ترانه.  
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو      مقصود توئی، کعبه و بتخانه بهانه.

و مولانا سی خوش طبع و خوش خلق بوده، و قبر او در بخارا است.

۱۱ - مولانا بساطی - سمرقندی است، و بغایت عامی، ولیکن شیرین کلمات

و پسندیده حرکات. و این مطلع مشهور از اوست:

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه بر بندش  
مستند مبادا که بنا گه (۱) شکنندش.

[۱۰، رخ دل خویش بسک عشوه بهادیم

خوبان جهان تا بخزندش ببرندش.]

۱۲ - مولانا یحیی شبیک (۲) - از علماء و فصل خراسان است، و در جمیع

عالمه ماهر بوده، و فصل او بر همه کس طاهر، و در فن عروض مسلم و مشهور در  
میان جمهور، و شبستان خیال تصنیف اوست، و در این کتاب تخلص او فتاحی است،  
و اسراری نیز گاهی تخلص میکرده، و در تخلص فتاحی این غزل گفته که این  
مطلع اوست: مطلع

(۱) باری - نسخه بدل (۲) شبیک - نسخه ترکی ح



ای که دور لاله ساغر خالی از می می کنی  
رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی می کنی؟  
[همچو بلبل های وهوبی کن که بر خواهد پرید  
مرغ روح از شاخسار عمر تاهی می کنی.]  
و در تخلص اسراری این غزل در تسع خواجه حافظ گفته:

ارّه برک کنب ای سنگیان زان تیز شد تاُرد بیخ نهال عمر ایمان شما.

۱۳ - میر اسلام - از نسل امام حجة الاسلام غزالی است، و جامع علوم طاهری بوده، و کسی بی تکلف و بی تکر و تجر، و در علم طب ماهر بوده، و ازین جهة اختلاط تمام با اکابر و حکام ایام مینموده، و در مدح میرزا علاء الدوله این قصیده گفته که هر يك بيت او تاریخیست. مطلع

شب در اجلال رابی ملک او نبود قیاس ملک اجلال از جلال او کند محمد التماس.  
و این قصیده جواب قصیده انوری است که این مصرع ازوست  
«چون مراد خویش را با ملک ری کردم قیاس»

و مولانا در بلخ در زمان سلطان ابوسعید شهید گردیده، و قبر او در آنجاست.

۱۴ - سید علی هاشمی - سیدی صحیح النسب و الحسب است، و در ملازمت میرزا عبداللطیف میباشد، و طبعی زیبا دارد و فهمی رعنا. و کسی حسن الخلق و الخلق است. و این مطلع ازوست

در بیانان عدم بودم فکر آن دهن شدید آتخط سبز و گشت خصر راه من.

۱۵ - فاضی محمد (۱) - در خراسان از جمله حملة علم و فضلست. و بسی خوش طبع و صاحب کمالست، و بمنصب قضا اشتغال می نماید، و گاهی شعر نیز میفرماید،  
و این مطلع ازوست

گفتمش گل گل برآمد رنگ رحسارت رمل

غنچه او در تبسم شد که از گلها چه گل؟

۱۶ - مولانا محمد عالم - از علمای مشهور سمرقند است و هم درس میرزا الغ بیگ بوده ، و دلیری بغایت شوخ و شیرین کار بوده ، و بسیار خوش طبع و عظیم الشان و بسی بی صبر و تحمل ، و صاحب مال و تجمل ، و بواسطه بی صبری و بد خلقی او را از سمرقند اخراج کرده اند ، و چون بهری آمده مردم هری قدوم او را غنیمت شمرده اند ، و نعمت غیر مترقب داشته ، و مولانا شعر بیکو میگفته . و این مطلع ازوست :

ما سیه بختیم و بدروزیم و اختر سوخته  
شمع مقصودی بعر خویشتن فروخته .

و قبر او در هری است .

۱۷ - مولانا قدسی - هروی است ، و کسی شیرین گفتار و شیرین کردار است ، و مرض لقوه دارد ، و ازین جهة آب بسیاری اختیار از دهان او رواست ، و قطره قطره از آن چکان ، و درین باب این بیت گفته :

باوجود چنین دهن که مراست شعر گویم که آب از آن بچکد .

۱۸ - مولانا روحی - خراسانی است ، و از فضلاست ، و طبعی خوب دارد و خلقی مرغوب ، و ازینست که پیش اکثر خلق مرعوب و محبوسست ، و مناظره شمع و پروانه ، و بلبل و گل تألیف اوست ، و بسیار شاگردان خوب در ولایت سمرقند دارد . و این مطلع خوب ازوست : مطلع

بمیخواهم که کسی یابد رسرّ حال آگاهی  
و گریه عالمی سوزم بیک آه سحر گاهی .

۱۹ - مولانا صاحب - در علم موسیقی و فن شعر ماهرست ، و فضل او بر اکثر مردم درین دو فن طاهر و باهر ، و عزل او با تصنیف چهارگاه که در مجلس جوکی میرزا تألیف نموده مشهورست ، و این مطلع آن عزلست : مطلع

همچو صبح از مهر رویت میرم دمهای سرد  
تا رسم روزی بکویت ، دل بسی شکیر کرد .

و مولانا صاحب جواب قصیده مصنوع سلمان گفته ، و این مطلع اوست

ز قامت تو معالم قیامتی برخاست      قیامتست قدت گر بود قیامت راست.

و این مطلع از غزلیات اوست: مطلع

توئی کان بمك ماشور بختان      خدا این داد مارا و تورا آن.

و مولانا بسیار طامع بوده، و ازین سبب با کثرت فضایل اندك حرمتی نداشته، و در باب آتش و نان خود گفته:

مکس مرده بود قلیه روی آشم      شپش زنده بود کنجد روی نانم.

۴۰ - مولانا سیمی نیشابوری -، در شعرو معما و حسن خط و اشاء بی نظیر

وبی همتاست، و در زمان خود مسلم بوده، و در فضایل علم، و مشهورست که يك روز دو هزار بیت بدیهه گفته و نوشته، چنانکه گفته:

يك روز بمدح شاه پاکیزه سرشت      سیمی دو هزار بیت گفت و نوشت.

و این معما باسم «نجم» ازوست: معما

می کنجد ز شادی عنیچه در پوست      چو سیمی سبزش با آن دهن کرد.

۴۱ - مولانا آهی - مشهدی است، و در مقابله خمسه خمسه گفته، ولیکن

شهرت بیافته، و عالماً این بیت او دلیل عدم شهرت آن حمسه است

شعری که بود ز بکته ساده      ماند همه عمر يك سواده. (۱)

[و این مطلع نیز ازوست:]

چنان غریق میم ساقیا که از گل من

اگر گلی بدر آید شراب از آن بچکد.]

۴۲ - مولانا طالعی - مداح سلطان محمد بایسنغری است، و طبعی خوب

و فهمی سلیم و ذهنی مستقیم دارد، و این قصیده در مدح امام جن واس علی ابن

موسی الرضا گفته: مطلع

خشت خورشید ز را بدودی که بر سقف سماست

بهر فرش روصه سلطان موسی الرضاست

(۱) در این ترجمه شرح حال مولانا علی شهبانی و مولانا محمد علی شهابی ذکر شده

۴۳ - مولانا طوسی<sup>(۱)</sup> - مولانا غزل گو و مثل گو بوده، و شعر او بسی عریب و عجیب و دل فریبست. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی نوش لب لعلت حیوة جاودان من

بدندان میگزری لب را چه میخواهی زجان من؟

و این مطلع نیز ازوست:

مرا باشید ای خوبان خدا را خدا را دارم و باقی شما را.

۴۴ - مولانا سودائی - در اول خاوری تخلص میکرده، و در آخر چون مجذوب گشته و سرپا برهنه در کوه و دشت میگشته و از مجذوبی باز چون عاقل گشته سودائی تخلص میکرده، زیرا که طفلان محله او را سودائی میگفته اند، و قصاید خوب او در مدح سلطان بایسنغر میرزا سیارست، و این مطلع یک قصیده اوست: مطلع

عنبرت خال و رخت ورد و خط ریحاست

دهنت غنچه و دندان در و لب مرجاست.

و مولانا هشتاد سال زیسته.

[و میگویند که عاشق میرزا بایسنغر بوده، روری با میرزا در بالای نام خانه نشسته بوده، میرزا باو گفته اگر مرا دوست می داری خود را از بالای نام خانه نریز انداز، و در دوستی من جان باز. مولانا در زمان برجسته و در بالای تند میدویده، چون بکنار نام رسیده ایستاده و گفته: «ما شمارا تابدینجا دوست میداریم و بس.» میرزا از بس سی شاد و خندان گشته و باو میگفته اگر در من عیبی می بینی تنبیه کن تا در آله آن کوشم، باا گفته عیر از کاهلی در تو عیبی یدست میرزا فرموده چه نوع کاهلی دارم؟ باا گفته کاهلی تو آست که تو قادری که بیک کلمه که بگوئی مرا عنی سازی و آن کلمه ار کاهلی میگوئی اگر میگفتی که بمن هرا تنکه سرخ بدهند من عنی میگشتم. میرزا خندیده و باو یک هزار تنکه سرخ بخشیده]

(۱) نام مولانا طوسی در نسخه ترجمه ذکر شده و احوال او را در پایان احوال مولانا اهی آورده

۴۵ - مولانا زاهد - معاصر بابا سودائی بوده، و قصیده دریای ابرار میر خسرو را تتبع نموده، و نظیره [؟] تجنیسات کاتبی گفته، و در مناجات قاضی الحاجات این بیت در تجنیسات بیکو گفته: بیت

زهره را چنک یا رباب که داد      لعل در سنک یارب آب که داد.

۴۶ - مولانا امیر - ترکست، و شعر او ترکست، و با وجود آنکه در غایت خوبیت مشهور نیست، و در شعر فارسی تتبع شیخ کمال نموده. این مطلع پر حال ازوست:

روز قسمت هر کسی از عیش بخش خود ستاند

غیر زاهد کو ریاضتها کشید و خشک ماند.

وقبر او در بدخشان است.

۴۷ - مولانا بدخشی<sup>(۱)</sup> - شخصی فاضل کامل بود، و در زمان میرزا الغ بیک فصل در سمرقند مسلم و مشهورست، و التماس میرزا ناو سپید بوده. و این مطلع بیکو ازوست: مطلع

ای زلف شب مثال تورا در بر آفتاب      ارشب که دید سایه که افتد بر آفتاب.

۴۸ - مولانا طالب - جاجرمی بوده، و لیکن در شیراز شو و نما یافته، و ابوار خواجه حافظ برو تافته، زیرا که در مزار او ساکن میبوده. و این رباعی بر دیوار مزار خواجه حافظ نوشته: رباعی

در کوچه عاشقی بیدمان درست      میگفت بمن اهل دلی روز نخست.

طالب مطلب کسی که او غیر توجست      تو طالب او باش که او طالب تست.

۴۹ - مولانا بایزید<sup>(۲)</sup> - مردی خوش و بدیموش بود، و صاحب کمال، و ایکن هزال، و در خدمت حضرت سلطان بایقرا بن عمر شیخ میرزا می بوده. و این مطلع بیکو ازوست مطلع

لب شیرین تو داتنگ شکر میماند      دُر دندان تو نا عقد گهر می ماند.

(۱) مولانا محمد بدخشی (سجۀ ترکی ج) (۲) مولانا برندق (سجۀ ترکی ح)

۳۰ - مولانا جنونی - هروی بوده ، شعر او بد نیست ، و طبعش بهجوه و هزل مایل بوده ، و حافظ شربتی منازعه مینموده ، و ازینجهه او را هجو گفته ، و چون هجو او مشهورست احتیاج بذکر ندارد . و این مطلع خوب ازوست : مطلع ای اهل جنون را بکمند توریوی ز ابروی در آن حلقه زبوست جنونی .

۳۱ - مولانا عارفی - شخصی در غایت فضل و کمال بوده ، و در بهایت فصاحت و بلاغت ، و شعر روان اوصافی و روانتر از آب زلال ، و بسیار خوش محاوره و مجادله ، و مردم او را سلمان ثانی می گفته اند ، زیرا که چون سلمان بدرد چشم گرفتار بوده ، و جواب قصیده که سلمان در زمان درد چشم گفته گفته ، و مطلع آن اینست :  
دردا که درد کرد سواد بطر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سراب ،  
و این بیت مولانا عارفی بیکو واقع شده . بیت

بر پلک سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمک سوده بر کباب .  
و مناظره گوی و چوگان عارفی بغایت خوب و زیباست ، و در میان مردم مشهور ، و در تعریف اسب این بیت او بی نظیرست : مشوی

هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق .  
چون کوی سپهر کرد سستی میدان میدان چو کوی جستی .  
و این مطلع نیز ازوست : مطلع  
عهد کرده که بیایم بدر از میخانه تا بآن دم که مرا بر شود پیمانه .  
و قبر عارفی در هری است .

۳۲ - مولانا سلیمان - در خدمت حضرت سلطان بابر میرزا می بوده ، و ندیه روانی داشته ، و این مطلع خواجه حافظ را بیکو تنوع کرده مطلع  
یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده را روشنی از حال درت حاصل بود  
حال این نکته که برپیر خرد مشکل بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود .  
گفتم از مدرسه پرسم سب حرمت می در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود .  
[حضرت میر در کتاب مجالس النفائس چنین ذکر فرموده ولیکن فقیر از استاد

خود و بسیاری مردم مشهور شنیده ام که مشهورست که این مطلع و بیت از آن مهری است و مهری زن مولانا حکیم مشهورست که طبیب میرزا شاهرخ بوده، و مصداق این سخن مشهور است که استاد فقیر که شاگرد مولانا حکیم بود و مهری را دیده بود و باو صحبت داشته میگفت که مهری اکثر دیوان خواجه حافظ را تتبع کرده. و مطلع دیوان مهری اینست.

اِدرُ یا ساقیَ العشاق اَقداحا و عَجَلها

که شوری میکند شیرین شراب تلخ در دلهای.

و همچنین میگفت، که مهری بدیهه در غایت سلاست و روانی داشته، چنانکه روزی میرزا شاهرخ به مهری گفت چونست که دائم میل جوانان ساده رو داری و میل مثل ما پیران سفید رو نداری؟ مهری در زمان در جواب این بدیهه گفت.

میل همه ما ساده رخان چگل است      یارب که سرشت من چه آب و چه گل است  
گر میل دلم بریش داری باشد      از شوهر پیر قلتنام چه گله است؟  
و میگویند که میرزا مسعود با مهری مهری داشته، و گاه گاهی مهر او بر میداشته.  
روزی در آنوقتیکه میرزا مسعود با مهری در کار بوده و ایکن میرزا چون زبان .....  
و مهری چون مردان ... از قضا مولانا حکیم که شوهر مهری است  
رسیده، و این حالت را بنچشم خود دیده، مهری از جهة دفع او در بدیهه این گفته. بیت

کردم بر اوج برج مه خویشتن طلوع

هان ای حکیم طالع مسعود من نگر.

و مولانا حکیم اگرچه استاد استاد نده مترجمست، و اینچنین احوال را باو اسناد کردن لایق نیست و لیکن کسی که اینچنین حال را پسندیده داند تواند بود که ازو نقل کنند، و احوال او نقل مجلس یاران نمایند [

۳۳ - مولانا قدیمی (۱) - نقاره چی گری مشهورست، و بنظم بیکو معروف.

و این مطلع خوب ازو است مطلع

بی مجالش دیده روشن چه کار آید مرا

روشنی در دیده از دیدار یار آید مرا.

۳۴ - مولانا شیخی (۱) - فوشنجی است، و مردی بغایت پاکیزه و پاکست،  
و بسیار شیرین حرکات و نیکو سکنت است، و گفتار خوب دارد و کردار مرغوب،  
و در فن موسیقی علمی و عملی بی نظیر و بی همتاست، و بدولت زیارت مکه مبارکه  
فایز گشته، و از محبت دیا و هوا و هوس برگشته، و تخم محبت خدا و رسول در دل  
گشته، و طبع خوب داشته و شعر مرغوب. و این مطلع محبوب از او است.

ما را بجفا گشته پشیمان شده باشی      خون دل ما ریخته حیران شده باشی.  
و میگویند که در وقتی که مولانا در راه حج از شدت گرما و حدت خار مغیلان  
بگوشه ای رفته بود، و خاری از پا میکند، طریفی او را باین حال دید و این  
بیت گفت:

از رنج ره دور و سر خار مغیلان      از آمدن مکه پشیمان شده باشی.

۳۵ - مولانا حاجی ابوالحسن - ترکست، و از جمله طلبه علم و فضل، ولیکن  
در اثنای طالب علمی ترك طلب نمود، و شعر گفتن میل کلی فرمود، و شعر ترکی  
میگوید. و این مطلع از جمله اشعار اوست. مطلع  
کیب درو او کل و یر هفتۀ توروب بارا دور

بواوت کوتکو اکاتو شوب جانی کویدروب بارا دور.

و مولانا در فن معماری نظیر و بی همتاست، و این معما باسم «بایزید» ارواست: معما  
هر که بیند سرو من، الای زیبای ترا      بر کنار دیده روشن کند جای ترا.

۳۶ - مولانا قطبی - ملازم سلطان مسعود میرزا بود، و طبع شوخ داشت،

و مردی شیرین کلمات، مضوع 'الحرکات و السکنت بود، و شعر ترکی و فارسی نیز  
چست میگفت. و این مطلع ترکی از او است: مطلع

عنچه که نست قیلور از نکادلدار اعزی      ای صبا بیلی تولاقان ایلا ز بهار اغزی



۳۷ - مولانا نعیمی - نظیر و عدیل مولانا قطبی بوده ، و در شوخی طبع و شیرین گفتاری باونزدیک مینموده ، و ملازم آستان فلك آشیان سلطان صاحبقران بوده ، و چون باخلاص بیت ملازمت مینموده بالتفات آن حضرت مخصوص شده ، و بدولت صدارت فایز گشته . و این مطلع ازوست : مفرد

تا عدم دین بولدی پیدا موبجه کیم حسن و جمال

سین پری وش دیک یارنمای دوربشر دین دوالجلال .

۳۸ - مولانا زین - کیسه دور بوده ، و از جمله خوش طبعان زمان . و این

مقطع ازوست . مفرد

با زین که منعت کند از صحبت نا جنس

بیگانه چنانی که غم خویش نداری .

۳۹ - مولانا محمد - ایس حصرت مخدومی نورا یعنی عبدالرحمن جامی

نورالله قسره بوده و در تحصیل علوم طاهر جد تمام نموده تا تکمیل آن فرموده و اخلاق حسنه ، عظیمه داشته ، و سلوک درویشانه ، و در علم و عمل موسیقی نظیر نداشته . و این رباعی ازوست :

این ناده که من بی تو لب می آرم      بی از پی شادی و طرب می آرم .

زلف سیه تو روز من کرده سیاه      روز سیه خویش بشب می آرم .

و قبر او در صفة منزل قطب السالکین مولانا سعدالدین کاشغری است .

۴۰ - امیر شاهی - سبزواری است ، و ملازم میرزا اباسنفر بوده ، و یکی از

امرای نامدار اوست ، و شعر او بغایت بیکوست ، و از کثرت شهرت اجتناج بتعریف و توصیف ندارد ، و از جمله اشعار اوست :

خرابیم از دل بی رحم که که یاد کن ما را

سك كوی توئیم آخر سنگی شاد کن ما را .

وله ایضاً

تو شهریار جهانی و ما شهر توئیم      وطن گذاشته بی خان و مان ز بهر توئیم .

[و این مطلع ازوست . مطلع

عيسى دمي است يارو دلم ناتوان ازو      آن به كه دردخويش ندارم نهان ازو.  
و نام او امير آق ملك بوده، و مدتي حكومت استر اباد فرموده، و مردم از عدالت او  
شاكر بوده اند، چون وفات نموده بعش او را بسبزوار بمزار اباء اجداد او آورده اند،  
و شعرای شهر سبزوار جهة او مرثيه گفته اند. مطلع

گو بشو زير و زير از اشك و آهم سبزوار

ز انكه شهر شاه بي شاهي نبي آيد بكار.

## بهشت دوم

در ذکر احوال ارباب کمالی که در اوایل زمان میرعلی شیر قدس سره بوده اند، و بعضی بصحبت او رسیده اند، و میر از برکت صحبت ایشان بر کنی و حالتی یافته، و بالجمله انوار ایشان برو تافته.

اول ایشان حضرت قطبی مولانا شرف الدین علی یزدی است.

۴۹ - مولانا شرف الدین علی - از تفت یزد بوده، و قطب زمان خود بوده، و مولانا از اکابر علماء و اعظم حکماء الهیست، و در عصر خود بولایت علم و حکمت علم بوده و مسلم، و میرعلی شیر گفته: پدرم در زمان میرزا شاهرخ از حوادث زمان و فتنه دوران عراق فرار نمود، و در یزد بر خاقان مولانا شرف الدین علی گذار فرمود، و من با پدرم بودم و تخمیناً شش ساله بودم، چون بخدمت مولانا رسیدم، مولانا هر سؤال که از من کرد جواب صواب گفتم، آرا یسندید و از من پرسید که بمکتب میروی یا نه؟ گفتم بمکتب میروم و سورة تبارک میخوانم، مولانا جهة برکت من فاتحه بخواند و دعای برکت در حق من کرد، و گمت خداوند تعالی ترا برکت در عمر و مال روزی گرداند، [برکت دعای او امر من بجائی رسید که چهار صد عمارت خیر از مدرسه و رباط و دارالشفای و امثال اینها در ممالك عالم بنا کردم، و توقیق انعام آنها یافتم.]

و تاریخ تیموری که ظفر نامه نام اوست تألیف مولانا است، و شرح قصیده برده نیز از و است، و حلل در معما نیز از و است، و تصانیف او در علم جفر و سایر علوم غریبه سیار است، و در میان عالمیان مشهور، و از جمله اشعار اوست:

صوفی مباش منکر رندان می پرست      کاندر پیاله عکس رخ یار نیز هست (۱).

[و مشهورست که میرزا الغ بیگ مولانا را از تفت یزد بسمه رقند طلب نموده، مولانا در جواب نامه نوشته

(۱) کاندر پیاله پرتو روی حبیب هست (حاشیه اصل نسخه اسلامبول)

عیسی دمی است یارو دلم ناتوان ازو      آن به که دردخویش ندارم نهان ازو.  
و نام او امیر آق ملک بوده، و مدتی حکومت استرآباد فرموده، و مردم اعدالت او  
شاگرد بوده اند، چون وفات نموده بعش او را بسبزوار بمزار ابناء اجداد او آورده اند،  
و شعرای شهر سبزوار جهة او مرثیه گفته اند: مطلع

گو شو زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار

ز آنکه شهر شاه بی شاهی می آید بکار.

## بهشت دوم

در ذکر احوال ارباب کمالی که در اوایل زمان میر علی شیر قدس سره بوده‌اند، و بعضی بصحبت او رسیده‌اند، و میر از برکت صحبت ایشان برکتی و حالتی یافته، و بالجمله انوار ایشان برو تافته.

اول ایشان حضرت قطبی مولانا شرف الدین علی یزدی است.

۴۹ - مولانا شرف الدین علی - از تفت یزد بوده، و قطب زمان خود بوده، و مولانا از اکابر علماء و اعظم حکماء الهیست، و در عصر خود بولایت علم و حکمت علم بوده و مسلم، و میر علی شیر گفته: پدرم در زمان میرزا شاهرخ از حوادث زمان و فتنه دوران عراق فرار نمود، و در یزد بر خاقان مولانا شرف الدین علی گذار فرمود، و من با پدرم بودم و تخمیناً شش ساله بودم، چون بخدمت مولانا رسیدم، مولانا هر سؤال که از من کرد جواب صواب گفتم، آرا پسندید و از من پرسید که بمکتب میروی یا نه؟ گفتم بمکتب میروم و سورة تبارک میخوانم، مولانا جهة برکت من فاتحه بخواند و دعای برکت در حق من کرد، و گفت خداوند تعالی ترا برکت در عمر و مال روزی گرداند، [ببرکت دعای او امر من بجائی رسید که چهار صد عمارت خیر از مدرسه و رباط و دارالشفاء و امثال اینها در ممالك عالم بنا کرده، و توقیق اتمام آنها یافتیم.]

و تاریخ تیموری که ظفر نامه نام اوست تألیف مولانا است، و شرح قصیده برده نیز ازو است، و حلال در معما نیز ازوست، و تصانیف او در علم جفر و سایر علوم غریبه سیار است، و در میان عالمیان مشهور. و از جمله اشعار اوست:

صوفی مباش منکر رندان می پرست      کاندر پیاله عکس رخ یار نیز هست<sup>(۱)</sup>.  
[و مشهورست که میرزا الغ بیگ مولانا را از تفت یزد بسمهر قند طلب نموده، مولانا در جواب نامه نوشته:

(۱) کاندر پیاله پرتو روی حبیب هست. (حاشیه اصل نسخه اسلامبول)

ز بهار شرف ز تفت بیروی نیروی      کما و از دهل شنیدن از دور خوشست.

و چون این بیت دو معنی دارد یکی آنکه آوازه مولانا به از اوست و یکی آنکه آوازه میرزا به ازوست و میرزا این بیت را بر معنی دوم حمل فرموده، و از مولانا رنجیده و دائم منکر او بوده، تا زمانی که پسرش میرزا عبداللطیف مرویاعی شده، و لشکر بر سر پدر آورده، و بعد از جنگ چون میرزا الغ بیگ فرار نموده، جامه سلطنت را از بر خود کنده تا کسی او را نشناسد، از قضا شب در دهی در آخور خران پنهان شده، و چوی سرما بسیار بوده، پالان خری بر پشت خود نهاده، جهت دفع صرر سرما، و چون پالان خر بر پشت خود دیده بیت مولانا شرف بخاطر او رسیده، و ازین دانسته که مولانا ولی بوده، و این نکبت که باو رسیده از نکبت انکار او بوده، و آن بیت درین قطعه است: قطعه

وگر خنک چرخ جنیت کشد،	اگر ابلق دهر در زین کشی
خط نسخ در گرد جنت کشد،	وگر روضه عیشت از خرمی
قلم بر سر حرف دولت کشد.	مشو غره کین دهر دون ناگهت
نقاب از رخ کل بعزت کشد	زمانه چو بادست و باد از نخست
تنش را بخاک مدالت کشد	پس از هفته در میان چمن
گهت ریر پالان سکت کشد.	گهت بر بشاد برحش مراد
که در چشم دل میل غفلت کشد.	میناد کحل سعادت بچشم
که از بهر دیا مشقت کشد.	خلاصش ردام مشقت مباد
شرف و شبدامان عزلت کشد.	خوشا شیر مردی که پای وقار

و مولانا در تفت وفات یافته، و قبر او در خانقاه اوست. [

۴۴. خواهجه اوحده مستوفی - استیفاء کمالات و فصایل نموده، و فضایل

اورا بهایت و غایت بیست، و در علم ریاضی ریاضتی تمام کشیده، تا سر انجام بجائی رسانیده که در عالم باصناف آن علم گردیده، و در شعر نیز عدیل و نظیر ندارد. و این

مطلع بی نظیر ازو است: مطلع

ای زیبستان جمالت چشم جان را زیب و زین  
 گشته بر نرگس هواداری چشمت فرض عین .  
 شاد باش ای دل که بر ما سایه رحمت فکند  
 آفتاب آسمان سلطنت سلطان حسین .  
 و خواجه در شیراز (۱) میبوده ، و هم از آنجا رحلت باختر فرموده .

۴۳ - مولانا عبدالوهاب - شخصی ذوقنون است و جامع جمیع فضایل  
 جزوی و کلیست ، وقاضی ماضی الحکم شهر مشهدست ، و در فن شعر و معما و انشاء  
 بی نظیر و بی همتاست ، و در کتات عمارت فورغانی (۲) این آیه کریمه نوشته که :  
 « ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد . » و این معما باسم « سیف » ازوست :  
 جان از لب لعل تو و دل از سر رلعت جوینده آب خضر و عمر درازست .  
 و قبر او در مشهدست .

۴۴ - خواجه فضل الله سمرقندی - او را بواسطه کثرت دانش علم فقه  
 ابو حنیفه ثانی میگویند ، و با آنکه اعلم علمای سمرقند بوده میل به شعر و معما نیز  
 میفرموده . و این مطلع ازوست مطلع

قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان

سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان

و این معما باسم « حاکم » نیز ازوست  
 چون بهشت آمد بفتح از روی باع لبش گرگم شود بید شکست .  
 و خواجه از جمله شاگران سید شریف است ، و بخط سید اجارت نامه که جهة او  
 نوشته داشته ، و میر علی شیر میگوید که خواجه مرا فرزند خود میخواند ، و قبر او  
 در سمرقندست در خانقاه اجداد او .

۴۵ - مولانا علاء شاشی - بخوش طبعی و داشتمندی مسلم زمان بوده ،  
 و در عام در میان علمای علم ، و در سمرقند نظیر او بوده ، و در آنجا عدیل مولانا

(۱) در نسخه ترکی ح در سروار . (۲) در نسخه ترکی ح ، عماد قورغانی

شرف بوده در یزد، و میر فرموده چون بسمرقند رفتم مولانا را بواسطه در دیا صاحب فراش یافتم، و از جهة عیادت او این معما گفتم و بعیادت او رفتم، چون معما باو عرض کردم از حال من پرسید، و مسکن من معلوم فرمود، و معمای من اینست:

دور باد از تو درد و زحمت پا      دشمنت را بلا نصیب و عنا،

میر گوید چون بمنزل و مسکن خود رسیدم رسول مولانا را دیدم که معمایی که مولانا بنام من گفته و نوشته آورده، و آن معما اینست:

چشم تو مرا دید و منش سیر ندیدم      چون سیر بینم ز تو اینست امیدم.

و مولانا بهمان درد یا ازین دارد دنیا رحلت تا آخرت نمود، و قبر او در سمرقند است.

۴۶ - مولانا محمد تبادکانی - از جمله خلای اکمل اولیا شیخ زین الدین

خوافی است، و مقتدای اهل دینست، و قصیده برده را 'مخمّس کرده'، و شرحی

بر منازل السائرین شیخ عبدالله انصاری نوشته، و شعر فارسی او اینست:

آنها که بجز قامت سروت نگرانند      گراست بگوئی همه کوتاه نظرانند.

و قبر او در خیابان هرات است.

۴۷ - شیخ صدر الدین رواسی - از جمله خلای شیخ زین الدین است،

و بموجب 'ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات - یدجعل لهم الرحمن ودا' حصرت حق

سبحانه و تعالی محبت این سیخ پرور و صفا را در دل همه کس انداخته، و شیخ را

محبوب القلوب و الابصار ساخته، و از این است که دلهای مردمان بی اختیار شیخ را

دوست میدارد. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی از عارض و چشمت (۱) مرا نور      همیشه از جمالت چشم آبد دور.

۴۸ - میر صدر الدین مجذوب - در مزار میر فخر منزل داشت، و در اوایل

حال نکست کمال مشغول بود و بآن مشغوف، چون تحصیل کمال نمود جذبه از عالم

عیب باو رسید، و او را از خودی خود رها نید، و از غم و الم خودی خلاص گردانید،

و چون جدّه برو علمه میکرد عقل او مغلوب میگشت، ولیکن درین حال سخنان

(۱) نسخه ترکی ح زهی از عارضت چشم مرا نور



خوب میگفت، و شعرهای پخته نیز از وناشی میگشت، و این بیت اوست: بیت  
لب و دندان آن مه باچه ماند چو قندی بر برنج دانه دانه.

۴۹ - مولانا محمد عرب - مردی داشمند بود، ولیکن دماغش از کثرت فکر  
در علوم مختلط گشته بود، و ازینجهه دائم هوای سلطنت در سر داشت، و همیشه همت  
بر تحصیل و تکمیل اسباب آن میگماشت، و انواع اسلحه در خانه او حاضر میبود،  
و ازین جهه پادشاه عالم پناه او را از هری بسیستان فرستاد، و در آنجا درین هوا  
جان داد، «ای سا آرزو که خاک شده». و این مطلع از و است: مطلع  
خط سبزت همگی مایه دلشادی ماست

این خط سبز مکرنامه ارادی ماست.

۵۰ - میر مقلسی - کسی خوش طبع بود، و بطلب علوم اشتغال مینمود،  
درین اثنا جذبه از عالم بالا باو رسید، و او را از عقل مجلس گردانید، و در اثنای  
جذبه این بیت سیار میخواند:

بلای مرگ و اندوه قیامت چو چنبر ساخت مارا بخل قامت.  
و این تخلص نیز از و است.

خلق گوید مقلسی دیوانه شد لاجرم دیوانگی از مفاسیست.  
و قر او در مشهد است.

۵۱ - مولانا عبدالقهار - داشمند خوب روزگار بود، و در هری در میان  
داشمنان سرآمد مینمود، لیکن در هوای کیمیا رنج بی بهایت و زحمت بی غایت  
کشید، و هرگز فایده از آن ندید، بلکه ماده سودا بگوش او ریخت، و آخر الامر  
کر گردید. این مطلع در جواب خسرو از و است. مطلع  
رشکم آید ز آنچه بردلها خدنگ یار کرد

تیر او مرغیر خورد و بردل من کار کرد.

۵۲ - مولانا عبدالرزاق (۱) - ایس و جدیس مولانا عبدالقهار بود، و جامع

(۱) نسخه اسلامبول و طهران مولانا عبدالقهار

علوم ظاهری مینمود؛ شخص خوش طبع و خوش محاوره و نیکو گفتار و نیکو مجادله،  
و در علم تاریخ یگانه و مسلم اهل زمانه، و این مطلع ازو است. مطلع  
تار ابرو کرد بالا ترك تیر انداز من  
عالمی را کشت و دارد این زمان انداز من.  
و قبر او نیز در امام فخر است.

۵۳- میریادگار - سیفی تخلص میکرد؛ ارامرای متعین خراسان است و سهل  
و آسان ترك امارت نمود؛ و بگوشه‌نی نوشه قناعت فرمود؛ و این مطلع ازوست: مطلع  
در برت پیراهن کتان تهجریک نسیم  
هست چون بوکیسه لرزنده بر بالای نسیم.  
و این مطلع نیز ازو است: مطلع

سرو من سبز است شیرین، راست، همچون بی شکر  
چون بالای قبابی بند بی بند کمر.  
۵۴- مولانا طوطی - از ولایت قرشیز است، و کسی حسن الخلق و حسن  
الخلقست، و میرزا بابر تربیت او نموده، و سی اطهار محبت او فرموده، و این مطلع  
کاتبی را جواب گفته: مطلع  
بچشم عقل اقلیم سبعة گنج درست  
ولی چو در بگری ازدهای هفت سرست.

جواب

جهان که حجرة شش طاق و خانه دو درست  
ز چار رکن ساطش فغان الحذرست.  
و این مطلع نیز ازو است. مطلع  
گوشه میخانه از لعل روان گنج صفاست  
شکل چنگ از بهر دفع غم دهان ازدهاست.

و مولانا در جوانی اگر چون کاتبی نمی مرد سی اشعار خوب ازو میماند؛ و شیخ  
آذری در تاریخ وفات او «خروس» گفته، و قبر او در خیابانست.

۵۵ - مولانا ویسی - بسی کاتب خوبست، و در صنعت کتابت بی نظیر و مولانا بسیار ساده و گولست، و با وجود سادگی شعر او مقبولست، و این مطلع نیکو ازو است: مطلع

رفتم بسیر باغ و طواف بنفشه زار آمد زهر بنفشه مرا بوی زلف یار.

۵۶ - مولانا ساغری - از ولایت ساغرست، و در سلك شعرای هری بود، و با وجود شاعری صاحب مال بود، و امساك در حد کمال داشت، و چون مولانا جامی میل سفر حج فرمود، مولانا ویسی و مولانا ساغری هردو عزم رفاقت و ملازمت او نمودند، و لیکن ویسی آخر کار گفت کسی مفلسم و خری ندارم که در راه بر او سوار گردم، و ساغری نیز چون کثرت مصرف راه حج ملاحظه کرد امساك مانع او گشت و از عزیمت رفاقت باز گشت، و چون هردو از خری ار چنین سفری و چنین رفیقی باز ماندند میر سیهیلی جهة باز ماندن ایشان گفت:

ویسی و ساغری عزم حرم کشته بودند هردو شان سفری

لیك از آن راه هردو و اما ماند آن يك از بی خری و این ز خری

و مولانا ساغری اگر چه شعر بد میگفته لیکن این مضاع را نیکو گفته.

چشم دربار من و ابر بهارست یکی ناله رار من و صوت هراست یکی.

و ساغری در هری مدفونست.

۵۷ - مولانا فصیح - شخصی تواناست، و مردی دانا، و در دانش بی نظیر و بی همتا، و در خدمت جوکی میرزا میبود، و کتابت قصرهای باغات او شعر اوست، و تتبع قصیده مصنوع سلمان کرده و مخزن الاسرار شیخ نظامی را نیز جواب گفته، و این بیت در باب بهان داشتن اسرار ارو است

هر کسی کز تو کسی شنود بیشك ازو هم نفسی شنود

و قبر او در هری است.

۵۸ - شیخ کمال تربتی - در کمال خوش طبعی بوده، و غزلهای خواحه

حافظ شیرازی را محسوس نموده، و در خراسان 'ارحله متعینان' ظرفا و معتبران شعرا

بوده، و میر علی شیر میفرموده که مرا بسیار آرزوی صحبت شیخ بوده، اتفاقاً در زمان سلطان ابوسعید در مشهد در گوشه غربت بیمار و زار و تزار افتاده بودم، و مردم در آن زمان جهة وقفه زیارت روضه امام میآمدند، و در جائیکه مخصوص مسافر است در آن مزار سیر مینمودند بحسب اتفاق شیخ باجمعی یاران دلپذیر بجائی که من خسته افتاده بودم آمدند، و بطر در بیتی که در دیوار نوشته بود نمودند، و در معنی آن بیت چون مشکل بود نظر مینمودند، و مباحثه میفرمودند، یکی ازیشان باقی را ملزم ساخت، ولیکن مرا سخنی جهة تقویت جماعت بخاطر آمد، چون بایشان گفتم همه سخنم را تحسین کردند، و آن شخص نیز سخن مرا پسندید، و از سخن حق سرنه پیچید، و با جماعت ببالین من آمده و احوال من پرسید، و چون زمانی دیر بنشست مرا معلوم گشت که او شیخ کمال است. و این معما باسم «قطب» بخواند. معما

آنی که در هوای سر زلف یار ماست از سر گذشته اول و در آخرش هب است.

و درین معما سخن چند گفته شد، و باین تقریب آشنائی میان من و او پیدا شد، و محبت ازلی حالی طاهر و هویدا گشت. و در آن زمان هر روز پرسش من می آمد، و انواع اسباب مینمود، و بعد از آن بحج رفت. چون باز گشت در تربت وفات یافت.

۵۹ - درویش منصور - سه زواری است، ولیکن مردی سنی و پرهیزگار است، و ریاضت کش و بی آزار، و صائم الدهر و بار بردار، و در عروض و صنایع شعر شاگرد مولانا یحیی سبک است، و رساله در عروض تصنیف نموده، و تتبع قصیده مصنوع سلمان فرموده، و مطلع قصیده او اینست

س دویده در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار.

پوشیده نیست که صنعت ترصیع درین بیت پاکیزه افتاده. و در علم تصوف شاگرد حافظ علی جامی است، و در تصوف این رباعی از او است:

موجود چو ذره ره بخود نتوان کرد بسیار حدیث بیک و بد نتوان کرد  
ایجاد چو بی قبول ممکن بود آرا که قول تست رد نتوان کرد.

میر علیشیر گفته من عروض پیش درویش منصور خوانده ام.

۶۰ - مولانا علی جامی - در زمان خود یکی از متعینان زمان بود، و بسیار صاحب کمال و پر حال، و در علم تصوف علم، و در جامعیت بی نظیر و مسلم، و مولانا عبدالرحمن جامی در تفحات الانس شرح او را که بر قصیده شیخ عطار نوشته ذکر فرموده، و این مطلع آن قصیده است: مطلع

ای روی در کشیده بیازار آمده      خلقی بدین طلسم گرفتار آمده<sup>۱</sup>  
و مباحات جمیع قراءت است که پیش مولانا علی قرائت کرده اند، و میرعلیشیر نیز درسی چند از علم قرائت پیش او قرائت فرموده، و قبر او در حظیره شیخ بهاء الدین عمر است.

۶۱ - مولانا محمد معنائی - در خراسان بمعما اشتهار بسیار دارد، و پیش جمهور طرفا باستانی در علم معما مسلم و بی همتا است، و اشعار میر خسرو جمع کرده، و این معما باسم «یوسف» ارو است:

مرا هوای سفر بود پیش ارین در سر      چو صورت تو ندیدم نماد رای سفر.

۶۲ - سید کمال کجکعل - ساکن بلخ است، و سفر بسیار کرده، و عقل تجری سفر بر کمال حاصل نموده، و در حال و کمال بی مثال است، در فضل و جدال بی همتا است. و مشهور در میان جمهور آنست که با صد هزار بیت گفته، و یک قصیده مصنوع گفته که دوازده هزار بیت مصنوع ارو بیرون می آید، و میرعلیشیر گفته که آنچه من ازو دیده ام اینست که يك قصید در مرثیه خواجه ابونصر پارسا گفته که از هر مصرع بعضی ابیات آن تاریخ وفات او بیرون می آید. و بسیار ابیات متفرقه در او بود که هر يك علیحده تاریخی بود و بسیار بیتها نیز بود، که از هر يك سه یا چهار تاریخ معلوم میشد. [و میرعلیشیر اگر چه در این امر تعجب نموده، ولیکن مولانا صاحب جهة میرعلیشیر قصیده گفت که از هر يك مصرع اول آن تاریخ ولادت میر بیرون می آید و از هر يك مصرع آخر آن تاریخ وفات او، و چون این قصیده بمیر برسیده آن تعجب از آن قصیده نموده، و بعضی ابیات آن قصیده اینست:

ای فلک بیداد و بی رحمی بدینسان کرده

وی اجل ملک جهان را بازویران کرده.

کرده بر جانها کمین، بنهاده دام عنا  
 هر زمان از کینه جوئی قصد صد جان کرده.  
 بر جهاسان چه میگوئی حسد سود مرا  
 از حسد باری جهانرا بی جهاسان کرده.  
 عالمی را کرده 'ر حرن پترمان دم بدم  
 اهل عالم را بکین محزون و پترمان کرده.  
 کی رها سازی عزیزان را زندان حزن  
 از جفاکاری که چون یوسف بزدان کرده.  
 آسمان بر دل و جانهای دین داران از آن  
 جور بیجد و جفاهای فروان کرده،  
 کنز دل و جانهای ایشان هیچ جا باید برون  
 ناامیدی و بلا رنج و عنا گردد فزون. [.  
 و سید کمال نود و نه سال زیسته، و این مطلع اروست: مطلع  
 ای روشنی از نور رخت دیده جان را  
 بر خاک نشایم قد تو سرو روان را.

**۶۳.** خواجه مؤید مهنه - اربابهای حصرت شیخ است، و در علوم طاهر  
 ماهر بوده، و از خدات معاصی طاهر، و بعضی اوقات وعظی میگفته، و در وعظ  
 گمتن 'درمی سفته، و در محاسن وعظ بغایت گرم و در شور میگشته، و دلهای مردم  
 پر صف و در نور و سرور میگشته، و خواجه سماع نیز میفرموده، و سلاطین آن زمان  
 تعظیم او میکردند. و این مطلع ازوست: مطلع  
 از مه روی تو آئینه جان ساخته اند و بدران آئنه جانرا بگران ساخته اند  
 [و گوئیا در پس عزل تنع جامی فرموده که گفته.  
 حقه لعل تو از جوهر جان ساخته اند

کام هر خسته در آن حقه بهان ساخته اند.

آن به بالاست بهالست که از روضهٔ قدس  
بتماشا که عشاق روان ساخته اند . [

و قبر خواجه در گنبد جدّ اوست .

۶۴ - خواجه مؤید دیوانه - او هم از نبیره‌های شیخ است ، لیکن کسی  
آشفته دماغ و پرشور بوده ، و باوجود آشفته دماغی شعر خوب می‌گفته . و این مطلع  
ازو است : مطلع

چشم داریم از آن ماه سعادت پرتو که جهان را بدهد روشنی ازسرنو .  
و چون هوای سلطنت داشته از «روشنی نو» سلطنت خودخواسته ، ولیکن حق عزوجل  
این نخواسته ، ماشاء الله کان و مالم یشاء لم یکن .

۶۵ - میرعماد مشهدی - جوانی خوش طبع و خوش خو بوده ، و شعرای  
مشهد همیشه در خدمت او میبوده‌اند ، و اطاعت او در همه کاری مینموده ، و میر  
عماد بی‌بطیر و بی‌بدل بوده ، و میر در جواب شیخ کمال این بیت گفته : بیت  
گفت با چشمتم بگو تا جز خیال روی ما

صورت دیگر نیارد در نظر ، گفتم بچشم .

پوشیده نیست که «گفتم بچشم» دو معنی خوب دارد .

۶۶ - شاه بدخشان - لعلی تخلص او است ، و شاه در عایت خوش طبعی  
و خوش صورتی و خوش سیرتی بوده ، و در بهایت مسلمانی و عدل و جهانبانی ، و شاه ازسل  
سلاطین قدیم است ، و چندین هزار سالست که سلطنت درخانهٔ ایشانست ، و سلطان  
بو سعید اصل سل ایشان کند<sup>(۱)</sup> ، و این مطلع اوست : مطلع

تا سودای تو ترك جان و سر خواهیم کرد

کام جان هر دم رلعت پرشکر خواهیم کرد .

شاه در سرکار سلطنت سر بهاد .

۶۷ - ابن لعلی - پسر شاه بدخشان باشد ، و او پادشاه زادهٔ بوده ارندیدی

(۱) کند منبع اول و سکون دوم

و تندی آزاده، و بس خوش باش و بی تکبر، و مصاحب مردم قلاش بی تجبر، و بسیار  
اطوار پادشاهانه ازو میگویند، و این مطلع ازوست: مطلع  
ای ز لعل آتشینت در دل گلنار بار      غیر دل بردن بداری ای ست مکارکار،  
او بیر شهید راه شاهی گشته

۶۸ - مولانا عبدالصمد بدخشی - مردی منصف بود، و منصف باخلاق  
حمیده و اطوار پسندیده، در هری بامر سلطان ابوسعید تاریخ او میگفته، و درهای  
نظم نیکو میسفته. و خیال او در شعر در حد کمال بلکه بالای حد کمال، و در نازکی  
بی نظیر و بی مثال، میرعلیشیر گوید که با این همه فضل و کمال یکباری در قافیه  
غلط کرده بود، چون تنبیه او کردم متنبه گردید، و ارتلخی سخن حق نمیرنجید  
بلکه ممنون منت من گردید، و این بیت مثنوی ازوست:

ز ماهی هیاهوی تا ماه بود      سر آوازشان «جام الله» بود.  
و قبر او در کوهستان است.

۶۹ - مولانا یوسف شاه - کاتب تخلص میکرده زیرا که بصنعت کتات  
شهرت داشته، و از جمله طرفای شهر هری بود، و در میان ایشان بظرافت ممتاز  
مینمود. و این مطلع بیکو ازوست: مطلع  
ای جدا گشته که دوری زبهر همفسان

مادرین شهر بدین روز و تو در شهر کسان.  
مولانا در شهر هری بآخرت رفت.

۷۰ - خواجه ابواسحق - پسر خواجه مؤید مهنه است، و جوانی  
داشتمند است، و بسیار خوش طبع بود، لیکن بدخوی و متکبر و متحسر. و این مرثیه  
اروست. مرثیه

کشید از دست ما صحرای خاور دامن آن گل  
بصحرای قیامت دست مادر دامن آن گل.  
و قبر او در مهنه است.



۷۱ - سید کاظمی - شخصی کاظم الغیظ بود، از این جهت کاظمی تخلص می نمود، ولیکن کسی هزال و برجدا، اما سبک روح پر روح، و در کمال فضل و کمال، سلطان صاحبقران او را بر سالت بهندستان فرستاد، و در وقت مراجعت در ملک عراق توقف نمود، [بعد از آن چون بشیر از رفت از شر آذ و حرص طعام هلاک گشت، زیرا که چندان طعام نوشید که ممتلی گردید و از دردا مبتلا مرد.] و از جمله اشعار اوست:

صبح از افق چو رایت بیضا بر آورد      آهم علم بر اوح ثریا بر آورد.  
و هجو شهر انگیز که جهة عامه شهر هری گفته بیکوست، و این مطلع آنست:  
شکر خدا که قاضی شهر هری نیم      در سلک آدمی صفتام، خری نیم.

۷۲ - مولانا محمد معمائی - شخصی لطیف و طریف بود، و سنی مذهب و مؤدب، و خدمت سلاطین بسیار فرموده، و میرزا بابر او را صدر خود ساخته بوده، و بعد از بابر میرزا در زمان سلاطین دیگر هم محترم و مکرم بوده، و گنبد سرقر خواجه حافظ را و عمارت فرموده، و میرزا بابر را در آن گنبد صیافت نموده، ولیکن یکی از طریقان آن زمان در دیوار عمارت در برابر نظر میرزا این بیت نوشته. بیت اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد  
و این معما باسم «درویش» ازو است:  
چون تمام روی از دشنام دوست      عامی را روی در دشنام اوست.

۷۳ - خواجه حسین خضر شاه (۱) - استر آبادی بوده، و بسیار خوش طبع و خوش محاوره، ولیکن آشفته و بر مجادله، و شعر بیکو داشته، و حظی عظیم از حسن خط داشت، و خط طریق مولانا جعفر کسی ازو بهتر نوشته، و لیلی و مجنون میگفته. و این بیت ازوست.

ای چهره گشای هر جمیلی      بد تو شفی هر علیلی  
و این مطلع بر ازوست. مطلع

سایهات هر جا که افتد بر زمین گل بر دمد  
بی گل تنها که سرتاسر گل و شکر دمد.  
و قبر او در استرآباد است.

۷۴ - مولانا نجومی - کسی لایالی و بی ناک و ناپاک بود، و طبع او بهزل  
و مسخرگی (مایل)، و اکثر اشعار او قطعه است، ولیکن مطلعهای او نیکوست: مطلع  
باز عید آمد بیا جانا که قربانت شوم      همچو چشم گوسفند مرده حیرانت شوم.  
[و میرا که چه این چنین ذکر فرموده، و لیکن بنده مترجم این مطلع را از  
درویش دهکی چنین یاد دارم:

عید قرباست میخوام که قربانت شوم

همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم.]

۷۵ - خواجه مسعود قمی - از جمله اکابر کبار عراق است، و از عراق  
بخراسان آمده بود، و مصاحبت با میرعلیشیر فرموده، و مثنوی و غزل را روان میگفته،  
و دو هزار بیت<sup>(۱)</sup> تاریخ سلطان صاحبقران سلطان حسین میرزا گفته، و ابیات  
رنکین در آن تاریخ دارد، و یوسف و زلیخا، و مناظره شمس و قمر، و تیغ و قلم هم  
گفته. و این مطلع خوب ازوست. مطلع

مشتاقم و دورم غم جاکا هم از آست

مشتاقتران دور ترید آهم از آست،

[و این مطلع نیز ازوست مطلع

یک قطره خون و صد غم و محنت دل منست

یک دیدن و هزار بلا حاصل منست.]

و قبر او نیز در جوار مزار پیر صد ساله<sup>(۲)</sup> است.

۷۶ - حافظ یاری - یاری شیرین گفتار شیرین کردار بوده، و در علم قرائت  
بی نظیر، و اکثر اوقات بتلاوت قرآن مشغولی داشته، و همیشه همای همت را

(۱) در نسخه ترکی: دوازده هزار بیت. (۲) در نسخه اصل ترکی: پیر سیصد ساله.

بر صیحت مردم میگماشته، و از جمله مصاحبان میرعلیشیر بوده. و این مطلع در انصاف ازو است: مطلع

گرم بر سر هزار آید بلا شایسته آنم

که هستم بدترین خلق و خود را نیک میدانم.  
در مدرسه اخلاصیه وفات یافته، و قبرش در کوچه صفاست، [و نام این دوجا گواه نجات او است والله اعلم.]

۷۷- مولانا قبری - (۱) نیشابوری است، و اگرچه مردی عامیست اما در شعر روان و چست و بیکوست. و این مطلع ازوست: مطلع

این کهرها بین که در دریای اخضر کرده اند

زین مشاعل آتش خور بین که چون ر کرده اند.

۷۸- مولانا خسروی - گوئیا دعوی خسروی داشته که خسروی تخلص میکرد، میگویند که دعوی بزرگ می کرده، و شعر خود را پیش مردم میآورده، و راه سخن بریشان می بسته، و اربشان تعریف شعر بد خود میخواست. و این مطلع در دیوان اوست: مطلع

ز لعل یار دلدایی گرفتم حیاتی یافتم جایی گرفتم.

۷۹- مولانا نازنینی - طبعی خوب و دلپذیر داشته، و مقبول اکابر و اصاغر بوده، ولیکن عامی بوده، و شعرش خالی از چاشنی خوب بوده، و غزل بیشتر میگفته، و اصل او از سبزوار است، و بامیر شاهی مصاحبت مینموده. و این مطلع ازوست. مطلع صنوبر تار خدمتکاری سروت جدا مانده

شده دیوانه ژوایده موسر در هوا مانده.

۸۰- ولی قلندر - در آستانه فلك آشیانه میرزا بابر ملازمست، و بسیار حیره و چیر و دایر و بی حیاست، و شعر او در میان شعرا بدی مشهور است، و چون میرزا پیر بوداق بهری آمد و شاعران هری را بشیراز برد، او را نیز همراه ایشان برد. و این مطلع بیکو ازو است مطلع

(۱) قنری بحسه ترکی

بیم ملول که کارم نکونشد، بد شد شودشود، شود گو مشو، چه خواهد شد؟

۸۱. مولانا والهی - آشفته و واله کسی بود، و بسی تند و تیز. و این بیت از قصیده او است که بر دیف «آراسته» در مدح سلطان علی موسی الرضا علیه التحیه و التسلیم گفته، و در مدح شاه ابوالقاسم نیز گفته:

شاه ابوالقاسم که شد در دور او خوشتر ز خلد

مشهد سلطان علی موسی الرضا آراسته.

و شاه ابوالقاسم بابر میرزا است.

۸۲. جریمی قلندر. طالب علمی بوده از ولایت سمرقند، و شعر او ترکی

است: مطلع

بیجه بیغلای شمع دیک هجر نیکدا یارم کیجه لار

آه کیم گوید وردی داغ انتظارم کیجه لار.

۸۳. مولانا ترخانی<sup>(۱)</sup> - بصورت سپاهی بود. و سیرت نیکو شهرت

داشت. و این مطلع مولانا جامی رباعیتی گفته. مطلع

ای ز مشکین طرهات بر هر دلی بندی دگر

رشته جان را بهره وی تو پیوبدی دگر.

مرغ دل پر کردم و از سینه بریان ساختم

تا کشم پیش سکت هر احوظه بر کنندی<sup>(۲)</sup> دگر.

۸۴. مولانا عشقی - هر وی است، و کتابه سفید خانه سلطان ابوسعید میرزا

شعر اوست، و مطلع آن اینست: مطلع

این منطری که طاق چو ابروی دلبرست

ار خا که بر گرفته دارای کشورست.

۸۵. مولانا عبد الوهاب - اندک صاحب کمال پر حال بوده، و بسیار

طبع شوخ داشته، و بسی شیرین گفتار و نیکو کردار بوده، و قاصی اسفرائین که

(۱) در نسخه اسلامبول این اسم محدود است.

(۲) بر کند. رشوت و پاره.

وطن اوست گشته، و چندین مدت نیز قاضی استرآباد بوده، و این مطلع تتبع دریای  
ابرار ازوست: مطلع

این کهن اوراق گردون کش زانجم زیورست  
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکرست.  
و مولانا در استرآباد بباد فنا رفته.

۸۶ - خواجه برهان - از فرزندان حضرت شیخ الاسلام احمد جام است،  
و در فقر که فخر دارین است مردی تمام، و برهان و حجة اهل ایمان و الاسلام، و در  
فن موسیقی مشهور انام، و آوازه استادی او درین فن همه کس رسیده، و هر که  
درین فن کامل است او را پسندیده، و اکثر استادان زمان شاگردان اویند، و در  
این مطلع تصنیف اصفهان ازوست:

رسید موسم شادی و دوق و عیش و طرب  
اگر گدا مراد دلی رسد چیه عجب؟

مولانا در جام جام ناده بیستی از ساقی باقی اجل نوشیده، و خلعت فنای دنیا و نقای  
عقبا پوشیده.

۸۷ - مولانا مشرقی - در مشهد بکاسه گری منسوب بوده، و بخدمت  
سیار عزیزان و مردان رسیده، و منظور نظر کیمیا اثر ایشان گردیده. و این بیت  
در شکایت ازوست: بیت

از چیست سرخ پنجه مرجان و پای بط  
گر خون بجای آب روان نیست در بحار.  
و مولانا در هرات وفات یافت.

۸۸ - مولانا هوائی - ایس و جایس مولانا مشرقی است، و در نقاشی  
کاشی نیز صاحب وقوف، و در کتات نیز دستی درست و خوب دارد، و اشعار خود را  
بسیار خوب مینوشته، و تذهب و نقاشی آن بغایت زیبا و اعلا میکرده، و بهای ارزان  
مردمان میفروخته، لاجرم شعرا و مشهور گشته، ولیکن مردم بر سبیل هزل و مطایبه

باو می گفته اند « کین شعر تو صورتیست بی معنی خوب ». و این مطلع ازوست : مطلع  
بگردد کوی تو با صد بیاز میگردد      نظاره میکنم ازدور و باز میگردد .

۸۹. مولانا قبولی - فقیری بوده و خالی از حالی و قبولی نبوده ، و در  
بازارچه ملك (۱) غزل (۲) می فروخته ، و یکشبی می گفته که من وقت سحر می میرم  
« و از دست اجل ساغر می میگیرم » ، و هیچ چیز جهت تجهیز و تکفین خود ندارم ،  
ای یاران میباید که دیوان مرا پیش میرعلیشیر برید ، و اسباب تجهیز و تکفین مرا  
ازو بستانید ، چون سحر شمع وارجانداده یاران او پیش میرعلیشیر رفته اند ، و دیوان  
او برده ، میر از دیوان او جهت آمرزش اوفالی گرفته ، این بیت نفال او آمده : مطلع  
اگر قبول تو یابم قبولیم ورنه      بهر دو کون چو من با قبول نتوان یافت .

میرعلیشیر بعد از فال اسباب تجهیز و تکفین او در حال در حد کمال مهیا کرده  
و فرستاده ، و مولانا در هری مدفونست .

۹۰. مولانا محمد امین - بلخی است ، و مردی ساده و گولست ، و اکثر  
اوقات بنویسندگی و عمل داری مشغولست ، و شعر نیز میگوید ، و در زمان بابر  
میرزا بوده ، و اول غزلی که پیش میرزا بابر برده اینست ، و این بیت از ابیات  
آن غزل مقبول گشته : بیت

ای سیه چشم خطائی مرغ جان را ناتوانم

و ز سیه چشمان دیگر همچو آهو دلبرم ،

و مولانا از مقبولیت این بیت پیش میرزا مباحات و تفاخر می نموده ، و سبب شهرت  
او همین بیت است ، و در استرا اباد ارا عالم رفته .

۹۱. مولانا سعدی - شهدی بوده ، و نکاسه گری منسوب . و این مطلع

ازو است : مطلع

زهر قطع هستی حیلۀ ار صد جای اسکیزم

مگر يك لحظه با آن دلبر خود رای آمیزم .

(۱) در نسخه ترکی ج ، در بازارچه شیخ چاوش . (۲) عرب : بخ موئی .

و در مطلع دو قافیه رعایت کرده ، و بیت دوم این مطلع را میرعلیشیر پسند فرموده  
و آن بیت اینست

شبی بنشین و چندایی شراب بی حسابم ده  
که نتوانم که تاروز حساب از جای برخیزم .

و مولانا در هری وفات نموده

۹۲ . میر ارغون - خیمه دوزیست ، و از قدمای ظرفای هری است ، و از جمله  
کهنه شاعران آبجاست ، و نظم معما بر سایر اشعار او غالبست ، و این معما باسم  
« محمود » ازوست .

ای رجام حسن سرخوش سوی مخموری ببین  
زانکه اشک خویش را پیوسته بر روی جبین .

و در هری وفات یافت .

۹۳ . مولانا صدر کاتب - شخصی آشفته و آلفته روزگار بوده ، و همواره  
خدمت اترک با هموار مینموده ، و خدمت کتامت میکرد و اگر در اموالورید مایه  
لویدی مییافته بلویدی می شتافته ، و بکتبت بی پرداخته . و این مطلع از جمله  
اشعار اوست مطلع

هرگز دل مارا بعمی شاد نکردی      کشتی دگر ابر او مرا یاد نکردی  
مولانا در هری وفات کرده .

۹۴ . مولانا ایازی - شخصی عریب بوده ، و عجیب شکلی داشته ، و اطوار  
و شمایل و گفتار او از شکل او عجیب تر و عریب تر بوده . میرعلیشیر گفته که  
یک بار در سرپل مالان دیدم که در میان مردمان قصیده خود میخواند ، من بهمان  
وزن و قافیه و معنی بیتی گفتم و برو خواندم ، چون بشنید متحیر گردید ، و بعد از  
سه سال باز او را در محاسی دیگر (۱) دیدم که شعر خود را بر مرده مجلس میخواند ،  
در بهمان وزن و قافیه و همان معنی بیتی دیگر گفتم و بخواندم ، چون بشنید باز

(۱) در نسخه ترکی ح در باغ سفید دار

متحیر گردید، و از اهل مجلس پرسید که این چه کسست که من هرگز چنین کسی ندیده‌ام، و چون در چشم او ضعفی قوی بود نمیتوانست مرا تشخیص کردن، ولیکن بطور سخن مرا شناخته بود، زیرا که میگفت من سه سال پیش ازین در پل مالان شعبده بازی چنین دیدم و عالماً این همانکس است که پیش از این او را دیده‌ام، و این بیت از مولانا است:

چادرش خود رنگ مکس رید ایازی

بی جامه و بی موزه و بی کرته نمازی. (۹)

۹۵ - سید تقی‌بی - هروی بود، و چون مصاحب میر عبدالقادر تقیب بوده

باو منسوب گشته و این تخلص نموده. و این مطلع ازوست: مطلع

دیده‌ام تاشده از ماه رخ یار جدا دل جدا خوشده و دیده خونبار جدا.

۹۶ - مولانا ایسی - در شاعری کم بصاعت بوده، و شعر دزدیدن متهم

و این مطلع ازوست. مطلع

گرچه میجوید دلم دائم وصال یار را یار میجوید بر غم من دل اغیار را.

[و این ایسی غیر آن ایسی است که کاتب سلطان یعقوب خان بوده.]

۹۷ - مولانا محمد ابلی - شخصی لطیف و ظریف و نازک شیوه کسی بوده،

و خدمت مولانا شرف الدین علی یزدی رسیده، و منظور نظر کیمیا اثر او گردیده،

و طبیعت او بمعصا ملایمت داشته، و این معصا باسم «نویان» ازوست.

میجویم داد از خوبان گل چهر که خواهانم بمعصا رویان بدمهر.

۹۸ - درویش نازک (۱) - از جمله آدمی راده های خراسان است، و پدرش

حکومت هری (۲) کرده، و خودش نیز مدتی سپاهی بود، و آخر ترک کرد، و کینک دوش

شد. و این مطلع ازوست. مطلع

پیر اول کیم چیقندی ایلدین آ که اولدور

کدالیع دیس کیم آ که دورسه اولدور.

و این مطلع پارسی ازوست: مطلع

(۱) در نسخه ترکی: نازکی. (۲) در نسخه ترکی ج: حکومت مشهد.



منم که بیست مرا جز بجام ناده تفاخر

بدار ساقی گلچهره کاسهای پراپر.

۹۹ - مولانا کوثری - بسی شیرین کار و خوش گفتار و بی آزار بوده ،

روزی یکی از موالی بحجره او آمده وقتیکه مولانا آش می پخته ، و میخواست که مدد او کند در طعام پختن ، مولانا گفته که مدد مکن تا شریک شوی . و این مطلع ازوست :

در خیال پسته خندان آن بادام چشم

چشمه خویست چشم ما که دارد نام چشم .

در هری وفات کرد .

۱۰۰ - سیده سلمی - اسفرائینی بوده ، و ابدال وش ، و با ابدالی در کمال خوش

طبعی . و این مطلع ازوست : مطلع

خال او نقد دلم از دیده روشن کشید

همچو دزدی کو متاع خانه ارورون کشید .

۱۰۱ - مولانا نظام - طالب عامی بیکوست ، و در معما جهد تمام داشت .

و این معما باسم « خواجه اسحق » ازوست .

سرخادان طایر بخشنده دانه که در اقبال دارد آشیانه .

قبر او در خیابان است .

۱۰۲ - مولانا یاری - وزیر زاده بود اما درویش صفت و آزاده ، و در بلخ

میدبود . و این مطلع ازوست . مطلع

کسم نشان سر موئی از آن دهان دهد

چنان تنگم ازین غم که کس شان دهد .

۱۰۳ - خواجه محمد مجلد - از جمله طرفای ملک خراسان است ، لیکن

در عادت حماقت ، و اکثر متعینان رهان از هزل و مسخرگی او بجان آمده بودند ، و این معما از هزایات اوست

خری کج کرده بالای سون ده تاخت      چرا گاه ده از گاو ان پرداخت .  
قبرش در هری است .

۱۰۴ - مولانا محمد - نعمت آبادی است؛ و در خدمت پهلوان اکثر مردمان  
بشعر و معما مشغول بودند، و او نیز هوای معما پیدا کرد، و چندان جهد کرد که معمایی  
خوب شد، و معماهای او بسیارست، لیکن متفرق و پیریشان است، زیرا که هرگز  
کسی جمع آن نکرد. و این معما باسم «کا کا» ازوست :

آنچه کردی بر دل از بیداد گر یاد آر مش  
گویم از با کوه جانبا من نریاد آر مش .  
و قبر او در بازار گاه هری است .

۱۰۵ - سید عبدالحق<sup>(۱)</sup> - استرآبادی است، و جوانی خوش طبع و خوش  
محاوره، و اخلاق حمیده و افعال پسندیده داشته، و میگویند که قاضی جرجان<sup>(۲)</sup>  
خری بر شوت نقاضی عسکر داده تا قاضی گشته، و سید عبدالحق جهة او این  
قطعه گفته :

همی گشت در شهر شخصی ز جرجان<sup>(۳)</sup>      که قاضی شود، صدر راضی نمیشد  
دادش خری رشوه و گشت قاضی      اگر خر نمی بود قاضی نمیشد .  
قبرش در استرآباد است .

۱۰۶ - مولانا قرشی - در سمرقند میبوده، و در بازار دکان صحافی داشته،  
و جمیع ظرفا در دکان او جمع میگشته اند، و او ازین جمعیت پیریشان میگشته زیرا که  
مانع مشتری میشده اند، و مولانا در شکایت این مطلع گفته

بیدست آئین محبت کردن از یاری گاه      ور نه زان بد عهد میگردیم سیاری گاه .  
خطائی تخلص اوست، و قبر او در سمرقند است

۱۰۷ - مولانا جوهری - بیر سمرقندی است، و مشرف صابون خانه بود،  
و عروض نیکو میدانسته، و سیراثنبی را نظم فرموده، و این بیت از آنجاست بیت

(۱) نسخه ترکی . سید عبدالحق (۲) نسخه ترکی . خواجه

(۳) نسخه ترکی ج . خواجه

فلک بس که در موکبش تاخته      بهر ماه نعلی تو اداخته .  
قبر او نیز در سمرقند است .

۱۰۸ - مولانا خاوری - نیز از سمرقند است ، و بدرزی گری منسوبست ،  
و بدیهه روان خوب دارد ، و بسی شوخ و خوش طبع است ، و این بیت از ترجیع  
شد اوست :

میزد که بچوب و گاه بمشت      بازی باری مرا بخواهد کشت .  
و این مطلع نیز ازوست . مطلع  
من که عمری بهوس پیروی دل کردم  
عمر بگذشت و ندانم که چه حاصل کردم .  
قبر او معلوم نیست .

۱۰۹ - مولانا حلرائی - نیز سمرقندی است ، و مردی شکفته و خندان  
بوده ، و در میان طریفان تازه روئی شابه ، و در جوانی از عالم فانی رحلت نموده .  
و این مطلع ازوست . مطلع  
زاهدان قضا ، بروی دالدار اولی  
قبر او نیز در سمرقند است .

۱۱۰ - مولانا ریاضی - نیز سمرقندی است ، بقول میرعلیشیر بد خاق  
و معجب بوده ، و عجب او از غراهای خوب او بوده ، و این مطلع ازوست . مطلع  
ستاره ایست در گوش آن هلال ابرو      ز روی حسن بخورشید میزد پهلو .  
و میرعلیشیر گفته که من گفتم که 'گر چنین بودی بهتر بودی .  
ز روی حسن در گوش آن هلال ابرو

ستاره است که با ماه میرد پهلو  
و مولانا ریاضی اصف نداده و لایزال حدال مینمود [ و این مطلع نیز ازوست  
گر طیب آید که گیرد بهر جان مرا  
من همی میرم که میگیرد رگ جان مرا .

و این مطلع و بیت نیز ازوست

بی جمالت خار نومییدی بدنندان میکنم  
 وز درخت گل بجای غنچه پیکان میکنم .  
 محنت فرهاد را بارنج من نسبت مکن  
 سخت جانی کوه اگر میکند من جان میکنم .  
 تا چرا دادم عنان دل بدست کافری  
 از ندامت پشت دست خود بدنندان میکنم  
 چشم پر خون ریاضی چون نگین لعل شد  
 بر وی از عین محبت نام جانان میکنم . [

مولانا ریاضی در جوانی در سمرقند وفات یافته .

۱۱۹ - مولانا یوسف - بدیعی تخلص اوست ، و از اندجان است ، و در  
 سمرقند با مولانا صفائی میبوده ، و صفائی با وصفای محبتی داشته ، و تخم محبه  
 او در دل کاشته . و میرعلیشیر گفته که در زمانیکه در سمرقند بودم مولانا یوسف  
 ساده رو بود ، و رویش نور و صفائی داشته ، و در آن ایام شعرش مثل او خام بود ، و صفا  
 پختگی نداشته ، ولیکن صفائی آنرا پخته میپنداشته ، بتدریج باصلاح من پخته گشته  
 آخر الامر بگشت دیار خراسان آمد ، و ظریفان او را مولانا یوسف صفائی میگفتند  
 و باین ظرافت او را بی صفا میساختند ، و در این ایام صلاحیت تام داشت ، و صحبه  
 خوش با مردم میداشت ، و ابن مطلع ازوست : مطلع  
 گر بدین آب و هوا کویت بود منزل گهم

بی زلال خصر باید بی دم روح اللهم .

و در [تبع] قصیدهٔ مرآت الصفا این بیت او بیکو است : بیت

در مقصود جویان مجمع البحرین شد صوفی

که بحری پردرست از چشمهٔ هرچشم گریانش .

و در رسالهٔ معما این معما باسم «منصور» ازوست : معما

مرا زان شد منور خانهٔ چشم که آمد درست در کاشانهٔ چشم

و مولانا در سرخس فوت شده ، و در مزار شیخ لقمان خاتقاهی مدفون است .

۱۱۲ - مولانا خاکی - از کوسو بوده، و بسی درویش و دردمندی نموده،  
و طبع نظم نیز داشته، و این مطلع ازوست:

نیازمند توئیم ای نیاز پرورده ترا زمانه عجب دلتواز پرورده.

۱۱۳ - مولانا لطفی - ملك الکلام زمان خود بوده، و در ترکی بی نظیر،  
و دیوان ترکی او مشهور و دلپذیر است، و بسیار مطلعهای متعذر الجواب دارد،  
از آن جمله اینست: مطلع

نازك لوك ایچره بیل ی خایوق تار گیسوئی

اوز حد ینی بیل یب دین التوردم قوئی.

و این مطلع نیز از آنهاست

سید آبتی دابریم منی آشفته ساج دین صالیدی کمند بونیومه ایکی قولاج دین.  
و مولانا ده هزار بیت خوب در مثنوی گفته، و لیکن چون بیاض نبرده شهرت  
نگرفته، و فارسی نیز قصیده ها دارد. و درین زبان نیز استاد است، و نود و نه سال  
عمر او بوده، و در آخر عمر قصیده آفتاب ردیف گفته، هیچکس از اقران او تتبع  
آن نتوانسته، و آن مطلع اینست: مطلع

ای ر رلف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب.

و در وقت مرگ وصیت کرد که مولانا عبدالرحمن جامی این مطلع او را در دیوان  
خود ثبت کند و آنرا غزل سازد: مطلع

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد به زآنکه بید خوئی بیرحم چنین افتد.

و مولانا جامی بوصیت او عمل نموده و این را غزل ساخته و در دیوان ثبت فرموده،  
و مولانا لطفی در ایام جوانی تحصیل علوم ظاهریه تمام نموده، و بعد از تکمیل آنها  
بخدمت مولانا شهاب الدین خیابانی آمده و بتحصیل علوم باطنی و تصوف مشغول  
گشته، و این طریق را تکمیل فرموده و بالجمله مولانا شخصی جامع علم ظاهر و باطن  
بوده، و میرعلیشیر گوید که جهة من فاتحه خواند که سبب تمام فتوحات من آن بود،

وامیدوارم که سبب فتوحات و فیوضات آخرت نیز گردد، و مولانا در شهر مدفون است نزدیک مسکن خود.

۱۱۴ - مولانا تقی بی - مشربی تند و تیز داشته و شعر بر زبان فارسی و ترکی می گفته، و باین مطلع مباحثات می کرده. مطلع

آه کم جا بیمغه بیسم یارنادران ایلکی دین  
داد فریاد اول حفاچی آفت جان ایلکی دین

و بزبان فارسی نیز این مطلع اوست. مطلع  
صبحی که دم بمهر تزد بکنفس توئی  
بخلی که بر نخورد ازو هیچکس توئی.  
در آخر از سخنان بی ادبانه توبه کرده. و طریق اهل صلاح پیشه خود نموده، قبر او هم در دو دو برادران است.

۱۱۵ - مولانا اتالی - از فرزندان مولانا اسمعیل اتالی بلخی بوده، و بسیار درویش و ش و خوش خلق و خوش صحبت بوده، و شعر ترکی می گفته. و این مطلع ازوست: مطلع

اول صنم کیم سوقراقید اپری تیک اولتورور

عایت نازک لوکیدین سوبیلا یوتسا بولور  
در قافیه این مطلع عیدست، لیکن مولانا شعر ترکی می گفته، و مقید اصلاح قافیه نمی شده (۱).

و این بند در ترجیع بند او نامره افتاده

سن سن اصل وجود هر موجود  
سندین اوزکا وجود عه بی وجود.

۱۱۶ - مولانا کمالی - بلخی بوده و ترکی گوی، و شعر او درواهی بلخ

مشهور است، و مسکن او کوه صاف است، و این مطلع اوست مطلع

ایرنینک قوالی دور بیشکر ای جان بیلی باعلیق

کل داعی بورونک بنده سی دور توبی یماعلیق

قبر او در کوه صاف است.

(۱) در نسخه فارسی مولانا مقیمی را ذکر کرده ولی در نسخه ترکی این قسمت مولانا مقیمی منسوب است

۱۱۷ - مولانا لطیفی - بسی شوخ طبع و شیرین گفتار بوده ، و درسش کودکی وفات کرده و شعرا و گم شده ، و این مطلع ازوست : مطلع

گاه آقار که تا مارلبینک شکری بیزکائیکماس بو هیج آقارتا ماری.

این شعر اگر چه ترکیه است لیکن شوخ طبعی گوینده ازو معلومست .

۱۱۸ - مولانا سکالی (۱) - از ماوراءالنهر است ، و مردم سمرقند او را

معتقد بوده اند ، از مطلعهای او که اهل سمرقند آنرا می پسندند و میخوانند اینست :

بی باز و بونی شیوه دورای چادو کورکوک شوخ و شنک

کک دری طاوس و ایوق ته بو رقتار دنگ.

قصر او در سمرقند است .

۱۱۹ - میرزا حاجی سعیدی - سمرقندی است ، و از حمله آدمی زادهای آن

ملکست ، طبعی عریب و عجیب داشته ، و این بیت او پرچاشنی افتاده :

اوخشایی قامتینک عه صنوبری باغمان

بیچاره دیلماس ایرمس الف دین تا یاع بی

امید که خداوند سبحانه سرکت این بیت او را بیامرزد .

۱۲۰ - سعید بیک - لطافت طبیعت و طرافت و نزاکت (۲) شعر او معلوم

است ، و اخلاق عظیمه و اوصاف جمیله او را بیان حاجت بیست ، و این مطلع ازوست . مطلع

ما را در این دیار تویی دلنوار و بس داریم ار تو گوشه چشمی نیاز و بس .  
قصر او در مرو است .

۱۲۱ - پهلوان حسین - دیوانه تخلص می نمود ، زیرا که از دیوانگی

و اندالی خالی بود ، و با وجود دیوانگی کمالی داشت ، و کوچک دل بود . و این مطلع خوب ازوست . مطلع

(۱) در نسخه های ترکی مولانا سکالی . (۲) استعمال لغت (سراکت) در این کتاب قابل توجه است

طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی      من وصف قامت تو چگویم قیامتی .  
در قرا باغ مقتول شده .

۱۲۳ - مولانا صانعی - پیش مولانا عبد الرحمن جامی این بیت آورده  
و تعریف میکرده :

تو هر که اودعوتی می کند      چه دعویست بی معنئی میکند .  
ترا میوه شیرین و اوراست تلخ      جوسیب سمرقند و آلوی بلخ .  
و با این فصل وزیر بوده ، و سی طالم و جبار ، ناچار بحکم عزیز قهار سیاست شاهی  
بگرفتار گشت ، [ و دمار از روزگار او برآمد ، و معنی «فتلك بیوتهم خاویه بما ظالموا»  
محقق شد . ]

۱۲۳ - خواخه مسیب<sup>(۱)</sup> - او نیز مست باده غرور و ظلم و تعدی بوده ، و  
بهوای وزارت و کفایت پادشاه مردم را زحمت میداده ، و رحمت بر عباد الله نمیکرده ،  
و بمقتضای «من اعان ظالما سلطه الله علیه» سیاست پادشاه برو مسلط گشت ، و بآن کشته  
گشته ، و قبر او در خانه اوست .

۱۲۴ - مولانا میر سید - کابلی است ، و کسی قابلی است ، و بسیار ندیم  
شیرین گفتار و شیرین کردار است ، و سی کم آزار . و این مطاع ترکی ازوست :

جان و کونکونی جفا اونی بیلا گویدور دیگر  
ایلا کیم کول بولدم و میں دیں کونکول تیندور دیگر ،  
و در هری وفات یافت ، و قرش در «گورستان خواجه» است .

۱۲۵ - میر سعید - در میان حلق کابلی لقب او بود ، و طمیعت خوب داشت ،  
و سیرت مرعوب ، و محبوب قلوب مردم بوده . و این دو بیت ازوست  
ای محب لاریت نکیز گریازه سیز      گل ایا عینده حماری یاره ساز .  
گرمین اولتیام ترتم بیک تاشی غه      کشته بیر شوخ ایرو ردیب یاره سیر .  
در زمان سلطان بوسعید شهید گردید



۱۴۶ - محمد علی - غریبی تخلص مینموده ، و انیس میرسید کابلی بوده ،  
و بسیار جوانی خوش خلق و خوش محاوره و خوش طبیعت ، و در میان خلق خلق  
او بیکو است ، و اصول خوب داشت ، و اکثر سازها مثل عود و طنبور و کمانچه  
و غیرها خوب مینواخت ، و قانون را خصوصاً بسیار بقانون مینواخت ، و درین علم  
بطیر بداشت . و این مطلع ازوست مطلع  
درد حالمدین اگر عافل اگر آگاه ایسانک  
هیچ غم یوق کر منکسین دابر و داخواه ایسانک .

و این مطلع فارسی بیر اروست : مطلع  
چشم بیمار تو هر دم با تو ام میکند  
لعل جان بخش تو جانا قصد جام میکند  
و در خدمت حضرت سلطان عجب صاحب اختیار و صاحب اعتبار بود ، و هیچوقت از  
خدمت حضرت غایب نمیکشت ، و آخر الامر در سمرقند شهید گردید .  
۱۴۷ - میرزا علی (۱) - پسر او یک تهر است ، و سب عالی و حسب عالی  
دارد ، و طبعش بعایت خوب و زیبا است ، و فهمش در بهایت درجه رعنا ، و خلق  
و خلقتش مرغوب و محبوب القلوب . و این مطلع ازوست . مطلع  
ببین مقر شهیدت که کشته ستم است  
کر آتش دل و از دوك تواس علم است .

۱۴۸ - میرزا بك - جوانی خوش طبع و خوش خلق بود ، و یگانه زمان ،  
و در میان طرفان خراسان شاهه ، و فهمی در عایت ربمائی داشت ، و اوصاف حمیده  
بی عایت او احتیاج به بیان نداشت . و این مطلع ترکی دو القافیتین اروست . مطلع  
کو زك بی نلاقرا بولپ در کیم جابغه قرا نالاولا و تنور .  
و جواب این مطلع او مشکل است ، بلکه محال ، و از این جنس مطلع ها بسیار دارد ،  
و فصل و کمان او به چند است که ار هزاران یکی بیان توان کرد ، دریغ و صد دریغ  
که اوعالم روت

(۱) نسخه ترکی درویش مك میرزا علی ایکو تسمور .

۱۴۹ - سید حسن اردشیر - میر علیشیر فرموده که او بمنزله پدر من بود، و از همه علمی باخبر بود، و سلطان صاحبقران او را تربیت میفرمود، و انواع الطاف بی غایت و اعطاف بی نهایت با او مینمود، ولیکن درایام جوانی شخصی لاابالی بود، و در آن اوان دو بیت گفته:

چه خوش باشد صبحی با دلارام      لبالب از قدح دم در کشیدن .  
 چو غنچه هر دو در یک پیرهن تنگ      بهم پیچیدن و دم در کشیدن .  
 و درایام پیری زهد و تقوی پیشه خود نمود، و ترك ناپاکی و بی باکی جوانی نمود،  
 و این بیت درایام زهد و تقوی گفته . بیت

الهی نور عرفان دین کولکایا بیر صفا بیرگیل  
 که عصیان طلسمتی ایچره خراب احوال و حیران دور .  
 مرقد مبارک او در گازرگاه است .

## بهشت سوم

در ذکر شعرا و فضلائیکه در زمان میرعلیشیر بوده اند، و میربا ایشان صحبت داشته، و لذت صحبت ایشان چشیده، و طور و طرز ایشان پسندیده. از آنجمله:

۱۳۰ - حضرت شیخ الاسلام و نور الانام مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی است، و چون دیوان و کلیات تصانیف او در میان عالمیان شهرتی تمام دارد احتیاج بدکر شعر او نیست، [از اینجهت میر ذکر شعرا و نفرموده، ولیکن بنده بمقتضای «هوالمسك» ما کدر رتبه يتضوع از جهة تیمن و تبرک و تشریف و تزئین این رساله بعضی اشعار او را ذکر کردم مثل این: عرل

☆☆-

گر از پیراهات بوئی بظرف گیلستان آید  
زبد گیل جامه بر تن چاک و بلبل در فغان آید.  
دهات عنجه، عارض گیل برت سربس، خطب سره  
مبادا کین بهار حسن را روزی خزان آید.  
(عرل)

حاک کویش را پس از کشتن بخوم گیل کنید  
حانه سارید و جام را درو منزل کنید.  
بیس پیش اهل دل دردی ربی دردی تر  
چند تدبیر دوا درد دلی حاصل کنید  
چند درد سر کشد جامی رگمت و گوی عقل  
ای حریفان، زش از یک جرعه لای عقل کنید.  
مطلع

ای دهاب و اب، اب ردهان شیرین تر  
حنده شیرین و سخن گمنان او آن شیرین تر.

مطلع دیگر

من بیدل چو خواهم دادجان نادیده دیدارش

مدد کن ای اجل تا زود میرم زیر دیوارش .

۱۳۱ - میرشیرین سبیلی - از جمله متعینان ملک خراسان است ، و از

کودکی آثار فضل و فهم خوب و ابوار بررگی و خوش طبعی در او پیدا و هویدا ،  
و در بزرگی اخلاق حمیده و اطوار پسندیده او نهایت و عایت نداشت ، و محبت او در  
دل بزرگ و کوچک مردمان جا داشت ، و مدتی مدید صاحب اختیار پادشاه بزرگوار  
صاحبقران بود ، و ملک برآی صائب و فکر ثاقب او معمور بود ، و مردم در ایام  
حکومت او پر حضور و مسرور ، و هرگز کسی از اطوار او شکایت نکرد ، و حالی مدت  
بیست سال است که بواسطه اشتغال بمناصب علیه در اطراف مملکت از ملازمت دورست ،  
و اطراف ممالك چون اشعار دلفریب او منتظم است . و این مطلع از قصیده اوست :

شکر ای دل که دگر بار بهد زیب و جمال

کردن شاهد عیدست در آغوس هلال .

و این مطلع عزل اروست :

دل چو شکسته مکش عاشق خسته حال را

سنگ ستم چه میری مرغ شکسته دال را ؟

و این بیت از لیلی و مجنون اوست ، در تعریف خستگی لیلی گفته .

گوی ر بخش ر حال گشته مانده سبب سال گشته .

و شعر ترکی اگر چه کم میگفته ایک یک میگفته . و این مطلع ترکی اروست :

زهدایلی تسبیح دیب حیران قالو او باش ارا

رشته چشمیم کور سه قطره قطره یاش ارا .

۱۳۲ - مولانا سیفی بخاری - بخاری است ، و از آنجا شهر هری آمد ،

و اکثر کتب متداوایه را مطالعه نمود ، در اثنای مطالعه شعر نمر مشغول میبود ،  
و شعر او چون بیکو بود و پر مثل شهرت نمود . و این مطلع ازوست .

دلا وصف میان نازک جانان من گفتی

نکو رفتی حدیثی از میان جان من گفتی .

و مولانا از جهة عامه جوانان شهر شعرهای خوب گفته ، و در این طرز و طور  
اطایف نیکو نظم آورده ، و در این طریق مختصر بوده ، و از این جمله این مطلع  
است که جهة پردازگری گفته . مطلع

نُت پردازگرم کو بکسان می سارد      هیچ باحال من خسته نمیپردازد .  
وله

| تاشقد جان مه خباز من نان میدهد

عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد .

وله

دو رود گشته روان از دو چشم تر ما را

بیاد قامت سرو درودگر ما را .

و مولانا معما نیز می گفته ، و این معما باسم «قبول» ازو است

بس که دل هر دم بسوی رلف جانان میشود

ت دل خود جمع میسازم پریشان میشود .

و مولانا در هشیاری بسیار بهوش یاری است ، مؤدب و باحیا و پر وقار ، و ایکن در  
مستی رعایت بدحیا و بی ادب و بی وقارست ، و بسوی شراب ننوشیده مست میگردد ،  
و لله الحمد که در آخر عمر توفیق رفیق راه او گشت ، و توبه ارحم مناهی روزی او  
شد ، و از جمیع نامشروعات توبه کرد .

۱۳۳ - مولانا آصفی - وزیر راده ایست ، و قوه حافظه او بغایت قویست ،

و فهمی خوب داشته ، و دایم خود را مرین و ملبس میداشته ، و همت برزینت خود  
میکهشته ، و شخصی خودرأی و خود پسند بود ، و اوقات او اریتمحت صایع  
گشته . و این مطلع اوست : مطلع

مخنون انداس کعبه سید دید و حال کرد      مسکین دلاس حانه ایلی خیال کرد

وله

بر بخت ختم می و محتسب رد بر گذشت      رسیده بود دلائلی وای بخیر گذشت .

وله

[ یارب منم زعشق نکاری حزین چنین  
یا هر که عاشقست بود حالش این چنین ]

و این معما باسم «بهمن» نیز ازوست  
ای بر سُم سمند تو سرهای سروران  
افکنده سروران چهارا سر مران .  
۱۳۴ - مولانا بنائی - از مردم میانه (۱) است ، و مولدش از شهر هری  
است ، و بغایت قابل کسی است ، و فضایل او بسی است ، اول بتحصیل علوم مشغول  
گشته آخر چون در میان اهل علم نامدار شده و از جمله اکابر ایشان گردیده  
بتحسین خط میل فرموده ، و چون خط کامل از حسن خط حاصل کرده یکی از  
خطاطان زمان گشته ، و در علم موسیقی علم است ، و استاد اهل موسیقی و تصانیف  
و نقشا و نغمها ، و پیشروهای او در میان مردمان مشهور و معروف است ، و لیکن  
با این همه فضایل و کمالات کسی معجب بوده ، و ازینجهت بر مردم تکبر و تجبر مینموده ،  
و خودپسندی میفرموده ، و چون دانسته که خود پسندی و عجب و تکبر سبب تنفر  
مردم است زانرو طریق فقر و فنا اختیار نمود ، و چون بیت او در این راه خالصا -  
لوجه الله نبود بلکه مشوب بعرض و ریا بود ، تا در نظر ارباب دولت و اصحاب حکومت  
معتبر و معرر باشد ، لاجرم ثمره و فایده نداد ، و بنا بر این از مردم تشنیه تشنیه میشنید ،  
و چون تاب شنیدن آن نداشت همت بر نهضت و جلای وطن گماشت ، و از هری  
ب عراق رفت . [ و از عراق بآذربایجان ، و در تبریز که تخت آذربایجان است  
مصاحب سلطان صاحبقران سلطان یعقوب خان علیه الرحمة و الرضوان گشت ،  
و اکثر اشتغال او در آنجا شعر بود ] و این مطلع ازوست .

سرمه آنکه سیه کرد چشم یار مرا  
چو چشم یار سیه کرد روزگار مرا .  
[ میگویند که میر علی شیر بواسطه طراقتپائی که مولانا بنائی باو میکرده ترمیشده ،  
و از کثرت طرافت با او عداوت مینموده ، و از حمله طراقتپای او آست .

بنائی روزی دیده که میرعلیشیر پوستینی پوشیده که تکمهای طلای مرصع بحواهر

(۱) در نسخه ترکی از اوساط الناس است

داشته ، اتفاقاً میر بنائی گفته میخواهم این پوستین را بتو ببخشم ، ولیکن تکمها نمیکندارد و مانع می شود ، « مولانا بنائی گفت : « تکمهای شما مانع نمیشود ولیکن مادگیهای شما مانع میشود. » و مادگیها بندهای تکمه است و لیکن چون مادگی معنی دیگر دارد ، میر از آن معنی رنجیده .

و یکی دیگر از ظرافتهای او است که چون میر علیشیر در هر لباس و اساسی طرزی خاص اختراع نموده ، و آن طرز و طور را طرز میر علیشیری می گفته اند ، مثل آنکه دستار میر علیشیری ، و قبای میر علیشیری ، و غیر ذلک ، روزی مولانا بنائی پیش پالان گری رفته و گفته « پالان میر علیشیری میخواهم » و چون جماعتی مردم که همراه او بوده اند این ظرافت را شنیده اند خسر بمیر علیشیر برده اند ، میر چون خاطر نازک داشته ناچار بسیار میرنجیده ، و لیکن بعد از مدتی باصلاح مردم میر با او صلح نموده و او را ضیافت فرموده ، و در آن روز مهمانی از بنائی پرسیده که هیچ شعر تازه گفته اید ؟ مولانا بنای گفته ، این مطلع گفته ام :

مردم چشم بقصد اشک گلگون مانند

روی آنمردم سیه کاندر پی خون مانند .

چون میر شنیده بغایت رنجیده ، و رنجش او بعد از این باصلاح نیامده ، لاجرم بنائی در هری نتواسته که اقامت کند ، و در زمان از خراسان به عراق هجرت کرده ، زیرا که عراق چنان است که حکیم نظامی فرموده :

عراق دل افروز باد ارجمند      که آوازه فضل ازو شد بلند .

و در عراق چندان شهرت و تربیت یافته که سلطان یعقوب آواره فضل او شنیده ، و باو مصاحب گردیده ، و لیکن بعد از فوت سلطان یعقوب خان مولانا بنائی باز بخراسان آمده ، و در ایام سلطنت شاهی بیک خان او زبک معطم و مکرم شده ، مرتبه که قاضی عسکر و صدر محترم او گشته ، و بعد ازو باقوم او میبود ، و در جنگ اربک باطایفه صوفی کشته گشته . [

۱۳۵ - مولانا کامی - از او به است ، و در کمال و فصل از امثال و اقران

او بهست ، و مولانا محمد بدخشی مربی او بوده ، و گامی پیش او تحصیل علوم نموده ، و چون گامی از تربیت گامی تمام یافته چنانکه بهتر از و گشته ، بعراق رفته و پیش علمای عراق تحصیل علوم فرموده ، تا در میانه مزید علم و فضل علم و نشانه گشته ، و مولانا با کمال علم در کمال حلم بوده ، و کسی دردمند و مستمند و مؤدب بوده ، و جوابی متواضع و دانشمند ، در فن معما نیر کامل . و این مطلع ازوست : مطلع کسی که او سردستار سرو من چیند

دگر ز باغ چرا دسته سمن چیند .

و این معما باسم «بعمان» ازوست :

کلی داد از گلستان خودم یار      که از برگش توانم من برون آر .

۱۳۶ - مولانا عالم - مردی عالم و صاحب کمال بوده ، و بتدریس علوم و افاده آنها مشغول . از قضا روزی جهت محاصمه که با کسی داشته بدیوان سلطان رفته ، قصیده جبهه خواجه مجدالدین صاحب دیوان گفته ، و حال خود در آن قصیده برو عرض کرده ، چون قصیده را بخواجه داده خواجه قصیده را در هم پیچیده و جانب خصم او گرفته ، و همت بر تقویت خصم او گماشته ، در آن روز مولانا این بیت گفته .

کار مارا خواجه مجدالدین محمد هیچ کرد

کاعذ مارا بخواند و (۱) باز درهم پیچ کرد .

و این مطلع نیز ازوست : مطلع

آیم بسر براهت پیوسته همچو خامه

کردی ز بهرم از خط ای ماه گرد نامه .

۱۳۷ - مولانا حسنشاه - ارقدمای شعرای خراسان است ، و شعر مشکل گفتن برو آسان ، و در زمان میرزا شاهرخ نیر بوده ، و تا زمان سلطان حسین خلد طله پاینده ، و از جبهه اکثر اکابر مرثیه و مدح گفته . و این مطلع ازوست : مطلع



از لبث يك سخن نخواهم گفت      سخنی زان دهن نخواهم گفت .  
 و مولانا (۱) اگر چه صاحب کمال بوده لیکن بسیار هزل ، و شعرهای پر جنگ و جدال  
 هزل آمیز او بسیار است ، از جمله قطعه ایست که جهة مطهر عودی گفته : قطعه  
 مطهر هست اسم بی مسما      نجس را کی مطهر میتوان گفت .  
 خرش بر خر جهد او زرستاند      پس او را کیدی خر میتوان گفت .  
 و این مصرع را نیز در شان قلم زبان نیکو تضمین فرموده :  
 بيك دست شمشير و دست دگر      قلم زن نگه دارو شمشير زن .

۱۳۸ - مولانا شامی - دامغانی است ، و در تحصیل علوم جهدی تمام و جدی  
 بی آغاز و انجام دارد ، ولیکن سرانجام کارش بجائی نمیرسد زیرا که همچنان جاهل  
 مانده ، و در رمه اهل علم و ادراك داخل نگشته و نخواهد گشت ، چه قابلیت این  
 ازو مسلوب است ، و چون میخواسته که البته يك صنف از اصناف کمال را بکمال  
 حاصل گرداند در علم طب نیز جهدی تمام کرده ، ولیکن هرگز چنان شده که  
 طبیبی شود که مردم را بعلاج او رجوعی باشد ، القصه بغیر از راستی و درستی  
 فضیلتی دیگر ندارد ، ولیکن این فضیلتی کلی است . و این مطلع اوست :  
 دیده را گفتم که در رویش بگستاخی مبین

گفت گستاخی چه باشد عین مشتاقیست این .

۱۳۹ - مولانا عبدالله - در خدمت حضرت مخدومی پورا مولانا عبد -  
 الرحمن جامی بوده ، و در اصناف شعر میل او بمثنوی گفتن بیشتر بوده ، و تتبع  
 خمسه کرده ، و در مقابله اسکندر نامه ظفر نامه که تاریخ تیموری است نظم فرموده ،  
 [ و این دو بیت در تعریف صحرای جنگ از آن کتاب است : مثنوی  
 قتاده در آن پهنه دشت درشت      سر تا تراشیده چون خارپشت  
 ترسی ز خرطوم فیلان مست      که آن آستین نیست خالی ردست .  
 و در بیت نبی این بیت نیز ازوست : مثنوی  
 سوت را توئی آن نامه در مشت      که از تعظیم دارد مهر پرشت .

و خمسه مولانا در همه جا مشهور است ، و در اول حال مولانا اگر چه فاسق  
 (۱) در حاشیه نسخه اسلامبول و نیز در نسخه ح ا این حا بعد به « مولانا ندیم » منسوب است

و پریشان حال بود ولیکن در آخر صالح و بیکو حال گشت، و حالی در کمال صلاح و جمعیت و سدادست، و الحق کسیست باین دولت ارزانی و در فن خود ندارد ثانی. [۱]  
 ۱۴۰ - مولانا درویش مشهدی - کسی سفیه و بد زبان بود، و از زبان بد او مردم بزیان، و اکثر عزیزان هجو نموده، و شعر او در غیر هجو کم است. و این مطلع ازوست: مطلع

آنکه از ابروی او دیده ام از عید اثری

هست سالی که از آن ماه نیامد خبری.

۱۴۱ - مولانا خرمی - هروی است، از جمله مردم زادهای هری است، ولیکن مردی بیوفا است، و حیا اصلاً ندارد، و اثری از مردی و مردمی درو نیست، اگر چه دوبار زیارت مکه مبارکه و مدینه طیبه رفته. ولیکن همچنان بامبارک و ناپاک که بود هست، و ازین اماکن طیبه طرفی بر نیست، و باوجود اخلاق ذمیمه گاهی شعری نیکو میگوید. و این مطلع ازوست: مطلع

آواره رخ گل تا باز بر نیاید در بوستان ز بلبل آوازی بیاید.

۱۴۲ - سید قراضه (۲) - شیرازی است، در اول حال که بهری آمد بسیار دردمند و تیارمند و بامراد بمنمود، و مرتبه که هر کس او را بواسطه بامرادی رعایت میفرمود، و آخر کارش بجائی رسید و مرتبه ایجا مید که همه کس را رنجانید، و دل آزار گردید، و دل مردم از او برنجید، و هر کس میگفت که چشم فلک مثل او شربری ندیده، و گوش ملک باین وصف جبرئی شنیده، ازین در خراسان آسان اقامت ننموده و از آجها خراسان گردید و بجای سمرقند رفت، و با حمریان آجا میگشت، و دایم با ایشان در زد و خورد بود، و در این فن اگر چه پریشان غالب نبود ولیکن از ایشان کم نیز نمی نمود، و گاهی شعری نیز میگفت. و این مطلع ازوست. مطلع

(۱) در نسخه ترکی ح از مشوی طهر نامه این سه بیت را آورده است

پس آنکه بسی گاو میشان بر	بزیجیر بستند بر یکدگر،
که در پیش خندق فصیلی بود	ورو هر یکی منع فیلی بود
چرا باید از فیل کردن حذر	که او حار پای است چون گاو و خر

(۲) در نسخه ترکی: «سید محمد قراضه»

دگر آن فصل شد کز لاله شمع بزم در گیرد

گل رعنا شراب لعل گون در جام زر گیرد.

۱۴۳ - مولانا سید لکه دیک (۱) - سمرقندی بود، و در اطوار دمیمه بطیر

سید قراضه می نمود، و از خراسان به عراق رفت، و انواع شر و فساد در آنجا ازو بظهور آمد، به مرتبه که تمام حکام حکم کشتن او کردند، و بهزار حيله مجال فرار و هزیمت یافت، و باز به سمرقند آمد، و حالی در سمرقند ثانی سید قراضه است، و مجلس آرائی سمرقندیان باین دوا کس است، و فضل سمرقندیان همین قدر بس است. و این معما باسم « فرید » ازوست :

خالقم واحد بود الله اکبر      زان مرید احوال آمد کور و کر.

۱۴۴ - مولانا مقیمی (۲) - ترشیزی است، و شخصی حکیم ولیکن ندیم

وش است، و امثال و حکایات نظم و نثر بسیار یاد دارد، و خاطر او تاریخی است و این مطلع ازوست. مطلع

محتسب میگفت دی از روی حال      داده ارران شد کجائی زر حلال  
و مولانا باوجود کثرت حکمت و طبابت بدرد پامتلاست، و از آن امگ و دل تنگ کشته، و ارلنگی از تردد عاجز مانده.

۱۴۵ - مولانا شوقی - جوانی ملایم و پرشوق و ذوقست، و تحصیل کمال

در حد کمال اشتغال دارد، و از کثرت فکر اندک خفتی در دماغ او پیدا شده. و این مطلع فارسی ازوست: مطلع

با غیر دیدمت بسخ کشت آن مرا      ابرا چو بستی ارسخ آسود جان مرا  
و این مطلع ترکی نیز ازوست.

ناریب اواره کونکوم زافوبک ایجره مبتلا قالدی

نرحم قل که سن دیس باردی و امدی سنکا قالدی.

۱۴۶ - مولانا ضیاء تبریری - مردی خوش خلق و شیرین کار و که آزار بود

(۱) در نسخه ترکی « سید قطب » (۲) در نسخه ترکی: « مولانا مقیمی »

و همه حرکات و سکنات او بسیار مقبول مینمود، و جهت تحصیل علوم بهری آمده بود،  
و در اثنای تحصیل علم شعر نیز میگفت. و این مطلع ازوست : مطلع  
عجب نبود اگر پروانه امشب ترك جان کرده

که بیند نخل عمر شمع بنیاد خزان کرده .

۱۴۷ - مولانا محوی - خراسانی است، و از آدمی زاده های هری است،  
و طبعی خوب داشته، و لیکن در اثنای تحصیل علوم بهوا و هوس پریشان گشته،  
و این پریشانی او جهة مصاحبان پریشان او بوده. و این مطلع ازوست : مطلع  
دودی که از دل من در شام غم برآید      بر باد طره او پر پیچ و خم برآید .

۱۴۸ مولانا نرگسی - کسی هروی است، و تخلص را به اهی تبدیل نموده،  
و عادت او آن بود که چون معنی خوب در بیت مردم میدید چست و چالاک آن را  
نظم پاك میفرمود، امید که چون تخلص را تبدیل کرد این عادت ذمیمه را نیز ترك  
کرده باشد. و این مطلع ازوست : مطلع

بیاد صفحه رخسار او کز مه افزون آمد

کشادم فال مصحف سورة يوسف برون آمد .

۱۴۹ - مولانا خلف - تبریزی است، و جهت تحصیل علوم بهری آمده،  
و طبعی خوب و خلقی مرعوب و خلقی محبوب دارد، و حالی مصاحب سلطان  
زاده است و در خدمت اوست. و این معما باسم «او» ازوست : مطلع

صد شکر که وصل دوست واقع شد باز

سوز دل و آب دیده نافع شد باز .

خورشید بدیع ما اگر غارب شد

طالع مددی نمود و طالع شد باز .

۱۵۰ - مولانا سالمی - از آدمی زاده های ملك عراق است، و بسی خوش  
اخلاق است، در خراسان آسان کسب فضایل بی پایان نمود، و بعد از آن بشعر و معما  
و خط مشغول گشت، و حظ عظیم از هر يك یافت، و در موسیقی نیز ماهر گردید،

وکارها و نقشهای خوب بست ، و مولانا بسی نفسی سلیم و طبعی مستقیم داشت ، و این مطلع ازوست : مطلع

چنان بصورت آن آفتاب حیرانم که تیغ اگر زندم چشم خود نیوشانم .

۱۵۱ - مولانا جتتی - از ملك خراسان است ، اگر چه طبع خوب داشت

ولیکن طالعی نیکو بداشت ، و با وجود آنکه مدت مدید و عهد بعید ملازم سلطان بود اوقات بفقر و فاقه میگذراند ، و از ملازمت سلطان بهره نمیدید ، و کل راحتی ازستان عمر نمی چید و این مطلع ازوست : مطلع

بمی خوردن چو ساقی ساغر می را دهن پوشد

چه شد کورا سرپوش سواد چشم من پوشد .

۱۵۲ - مولانا انوری - از بلخ است ، وزندگانی او تلخ ، زیرا که جوانی

آشفته و آلفته حالست ، و در غایت پریشان روزگار و سودائی مزاح و غیر ملتفت بعلاج ، و وجود این احوال گاهی شعر نیز میگوید و این مطلع ازوست : مطلع  
ای ز تاب می ترا هر گونه بر رخسار گل

سبزه باغ جمالت اندک و بسیار گل .

[۱۵۳ - مولانا حمید - در این زمانه تازه پیدا گشته ، و بسی خوش طبع

کسی است ، و فضایل او بسی است ، و از اصناف شعر طبعش بمعما بیشتر بوده ، و از این جهت اکثر اوقات بمعما اشتغال مینموده ، و این معما بنام «زین» ازوست . مطلع  
چکنم نکبت گل را که دماغ من مست

مست خوش بوی ز مشکین سررافت بدوست .

۱۵۴ - مولانا شهاب - او نیز جوانی تازه است ، و فضایل او بی اندازه ،

و در خانقاه مولانا نظام میباشد ، و اطوار و اخلاق او منظم است ، و طبع او نیز بمعما بیشتر مایل است ، و این معما بنام «جابر» ازوست

دردا که در او دیده محروح تو مرد بیروی تو ای ماه افا آخر کار .

۱۵۵ - مولانا عبدالحق - او نیز خوش طبع جوانی است ، ولیکن پروای

کسب کمال ندارد، و طبع او نیز بمعما امیل است، و این معما باسم «وصی» ازوست :  
اشک من از حسرت آن لب بخون آمیخته

پیش او خون گریه تلخ صراحی ریخته.

۱۵۶ - مولانا قابلی - شیرازی (۱) است، و طبع خوب و خلق مرغوب دارد،

و خود را بصورت مردم سپاهی می آراسته، و در آخر کار ازین سپاهی گری متقاعد گشته، و بگوشه بی توشه توکل نشسته، و در اوایل حال هجو مردم بسیار میکرده، و در آخر ازین کار نیز توبه کرده. و این مطلع ازوست :

عجب نمود ز لطف ارزانکه بنوازد غریبان را

بوازش زانکه رسم و عادت خوبست خوبانرا.

اتفاقا باین شعر هجو خود کرده، زیرا که دره فیه غلط کرده و معنی او نیزچندان خوب نیست.

۱۵۷ - مولانا سری - پسر علی شهاب است، و جوانی ابدالوش، خوش

شیرین کار است، و گفتار او نیز چون کردار او شیرین و دلپذیر است، و این مطلع ازوست : مطلع

بود در دعوی یا برویت مه نو تیز و تند

دیدن خورشید رویت ساخت اورا گرد و غند.

۱۵۸ - میر حاج - سیدی بود فاضل و کامل، و طبیعتش در جملات مایل

بود باخلاق حمیده و اطوار پسندیده، و میرسپار دلفریب و دلپذیر کسی بود، و در نظر همه کس مرغوب و محبوب مینمود، و جامع علوم معقوله و منقوله بود. و التزام میفرمود که دایم قصیده منقبت بگوید، و بدین طریق راه محبت آل رسول و فرزندان بتول پیوید. و این مطامع ازوست : مطلع

اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم

خلل در کار عشق افتد هماروزی که من میرم.

۱۵۹ - مولانا مانی - مشهدی است، و بسیار صاحب کمال و جمال، و در

غایت زیبائی و رعنائی، و در نقاشی مانى زمان خود، و در حسن و جمال یوسف ثانی، و چون پدرش کاسه گری خوب بود، و او نقش و تصویر کاسها بیکو مینمود لاجرم مانى تخلص میفرمود، و فی الواقع میگویند که در نقاشی کاسه او اهل چین و خطا متحیر میگشته اند، و او را درین کار مسلم میداشته اند. و این مطلع ازوست: مطلع

چو در صحرای غم دیوانه سان باخود فتد جنگم

گهی در چنگم افتد سنگ و گه سنگ افتد از چنگم.

۱۶۰ - مولانا سایللی - جوینی است، و مردی درویش و کم سخن است، [و هر چیز که از سخن مجلس کم نموده، در شعر و تألیف افزوده، حالیا در دیار روم است، از جمله کاتبان آن مرز و بوم است، و علوفه کتابت سلطان میخورد، و لیکن اکثر اوقات کتابت شعر و تصنیف خود میکند، و جواب گلستان و بوستان تألیف نموده، و باین هجو خود فرموده. مولانا در همه عمر صایم الدهرست، و حیوانی نمی خورد، و لیکن علوفه سلطانی میخورد، و مردی ساده است، و از برای شعر گفتن مهیا و آماده]. و این مطلع ازوست: مطلع

مرا در دیده تنگ آمد فضای کوه و هامون هم

غم فرهاد من دارم، بلای عشق مجنون هم.

۱۶۱ - مولانا وداعی - بلخی است، و دایم در زندگانی تلخی است، کینک پوش است، و زهر عالم در مذاق جان او پوش است، و اگر چه عامی است لیکن طبعی لطیف دارد، و شخصی طریف است. و این مطلع ازوست: مطلع

دلا نتوان حریف اهل تقوی جاودان بودن

بر دُردی کشان هم چند روزی میتوان بودن.

۱۶۲ - مولانا بقایی - کماگری بود، و معمما اگر چه شهرت یافته ولیکن در میان معمیات او هر گز کسی معمائی زیبا نیافته. و این مطلع ازوست: مطلع

تا نزل تو سر بر آوردیم سر ندیوانگی بر آوردیم.

۱۶۳ - مولانا مشرفی - مشرف قوشخانه سلطانی بود، و از این جهت

مشرقی تخلص مینمود، و گاهی ترک این منصب میفرمود، و در صنعت کتابت و قوفی داشت، و شعر نیز میگفت. و این ازوست: مطلع  
گوهر اشك نثار ره یاری کردم      شادم از عاشقی خویش که کاری کردم.

۱۶۴ - مولانا اصیلی - مهدی است، و شخصی خوش طبع بود، و از حسن خط حظ مینمود، و خط نسخ تعلیق را خوب مینوشت. و این مطلع ازوست: مطلع  
چو بطفلیش بدیدم بنمودم اهل دین را

که شود بلای جابها، بشما سپردم این را.

۱۶۵ - مولانا کوثری - هروی بود، و قابلیت خوب داشت، ولیکن میل اکتساب فصایل نداشت، و از پرتو مصاحبت خواجه آصفی این قدر شعر میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع  
محتسب گر رند باشد دیر را در وا کند

بهر رندان باده از زیر زمین پیدا کند.

۱۶۶ - مولانا هلالی - ترك است، و قوت حافظه بغایت قوت دارد، و فهم او مثل حفظ او بیکو است، [و تکلیف میرعلیشیر به تحصیل علوم و تکمیل آنها مشغول گشته]، و این مطلع ازوست:

چنان اریا فکند امروزم آن رفتار و قامت هم

که فردا بر بخیزم بلکه فردای قیامت هم.

۱۶۷ - مولانا قبولی - قندوزی است، و بنحراسان جهة تحصیل علوم آمده بود، ولیکن چون در دماغ او اندك خللی روی نمود تکمیل تحصیل او رامیسر نگشت، و این مطلع او وصف الحال اوست: مطلع

خانه ای عاقل چه کار آید من دیوانه را

چون نمی دایم من دیوانه راه خانه را.

۱۶۸ - مولانا جانی - جوزجانی است، و جنونی اندك در دماغ او هست، در اصل خلقت و جبلت. و این مطلع ازوست: مطلع



تا جلوه کرد خط بلب یار سبز و سرخ

آتش علم زد از دل افکار سبز و سرخ.

۱۶۹ - مولانا آفتی - مهدی است، [و در صنعت حلوائختن آفتی است،

و میرعلیشیر اگر چه اورا ندیده ولیکن شعر اورا شنیده]. و این مطلع ازوست: مطلع  
خدا کند بخیال تو هر زمانم شاد      گر از خیال تو کردم جدا خدا مکنادا

۱۷۰ - مولانا زلالی - هروی است، و چون سرچشمه شعر او چون آب

زال صافی است زلالی تخلص نموده و پدر او مردی درویش و بیخویش و نیکو  
کیش بود، و مولانا نیز نظر او مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع  
لیلی عذاری میرسد دامن کشان در خون من

دیگر ندانم چون شود حال دل مجنون من.

۱۷۱ - میرهاشمی - کوفتگری<sup>(۱)</sup> بی نظیر بود، و خلقی دلپذیر داشت.

و این مطلع ازوست: مطلع

خوشم ران رو که تیرش در دل ناشاد جا دارد

که خواهد یاد من کرد از خدنگ خود چو یاد آرد.

۱۷۲ - مولانا صاحب - مصاحب خوب بود، و آنچه اسباب صحبه اکابر

است همه درو جمع بود، مثل شعر و انشا و شطرنج غایبانه و حاضرانه خوب، و شعر  
او چاشنی خوب داشت. و این مطلع ازوست. مطلع

دوستان تا کی بکویش منعم از رفتن کنید

ترك رفتن چون نخواهم كرد ترك من کنید.

و معما نیز نیکو میگفته، و این معما باسم «پاینده» ازوست

آن شاه حسن از دل محزون هر کسی      بیند سپاه بی سر و پا هر طرف بسی

[و مولانا چنانکه مشهور است مصاحب میرعلیشیر بوده، میگویند که روزی در

سمرقند و مصاحب: کدیگر، و داند، و مولانا: اسیری از اسرار، میر سرار، قطع

(۱) کوفتگر = کوفته بز

منازل میفرموده، در اثنای راه رفتن استر مولانا بادی از فرج خود رها کرده،  
میرعلیشیر چون آواز ضراط استر در صراط شنیده خندیده و گفته: «بریش مولانا  
صاحب» مولانا در جواب میر فرموده: احتیاج تعظیم مایست بگوئید که «بریش صاحب»،  
مردم چون میدانسته اند که صاحب استر میر است، از کلام او دو معنی خوب  
فهمیده و خندیده، ولیکن میر فی الجمله رنجیده.

و مولانا صاحب قصیده جهت مرثیه حضرت میرعلیشیر گفته که هریک مصرع از  
ابیات آن قصیده تاریخ وفات است و یکی تاریخ ولادت، و ابیات آن قصیده اینست،  
وفی الواقع آن قصیده بمدحی که او کرده سراوار است چنانکه گفته: مطلع  
این نظم که خوشتر آمد از آب حیوه

تاریخ ولادت است و تاریخ وفات.

دو مرثیه میرعلیشیر

۸۴۴ هـ.

ای فلک بیداد و بی رحمی بدینسان کرده

۹۰۶ هـ.

وی اجل ملک جهان را باز ویران کرده.

کرده بر جانها کمین، بنهاد دامن

هر زمان از کینه جوئی قصد صد جان کرده!

بر جهان نمان چه میگوئی حسد نبود مرا

از حسد باری جهان را بی جهانبان کرده!

کرده گاه از جفا حیران دل صد اهل دین

که ز کین قصد هلاک صد مسلمان کرده!

عالمی را کرده از حزن پیرمان دم بدم

اهل عالم را بکین محزون و پیرمان کرده!

کی رها سازی عزیزان را ز زندان حرن

از جفاکاری که چون یوسف زندان کرده!

آسمانا بر دل و جانهای دینداران از آن  
 جور بی حد و جفاهای فراوان کرده  
 کز دل جانهای ایشان هیچ جا ناید برون  
 ناامیدی و بلا، رنج و عنا، گردد فزون.

\*\*\*

داد داد از ریودهر آدمی کش داد داد!  
 کو بود بادی جور و قاتل اهل سداد.  
 آه فریاد از جفای آسمان و سیر او،  
 کش بود با کاملان کون پی در پی عناد!  
 که بقصد بی عدیلی بی سبب ناوک کشید،  
 که بروی بیدلی ابواب بی رحمی گشاد!  
 اینک آن بیدل منم کز دارد هروکین او  
 دمبدم گردد شاطم کم ولی انده زیاد.  
 بی همین من مانده ام محزون که افعال فلک  
 همچنان نامد که کس هرگز ارو بیند مراد.  
 بهمن آئینی شدا کنون از زمان، کز سوک او  
 هیچکس را یاد می باید ز جهشید و قباد.  
 قصد جانها گونما ایندم جهان از روی عجب  
 کان سراعیان دلا پای از جهان بیرون، پاد.  
 آنکه اورا جسم و جان بهر بی بود و علی  
 مایه دین، زنده ایمان علی شیر ولی.

مهم

آه کان والی مالک علم در عالم ماز  
 وان علی رزم، محمد کام، عیسی دم، نمد!

باندای «ارجعی» پا ماند بیرون زین جهان  
 زآنکه راز عالم بالا بر او مبهم نماند .  
 بافراقی این چنین جان جز عدم چیزی ندید ،  
 وز چنین هجری کسی را دیده‌ها بی هم نماند .  
 ز آدم و عالم مجوای دل کنون قطعاً مراد ،  
 ز آنکه آئین طرب در عالم و آدم نماند .  
 اهل دوران را که نبود جز بلای جان نصیب  
 جان زبیداد جهان و زحزن این ماتم نماند .  
 از جهان ایجان طلب کردن دوا باشد محال  
 چون پی آزار جان کا ملان مرهم نماند .  
 نایدت باک ای فلک از ناله جانکاه ما ،  
 کردی ای دوران جهانی را سیه از آما



وه که در عالم نماند آن صاحب دین متین  
 قبله اصحاب ایمان ، فاتح ادواب دین .  
 اهل لطف و داد و دانش راز سوك او بود  
 دیده پر آب ، و جگر بریان ، و دل اندوهگین .  
 آنکه شد فانی زبیداد جهان و زریو او  
 گنج باقی بود ، از آشد جای او زیر زمین .  
 صد هزار افسوس از آن عالیجنایی کز نیاز  
 بر جناب او همی سودی فلک هر دم جبین .  
 چون نگردد دل ز جان بومید اهل حزن را  
 کز عزای او بود دل مستمند و جان حزین .

پای کر بیرون نهاد از دینی فانی<sup>۱</sup> دون  
 آن امیر بانوا و آن سالک راه یقین ،  
 باد دایم آن شه دارا دلی کامد ز عدل  
 مالک ملک سلیمان داور روی زمین  
 آنکه یابد دهر زآیین بساطش زیب و زین  
 حارس عالم، پناه ملک و دین، «سلطان حسین»



جان بهجان داد اگر آن میر با اقبال و جاه  
 باد دایم این شه جمشید جاه دین پناه .  
 گر نماید آن ماه اوج جاه و نبود جان مرا  
 زین الم بی ناله شبگیر و آه صحرگاه ،  
 بر سپهر دین و احسان باد باقی جاودان  
 این شه بهرام هبجا وین مه انجم سپاه  
 گر بناگه جانب دار اند ، بنهاد روی  
 آن امیر داد و دین و زنده مردان راه ،  
 بر وراز مسند طالع بی زیب جهان  
 ایدل این جمشید آئین را نگهبان باد اله !  
 ورزدیابا برون ماند آن محب اهل دین  
 جاودان بادا بعالم شاهی این پادشاه ،  
 باد این سلطان ملک عدل مادام ار نماید  
 صاحبان آن عمده دوران امیر دس پناه ،  
 سال آن کامد باقلیم و زدیی شد سکام  
 جوی ای کامل زهر مصراع این زیبا کلام .

۱۷۳. مولانا مایلی. دماغش خالی از جنونی نیست، ولیکن طبع او نیکو است. و این مطلع ازوست: مطلع

هست در سینه ز پیکان ستمکاره من

جان زدل تنگ و زجان این دل آواره من.

[و حالی در دیار روم است، و گرفتار مرض آن ارض و بومست، یعنی دانه فرنگی (۱) که مایه سود است و دل تنگی. و میگویند با آل علی محبتی ندارد، گر راست بود آدمی خوبی نیست. و میگویند یکباری قصیده از قصاید شعرای متقدمین بنام پادشاه عالم پناه سلطان با حلم و کرم، و پادشاه با علم و علم، و حکم حکم، خلاصه آل عثمان سلطان بایزید خان اعطاء الله ما یرید فی کل آن، کرده و آن قصیده را وزیرای عظام او چون ترکانند ناداسته بر او عرض فرموده اند، و آن پادشاه عالم پناه چون دانا بوده برو مخفی نمانده، لاجرم دانسته که این قصیده شعرای قدیمست، لیکن بمقتضای حلم و کرم عمیم خود عمل کرده، و مبلغ پنج هزار آقچه عثمانی بر بالای دیوان آن شاعر قدیم صاحب قصیده نهاده، و پیش مولانا مایلی فرستاده که این قصیده را بتمامه لفظاً و معنأً دزدیده‌ای، میباید که من بعد این چنین کاری نیست با پادشاه روی زمین از تو صادر نگردد ز بهار دیگر چنین شعر مگو، و راه شاعری چنین میو.]

۱۷۴. مولانا قوسی. نیز اسفراینی است، و جوانی خوش طبع و قابلست، ولیکن سی لوند و خود پسند، و بسیار تیز و تند، و در کار خیر کند، و بر تلون و گوناگون، و جگر یاران او از تلون او پر خون، و در جسم اگر چه ضخامتی تمام داشت، اما هیچ قوتی نداشت، و هرگز کاری نکرد که شرمندگی از آن نکشد، و آخر میل سپاهی گری نمود، ولیکن غیر تناهی و رو سپاهی از آن حاصل ننمود. و این مطلع ازوست: مطلع

چو بر من وقت جان بازی لباس خویشتن پوشد

کسی خواهم که روز مرگ بر تابوت من پوشد.

۱۷۵ - مولانا نوری - اکثر اوقات در مشهد میبود، و شخصی آشفته حال و پریشان بال بود، و هرگز يك زمان بريك منوال نبود. و این مطلع ازوست : مطلع  
دلم بی نوا شد ارین رو حریں است همیشه بلی بی نوائی چنین است.

۱۷۶ - مولانا داعی - دایم الاوقات در سرخس در سرمنزار شیخ لقمان پرنده میبود، و از روح باروح او استفاضه خیرات و فتوح می نمود، و این مطلع ازوست : مطلع

جستیم آن دهن را بالای چاه غنغ  
در خنده گفت آن مه آنجا که بیست مطلب.

۱۷۷ - مولانا صبحی - او بیهی است، و در نواحی او به او را منزلی است، و میرعلیشیر گفته که مرا باو آشنائی نبود، و مولانا محمد بدخشی سبب آشنائی من باو بود، و شعرش پرچاشنی بیکو دارد زیرا که همیشه همای همت را بر تحصیل و تکمیل چاشنی آن میگمارد. و این مطلع ازوست : مطلع

ماه من امشب بنور خویش این کاشانه را  
ساز روشن وره آتش میرم این خانه را.

۱۷۸ - مولانا مجنون - مشهدی است، و خوش طبع بود، و از حسن حظ حس خط داشت، و خط بازگوه را بیکو مینوشت، چنانکه همه کس از آن تعجب مینمود، و این مطلع ازوست : مطلع

و عظمی روم و زار زار میگریم بدین بهانه بهجران یار میگریم.

۱۷۹ - مولانا ملک (۱) - از ملک باخرزاست، و خود را از فرزندان ملک نوزن میداست، تخاص ملک مینمود، و درسی سالگی بنیاد شاعری کرد. و این مطلع ازوست : مطلع

صد قصه گر ز لیلی و مجنون رواست  
ما و حدیب عشق تو، اینها حکایتست.

(۱) در نسخه ترکی ح ذکر مولانا ملک محذوف است.

۱۸۰ - مولانا جلال الدین - مشهدی است ، و از فرزندان خواجه علمی  
زین الدین است ، و خاتواء پدر او در مشهد است ، و در معما بی همتا است . و این  
معما باسم «احمد» ازوست :

بجاسی که دلم را رقیب میخواهد  
بخواهد آمد و روی حبیب میخواهد .

۱۸۱ - جواجه موشی - خود را شاعری مشهور ساخته ، و مقرر اصحاب او  
آنت که هیچ طبع نظم نداشته ، و لیکن شعرا زرمی بخشیده تا از برای او شعر  
میگفته اند ، و آن شعر را پیش مردم میخوانده و حفظ مینموده . و از جمله اشعار او  
این مطلع است : مطلع

جام شراب را سررندان حباب شد      سیار سر که در سرجام شراب شد .  
۱۸۲ - مولانا امینی - پسر محمد امین است - که در مجلس دوم مذکور شد -  
و مولانا جوانی خوش طبع بوده ، و این مطلع ازوست : مطلع  
یار در سلسله ناز و عتابم دارد      باز دیوانگی عشق خرام دارد .

۱۸۳ - مولانا محمد طالب - محنون و ش جوانی خوش بود ، و بطلب علم  
اشتغال مینمود ، و بشطرنج مشغوف و اکثر اوقات معما میگفت ، و این معما باسم  
«احمد» ازوست :

بدارم جز دو زلفت یار و غمخوار      مرا بی یار و بی غمخوار مگذار .  
۱۸۴ - مولانا زیرک - در شهر زیرکی مشهور است ، و علامت زیرکی  
و جودت طبیعت و قوت تصرف او این مطلع است : مطلع  
در راه عشق سنگ جفا توشه منست      در کوه و دشت لانه جگر گوشه منست  
[ و در وقت سفر مصر در سنه ۹۲۴ پادشاه صاحبقران ، ملک برین و بحرین ، و حامی  
قبلتین شریقتین ، سلطان دین پناه سلطان سلیم شاه سقی الله ثراه ، فقیر مترجم  
محمد بن المبارک حکیم قزوینی را به تنع این مطلع امتحان نمود و بدولت او فقیر  
حقیر این چنین گفتم :



خون جگر براه غمت توشه منست

وین اشک چون عقیق جگر گوشه منست [

۱۸۵ - مولانا وحدتی - يك نوع نظم عجب داشته ، و همت بر محافظت آن نوع می گذاشته ، زی-را که آنرا بهترین انواع نظم می پنداشته ، و این مطلع ازوست : مطلع

گشته ام بی حال از آن خالی که بر رخسار اوست

آفرین بر صاعی کین نقطه پرکار اوست .

۱۸۶ - مولانا نادری - سرودی است ، و در زمانه بخوش طبیعی نادرست ، و میرعلیشیر گفته سیاری زمان مصاحب من بود ، و اکثر بلوندی مشغول میبود ، این مطلع نادر ازوست : مطلع

سنگ برم کن ای چرخ استخوان مرا

مباد رخنه کند تیغ دلستان مرا .

۱۸۷ - مولانا بهشتی - از ولایت حصار است ، وجهه تحصیل علوم بهری آمد ، و طبعی خوب داشت و خلق و خلقی مرغوب ، و بالعمله بهشتی خلقتی بود . و این مطلع ازوست مطلع

هنگام عید و موسم گلها شکفتنست

ساقی بیار ناده چه حاجت بگفتنست .

۱۸۸ - مولانا اهلای - ار تر شیز است ، و شخصی اهل بود ، و کسی بس خوش طبع مینمود ، و در شعر او چاشنی خوب بود . و این مطلع ازوست : مطلع

دوش افغان من ار چشم خلايق خواب برد

خرمن مه را ز طوفان سر شکم آب برد .

۱۸۹ - مولانا دوست (۱) - دوست همه کس بود ، و بشعر و معما اشتغال مینمود ، و طبعش در هر دو خوب بود . و این مطلع ازوست

(۱) در نسخه ترکی ذکر شده

بلاست از تو بدل هر زمان جفای دگر

جفا که بر دل من میکنی بلای دگر.

و این معما باسم « صفی » ازوست : معما

هر سحر باد دهد بوئی از آن گلزارم      من دل سوخته بر باد صبا بیدارم.

۱۹۰ - حسن علی - از خویشان دوست، محمد است، وطبع او در شعر و معما

نیز خوست. و این مطلع ازوست : مطلع

من بیدل نخواهم سایه باشد هم‌نشین او را

بیا ای شام هجر و کم کن از روی زمین او را.

۱۹۱ - مولانا فتح الله - او نیز جوایست که طبعش در معما خوست.

و این معما باسم « بلال » ازوست : مطلع

چه سان گیرد دلم با زلفت الفت      چو دل بیحد مانند درد زلفت.

۱۹۲ - مولانا نظیرالدین - جوای بی‌طیر دلپذیر بود، و طالب علم

و صاحب حلم، و طبیعت او با صنعت معما ملایم می‌مود. و این معما باسم « مقبول » ازوست :

با من بیچاره آن مه بد نکرد      هر که حرفی گفت از من رد نکرد.

۱۹۳ - مولانا زمانی - پسر مولانا محمد است. که در روضه دوم مذکور

است، وفائی تخلص میکرد، بالتماس میرعلیشیر تخلص را بزمانی تبدیل کرد و سبب تبدیل دو چیز بود : یکی آنکه او در خدمت میرزا بدیع الزمان میبود، و یکی آنکه میرحاجی احمد، وفائی تخلص مینمود، و دیوان او باین تخلص مشهور گشته بود، و این مطلع از زمانی است. مطلع

باب دیده هرگز کم شد سوز دل زارم

مگر کز خاک تسکین یابد این آتش که من دارم.

۱۹۴ - مولانا سوسنی - کسی آزاد بود، و اکثر اوقات در مدرسه مهد علیا

گوهر شاد بیگم افتاده و مصاحبت مردم کمتر میل میکرد، و این مطلع ازوست: مطلع  
مجردان که ز قید زمانه آزادند      نه صید گشته بدام کسی نه صیادند.

۱۹۵ - مولانا هلالی - از هری است، و نامرادی و دردمندی خود بسر  
میدبرد، و اگر از درد فقر و فاقه هلاك میگردد با اتراك و چه معیشت (۹) اختلاط  
نمی کند، و برفاقت حضرت محدومی مولانا عبدالرحمن جامی زیارت مکه مبارکه  
مشرف گشته، و گاه گاهی شعر میگفته زیرا که اوقات را از آن عزیز تر میداسته  
که صرف شعر کند. این مطلع ازوست: مطلع

بی عمت دم نمی توانم زد      دم می غم نمی توانم زد.

۱۹۶ - مولانا غباری - یاری بی آزارست، و از همه چیز گذشته، و هرگز  
ازو عباری بر دل یاری ننشسته، و مولد او اسفراین است، ولیکن اکثر اوقات در  
استر اباد میباشد، و این مطلع ازوست. مطلع  
شب که من اقم بهلولی سگك آن دافروز

خواب در چشم نمی آید ز شادی تا برور

۱۹۷ - مولانا ریاضی - از زاوه و محولات است، و شخصی بسیار متلون،  
متغیر الاحوال است، و هرگز بر یکطور قرار نگرفته، و مدتی در جای خود قاضی  
گشته، و چون در ایام قضا چیری ناشایسته ازو صادر گشته او را بمصادره کشیده اند،  
و معزول گردانیده، و چندا سکه بعد از عزل در صب ثاباً جهد کرده میسر نگشته،  
و معزول ابدی مانده، و در ایام عزل وعط میگفته. و این مطلع ازوست. مطلع  
ملك نشسته باب خضر اگر دامن من بودی

هنورم دست دور از دامن جانان من بودی

۱۹۸ - مولانا ظاهر - از شهر هری است، در کودکی کفش دوری میکرد  
و شعر میگفته، و شوخ طبع بوده. و این مطلع ازوست مطلع

دل که صد پر کاله شد از چشم جادوی توام

من بیک دل بی صد دل عاشق روی توام.

۱۹۹ - مولانا مجنونی - بلخی است، و بسیار فقیر و دردمند بوده، و از کتابت معیشت می نموده، و گاهی ورق الخیال میخورده تا خیال شعر او نیکو شود. و این مطلع ترکی ازوست: مطلع

ماه تابیم ایستی قلدی باغزینی کباب  
ایدی ایمدی حرارت دین بولوبتور آفتاب  
۴۰۰ - همدی - شهدی بوده، و کاسه گری می نموده. و این مطلع

ازوست: مطلع

بی رخت مائیم و غمی دارم مائمی و چه مائمی دارم.  
۴۰۱ - مولانا نجمی (۱) - نیز شهدی است، و جامه باف بوده و صاحب،  
لاف و کزاف. و این مطلع ازوست: مطلع  
سرم آن به که ز سودای تو دریا باشد

چون ندیدم سرآبت که سرما باشد.

۴۰۲ - سید زاده منشی - طبعی بازک متصرف داشته. و این مطلع  
ازوست: مطلع

یار بر حال من و اغیار ز افغان میگریست

بر من و بر حال من هم دوست هم دشمن گریست (۲)

۴۰۳ - مولانا عاصی - تارك معاصی بود، و مولدش هری است، و پدرش  
تاجری معمور بر مال، و بتجارت مشغول در همه حال، و بواسطه تجارت او پسر از  
وجه معیشت فارغ نال، و بفراغ نال بتحصیل اشتغال منمود، و در اثنای تحصیل علم  
شعر نیز میگفت، و در نظم بیکو می سفت. و این بیت ازوست.

چون آتشم ز هجر تو بر سر زده علم

سازم روان چو شمع ز گرداب دیده نم.

۴۰۴ - مولانا فخرالدین - فخر در دمندان و درویشان بود، و مرهم  
ریش دلریشان، و معنیات مشکل را آسان میگشود، و معما نیز میگفت، و این  
معما باسم «حیدر» ازوست:

(۱) در نسخه اسلامبول تحلیص ذکر شده (۲) قافیه درست نیست کذا فی الاصل

گرچه از دلبران جفا بینم شاید از دلبری وفا بینم  
 ۴۰۵ - مولانا مقصود - ایس فخرالدین بتکجی بود، و مناسبت طبیعت  
 علت مؤاست ایشان بود، و در طور غزل مقصود سی کوشش و جهد نمود، و این  
 مطلع ازوست: مطلع

پیش مهر روی او ره بسته شد آه مرا  
 تنها از آن نبود غبار آئینه ماه مرا.  
 ۴۰۶ - مولانا صفائی - سروی است، و از او نور و صفائی مروی است، و در  
 این زمانه تازه پیدا گشته. و این مطلع بر صفا ازوست. مطلع  
 بس که در سر هوس روی تو دارد دیده  
 پشت سوی من و رو سوی تو دارد دیده.

۴۰۷ - مولانا صافی - صافی دل کسی بود، و چون از شیخ زادهای کوه  
 صاف بود صافی تخلص مینمود، و در نظم شعر تنبع خواجه حافظ شیرازی میفرمود.  
 و این مطلع ازوست: مطلع

ساقیا سرخوشم و ساده صافم داری  
 گر کنم سرخوشی آن به که معافم داری  
 ۴۰۸ - مولانا افغانی - پسر میر سعید گوینده است، و محلدی خوب است.  
 و در نقش نری بطیر ندارد، و با وجود کثرت فضایل از کثرت طبع در فصله دیبای  
 دنی اکثر اوقات خود را پریشان دارد. و این مطلع ازوست:  
 دمی وصال تو از عمر جاودان خوشتر  
 بیاد وصل تو خوش بودم این زمان خوشتر.

۴۰۹ - مولانا بوعلی - در هوس آنکه بطیر بوعلی شود دیوانه شد، و  
 گفتار و رفتار دیوانه گانه پیدا کرد، و خود را یگانه زمانه مینداشت، و اگر دیوانه  
 نمی بود تخلص بوعلی مینمود، و این مطلع ازوست: مطلع  
 حلقی براه عشق تو آسوده میروید عاشق منم، دگر همه بیدوده میروید

۴۱۰ - مولانا شیخی - طبسی بود، و مدتی بعراق رفته بود، و علم و عمل

موسیقی از آنجا کسب نموده، و بعد از کسب موسیقی باز بهری آمد، و تصانیف خوب خود نیز آورده، [و در آخر بعد از زمان میرعلیشیر میل سفر مکه مبارکه نمود، و در بلاد عربستان بواسطه موسیقی شهرتی تمام یافت، و دو غلام هم آواز داشت که هر دو آواز خود را بایکدیگر ساز میکردید، و تصانیف او را در غایت خوبی میخواندند، و بعد از او دو غلام او متفرق گشتند، یکی سیاهچه نام که هندی بود بروم افتاد، و حالیکه سنه ۹۲۸ است در دیار روم است، و از جمله متعینان اهل موسیقی آن دیار است، و یکی دیگر که رومی بود بهندوستان رفت. و مولانا بهر معما نیز اشتغال بر کمال داشت، و یک بیت گفته بود که اکثر اسامی متعارفه از آن بیرون میآمد. و این مطلع ازوست: مطلع

این نه داغیست که بر سینه سوزان منست

مهر عشقیست که از مهر تو در جان منست.

و در نیشابورک صوت خوبی باین غزل بسته:

هر دم دلم ندیدن روی تو میکشد      خاطر به خدمت سگ کوی تو میکشد.

دل پاره پاره میرود از راه دیده ام      گویا که رخت خویش بکوی تو میکشد.

۴۱۱ - مولانا خضری - غلامیست که خواجه را آزاد کرده، و خواجه

وار میزید، و شعر میگوید. و این مطلع ازوست: مطلع

عمر من بی رخت ای زهره جین میگردد

حیف اوقات شریفم که چنین میگردد.

۴۱۲ - مولانا باطنی - کسی از اهل باطن بوده، و بسی درویش ساده می

نمود و از بند تعلق آزاده، و بتوکل میزیست، و در سفر زاد و ذخیره نمیداشت که

چیست، و گاهی شعری میگفت و این مطلع ازوست: مطلع

بس که داری تنگ دل ای غنچه خندان مرا

جان زدل آمد بتنگ و دل گرفت از جان مرا.

۴۱۳ - مولانا فیضی (۱) - هر وی است، و نقاشی بیکوس، و خود را شاعری

(۱) در دو نسخه ترکی الف و ب مولانا فضلی مید شده.

سباخر میپنداشت، و ازین جهة از شاعری داشت (۴) و این مطلع از دوست: مطلع  
زاهد بیار خرقه و رهن شراب کن اسباب زهد و خانه تقوی خراب کن.

۴۱۴ - مولانا شوخی - پسر شیخ سعید لاده است، و اگر چه شوخ طبع  
و خوش فهم بوده ولیکن بسیار لاده و از اطوار خوب پدرش بی بهره بوده. و این  
مطلع از دوست: مطلع

بیست ره پیش سگان او من آواره را

تا ندیشان گویم احوال دل بیچاره را.

۴۱۵ - مولانا طاهری - جوای خوش و درویش و ش بوده، و میر می گفته  
که او گاهی پیش من میآید، و بوی حالی از وی میآمد، و خالی از رنگی نیک نبود.  
و این مطلع از دوست: مطلع

ساعر ناده که جان روشن ار آست مرا

موج آن صیقل آئینه جاست مرا.

۴۱۶ - مولانا خلقی - از خلق هری است، و خالی از حسن خلق  
و خلق نیست، و طبع نظم او بیکوست و این مطلع از دوست: مطلع  
ای سرو نار در دل ما جا نمیکنی جا میکنی ولی بدل ما نمیکنی.

۴۱۷ - مولانا زیبائی - زیبا کسیست، و فصایل او بسی است، و میرعلیشیر  
اگر چه او را ندیده ایکن شعرش را شنیده. و این مطلع از دوست: مطلع  
قامت شیوه رفتار چو نیاد کند سرورا بنده خود سارد و آزاد کند.

۴۱۸ - مولانا سعید - بواسطه آنکه رنگ هندیان داشته هر کس او را علام  
میپنداسته، و مولانا مناسب حال خود این مطلع گفته. مطلع

علام خویشتم حواند لاله رخساری سیاه روئی من کرد عاقت کاری.

۴۱۹ - مولانا درویش علی - طبیب حادق ماهر بوده، و در معما  
بی نظیر و بی همنا بود و این معما باسم «ولی» اوست.

- هندوی زلف او ز بد کیشی      کوش بگرفت و گفت درویشی.
- ۲۴۰ - مولانا قلاشی - جوانی قلاش و مردی خوش باش بود، و از این جهت قلاشی تخلص می نمود. و این مطلع ازوست : مطلع  
آنکه برخوبان عالم پادشه دارد ترا      خواهم از چشم بد مردم نکه دارد ترا.
- ۲۴۱ - مولانا گدائی - از درد لها گدائی می نمود، و ازین گدائی تخلص می فرمود، و شعر او همه ترکیست. و این مطلع ترکی ازوست : مطلع  
آه کیم دیوانه      کو کام      متلا بولدی ینه  
بو کونکول نیک ایلکی دین جانغه بلا بولدی ینه.
- و عمر مولانا زیاده از بود سال بود.
- ۲۴۲ - مولانا واحدی - پسر مولانا حاجی معرف است، و از شهر مشهد است. و این ازوست : مطلع  
تا ترا طره عنبر شکنی پیدا شد      دل آواره ما را وطنی پیدا شد.
- ۲۴۳ - قاضی زاوه - جوانی خوش طبع و مثنوی گوی بود، و در مثنوی تنوع خسرو می نمود. و این مطلع عربی ازوست : مطلع  
که گوید بر سریر ملک حوی پادشاهی را  
که بر درباله زارست مسکین داد خواهی را.
- ۲۴۴ - مولانا کوکبی - جوانی منجم است، و طبع او نیکوست. و این مطلع ازوست : مطلع  
بی رخش هر قطره خون بر سر مژگان مرا  
مشعل باشد فروزان در شب هجران مرا.
- ۲۴۵ - مولانا محبتی - جوانی تاره است، و محبتی شاعر بی ابداره دارد و این مطلع ازوست : مطلع  
سحر چو روی خود آن ماه در نقاب گرفت  
فعان ز خلق بر آمد که آفتاب گرفت.



۲۲۶ - مولانا شکری - شعر مثل آمیز میگوید، و دو شعر طریق سیفی  
میپوید، و الحق طبعش خوب است، و شعرش مرغوب، و این مطلع اوست: مطلع  
چون ز خط پرسمت از مشک ختن میگوئی

چند با ما سر زلف سخن میگوئی

۲۲۷ - مولانا حقیری - جوانی است تازه، شعر او چاشنی خوب دارد.  
و این مطلع ازوست: مطلع

میروم در گوشه میخانه جا خوش میکنم

جام می میبام و آنجا فروکش میکنم.

۲۲۸ - مولانا اسیری - نیز تازه جوانی است، و هنوز شعرش شهرت نگرفته،  
و برنگ مولانا سیفی مثل گو است. و این مطلع ازوست: مطلع  
شدم از یار جدا و بلا افتادم چه بلا بود که از یار جدا افتادم

۲۲۹ - مولانا سعد - طبعی خوب متصرف دارد، و خیال انگیزست مثل  
کمال. و این مطلع زیبا ازوست: مطلع  
برک گل بیست که افتاده بطرف چمنست

پنبه داغ دل بابل خوین کفن است.

۲۳۰ - خواجه کلان بزاز - ار هری است، و کلان نرازان آنجا است.  
و این مطلع ازوست: مطلع

ابجم مشمر آنکه درین گنبد خضراست

کر بهر تماشای رخت دیده حورا است.

۲۳۱ - خواجه منصور - از جرجان است، و ارقوم بتکجیان، و در میان  
ایشان اسان اوست، و بعایت خوش طبع و حوس خلق است. و این مطلع ازوست:  
پرده لاله تهی دیدم و آغشته بخون

یاد کردم که مرا رفته دل از برده برون.

۲۳۲ - سلطان محمود - ار حمله خویشان خواجه منصور است، و پسر

خواجه محمد بتکچی است، و در علم نجوم ماهرست، و براستخراج قادر، و فضیلت او بر همه کس طاهر. و این مطلع ازوست: مطلع

شد روزگار من سیه از هجر یار من کس را مباد روز من و روزگار من.

۲۴۳ - مولانا نظام - استرآبادی است، و قصیده نیکو میگفته، و در بهاریه

این مطلع ازوست: مطلع

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد.

۲۴۴ - مولانا دامی (۱) - نیز استرآبادی است، و قصیده او نیکو است.

وسی خوش طبع و خوش خلقست، و خیالات عریبه دارد. و این مطلع ازوست: مطلع

آن پری را که ز گلبرگ قبا در بر اوست

هر طرف بند قبا بدست که نال و پر اوست.

۲۴۵ - بابا شوریده - صنعت او قصیده خوانی است، و دایم مصاحب شعرا

و ظرفا است، و شعر او چاشنی نیکو دارد. و این مثنوی ازوست: مثنوی

قدم شد چون کمان و عمر شد شصت

جوانی همچو تیر از شست من جست.

۲۴۶ - مولانا صوفی - بیزیر استرآبادی است، و طبیعت او نیکو است.

و در اشایی همتا. و این مطلع ازوست: مطلع

نیست در هجر توام ضعف ز بیماری دل

ترسم آورده شود طبع تو از زاری دل.

۲۴۷ - مولانا حمید (۲) - پسر مولانا عبد الوهاب است، و شخصی دیوانه

است، ولیکن از لطف طبع خالی نیست و این مطلع ازوست: مطلع

شب حاک تیره بستر ما بیدلان بس است

چادر شب کشیده ما آسمان بس است.

(۱) در نسخه ترکی الف یاری ذکر شده (۲) در نسخه های ترکی حمید کل ذکر شده.

۲۳۹ - مولانا بهشتی - ایس مولانا حمید کامل است، ولیکن شخصی عاقل و کامل است. و این مطلع ازوست: مطلع

شمع امشب ترك دعوی بارخ آن ماه کن

تیره کردی مجلس ما را زان کوتاه کن!

۲۴۰ - مولانا فغانی - از جمله خویشان خواجه افضل است، و بسی خوش فهم و دانا است. و این مطلع ازوست.

هر که چون صورت چین دیده بروی تو گشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم نهاده.

۲۴۱ - مولانا شراری - استرآبادی است، و چون رنگ او سرخ بوده

این تخلص نموده. و این مطلع ازوست: مطلع

دارم بیشتر زن طاق سی مهری جانان

خدایا بر من آن نامهربان را مهربان گردان.

۲۴۲ - مولانا فدائی - نیز استرآبادی است، و سید صحیح النسب و سی

برصا کسی است، و با پدر خود سفر حجاز رفته بود، و چون نار گشته شعر بیکو میگفته. و این مطلع ازوست مطلع

همیشه روی بدیوار بود مخنوث را

که از رقیب سوشد سرشک گلگون را.

۲۴۳ - مولانا محرمی - استرآبادی است، و از جمله متعینان اهل فصل

و کمال است، و اگر چه شخصی ساده است ولیکن بر حال است. و این مطلع ازوست مطلع

مدام واعط ما منع ساده بوش کند

چه خوش بود که دمی در کشد خفوش کند.

۲۴۴ - مولانا عیانی - نیز استرآبادی است، و بسیار طبعی لطیف و متصرف

دارد، و در خوش طبعی بطایر خود ندارد و این مطلع ازوست. مطلع

در سر از لای آه خم هوسی هست مرا

بخت بد بین که بدانهم نرسد دست مرا

۲۴۵ - والهی - ملازم آستان فلک آشیان سلطان صاحبقران است . و این

مطلع ازوست : مطلع

آن چشمه حیات که یابند جان ازو جز آب حسرتم نبود در دهان ازو .

۲۴۶ - سید خنجر - از ولایت بشهر هری جبهه تحصیل علوم آمده بود ،

ولیکن آخر اختیار سپاهی گری نمود . و این مطلع ازوست : مطلع

جدا ز بار بجز درد اشتیاق ندارم اجل بیا که دگر طاقت فراق ندارم .

۲۴۷ - مولانا زاری - تاره پیدا گشته ، و از جمله خوش طبعان زمان است .

و این مطلع ازوست : مطلع

چو سیل اشک ز چشم پر آب می آید

دو دیده بر سر آن چون حباب می آید .

۲۴۸ - مولانا ناظری - جوابی خوش طبع و خوش فهم است ، و ذهن او

بغایت نیکوست ، و در نهایت تصرف است . و این مطلع ازوست . مطلع

میشود در قهرا گر خود را کشم از بهر او

و چه قهرست اینجا خود را میکشم از قهر او .

۲۴۹ - مولانا ذاتی - خوش طبعی او داتی است ، و از جماعه متعینان طرفای

زمان است . و این مطلع ازوست : مطلع

بی اگرچه دم زرمزمه زیر و بم زید در پیش ساله ام نتواند که دم زید .

۲۵۰ - مولانا میرعلی - در مدرسه حضرت مخدومی نوری مولانا عبدالرحمن

جامی ساکن بود ، و ملازمت آنحضرت مینمود ، و ازین جهت منظور نظر کیهیا اثر

حضرت مخدومی بود . و این مطلع ازوست . مطلع

مرا بی سرو قدش باشد ای دل بحان هر لحظه تر هجر حاصل .

۲۵۱ - بهاروان کاتب - کتات اسعار و مصنفات حضرت مخدومی نوری

می نمود، واستفاضه ابوار از حضرت مخدوم میفرموده. و این مطلع ازوست: مطلع

عید است و مرا بی همه خود خرّمی نیست

خلّقی همه در شادی و چون من غمی نیست.

[تمام شد احوال اهل کمال این بهشت، و امید بکرم حمید محید آست که هر که

ارایشان رحات بآحرت کرده باشد حضرت عزت عزّ شأنه و جل سلطانه او را در

مستقر رحمت خود در جنت فردوس جا داده باشد، و هر که ارایشان حالی باقی

باشد حضرت حق جل و علا او را عیش و زندگانی خوب روزی گرداند، و آخر

او را بدولت ایمان مشرف سازد]

## پهشت چهارم

در ذکر فضائلی که با وجود کمال فضل و اهلیت گاهی شعر نیز میگویند،  
وراه نظم میپویسد، ولیکن مباحثات باین شعر نمیکنند، و شعر را از کمالات  
خود نمی شمردند.

از این حمله :

۲۵۲ - پهلوان عالیشان پهلوان محمد است، و او مردی است کشتی گیر  
و در این صنعت پهلوانی است بی نظیر، و از اول ملک توران تا آخر ملک ایران  
در این زمان پهلوانی زور و قوه او در هیچ مملکت نیست، و با پهلوانی چشمائی  
بجملع فصائل و کمالات انسانی آراسته، و همه هنرهای آدمی پیراسته. در علم موسیقی  
علم و استاد است، و دلهای مردم از آوازه های او شاد، و درین علم نظیر ندارد، و  
تصنیفات و نقشهای خوب دارد، القصه کمال پهلوان در حد کمالست، و نهایت و غایت  
ندارد، و احتیاج بدگر و بیان ندارد. آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است،  
و میرعلیشیر این رباعی را بخدمت پهلوان محمد نوشته، در حالتی که پهلوان در  
نعمت آباد بوده رباعی

در کعبه و دیر ما نارشاد توئیم در صومعه و میکده با داد توئیم.

ذاکر سحر و شام باوراد توئیم یعنی که خراب نعمت آباد توئیم.

و پهلوان نیز در جواب میر این رباعی نوشته و با استرآباد فرستاده: رباعی

ای میر تو پیر و ما نارشاد توئیم دایم بدعا گوئی و با یاد توئیم.

این شهر تو حوس است و ما با تو خوشیم مردم و خراب استرآباد توئیم.

و سلطان صاحبقران هرا را شرفی سرخ جایزه این بیت پهلوان عنایت فرمود،

و آن بیت اینست بیت

گفتمش در عالم عشق تو کارم باعست

گفت زیر لب کدعم کم بیست کار عالمست.

و پهلوان در این زمان ترك كشتی گیری کرده ، و در گوشه شسته ، و پیشوای اهل فقر است .

۴۵۳ - سید سربرهنه - ترکستانی است ، و بسیار خوش صحبت و شیرین گفتار و بیکو کردار ، و بسی مؤدب و صاحب مشرب ، و پاك دين و پاك مذهب ، و مدت بیست سال تولیت مزار حضرت عتیق الرحمن شیخ لقمان نمود ، و استفاضه خیرات و برکات از آن جای متبرك فرمود ، و صد هزار اشرفی سرخ کفایت نمود ، و ببرکت این خدمت میر سربرهنه بدولت منصب صدارت رسید ، و آخر از این منصب نیز بفراعت نال استغنا نمود ، و ترك این منصب فرمود ، و گوشه بی توشه قناعت جبهه عمارت آخرت اختیار کرد . و این رباعی اوست . رباعی

آنان که پرستنده خورشید و مه‌ند      از چشم تو در آرزوی يك مگهند .  
کنگر اگر اینست که من می بینم      خوبان دگر بتنگ تعلیم گهند (۴)

۴۵۴ - مولانا برهان (۱) - از اکابر زادهای شهر هری است ، و دانشمندی خوش طبع و شوق فهم است ، و بسیار سبك روح و برفقوح است ، و رساله در معما انشا فرموده و نام آن رساله « جواهر الاسماء » نهاده ، و باسم « شاه بابر » این معما گفته : معما  
بس از بهار جوانی کشیم آه بحسرت      خزان عمر چو آخر رسید از پی غارت .  
و تاریخ مهر زدن میرعلیشیر در دیوان سلطان صاحبقران گفته ، و اصل آن تاریخ این مصرع است ع

« تاریخس این بود که : « علیشیر مهر زد » (۲) و از عرایب اتفاقات آنکه جهت مهر ردن میر درویش علی نیز تاریخ می گفته بود ، و ده سال زیاده بود ، چون ده سال تمام شد ، میر درویش علی نیز مهر در دیوان زد ، و این تاریخ درست گشت ، و تاریخ اینست که « درویش علی مهر زد »

و مولانا حالی در مدرسه شاهرخ میرزا مدرس است ، و نافاده و افاضه مشغولست ، و بعضی طریفان چون مولانا طرافت میکنند میگویند که مولانا از طرفای زمان

(۱) سحه الف و ح مولانا برهان الدین (۲) سال ۸۷۶ هـ

پیشین است، و از خوش طبعان ایام قدیمه، و مولانا از این سخن ایشان بسی غضبناک و مضطرب و پریشان میشود.

۴۵۵ - مولانا مسعود - در شهر هری بجد و جهد تمام در این ایام بافاده مشغول است. در مدرسه مهد علیا گوهرشاد بیگم در اثنای تدریس درسی در خدمت حضرت مولانا عبد الرحمن جامی می خواند. و مولانا مسعود بر اکثر کتب مشهوره حاشیه نوشته، و از جمله حاشیه شرح طوابع و حاشیه شرح مواقف او پیش جمهور مشهور است، و از اطراف اکناف عالم جهة شاگردی او می آیند، و استفاده از او میکنند، و میرعلیشیر گفته مولانا روزی نماز پیشین پیش فقیر میکرده، اتفاقاً دو رکعت نماز زیاده کرده، فقیر گفتم: «تحویل دار اگر در حساب فاضل بیاورد دلیل خیانت است» این سخن مشهور شد، و مولانا از شهرت این بی حضور گشت، و میگفت: «در مدت عمر خود یکبار دو رکعت نماز زیاده کردیم یکسال است که عذاب و ملامت آن میکشیم»

القصة مولانا شخصی فاضل و کامل بود، و بخوش خلقی مایل، و طبعی متصرف خوب داشت و گاهی شعر نیز میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع  
سور سنه مستان. برقت می ناب که بیست سوز مرا سازگار غیر شراب

۴۵۶ - میر عطاء الله - نیشابوری است، و جهة تحصیل علوم بشهر آمد، و در آن زمان کافیه نحو میخواند، و بعد از اندک زمانی دانشمندی بی بطیر شد، و هر کس کسی ارو طوری ناپسندیده ندیده بود، و ارو صفتی غیر حمیل شنیده، و با وجود کمالات و فصایل علمی که درو جمع بود شعر و معما و صنایع شعر میل میفرمود، و در همه ماهر بود، و مهارت او بر همه کس ظاهر، و در صنایع شعر رساله تصنیف فرموده که کسی مثل آن ندیده، و در صنعت مقلوب مستوی که مشکلترین صنعتها است این بیت گفته و در آن رساله نوشته، و این بیت دلیل دقت طبع اوست:

شکر دهنایمی ندارید دیر آدنی مغایه در کش.



**۲۵۷ - حافظ شربتی** - از جمله متعینان خراسان است، و کسی بسی آدمی سان، و همه اطوار پسندیده روی آسان، و بسیار متواضع و مؤدب و خوش خلق و بیگو مشرب، در زمان سلطان بوسه‌دید بز یارت مکه رفته بود، و مدت بیست سال در آنجا مجاور گشته، و در زمان میرزا بابر با مولانا زاده ابهری که مفتی هری بوده و رند مشرب، حافظ در گوشه میخانه نشسته بوده، و در وقتی که حافظ قرانه داشته و مولانا زاده مفتی پیاله، حافظ این بیت خواجه حافظ خوانده:

در دور پادشاه عطا بخش جرم پوش

حافظ قرانه کش شد و مفتی پیاله نوش.

و حافظ در علم موسیقی آلم بوده، و نقشا و تصنیفهای او در میان مردم مشهور است. و این معما باسم «الله یار» ازوست: معما

هر چند که جان و دل در محرومی افکارست

چون نیک نظر کردم حق بر طرف یارست.

**۲۵۸ - میر مرتاض** - سیدی است که از کودکی ریاضت و زهد و عبادت

مشغول بوده، و تقوی و طهارت مشغوف، و صحت سیادت او ظاهر است، و میر ار آرایش دنیا طاهر، و جمیع فضایل عقلی و نقلی در او در حد کمال بوده. و میر تحریری بهتر از تحریر اقلیدس نوشته، و بواسطه کثرت ریاضت علمی و عملی که هر کتیده میر مرتاض نام او گشته، و میر دائم الدهر صائمست، و عبادت حق قائم، و سیدی است ساده، چنانکه مولانا عیدزاکانی گفته و «سادات لایک ذره عقل»، و با این همه فضایل هیچ عقل معاس نداشته، و شطریج را خوب میباخته، و بسیار حریص شطریج باختن بوده، نوعی که حریف شطریج را نمیکداشته که ترك بازی کند، و مردم ار شطریج او میگریخته‌اند زیرا که چون گرفتار شطریج او میگشته‌اند او خلاصی نمی‌یافته‌اند، و اکثر اوقات دو حریف شطریج میگرفته که اگر یکی بگریزد یکی جهة باری بماند، و در بحث نیز اجماع تمام داشته، و از این جهة کسی قدرة الرام او نداشته، و میر خط را در غایت خوبی مینوشته، و شعر نیز میگفته. و این مطالع ازوست: مطلع

تا نیاید سوی دل غیر خیال دلستان بر سر دردمان چشم گشته دیده بان.

۴۵۹ - مولانا واعظ - کاشفی تخلص مینمود، و فی الواقع مولانا کاشف مشکلات و معضلات علوم بوده، و مولانا سبزواری است، ولیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان بری، ولیکن از تهمت بری نیست. و مولانا چنانکه همه کس را معلوم است واعظی در غایت خوبی است، و در عالم از بنی آدم واعظی بخوبی او بوده و بیست، و در مجلس وعظ او هر چند که فسیح و گشاده باشد از کثرت جمعیت مردمان جای اکثر بیست، و از کثرت مزاحمت خلق بیم هلاک بعضی مردمان بوده، و کثرت ازدحام ایشان جهت اینست که آواز و اشای مولانا در غایت حسن و لطافت بوده، و بحقیقت معنی حضرت داود علیه السلام در او تجلی نموده، و در اُمت محمدی کسی که صفت داودی بر کمال داشته باشد غیر او نبوده.

و مولانا در جمیع اصناف علوم ماهر بوده، و در علم نجوم خصوصاً فرید دهر و وحید عصر مینموده، و کتب و تصایف او در علم اخلاق مشهور و بی نظیرست، و بسیار خوب و دلپذیر، و مرغوب صغیر و کبیر، و جواهر التفسیر او تفسیری است در جمعیت نکات و فواید، و بحری است معدن جواهر زواهر فراید.

و در مجلس وعظ او کسی بود که مصمون وعظ مولانا را تمام بنظم میآورد، و بعد از اتمام وعظ او در مردم، نظم آنرا میخوانده، و میگویند که روزی که مولانا وعظ میگفته، یکی از مستمعان وعظ این بیت خواجه حافظ را نوشته و بدست مولانا داده و خود در زمان غایب گشت، مولانا چون کاغذ را گشاد و بیت را خوانده که:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند

چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند.

در غایت غضبناک شده، و از کثرت قهر و عصب ترك وعظ کرده، و مدت دو ماه طالب آنکس بوده و او را بیافته.

[و بعضی چنین نقل میکنند که چون مولانا بیت را نوشته دیده، خندیده و گفته

غالباً این کس بخلوت و اعطان در آمده و ایشان در خلوت با او آن کار دیگر کرده اند .  
بحسب اتفاق فقیر مترجم را این چنین حکایت بواعظی دیگر که به ... منسوب  
بود دست داد ، زیرا که آن واعظ فقیر را سستی بمسوق و فجور میکرد ، و فقیر این  
بیت را جواب او خواندم ، او نیز بفقیر گفت غالباً شما بخلوت ما آمده اید فقیر ، گفتم  
بلی آمده ام ولیکن برای آنکار دیگر ، چون مستمعان شنیدند وقصه .... او میداستند  
سی خندیدند ، و او منفعل گردید ، و دیگر کرد و عطا نکردید [

و مولانا حسین واعظ به چنان مشهور است که وصف او توان کرد ، لاجرم  
ترك وصف او اولیست و این مطلع ارحله اشعار اوست . مطلع  
سبز خطا ز مشك تر عالیہ بر سمن مرن

سنبل تاب داده را برگل و سترن مزن .

۲۶۰ - مولانا معین واعظ - پسر مولانا محمد فرهی است ، و او نیز واعظ  
خوبی است ، و در ممالک خراسان و عط او پیش عوام و خواص مرعوب ، ولیکن شخصی  
دیوانه ساست ، و مریدان او نیز بدین سانند ، و دایم درین شأن ، و چون بدیوانگی  
شهرت گرفته ، هر سخن که میخواست بر سر منبر میگوید و هیچکس او را مؤاخذ  
نمیسازد ، زیرا که بدیوانه و عاشق قلم بیست ، ارحله روزی در سر منبر میگفته  
که ایمان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تقلیدی است ، و غالباً که معنی کلمه  
« لو كشف العطاء ما اردت یقیناً » که کلام امیر است بهمیده و بعد از دیوانگی  
او مواخذة مردم رهیده ، ولیکن حضرت عرت عر شاهه او را معذور داشت ، و بعد  
از چند روز او را شکنجه گرفتار گردانید که مردم از آن متعجب گردیدند ، و دانستند  
که ایشان اگر چه او را بدیوانگی معذور داشتند حق سبحانه او را معذور داشت ،  
و برای گرفتار ناهنجار با هموار او داد ، مولانا نظام الدین میگفته مولانا معین  
جوانی قالی است و ایکن تخته منبر قالی است او را صایع گردانیده . و این مطلع  
ارو است مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سر و خرم شد

مگر وصل بگزار آمد که دل با وصل همدم شد .

۴۶۱۔ مولانا میر خواند۔ پُر سید خواند شاہ است کہ در قبة الاسلام بلغ  
 ار جملۃ اکابر است، و اعلم علمای دین محمدی است۔ صلی اللہ علیہ و سلم۔ و می  
 خواند جوانی است کہ در سن حدائق جمیع اصناف علوم معقوله و منقوله را بر وج  
 کمال تحصیل فرموده، و با حسب عالی سبب عالی دارد، و با این حسب و سبب بزرگ از بزرگ  
 و تکبر عاری است، و از شیمۃ ذمیمۃ عجب و تکبر و غیرہا بری است، و بسیا  
 جوانی فانی مشرب و مؤدب است، و در علم تاریخ و اشائی ہمتا است، و بالتما  
 میر علی شیر تاریخ اول عالم تازمان نظام صاحب قران و خاتم، سلطان حسین بہادر خا  
 خلد اللہ مالکہ و سلطانہ نوشت، و این تاریخ او ثانی تاریخ حافظ ابرو است، و دریای  
 ابرار امیر خسرو و را نیکو تتبع کردہ۔ و این بیت ازوست بیت  
 ہر کہ دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و اینکه از ظلمات ہنس آمد برون اسکندر است

۴۶۲۔ مولانا حمید الدین۔ خلف مولانا محمد تباہ گانی است، و مولانا  
 نیز حمیدہ خصال و پسندیدہ فعال است، و جوانی فانی خوش مشرب و متواضع  
 و مؤدب است، و در عایت حیا و نہایت وجد و صفاست، و صاحب مروت و فتوت  
 و وفاست، و جامع علوم ظاہر و باطن است، و در جمیع علوم ماهر است، و از لوث  
 و نجاست دبیای دبی طاهر، و در طریق صوفیہ بطریق ملائمۃ مایل گشتہ، و فضایل  
 و کمالات خود را باین طریق مستور ساختہ۔ و این مطلع ازوست۔ مطع  
 گہی ز خستہ دلان یاد میتوان کردن

بدین بہانہ دلی شاد میتوان کردن۔

۴۶۳۔ میر کمال الدین حسین۔ خواہر زادۃ میر زین العابدین (۱) است،  
 و از جہۃ تحصیل علوم از خراسان بعراق رفت، و سلطان یعقوب خان اورا تربیت  
 نمود، و تعظیم بسیار فرمود، و ملک بیابازک را کہ حاصلی عظیم داشت برسم سیور۔  
 غال باو عنایت کرد، و آن صاحب ہمت این ہمہ نعمت را باختیار ترک کرد،

و عنان عزیمت باز بنجراسان متوجه ساخت، و کنج عزلت را برگنج نعمت اختیار فرمود، و در گوشه توکل و قناعت نشست، و بخدمت مقبول حصرت محدودی مولانا عبدالرحمن جامی گشت، و از برکت قبول او بر اصطلاحات صوفیه مطلع شد، چنانکه شرحی خوب بر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری نوشت، و در خطبه آن شرح این آیه اقتباس نمود که «رَبِّ اِبرٰنِیٰ مَنزَلًا مَّسَارِکًا وَ اَمَّ خَیْرِ الْمَنزَلِیْنَ.» و دیگر رسایل خوب تصنیف فرموده، و میر باین فضل و کمال حال خود را بطریق ملامتیه پنهان ساخته، و هیچ صحبت و اختلاط مردمان نمیپرداخته و میر کسب کمالات در عنفوان شباب و جوانی کرده، و هم درین زمان صوفی شده، و طریق ملامتیه اختیار نموده، و گاهی شعر نیز میگفته، و این مطامع اروست. مطلع ازین باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روضه حلدش درون، باغ ارم بیرون.

۴۶۴ - سید اختیار - سیدی پرتمکین و وقار است، و مدتی در مسند قضا بود، و هیچکس را قدرت اعتراض بر او نبود، و سجالات خوب در عایت استحکام و نهایت فصاحت و بلاغت مینوشت، و مولانا در کمال تقوی و طهارت بود، و کسی در شأن او سخنی نگفته غیر از اینکه مولانا بسیار زحمت میکشد تا دستار خود را دانشمندانه بپوشد، و بارگران بر سر میکشد. و مولانا تاریخ حوض پای حصار را بیکو گفته.

حوصی که چو خواهم از صفایش گویم

صد بار ده نوبت حیوان شویم.

هر چند که هست منعش چشمه خصر

تاریخ وی از «ساقی کور» جویم.

۴۶۵ - مولانا محمد بدخشی - از جهة تحصیل علوم در آنجا ماند، و چون بهری آمد تکمیل نفس خود بتحصیل اصناف علوم و معارف فرموده بود، و ایکن در هری مصاحب مردم او باش قلاش گشت، و مدتی با ایشان بطور و طرز ایشان

میگشت، آخر هادی توفیق رهبر او شد، و از اطوار و اطوار ذمیمه ایشان بازگشت، و حای باخلاق حمیده و اطوار و افعال پسندیده محبوب القلوب است. و در فن معما رساله مشهور او خوب است. و این معما ازوست.

خیال خنجرش در دیده بیخواب میگردد

چو آن ماهی که هرسو در میان آب میگردد.

۴۶۶ - میر حسین معنائی - نیشابوری است، و در هری تحصیل علوم

میدنمود، و جوانی خوش خلق بود، و از اخلاق حمیده او آثار کرامت و ولایت پیدا است، و الحق معمارا بدرجه رسانده که بالای آن درجه طاقت بشر نیست، و این کرامت او سی است، و رساله معمای او مشهور است، و کسی را قدرت بر بطیر آن نیست. و این معما باسم «ناصر» اروست:

شد بخوبی روی آن حور پریش آفتاب

کس دید از خاک و باد و آب و آتش آفتاب.

۴۶۷ - سید جعفر - پسر سید محمد نور بخش است، و برادر شاه قاسم

است، و چون بخراسان آمد محرد بود، سلطان صاحبقران و خاتم دوران اعراف و احترام او نمود، و ملکی که پنجهزار اشرفی هر سال حاصل آن بود برسم سیورغال باو شهنش فرمود، و میر عالی همت با اختیار ترك آن سیورغال نمود، و عزیمت سفر مکه مبارکه فرمود، و پدرش دعوی کرد که مهدی موعود است، و اعتقاد مریدانش آن است که او مهدی بحق بود یا آنکه ارفرزدان او خواهد بود. و سید جعفر با آنکه متحای بحلیه کمالات علمیه و عملیه بود گاهی شعر خوب میگفت، و در نظم میسفت، و دیوان او مشهور است و این مطلع ازوست:

ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد

تشنه را آب زلال حصر از یاد برد.

۴۶۸ - سید غیاث الدین - ارسیدان مشهد است، بلکه از بقای آبجاست،

و صاحب حسب عالی و نسب عالی است، و بسیار لطیف و طریف است. و این مطلع

اروست: مطلع

دمی از دست دنیا وا برستم      بیا ساقی که یکدم می پرستم.

۴۶۹ - سید حسین باوردی - از برای تحصیل علوم بهری آمد، و از هری بعد از تحصیل برفاقت هیرزا کیچیک سفر مکه مزار که رفت، و بدولت زیارت مکه معظمه و مرار خلیل و غیرها از مزارات متبر که مشرف شد، و بموجب «تغریب عن الاوطان فی طلب العلی» سفر عراق و فارس و روم نیز نمود، و صحبت علما و حکما و اولیای آن ارض و بوم رسید، و اقامت از انوار معارف ایشان فرمود، ولیکن از طعن حسود بی سود خلاص نگردید، زیرا که حسودان او را دیوانه می گفتند و استدلال بر جنون او از این بیت او می جستند که گفته

ای زمهر عارضت گردون غلام      یوسفی را کرده اند یعقوب نام.  
چه بیت ناموزون و بی معنی است (۱) [ولیکن احتمال دارد که میر چنین خوانده باشد:  
ای زمهر عارضت گردون غلام      یوسفی را کرده یعقوب نام.  
چه این چنین موزون است، و فی الجمله معنی دارست، و بر تقدیر تسلیم که میرزا را شعور شعر باشد جنون او لارم نیست، زیرا که بسی اکابر علما و اءطم اولیا از شعر بی شعورید زیرا که شعر عیب است چنانکه گفته اند.

و لولا الشعر بالعلماء یری      لکن التیوم اشعر من لبید.

۴۷۰ - مولانا شیرعلی - از جمله مشهوران زمان و ادران دوران است، ریرا که خط نسخ تعلیق را در عایت خوبی مینویسد بمرتبه که کسی هرگز بطیر او ننوشته، و علم تصوف را بیکو میداسته، و در فن معما و اشا بی نظیر و بی همتاست، و حالی در کنجی حالی منزوی شسته و در روی غیرسته، و رور و شب بطاعت و عبادت مشغولست، و این معما باسم «شکور» (۲) ازوست معما  
ما نکو گفتیم نامت، گفته مارا محو      سرو دار ما روان پیوسته نا ابرو نکو.

۴۷۱ - مولانا سلطانعلی - قلمه کاتبان بیت بوس است، و بسی کسی میس است و خلق و خلق بیکو دارد، و جوای خوش طبع و خنده روست، و حمیده

(۱) در نسخه ترکی ح اضافه دارد «در آخر عراق در اردوی یعقوب میر را میبود»

(۲) در نسخه ترکی باسم «ملسکو»

خصال پسندیده خواست، و اطوار پسندیده او بی نهایت است، و کمالات او بیحد و عایت. و این مطلع ازوست: مطلع

گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست

چون اشک من که از دل برخون نمونه ایست.

۴۷۲ - مولانا سلطان علی قاضی - جوانی درویش صفت وفانی است،

و مدتی در ملازمت حضرت مخدومی نورا مولانا عبدالرحمن جامی بوده، و کتابت تصانیف او مینموده، و کسی در غایت صلاح و سداد است، و از عناد و فساد خالیست، و بحلیه هدایت و رشاد حالی، و خط نسخ تعلیق را نیکومی نویسد بمرتبه که روزی میگفته: «يك بيت من بیک تنکه ارزانست»، و مردم اهل ادراک انکار سخن او می کرده اند. و این مطلع ازوست.

ای عشقت آتش در زده ناموس و ننگ و نام را داده بباد نیستی هستی خاص و عام را.

۴۷۳ - پیر صوفی - پیر صد ساله پیر درویش حسین است، و پسر مولانا

محمد خاجو است، و با آنکه صوفی صافی بود بصنعت طبابت اشتغال مینمود، و مردم مریض را علاج میدفرمود، پس بحقیقت طبیب امراض بدنی و امراض نفسانی بوده، و اراله جمیع امراض انسانی مینموده. و این رباعی ازوست: رباعی

منمای بغیر من رخ ای سیم بدن کز غایت غیرتم رود جان از تن

خواهم که شوم مردمک دیده خلق تا روی تو هیچکس نبیند جز من

۴۷۴ - مولانا وصلی - پسر قاضی خواجه کلان است، و پیدرش در

هری کلان، سداد رأی و کمال عقل و فصل مشهور و مسام دوران، و بیگانگی در اصناف علوم و انواع فضایل شانه و آلم، و از جمله فضایل جرئیه او یکی آن است که شطرنج غایبانه را خوب می نازد، و البته حریف خود را مغلوب میسارد. و این مطلع ازوست: مطلع

مرا در دیده نور از گرد راه آن سپاه آمد

بحمدالله که نور چشم من از گرد راه آمد



**۴۷۵ -** شیخ زاده پورانی - مردی نورانی است ، و از مردم شیخ سعید پورانی ، و ولایت و کرامت بدو مرتبه میراثی اوست ، و قابلیت او بیکوست ، و خودش بسی [بیک] خوست ، و در اندک زمانی حسن خلق بجائی رسانیده که در میان مردم مسلم شد و بخلق خوب آلم ، و حسن خط نیز در اندک زمانی بمرتبه رسانیده که استاد خطاطان زمان خود شد ، و در مدتی بسیر تحصیل علم و فضل کثیر کرد ، و عالمی بحریر و خوش تحریر شد . و این رباعی ازوست : رباعی

چون من بغم تو در جهان فردی نیست

دل سوخته و نیاز پـروردی بیست .

خواهم غم و درد خویش را شرح دهم

لیکن چه کنم که هیچ هم دردی بیست

**۴۷۶ -** مولانا صفی - پسر مولانا حسین واعظ است ، و جوانی درویش

صفت و درد مندسیرت ، و از هری بسمرقند رفت و بخدمت خواجه عبیدالله مشرف گشت ، و اجازت ازو گرفته بار بنخراسان مراجعت کرد . و این بیت ازوست : بیت  
بالب لعل و خط غالیه گون آمده ای      عجب آراسته ار خانه برون آمده ای .

**۴۷۷ -** حافظ جلال الدین محمود - ارحله مشایخ حائقه اخلاصیه است ،

و حطیب و حافظ و محراب خوان آنجا ، و یکی از خوش نویسان زمان . و این مطلع اروست مطلع

مسیح اگر شنود يك تكلم از دهنش

دگر ز شرم باشد محال دم زدش .

**۴۷۸ -** مولانا نامی - سزواری است ، ولیکن ارمذهب مردم آن شهر بری

است ، و از تهمت رفض عاری ، و در صنعت خط و انشایی مثل و بی نظیر است ، و جوانی صافی دل و روشن صمیر ، لیکن بسی خود پسند است ، و بنقید خود پسندی در بند و این مطلع اروست مطلع

لاقد بخط نامه زهی بی سر و پائی! غماز سیه باطن مادر بخطائی!

۴۷۹. مولانا عبدالواسع - شخصی سبک روح بیکوست، و بسیار خوش

خو، در اشا همتا ندارد، و لیکن بسی تهتک دارد، و در وقت طرافت و مطایبه طرفا بی طاقت است و پراضطراب و بی تاب. و این مطلع ازوست: مطلع

ای کشیده ترك چشمت در جهان پیوسته تیر

ماه نو گشت از کمان اروانت گوشه گیر!

۴۸۰. خواجه سلطان محمد - کسی بسیار خوش صحبت و پرشاط است،

و بی نظیر و بی عدیل در روی ساط، و بیشتر ازین اگر چه از برای وجه معیشت زحمت میکشید و تنگ مشرب، لیکن حالی خالی از وسعت مشرب و بی پروائی نیست. و این مطلع ازوست: مطلع

بدندان عقد زلف ترا خواهم که بگشایم ازین سودا شدم دیوانه و زنجیر میخایم.

۴۸۱. مولانا (۱) میرک حسین - پسر خواجه محمد سلطان است، و طبع

نظم او منتظم است، و قلب او سلیم و عقاش مستقیم و این مطلع ازوست: مطلع

کجا رسد ز تو ای بی وفا وصال مرا که از جنون عمت نیست اعتدال مرا.  
و این معما باسم «صدیق» ازوست.  
تا کشم بر کسان او تقسیم (۲)

دل مجروح کرده اند دو بیم.

۴۸۲. مولانا محمد نائینی - طبیعی عالم و عامل بود، و در فنون فصایل

و معارف کامل، و در معما نیز شروع نمود، و باهل معما میگفت که در تعریف معما حاجت بقید منظوم نیست، و همچنین میگفته. معما لازم نیست که کلامی ملفوظ باشد زیرا که باشارت دلالت بر اسمی از اسمها میتوان نمود مثل آنکه باشارت بمحل و سوسه «صدر» میتوان اراده کرد «این معما باسم «روح» ازوست. معما

گشت میخانه ر حوران بهشتی معمور چند حرفی زن و چشم فکن جاب حور.

۴۸۳. مولانا نور - ساده دل و صافی و ابدال در حال است. و این مطلع

ازو است. مطلع

(۱) در ترجمه هرات و نسخه های ترکی نام میرک حسین ذکر نشده (۲) حین است در دو نسخه طهران و اسلامبول.

ترا نیلوفری پیراهن و من مانده حیرانش

که سر بر میزند خورشید هر روز از گریبانش .

۴۸۴ - مولانا غیاث الدین - جوانی خوش طبع و خوش فهم ، و صنعت

طباقت در کمال حد اقل مشغول است ، وقوت نظم او بیز قوی است ، و تتبع خمسه نیکو کرده . و این مطلع ازوست : مطلع

ای صبا کان باع عارض را تماشا کرده

مضطرب می بینمت ، گویا گلی وا کرده .

۴۸۵ - شیخ زاده انصاری - یاری خوش است ، و پسر شیخ عبدالله دیوانه

است ، و در کودکی بسی جد و جهد تمام تا تحصیل علوم قیام نمود ، و چون طبعش موافق بود بزودی تکمیل فرمود ، و طبیعت او بمعما نیز موافقت داشت و این معما ازوست . معما

ناوك ار مژگان چه اندازی بقصد جان من

بر حذر باش ار سر شك چشم خون افشان من .

مادرش نیز شعر میگفته . و این مطلع ازوست . مطلع

روم باغ و درر کس دودیده وام کنم که تا بطاره آن سرو خوش خراہ کنم .  
و شیخ عبدالله اگر چه دیوانه و آشفته دماغ بوده و ایکن گاهی شعر بیر میگفته ،  
و این مطلع ازوست مطلع

من مسکین سر کوی تو هر چند دویدم

عبر آهی و سرشکی زدل و دیده ندیدم .

۴۸۶ - خواجه محمود - سبزواری است ، وجد او ار جمله کبار مشاهیر

روزگار است ، و خودش جوانی صالح است ، و ارزش قام خط خط دارد ، و درجی شش قام نوشت باین تاریخ

چون اصول شش قلم کردم رقم گشت تاریخش « اصول شش قلم » .

۴۸۷ - خواجه ابی سعید - ار مهنه بود ، و از ور بدان سلطان اولیا

شیخ ابوسعید ابوالخیر ، و خواجه بسی دردمند و مستمند بود ، و هیچ معجب و خود پسند نبود . و این مطلع ازوست مطلع

توبه دادیم ای شیخ اضطراب مکن مرا برای رضای خدا عذاب مکن.

۴۸۸ - مولانا حاجی - در مشهد امام مسجد مزار امام علی بن موسی الرضا -

علیه التحیه و التسلیم است، و با وجود آنکه سنی "مذهب است و پاک دین بود"، با آن جماعت را فضا معیشت چنان کرده بود که همه بامامت او راضی و متسلّمیند.

و این مطلع ازوست: مطلع

کدام عیش و تنعم بود برابر آنم

که سرر خواب برارم صباح و روی تو بینم.

۴۸۹ - مولانا عبد الرزاق - جوانی طالب علم بود، و لیکن از بلاهتی

خالی نبود. و این مطلع ازوست. مطلع

جان من تازه شد از لعل تو خوینواری دل

بعد از این ما و سرکوی تو و زاری دل.

۴۹۰ - مولانا حاجی - مردی درویش دلریش و منقطع از دنیا است،

و ملازم مولانا عبد الرحمن جامی جهة عقدا، و چند بار زیارت مکه مشرف گشته.

و این مطلع ازوست:

پیرانه سرم بار نهالی سر آمد کش میوه غم و غصه و خون جگر آمد.

۴۹۱ - مولانا جمال الدین (۱) - از حویشات حضرت خدومی مولانا

عبد الرحمن جامی است، و در جوانی در شهر هری مدرس گشته. و این مطلع

ازو است. مطلع

منم آن قمری بالان ز شوق سرو دلجویت

که دارم طوق کردن از خم قلاب ابرویت.

۴۹۲ - استاد قل محمد - از ولایت شبرغان است، و از کوچکی عیچکی

بود، و آثار قابلیت علم موسیقی در او ظاهر مینمود، و تربیت حضرت پیر علیشیر

انواع سازها را مشق میفرمود، نوعی که در اصناف سازها خصوصاً در غیچک

و عود باستانی مسلم گشت، و بعضی مردم که در این فن علم بودند شاگردی او  
مباهات و سرافراری مینمودند، و در تحصیل علم نیز کوشید، و بعضی فصایل علمی  
مثل نجوم و غیره حاصل کرد؛ و معما نیز میگفت و این معما باسم «نور» ازوست:  
خوش آن مطرب که سار خوش بوازد

یکی را از بوا خوش حال سازد.

۴۹۳ - مولانا شربتی - بیر تیریت حضرت میرعلیشیر مکمل گشت، و از  
اشا و معما و صنعت نقاشی نیز صاحب وقوفست، و مردم را ارفنون فصایل او حطی  
تمام است. و این مطلع ازوست: مطلع

جنون آمد شعار از مهر روی آن پیرزاد

من دیوانه ران رو در زبان مردم افتادم

۴۹۴ - خواجه ابونصر مهنه - پسر خواجه مؤید مهنه است، و خواجه  
اگرچه شیخ زاده است ولیکن همواره بواسطه معیشت هموار باخویشان خود جنگ  
میکند، بتیر و بیزه و شمشیر در میدان میآید و کار رار میکند و این مطلع  
ازوست مطلع

نماید صبر و طاقت آتش عم چون شود نیزم

ار آن چون شعله نشینم دمی صد بار و برخیرم.

[ و این مطلع ازوست مطلع

منمای جو آئینه رخ خود همه کس را

شنو سخن من که اثرهاست نفس را. ]

۴۹۵ - خواجه حسن (۱) - کیرنگی از ولایت باورد است، خواجه ابونصر  
مهنه خواهر زاده اوست، و پدرش خواجه فنبر خراسانی است، و خواجه حسن  
مدتی صدر پادشاه بود، و چون اعتماد بر محبت پادشاه داشت پروای رعایت رعیت

(۱) در نسخه های ترکی خواجه حسین

بداشت، آخر از اثر ظلم خاطر عاطر پادشاه از او برنجید، بنوعی که هرگز از او  
حسنود نگردید و این بیت ازوست: بیت

هیچ آهی جز بیادت بر نمیآید زدل      هیچ نقشی جز خیالت در نمیآید بچشم.

۴۹۶ - خواجه ابوظاهر - پسر خواجه عبدالله مهنه است، و بسیار لطیف

طبع است. و این مطلع ازوست. مطلع

آنچه شها بر دلم زان جعد پر خم میرسد

بر گرفتارانش زنجیر بلا کم میرسد.

۴۹۷ - خواجه قطب الدین احمد (۱) - از بزرگواران حضرت شیخ الاسلام

ژنده پیل احمد جام است، و جوانی بغایت بیکو روی و فرشته خوست، و در صید  
جایور تقلید ژنده پیل احمد میکرده. و در حالت صید این مطلع گفته مطلع

صا بیار غار ره سوار مرا      که توتیا بود آن چشم اشکبار مرا.

۴۹۸ - ملا محمد خراسانی - اول حال جوانی لایالی و اندالوش بود، آخر

توفیق هدایت او نمود، تا بخدمت مولانا محمد تباکادانی رسید، و از افعا قبیحه  
و اعمال ناپسندیده باز گردید، و توبه از همه کرد، و دایم صایم بود، و عبادت حق قائم،  
و شرف زیارت مکه مشرفه دریافت، و بعد از حج در کنج عرلت گنج قناعت و عبادت  
بیز یافت، و باقی عمر چنین سر برد و این رباعی ازوست. رباعی

یک چند زدوستان جدا خواهم بود      با محنت و درد مبتلا خواهم بود.

تا یار سازد آشنای خوشم      بیگانه ز خویش و آشنا خواهم بود.

۴۹۹ - خواجه کمال الدین حسین - سر خواجه نظام الملک است، و

پدرش ثانی نظام الملک اول است، بلکه شهرت این از آن زناده است، و پسر  
جوانی خوش طبع است و فارغ از طلب منصب و وزارت، و حظ خوب از خط خوب  
دارد، و اشای ندر بغایت زیبا میکند، و در علم موسیقی آلم است، و نقشها و تصنیفهای  
او مشهور است و مسلم. و این مطلع ازوست مطلع

گر چه در جنت نسیم خلد و آب کوثر است

خانه خمار را آب و هوای دیگر است.

۳۰۰ - خواجه عبدالله - پسر خواجه محمد مروارید است، مدنی در

دیوان وزارت مهر زد، و وزیر صاحب اختیار و تدبیر بود، و آخر باستغنا ترک منصب دنیا نمود و کنج عزلت و قناعت و عافیت عقی اختیار نمود، و بسیار کسی فاضل بود، و در جمیع اصناف فضایل کلیه و جزویه ماهر و کامل، و خطاط خوب و منشی بی نظیر و سازنده دلپذیر، همه ساری بقائه مینواخت و خصوصاً در قانون نوازی سحر میپرداخت، و با این همه فضل و کمال اخلاق عظیمه شریفه داشت، و همت بر مصاحبت اهل فصل میگماشت. و این مطلع ازوست: مطلع

تا دل دهان و طره آن دل نواز یافت  
و این معما باسم «داود» ازوست: معما

شد بسته چو بلبل دل عشاق جگر خوار

بر کیسوی او هر طرفی ران گل رخسار

۳۰۱ - مولانا فصیح الدین - از احماد مولانا نظام الدین است، و احماد

او را در هری نظامیان میخوانند، و در خراسان سسی از این سبب و اعلی بیست، و مولانا در بیست سالگی تحصیل جمیع علوم فرموده بود، و حالی مدت سی سال است که نافاده و تدریس علوم دینی اشتغال دارد، و بر اکثر کتب متداوله شرح یا حاشیه نوشته، و مردم از نصایف او مستفید و محطوطه و در اکثر اوقات صاحب میر علمیشیر میموده، در شهر و حضر. و این معما باسم «غریب» ازوست: معما

حالی بچشم کردم بر روی دلربائی  
سودا نگر که پختم جائی ووه چه جائی

## بهشت پنجم

در ذکر امیرزاد‌های خراسان.

از جمله ایشان:

۳۰۲ - امیر دولت‌شاه بن فیروز شاه است، پسر عم امیر علاء الدوله اسفرائینی، و شرح عظمت و شوکت ایشان بی پایان است و احتیاج بیان ندارد. امیر دولت‌شاه امیری خوش طبع، مؤدب و فقیر و درویش مشرب بود، باختیار ترک امارت دنیا نمود، و فقر و درویشی اختیار فرمود. و این مطلع ازوست: مطلع  
زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن  
ز چشم آن روشنی کرده دلم را خان و مان روشن.

۳۰۳ - امیر حسن جلایر - طقیلی تخلص اوست، و امیرالامرا و صاحب اختیار پادشاه عالمپناه بود، و بسیار خوش طبع و خوش مشرب جوانی بود، و در اسلوب قصیده بی نظیر و پهلوان، و قصیده‌های خوب دلپذیر بنام پادشاه جهانگیر سلطان حسین غازی دارد، و این مطلع یکی از آنهاست: مطلع  
بحمد الله که دیگر ره باقبال شه عادل  
برون آمد کلم از خار و خارا ز پا و پا از گل.

و این مطلع غزل ازوست: مطلع

بتی کز گل بود آزار پا در گشت بستاش

چه رو در دیده جویم با وجود خار مترگاش

۳۰۴ - میرحیدر - صبوچی تخلص میکرد، و میرعلیشیر بواسطه خویشی که با او داشته او را فرزند خود میخوانده، و طبع او بشعر و معما ملایم بوده. و این مطلع ازوست: مطلع

میست لعل تو یا شهد ناب ازین دو کدامست

خویمت بر رخ تو یا گلاب ازین دو کدامست؟



۳۰۵ - میر عبدالوهاب - جوانی خوش طبع بود، و بخوش خلقی علم، و در اسلوب امارت و سپاهی گری و پهلوانی مسلم. و این مطلع ازوست: مطلع  
داشتم از چشم بیمارش بدل صد گونه درد

تا چشم خود ندید آن درد را باور نکرد.

۳۰۶ - میر سلطان حسین - ختمی تخلص اوست، و پسر شیخ بهلول است، و پدر در کنج عزات عبادت مشغول است، و پسر از دولت سلطان صاحبقران بحکومت خوارزم مشغوف، ولیکن حاکمی در عایت عدالت و صفت، و صاحب طبع سلیم و عقل مستقیم. و این مطلع ازوست. مطلع

مرا بسیار مشکل می نماید فرقت جانان

وداع جان شیرین هست دشوار ای مسلمانان.

۳۰۷ - میر محمد صالح - بواسطه مناسبت اسمی صالح تخلص می نمود، و او پسر امیر سعید بود، و در زمان سلطان ابوسعید صاحب اختیار و جملة الملك بود. و این مطلع ازوست: مطلع

نیم آشفته گر پوشیده کا کل، ماه تابانش

چه عم از تیرگی شب چو باشد صبح پایانش.

۳۰۸ - میر عشقی - ارنیرهای جهان ملك است، و او را بتعریف حاجت بیست. و این مطلع ازوست مطلع

ز بهر آنکه آید قصه جانان من بیرون

ز خوان هر زمان در انجمن آرم سخن بیرون.

۳۰۹ - میر علی دوست - رفیقی تخلص اوست، بیره میرزا علیکه است، و شأن او عظیم است، و شهرت بیش از حد است، و مدرسه و رباط و کورخانه او معروف است، و طبیعتش زیبا و رعناست. و این مطلع ازوست: مطلع

دوای درد دل خویش را کجا جویم کجا روم چکنم حال خود که را گویم؟

۳۱۰ - یامغورچی بیک - پسر میر ولی بیک است، و سپاهی تخلص

میکند، و میروانی مثل میرعلیکه بیگ است، بلکه زیاده، و در سپاهی گری نیز مکمل است، و طبیعت او بغایت خوشت. و این مطلع ازوست : مطلع  
مسجدی که روم در فراق دلبر خویش

بپایه سجده کنم بر زمین نهم سرخویش.

۳۱۱ - محمد علی جلایر - نثاری تخلص میکند، و پسر علی جلایر است،

و اطوار غریبه داشت. و این مطلع ازوست : مطلع

کسی هرگز چو من بی غم ندیدست

چو من غم دیده غم هم ندیدست.

۳۱۲ - مولانا کوکبی - در این ایام ظاهر شده، از نسیرهای هیرشیخ بایزید

است، و در مشهد در کورخانه اجداد خود خانه دارد. و این مطلع ازوست : مطلع  
کشتی من دل خسته را ترک کمان اروی من

تا بازجویم زندگی، تیری بیفکن سوی من.

۳۱۳ - ابراهیم خلیل - پسر محمد خلیل بیگ است، و ارملیکان نیم روز

است، و در بواهی غزنین حاکم بوده، و در بعضی اوقات ترک حکومت کرده بود، و درویشی اختیار نموده، و جوانی با تواضع و ادب بود. و این مطلع ترکی ازوست : مطلع  
کوروب اغیار بی فی الحال ایلک کوکسو مکا کم آوردوم

ایماس تعظیم او چون خنجرلاری رخمینی باشور دوم.

۳۱۴ - میر حبیب الله - پسر میر صدر است، و جوانی ملایم زیباست، و همه

اطوار خوب و رعنا، و عود را بسیار پرکار می نوازد، و چون قابلیت نیکو داشت، و جهد تمام ناچار سرآمد روزگار گشت. و این مطلع ازوست : مطلع  
ازچه درشام غمت عالم بچشمم شد سیاه

گر نمرد از صرصر آهم چراغ مهر و ماه.

۳۱۵ - محمد جعفر - پسر محمد علی کوکلتاش است، و پدرش حاکم مشهد

است، و خودش جوانی خوش طبع است. و این مطلع ازوست : مطلع

آن شب که شمع چهره را از تاب می افروختی

رحمی نکردی بر من و پروانه وارم سوختی .

۳۱۶ - شاه قلی ایغور - حاکم قبیله حورست ، و در کوچکی طبیعت او

در جمیع علوم و صنایع نیکو بود ، ولیکن بواسطه دوستی پدرش از تحصیل بازماند و قابلیت او ضایع گشت ، و لکن گاهی بمعما مشغول میگشت . و این معما باسم « محوی » ازوست . معما

از محنت ما پیش وی حرفی دو      کر مصلحتست کوو کر بیست مگو .

۳۱۷ - درویش عبدالله - از ترخانیان است ، و پسر شیخ سلمان اتکه

است ، و طمع نظم او بیکوست . و این مطلع ازوست : مطلع

از خیال لب و دندان تو چشمم که پرست

همچو رودیست که سنگش همه یاقوت و درست .

۳۱۸ - عبدالقهار - پسر محمد بیك است ، و پدرش وزیر بود ، و بسی شیر

دل و بهادر ، و پسرش اگرچه عامی بود ، ولیکن طمع او در معما ملایم و بیکو بود ، و این معما باسم « همام » ازوست . معما

یار ما تا ز آتش می روی گل افروخته      عندلیب بی سرو پا در غمش دل سوخته .

۳۱۹ - ملك ساقی بيك - پسر یخشی بك است ، و در اوایل کودکی قابلیت

او در جمیع ابواب فضایل بیکو بود ، و در سپاهی گری نیز از متعینان زمان بود ، و منظور نظر سلطان صاحبقران ، لیکن در آخر بر آن منوال نماند و این مطلع ازوست : مطلع  
قلاده سگ او کن زه گریه نام      که هر زمان نفتد چاك تا بدام نام .

### پهشت ششم

در ذکر ظرفا و فضلا و شعرای سایر ممالک که اشعار ایشان بخراسان رسیده و اهالی آنجا شعر ایشانرا پسندیده اند.

ازین جمله :

۳۲۰ - احمد حاجی بیک است که پسر سلطان ملک کاشغری است، و در فنون فضایل و کمالات بی بطیر است، و اطوار دلپذیر دارد و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده، و مدت ده سال در هری حکومت کرده، و مدتی نیز در سمرقند حاکم بوده، و در ایام حکومت او هیچ کس ازو شکایت نکرده، و طبع نظم او بیکوست. و این مطلع ازوست :

گرفتی جان من از تن زلف پر شکن بستی

گشادی پرده از رخسار خویش و چشم من بستی.

۳۲۱ - خواجه خسرو - قاضی ملک سمرقند بوده، و مدرس مدرسه میرزا الغ بیک، و با وجود فضل و کمال در غایت زهد و تقوی بوده، و بسی طبع زیبا داشته، و در فن تاریخ و اشا بی بطیر و بی همتا بوده. و این معما باسم «ملک» اوست :

در میان هر چیزکان از او ج مه تا ماهیست

مظهر اسمیت گشته، گر ترا آگاهیست.

و تاریخ وفات بابا خدای داد که از حمله محذوبان سمرقند بود «محبذوب سالک» گفته، و کتاب وقفیه میرعلیشیر رانصحبیح نموده، و «من وقف علیشیر» تاریخ آن گفته، و بالجمله دقت طبع او طاهر است و حاجت بیان ندارد.

۳۲۲ - قاضی ابوالبرکه - قاضی شهر سمرقند بوده، از کثرت بدمعاشی

و فسق و فجور که ازو بظهور پیوسته از قضای آنجا معزول گشته، و این بیت در شأن او گفته اند :

قاضی شهر ما ابوالبر که باد جایش بهفتمین در که .  
[ولیکن چنانکه گفته اند:

عیب می جمله چو گفתי هنرش نیز نگو  
نهی حکمت مکن از بهر دل عامی چند .  
بعضی اوصاف کمال او نیز چنانکه هست باید گفتن ، و فضل او نباید نهفتن ، چنین  
مشهور است که قاضی ابوالبر که بسیار عالمی خبیر ، تحریر ، و کاملی بی نظیر ، و شعر  
او بسی دلپذیر . و این مطلع ازوست : مطلع

درین چمن منم از بلبلان زاری یکی  
ولی بزاری من نیست از هزار یکی .  
(واه)

مه را بجمال تو کجا زهره دعوی است  
کابجاهمگی صورت و اینجا همه معنی است .

من طور تجلی چکنم بر لب نام آی  
نام تو مرا طور و جمال تو تجلیست .  
و بعضی اوصاف در محلی دیگر خواهد آمد اشاء الله .

۳۳۳ - خواجه فضل الله - پسر شیخ ابواللیث سمرقندی است ، و جوانی  
فاضل و کامل است ، و طبع نظم خوب دارد ، و در زمانی که قاضی ابوالبر که بهری  
آمده و با درویش حسین جنگ کرده ، و جهت اهانت درویش حسین در بقعه او  
بر مزار پیر سیصد ساله ریخته خواجه فضل الله این بیت درین معنی گفته :

آن جوان مرگی که او بر پیر سیصد ساله رید

بیر اگر گردد نگر دم هیچ پیری را مرید .

۳۳۴ - میر محمود پرلاس - امیر عالی نسب و غالی حسب است ، و با علو  
حسب و شرف نسب بزرگی بسی کوچک دل است ، و هیچ عجب و تکرار ندارد ،  
و اسباب دردمندی و نامرادی همه دارد ، و مدتی در ولایت کرمان حکومت کرده ،  
و هرگز موری را بیازرده ، و حالی مدتی است که وزیر بزرگ دیوان سلطان صاحبقران  
است ، و در دیوان اوسعی عالیشان است ، و کار او در هر آن احسان بر آدمیان است ،

ولطف و شفقت بر مردمان، و طبع نظم او نیکوست، و ده نامه نظم کرده اوست،  
و این مطلع نیز ازوست : مطلع

مگو که هست رخ من ز آب روشن تر

که هست پیش من از روشن تر .

۳۲۵ - مولانا فانی - پسر درویش احمد بازید است، و پدرش نیز  
پرواچی بود، و جوانی شوخ و شیرین کار، و پیش میرسر برهنه بکسب کشف  
و کرامات اولیا مشغول است، و از جمله مقبولان میر است، و شخصی بی تکلف و بی  
پرواست، و در همه دلها بدوستی او را جاست. و این مطلع ازوست : مطلع  
این داغها که بر تن اهل محبت است

در کوه درد ریخته باران حسرت است .

۳۲۶ - مولانا مؤمن سمرقندی - نام او عبدالقوهن است، و در خانقاه  
اخلاصیه تحصیل علوم کرده، و هق من تخلص اوست، و مولدش سمرقند است. و این  
مطلع ازوست : مطلع

بکشا دهن که نوش لبی نوش خندهم تا قیمت شکر شکنی برخ قند هم .

۳۲۷ - مولانا عارف - از دهی است فرکت نام از ولایت سمرقند، گاهی  
بنخراسان جهت تحصیل علوم میآمد، و مدتی بالودان میبود، آخر الامر بعراق رفت،  
و آنجا کم گشت. و این مطلع ازوست : مطلع

در حالت تکلم از باز کی زبانش برک گلیست گویا در غنچه دهانش .

۳۲۸ - مولانا ناصر الدین - سپاهی بود، و دایم ملازمت احمد حاجی بك  
مینمود، و پدرش از جمله علما و زهاد و عباد بود، ولیکن غایت همت مولانا ناصر  
آنکه براسبی رنگین بشیند و طبل و بازی بر زن بندد و در میان سواران خود را  
مزین بیند، و ازین جهت سمرقندیان جهت او این بیت گفته اند :

بتجاق ابرشی اگرم زیر زین بود ملک جهان مرا همه زیر مکن بود .

۳۲۹ - مولانا بقائی - جوانی خوش خلق و خوش طبع است، و بسیار

دردمند و نامراد، و با وجود استطاعت و قلت زاد سفر جهة اطاعت و موافقت پدر  
مشقت سفر مکه مبارکه اختیار نمود، امید که حج هر دو مقبول شود. و این مطلع  
ازوست : مطلع

نمیخواهم که دل در بند آن زلف دوتا افتد

چرا از پهلوی من درمندی در بلا افتد.

۳۳۰. مولانا صبری - خوارزمی است، لیکن شخصی ابدال و پریشان  
حال، و دایم مفلس و قلاش و مختلط با مردم اوباش، و از دیوانگی با مردم بسرنمیزد،  
و طبع و نظم قوی داشت، و غزل خوب میگفت، ولیکن معنی شعر خود را نمیدانست.  
و این مطلع ازوست : مطلع

روز تشنگی آب روان نبود هوس ما را

دم تیغ ترا گر بر گلو رانیم بس ما را

۳۳۱. مولانا سائلی - قرشی است، و سریع الکتانه، و جوانی است فانی  
سك عقل و ساده، و ارجه شعر گفتن مهیا و آماده، [حالی که سنه سبع و عشرين<sup>۹۲۷</sup>  
و تسعمائه است در روم است، و دایم صائم است، و حیوانی نمیخورد، ولیکن علوفه  
سلطانی میخورد، و کتانی در مقابل گلستان تصنیف نموده، ولیکن کسی غیر ارا را  
کتانت و مطالعه نمیکند، و دیوان نیز هر بیت بر حروف تهجی ترتیب نموده، ولیکن  
يك سوادست]. و این مطلع ازوست : مطلع

به هر زخم دلم بیکان آن ابرو کمان دارد

که بهر زخم دیگر آب حسرت در دهان دارد.

۳۳۲. مولانا شمس - بدخشانی است، و میرعلیشیر اگرچه او را ندیده  
ولیکن تعریف او از مولانا محمد بدخشی شنیده که میگفته شمس کسی شوخ طبع  
و متصرف است، و دلیل تصرف طبعش این مطلع است. مطلع

چشمان من برویت در عاشقی چنانند

کز رشك یکدیگر را دیدن نمی توانند

۳۳۳ - مولانا صالح - اگر چه خراسانی است لیکن بسیار سالیست  
که در حصار شادمان است، و بکتاب داری پادشاه حصار شادمان است. و این مطلع  
ازو است. مطلع

اگر ای شمع شمی هم نفس من باشی  
چه دعا بهتر ازینست که روشن باشی.  
و طرز این غزل اختراع اوست و فقیر از کسی شنیده ام:  
نازم بچشم خود که جمال تو دیده است  
افتم به پای خود که بکویت رسیده است.  
هر دم هزار بوسه زبم دست خویش را  
کو دامنت گرفته سویم کشیده است.  
در زر بگیرم از ره تعظیم گوش را  
کاوا از جانفرای تو روری شنیده است.  
هوش و خرد فدای دل خویشتم کنم  
کر جام تو شراب محبت کشیده است.  
وابستگی بصالح از آن شد دل مرا  
کز هر چه غیر تست بکلی رمیده است.  
و این دوبیت نیز ازوست، سی بیکو است:

اسیر هجر شدم هر کجا که دل ستم  
گذشتم از طلب هر مراد و آسودم  
فتاد طرح جدائی بهر که پیوستم.  
کشیدم از همه دست امید و وارستم.  
و میگویند که این دوبیت در وقت ترك دنیا گفته.

۳۳۴ - درویش دهکی - قزوینی است، [ و هم شهری مترجم دردمندست ]

و این فقیر مستمند بسیار با او صحبت داشته و شعر از او شنیده، درویش پیری  
بود بی خویش، و هیچ خویشش داری و تن پرستی در او نبود، و از قید تعلقات  
دنوی رسته، و دل بچیزی از آن نبسته، و کار او جولاهی بود، و کرباس خوب میبافت،



و چون مشتری مییافت ببهای ارزان میفروخت، و چشم حرص ببهای گران نمیدوخت، و باندك سودی قانع میگشت، و بهرزه از پی دنیای دنی میگشت، و باغی چند داشت و از بهای انگور که حاصل باغات او بود معیشت اهل و عیال مینمود، و لقمه حرام و طعام پادشاهان نمیخورد، و از جهة تحصیل حطام دنیا رنج بیدهوده اصلاً نمیبرد. و میرعلیشیر فرمود تا من شعور شعر دارم شعری که از جای دیگر بنحراسان آمده باشد بهتر از شعر درویش دهکی ندیده‌ام. و این مطلع ازوست: مطلع

بر مثال صورت دیوار بی جان مانده‌ام

پشت بر دیوار و بر روی توحیران مانده‌ام.

[ و این بیت نیز ازوست و بسی نیکو است: بیت

بغیر ناقه لیلی که می‌کند خاری دگر که را غمی از رهگذار مجنونست.

و سلطان یعقوب خان علیه الرحمة و الغفران درویش را بمجلس عالی خود طلب فرمود، و درویش این مطلع برو خواند که:

چون ز پیش آید خدش بر قفایندم سپر

تا یابد نوک بیکاش از آن سوره بدر.

چون سلطان ازو این مصراع شنید بخندید و گهت راست است که قزوینی است و از عقل بریست، زیرا که در وقت آمدن تیر سپر بر قفای میبندد، درویش چون سخن سلطان شنید گفت « صبر کنید تا مصرعی دیگر بشنوید » درویش چون مصرع دوم بخواند سلطان حیران ماند، و آفرین بر زبان راند، و اهل مجلس نیز همه تحسین او نمودند، و سلطان بدرویش گفت هر چه میخواهی طلب کن تا ببخشم آن تو، درویش گفت « از دوست بغیر دوست چیزی نه نکوست، من فقیر درویشم، قانع گشته و از طلب مال و جاه رسته » دیگر سلطان مبالغه فرمود که « چیزی بطلب » درویش بنابر مبالغه او فرمود که خراج باغات مرا معاف گردان، سلطان خراج باغات او را بخشید.

و میگویند که سلطان درویش را شعر بدیهه نیز امتحان نمود، درویش در مجلس نظر در

برادر زاده او هیرزا علی که یوسف ثانی بود نمود، و چون کا کل و اتاقه پریشان دید پریشان حال گردید و در بدیهه گفت:

سلای کا کل او س نبود بر جانم      اتاقه نیر ز سر می‌کند پریشانم.  
و بی مبالغه درویش دهکی دوهزار مطامع خوب دلپذیر بی نظیر دارد، و از جمله آنها این است: ملطم

ای شوخ در آئینه کن از لطف یکباری نظر

وزتاب رخسارت بین فولاد را خون در جگر.  
وله

آب از پی سر و قدت می‌آید از فرسنگها (۱)

وز حسرت پابوس تو سر می‌زند بر سنگها.  
وله

در آینه عکس رخ تو خوب فتاده

ذوقیست که سایندهم روی دو ساده.  
وله

ای سرشک افتاده از چشم ارباب نظر

چون یتیمان زان سبب می‌گردی اکنون در بدر.  
وله

در تکلم لب منه بر گوش هر کس ای نگار

لایق گوش گدایان بیست در شاهوار.  
وله

زان دورخ چون عکس در آئینه افتد ای پسر

چار باغ گل نماید مردمان را در نظر.  
وله

تا دیده‌ام سیاهی داغ تو ای پسر

باشد مرا چو مردمک دیده در نظر.

(۱) نسخه بدل. آب از هوای روی تو می‌آید از فرسنگها.

وله

ز آه و ناله من بس که کوه مجزون است

درون زلزل و دروش زلاله پر خون است .

۳۳۵ - قاضی عیسی - از شهر ساوه است از عراق ، و صدر و قاضی عسکر سلطان یعقوب خان بود ، و سلطان مغفور چنان تعظیم او نموده که هیچ پادشاه کسی را چنان تعظیم ننموده ، و چنان تعظیم او که موجب تعظیم شرع قویم است مستحق چنان شد ، و میرعلیشیر فرموده که قاضی شخصی متکبر بوده و سودائی مزاج ، و در ایام دولت که فرصت داشت کار خیری نکرد ، و عمارت خیری از او نماند [ ولیکن گمان فقیر آنست که میرا صاف رعایت نموده زیرا که قاضی عیسی سلطان یعقوب را بر عدالت دلالت میفرمود ، و بواسطه عدالت او خانهای دلهای رعیت معمور بوده ، و این عمارت بهتر از عمارات گلهاست که سبب خرابی دلهاست ، چنانکه بنائی جبهه میر گفته .

عمارت دل من کن و گره از گل و خشت

هزار مدرسه آباد میتوان کرد .

و علما و فضلا و رعیت در مدت حکومت قاضی بسی مرفه الحال و فارغ البال بوده اند ، و چندین فضلا مثل بنائی از جفای میرعلیشیر از خراسان گریخته و هراسان گشته و در سایه مرحمت و معدلت قاضی بر فاهیت و فراغت تمام بسر می برده اند ، و چون ایام حکومت قاضی ماضی گشت ، رعیت و علما و ظرفا و شعرا از تعدی و ظلم حکام بی شعور در مملکت پراکنده و سرگشته و پیریشان گشتند ، و اکثر فضلا از عذاب ترکان گشته گشتند ، و ادبی ترکی اگر اعلای عالمی را بظلم میکشت کسی از او نمیدرسید و کرد او نمیکشت ، و موالی و اهالی را آن سکان سکان میگفتند ، و هیچ حساسی ایشان را نمیگرفتند ، و صوفی خلیل یک قاضی عیسی را چون شبیه عیسی بردار فنا صلب نمود ، ولیکن بحقیقت او را صلب نکرد بلکه او را زنده جاوید گردانید ، چنانکه فحوای آیه کریمه از آن خبر میدهد که « وما قتلوه و ما صلبوه ولكن شهاهم » ، و بعد از اندک مدتی چنانکه مقتضای « و جزاءُ سیئةٍ سیئةٌ مثلها » بود ،

صوفی خلیل چون قاضی شهید عذاب سلیمان زمان گرفتار گردید، و مثل صلب  
جرای فعل قبیح خود دید.

وقاضی شهید سی خوش طبع و عاشق پیشه، بود و بهمشیره سلطان یعقوب خان عاشقی  
مینمود، و در هوای آن لیلی صفت مجنون گشته بود، و سلطان یعقوب چون ابن سلام  
میخواست لیلی را بر نهج اسلام بمجنون رساند، و هر دو را از قید فراق و ارهاند،  
لیکن حمیت جاهلیت ترکان برو غلبه کرد، و بنابراین ترك آن کرد، وقاضی در زمان  
عاشقی بآن دختر این مطلع گفته:

میرم برای یاری کز بهر او توان مرد  
جانم فدای نامش نامش نمی توان برد.

و از جمله اشعار اوست: مطلع  
هر کس نگشت گلشن و گلزار خوبشتن  
ما و دلی چو غنچه گرفتار خوبشتن.  
[و این مطلع نیز از اوست: مطلع

میکنم روشن ز آه خویش هر شب کوی تو  
تا اگر آئی برون از خانه بینم روی تو.  
مطلع دیگر  
بجان کنندن گرفتار شب هجر از خیال او  
اجل میگویم و جان میدهم دور از وصال او.  
مطلع دیگر

رخ لیلی شنیدستم که مجنون کرد خیلی را  
چه حسنت این تعالی الله که مجنون کرد لیلی را  
مطلع دیگر  
هر جراحت بردل از تو راحت جان من است  
دردمند عشقم و درد تو درمان من است.  
مطلع دیگر

دی وعده داد یار و سره دیده دوختم  
دل ساختم کباب و نیامد، سوختم.

۳۴۶ - شیخ نجم الدین - پرواچی سلطان یعقوب بود، و او نیز از شهر ساوه است، و از جمله خویشان قاضی عیسی است، و او نیز صاحب تنگ سلطان یعقوب خان بود، و اول منشی دیوان او بود، و آخر پرواچی گشت، و میر علیشیر گفته که چندانکه قاضی متکبر و متجبر بوده شیخ نجم الدین فقیر و مسکین و دردمند بود، و رعایت و حمایت فقرا و مسکینان و دردمندان مینموده، [و غالباً سبب مدحت میر شیخ را و مذمت او قاضی را آنست که میر مراسلات و مکاتبات دوستی با شیخ میورزیده، و قاضی را پروای مراسلات و مکاتبات او نبوده] و شیخ با اخلاق حمیده طبع نظم پسندیده نیز داشته، و این مطلع ازوست: مطلع

بشوخی میخورد خون دل من چشم خویشواری

سلائی، فتنه جوئی، آفت جانی، ستمکاری.

مطلع دیگر

[نمود نقش دهان را که حقه گهرست این

گشود سنبل تر را که سابه بان خورست این.

مطلع دیگر

دارم بتی که غیر جفا نیست کار او

من بهر او هلاکم و اغیار یار او.

مطلع دیگر

عاشق ترا چه کار بشکر و شکایت است

جان کنندست کارتو، اینها حکایت است.

مطلع دیگر

منمای چو آئینه رخ خود همه کس را

دشنو سخن من که اترهاست نفس را.

مطالع دیگر

یوسف رخی گذشت بدو داده دو خنم

اورا بجان خریدم و خود را فروختم

مطلع دیگر

هستیم مایع شد از وصل حبیب خویشتن

نیست کردم، تابکی باشم رقیب خویشتن؟

مطلع دیگر

مجنون صفت بشینم در سایه درختان

تا حال خویش گویم با آن سیاه بختان.

مطلع دیگر

تا ز نعل مرکب شیرین نیابد کس نشان

ریشه های تیشه فرهاد شد ریگ روان.

۴۳۷ - خواجه افضل - گرمائی است، و جوانی کریم و خوش خلقست،

و در حساب و ضرب و قسمت بی نظیر، و در صفت عدالت و نصفت دلپذیر، و از جفای

اعدا ترک وزارت نمود، و بعراق رفت، و سلطان یعقوب هر چند تکلیف وزارت

عراق باو نمود اصلاً قبول ننمود. و این مطلع ازوست: مطلع

تا هر شرری دانه شود کشت جهان را

بر باد دهد آتش دل خرمن جان را.

۴۳۸ - مولانا شهیدی - ارقم است، و شخصی آشفته و آلفته و دیوانه و ش

بود، ولیکن دیوانگی او جعلی و اختیاری مینمود، [و دو کثرت از عراق بخراسان

رفته و بخدمت حضرت مولانا عبدالرحمن جامی مشرف گشته، و فقیر مترجم باو

بسیار صحبت داشته ام، و هیچ دیوانگی از او مشاهده ننموده ام، و او را چنین یافته ام

که گفته اند «دیوانه نبود عاقلی بود - در دهر بعقل کاملی بود». و مدت یکسال

در قزوین بود، و پادشاه گیلان سلطان میرزا علی نیز در آن سال در این شهر بود،

و بسیار زر نقد بشهیدی انعام مینمود، و مولانا زر ها را در کیسه نمی نهاد، بلکه

همه را در گوشه خانه میریخت، و هر کس از اصحاب او را اگر حاجتی بود بقدر

حاجت خود از آن زر خرج میکرد، و القصه مولانا چون حرس دیوانداشت و دنیا را

پیش او قدری نبود مردم دنیا او را دیوانه میخواندند، چنانکه عادت ایشان است.

و مولانا مدنی صاحب یعقوب سلطان بود، و بعد از وفات او بملک هندوستان  
رفت، و صاحب نادر شاه گجرات گشت، و اکنون که سبع و عشرين و تسعمائنه  
است در آنجا است. و این مطلع اوست. مطلع

بیا ای عشق آتش زن دل افسرده ما را

نور عشق روشن کن چراغ مرده ما را.

مطلع دیگر

[ خواب دیدم کز هوا شاهین او صیدی ربود

چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود.

مطلع دیگر

خضر و مسیح را نفس یار جان دهد

من مرده و مراد تن این و آن دهد. ]

۴۳۹ - گلخانی - خواهرزاده شهیدی است، و شهیدی خال اوست، و او

بیز شخصی ابدال، مبدل الاحوال بود، و دایم الابد با مردم زد و خورد مینمود،  
و اکثر شرارت او میرعلیشیر میخواست که او را از خراسان اخراج کند، در  
آن وقت این غزل گفته. عزل

آم که عالم ز من افتاده تری بیست

آرار من سوخته چندان هنری بیست.

مشتی خشم و گلرخ من آتش سوزان

تا بیک بگه میکنی ار من اثری بیست.

[ و این مطلع بیز اوست: مطلع

اگر بجنون تو استی سر از تربت برون کردی

بشستی سالها پیش من و مشق جنون کردی.

مطلع دیگر

دلا تاچند ورزی عشق بی مهران چه کارست این  
بلائی بهر خود پیدا کنی گوئی که یارست این.

مطلع دیگر

آتش روئی که مهرش را چو شمع افروختم  
مجلس آرای کساش چند بینم، سوختم.

۳۴۰ - مولانا همائی - معلوم نیست که کجائی است، لیکن اکثر اوقات در عراق میبود، و شعر او پیش عراقیان مشهور است، و مولانا جوانی قابل است و سی دانا و کم گو، و بر شعر گفتن توانا و خوش خو، و اگر چه مردی دردمند و مسکین مینموده لیکن چون بوی جرعه شراب میشنیده مست میگرددیده، و بدمستیهای بد میکرد. و این مطلع ازوست: مطلع

جا منم بدست فراق تو مرده

خون در تنم مانده چو نار فشرده

وله

[علی الصباح که مردم نکار و ناروید

بلا کشان محبت بکوی بار روند.

وله

گر ز بی مهری مرا از شهر بیرون میکنی

دل که در کوی تو می ماند ناو چون میکنی!

سالها گشتیم در کویش بجست و جوی دل

آن پری پیکر ما نمود هر گر روی دل.

۳۴۱ - مولانا خالیدی - از حصار شامادن است، و از فرزندان خالد بن الولید

است که یکی از کبار صحابه اخیار است، و سیف الله مسلول لقب اوست، و ازین جهة خالیدی تخلص میکرد، و چون جهة تحصیل علوم شهر هری آمد در اندک زمانی



تکمیل تحصیل علوم نمود، و انواع فضایل کمالات در نفس خود جمع فرمود،  
و فی الواقع مردی صالح و متدین بود. و این مطلع ازوست: مطلع  
مترس ارثن خاک کی بوقت کشتن من اگر تیغ تو گردی رسد بگردن من.

۴۴۲ - مولانا یاری - شیرازی است، و چون بهری آمد در نقاشی  
مبتدی بود، و لیکن چون قابلیت ترقی داشت میرعلیشیر استادان نقاش تربیت  
او گماشت، لاجرم در اندک زمانی مانی ثانی گشت، و طبع نظم او نیز نیکو است.  
و این مطلع ازوست. مطلع

راشك دیده كه دل پر زُدر مكنون است

بیا كه بهر شار تو گنج قارون است.

۴۴۳ - مولانا میرکی - یدر شیرازی است، و لیکن طبع نظم او پخته  
بیست. و این مطلع ازوست: مطلع  
جانا مباش در پی آزار و کین همه کین عالم خراب ببرد بدین همه.  
[اگر چه میرعلیشیر طبع او را خام گفته ولیکن این مطلع او پخته است]

۴۴۴ - مولانا فضل الله - یدر شیرازی است، و برسم تجارت بادشرا باد  
آمد، و چون شخصی لوند بود سرمایه را بالوندان شراب و کباب تلف نمود، و چون  
مایه لوندی بماند ناچار بنیاد صلاح و تقوی ماند، و متقی گشت، و شطرنج کبیر  
و صغیر را بیکو میساخت، و هر دو را غایبانه بزمی ساخت، و خود را شعر و معما  
مشغول میساخت. و این مطلع ازوست: مطلع

سعادت تو فروں باد و دولت تو زیادت

هرار سال نمایی بدولت و سعادت

۴۴۵ - مولانا معین - بیرازآدمیزادهای شیراز است، و از قوم معماریان  
است، و چون بخراسان آمد در اول حال فقیر و مسکین و ساده مینمود، ولیکن در  
آخر ازو هزارها نقل میگردید که منافی این اطوار بود. این مطلع ازوست مطلع  
شد دلق مرقع گرو ناده و شادیم کاخر بسرکوی مغان جامه بهادیم.

[۳۴۶ - خواجه مظفر معمار<sup>(۱)</sup> - خویش مولانا معین معماری است،  
و خواجه ارحمه کاتبان معتبر دیوان سلطان یعقوب خان بود، و طبع و نظم او بغایت  
نیکوست. و این مطلع ازوست: مطلع

بی خدنگ آن کمان ابرو مرا در دیده خواب  
بیدست چندانی که منقاری زند مرغی در آب.  
این مطلع نیز ازوست:

بحریست این جهان و درو دانه پُریست  
زین بحر هر که در بدر آرد بهادرست.  
وله

در عم لاله رخی چشم جهان بین که مراست  
داغی است بر دلم که نیاید بشرح راست<sup>(۲)</sup>  
۳۴۷ - مولانا بیانی - از جمله شعرای زمان سلطان یعقوب خان است، و  
شخصی دردمند و مستمند و خوش طبع بود. و این مطلع ازوست مطلع  
چون کنم کز روزه سرو من خلالی گشته است  
روی چون ماه تمام او هلالی گشته است.  
وله

هر کجا داعی است تنها بر دل افکار ماست  
گلبن دردم و گاهای ملامت بار ماست.  
وله

یکشی گفتی مرو در خواب بیدارم هنوز  
سالها شد کان سخن را پاس میدارم هنوز.

(۱) ارشماره ۳۴۶ تا شماره ۳۸۶ ذکرچهل و هشت شعر در نسخه ترجمه حکیم شاه محمد وارد است که  
در اصل ترکی ذکر نشده و طاهراً ارشمرای دربار سلطان یعقوب خان ترکمان آق قویلو  
بوده اند و مترجم اضافه کرده است  
(۲) بحر درست نیست، کدافی الاصل

۳۴۸ - مولانا وفائی - نیز از جمله شعرای سلطان مغفور مذکور است،  
 و شخصی صاحب مروت و وفا است، و از جمله رایران سرو و صفاست، و صحبتش  
 پر سرور و پُر صفاست. و این مطلع اوست. مطلع  
 جامه ماتمیان خلعت نوروز منست مایه بزم و طرب بخت بد آموز منست.

۳۴۹ - مولانا انیسی کاتب - در خط نسخ تعلیق بطرز خود استاد عالمیان  
 است، و کسی مثل او ننوشته مگر برادرش، و مولانا بسیار جامع فضایل و کمالات  
 اسایه بود، و کسی بطیر اوسود. و این مطلع ازوست مطلع  
 دل نکوی تو جوان آمد و اکنون پیرست  
 و ه که خاک سرکوی تو چه دامن گیر است.  
 وله ایضاً

سرزلف ماه رویان چه خوش است باز کردن  
 گله های روز هجران شب دراز کردن.

۳۵۰ - مولانا خرمی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است، و شخصی  
 حرم و تازه است، و فضایل او بیحد و بی اندازه است. و این مطلع ازوست مطلع  
 بی تو جر داعم نمیسوزد کسی را دل بمن  
 و ه که دل سوزی ندارم غیر داغ خویشتن.  
 وله ایضاً

خرام ای سرو و هرسو کا کل مشکین پریشان کن  
 ندارم تاب دیدن، سایه بر خورشید تابان کن  
 واه

در پریدن نکند بال فشایی بلبل  
 دستهای سر خود میزند ارحسرت گل.  
 وله

خم ابروی تو طاقی است بشوخی مایل  
 بشکند هر که بر آن طاق بهد شیشه دل

وله

با خیال آن دهان هستیم شبها تا سحر

عنچه سان لب بسته و بنشسته در خون جگر.

۳۵۱ - مولانا غرقی - بید از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است، و در

بحر نظم عرق است، و فضلی غیر از این ندارد. و این مطلع ازوست: مطلع

هر که که پیرهن بر آن گل بدن گرفت

بوی عیر و مشک در آن پیرهن گرفت.

۳۵۲ - علیخان میرزا - از جمله خویشان بزرگ سلطان یعقوب خان است،

و از امرای کبار اوست، و در علم ریاضی بسیار کشیده تا در آن علم آلم  
گردیده، و در سایر علوم نیز دستی قوی داشته، و طبع نظم نیز داشته. و این مطلع  
ازوست: مطلع

در دل آرم هر زمان کان مه دلارای منست

خاطری خوش میکنم، اورا چه پروای منست.

۳۵۳ - کوچک بیک - نیز امیری بزرگ است، و در ملک خود بی نظیر

و صاحب شعر دلپذیر. و این مطلع ازوست: مطلع

هر برک گل که باد رشاح درخت ریخت

خون از دو چشم بلبل شوریده ریخت ریخت.

۳۵۴ - مولانا آگهی - نیز از جمله شعرای آن سلطای مغفور مذکور است،

و از همه چیز آگهی دارد، و مناسبت با تخلص خود دارد. و این مطلع ازوست: مطلع

باله کردن بر سر آن کوی غوغا کردنست

گریه کردن پیش مردم یار رسوا کردنست

وله

بگریه موسم گل در فراق یار گذشت

بگل رخی بنشستیم و نو بهار گذشت.

۳۵۵ - مولانا صفاتی - نیز از جمله شاعران سلطان یعقوب خان است ،

و صفاتی حمیده و سماتی پسندیده داشت . و این مطلع ازوست : مطلع

سو ختم چندا که بر تن نیست دیگر جای داغ

بعد ازین خواهم نهادن داغ بر بالای داغ .

وله

بس که در دل هوس روی تو دارد دیده

پشت سوی من و رو سوی تو دارد دیده .

و میگویند که این مطلع از گاخنی است و فقیر نیز چنین میداند .

۳۵۶ - مولانا طاهری - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است .

مطلع

زهی هر نقطه از مکتوب جاسوز تو داغ دل

سواد او شب هجران ، بیاض او چراغ دل .

۳۵۷ - میر همایون - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و طبع

نظم او بیکوست ، و خلق حمیده دارد و خلق پسندیده . و این مطلع ازوست : مطلع

افتاده ام نکویش از آب دیده در گل

دستی نهاده بر سر دستی نهاده بر دل .

مطلع دیگر

غلام خویشتم خواهد لاله رخساری

سیاه روئی من کرد عاقبت کاری .

۳۵۸ - شاه عنایت الله - از جمله وزرای عراق است ، و قزوینی است ، و از

اوصاف دمیمه غیر طلم ریست . و این مطلع ازوست : مطلع

کشته دل از خوی من بزار و من از خوی او

کاش بی دل روی من دیدی و بی من روی او

وله

میرم از هجر و ندارم کس که گیرد مانمی

ای اجل بگذار تا بر حال خود کریم دمی.

۳۵۹ - شاه محمود جان - از وزرای کبار سلطان یعقوب خان است، و عم

شاه عنایت الله است، و او وزیر کبیر سلطان یعقوب خان است، و بعد از او وزارت  
 جمیع سلاطین نیز کرد، و در زمان شاه اسماعیل صوفی وفات کرد، و در سایر علوم  
 کامل بود. و این غزل ازوست :

بعد از وفات خاک وجودم سبو کنید

چون بشکند سفال سکه کوی او کنید.

ای ماه منظران همه چیز شما نکوست

بهر خدا که عادت و خوهم نکو کنید.

وله

بدل دزدی چنان زلف تو دارد طرز یک رنگی

که در تار بکی شب می برد خال از رخ زنگی.

وله

نرخم تیر تو شادیم و راحت جگرست ابن

ولی چو میکشی از دل جراحت دگرست ابن

۳۶۰ - مولانا مظهري - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است.

و این مطلع ازوست :

ای کبوتر پیامی چو بر یار شوی منگر دانه خالشی که گرفتار شوی.

وله

آهوانرا در دل از تیر تو جز پیکان نماند

آمدی در شهر و در صحرا یکی را جان نماند.

۳۶۱ - مولانا رفیعی - از جمله شعرای آن سلطان است، و از شهر همدان

است، و خود بیز شخصی همه دان است، و مردی طویل العمر بود، و صاحب مولانا طوسی. و این مطلع ازوست: مطلع

نیارم از کسی جستن نشان ماه سیمائی

که ترسم میرم از غیرت چو گوید دیدمش جائی.

۴۶۲ - مولانا حقیری - نیز همدانی است، و کسی همدانی است. و این

مطلع ازوست: مطلع

ز بس کامد بدل تیرش پیاپی دلم خواهد که سارد خا به ازپی.

۴۶۳ - مولانا جزوی - فضایل کلی داشت، و طبع نظم بیکو داشت. و این

مطلع ازوست: مطلع

دلا شد سالها چون غنچه ام در کنج تنهائی

برون آیم که از من شکفت گلهای رسوائی.

۴۶۴ - مولانا فدائی - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است،

و نور بخشی است، و فی الواقع مردی فدائی بوده، و در جنگ دلیری و فدائی گری مینموده و این مطلع ازوست مطلع

ببالای دل فتادم ز کرشمه جوانی

چه کرشمه؟ افت دل، چه جوان؟ بالای جانی.

و مولانا در همه علوم آلم بود، و در جود و کرم حاتم ثانی می نمود. و این مطلع نیز ازوست: مطلع

ای گل روی ترا چون من بهر سو بلبلای

از تو دارد این مثل شهرت که «شهری و گلی».

وله

صبح دم بوئی به خموری رسید از میکده

آبچه دید از کعبه زاهد رید دید از میکده.

۴۶۵ - مولانا شمس - نیز از جمله شعرای سلطان سعید است، و فضایل

او اظهر من الشمس و این من الامس بود، و طبع نظم او خوب. و این مطلع ازوست: مطلع

کشیدی خنجر و آئینه رخسار خود کردی  
 بچشم عاشقان نظاره دیدار خود کردی.  
 وله

زرویم آن زمان اشک ندامت پاک خواهد شد  
 که سر در راه آن سرو خرامان خاک خواهد شد.

۳۶۶ - مولانا باطنی - نیز از جمله شعرای طاهری سلطان شهید است،  
 و فضایل او ناپدید. و این مطلع ازوست: مطلع  
 تو که خورشید صفت مهر نمای دگری

شب بجای دگر و روز بجای دگری.

۳۶۷ - مولانا هلاکی - از جمله شعرای اوست، و هلاک شعر و شاعری  
 بود، و دایم بهمین تفاخر مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع  
 زهی از رنگ رخسار تو داغی بر دل لاله  
 زعکس روی تو گل را جگر پر کاله پر کاله.

۳۶۸ - مولانا شفیقی - نیز از جمله شعرای آن سلطان است، و بسی کسی  
 فاضل و کامل بود، و در مباحثه محاذله مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع  
 دلم زان رشته جان را تیر یار بر بسته

که نتواند ز جاپر و از کردن مرغ پر بسته.

۳۶۹ - مولانا فانی - نیز از جمله شعرای سلطان مذکور است، و در فصل  
 کمال و علم علم و مشهور در میان جمهور. و این مطلع ازوست: مطلع  
 رستم ز روز هجر که شام اجل رسید  
 جانم فدای او که عجب در محل رسید.



وله

وای از غرقاب غم امید جان کنندن نماند  
تن بمردن به که اکنون چاره جز مردن نماند.

وله

نامه ات بر چشم گریبان گر بمالم تر شود  
ورنهم بر سینه میترسم که خاکستر شود.

۳۷۰ - مولانا فغانی - نیز از جمله شعرای اوست، و شیرازی است، و بسیار  
خوش طبع و طریف بود، و خلق و خلاق نیکو داشته، و شعرش نیز نیکوست. و این  
مطلع ازوست: مطلع

منم ای سوارگردی بعنان تو روانه بروم ز پیش راحت بجفای تازیانه.

وله

آلوده گردی، ر بی صید که گشتی غرق عرقی، از دل کرم که گذشتی،

وله

گردی شوم بشینم بر دامن قبایش پنهان ز چشم مردم مالم ریحی بپایش.

وله

ز تو چون وفا نداری چه خوشست دور بودن

نفسی بتلخ کامی زدن و صبور بودن.

۳۷۱ - مولانا قبولی - نیز از جمله شعرای آن سلطان معفور است و مقبول  
مقبول دایها است. و این مطلع ازوست. مطلع

وقت بظاره باشدم از بیم خوی او چشمی بسوی مردم و چشمی بسوی او

۳۷۲ - مولانا حیرانی - جوابی فانی صفت و درویش و س بوده، و صحبت

گرم دل مصاحبان خوش میدنموده. و این مطلع ازوست مطلع

تو گنج حسنی و آتش زده و برانه ما را

مشو همخانه با هر کس مسوزان خانه ما را

وله

پیکان مکش از سینه‌ام قصد دل شیدا مکن  
 بهر من خونین جگر درد دلی پیدا مکن.  
 ۴۷۳ - میرفنائی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است، و کسی  
 خوش طبع و خوش خلق بوده. و این مطلع ازوست: مطلع  
 من که از خود غیرتم آید که بینم روی او  
 دیگری را چون توانم دید هم‌زبوی او.

وله

چه شد کان سنگ دل هرگز نمی پرسد ز حال من  
 نمیگوید که چون شد حال او دور از وصال من.  
 ۴۷۴ - مولانا روحی - نیز از جمله شعرای آن سلطان است. و این مطلع  
 ازوست: مطلع

وه که جام در غم آن دلستان خواهد شدن  
 ز آنچه می‌ترسیدم آحر آچنان خواهد شدن.  
 وله

اگر وصف سر زلف تو موئی در میان افتد  
 سخن دانا عالم را گره‌ها در زبان افتد.  
 ۴۷۵ - مولانا طوطی - از جمله شعرای اوست، و کسی خوش طبع است.  
 و این مطلع ازوست: مطلع

خاکپایت که در این چشم است مارا که در آن  
 بر مثال شیشه‌های ساعت ریگ روان.

۴۷۶ - مولانا خاتمی - نیز یکی از شعرای آن سلطان است. و این مطلع

زوست. مطلع

کا کل بشانه میزد آن دلستان من می‌پرورد بلای سببه بهرجان من.

**۳۷۷ -** خواجه مقصود کازرونی - بسی فاضل و کامل بوده ، و در علم جفر بی نظیر و ماهر ، و اعمال جفریه او ظاهر و باهر ، و از جمله اعمال اینست که در زمان سلطان یعقوب خان یکی از خطمای کازرون باو دعوی داشت ، چون بمجلس دعوی درآمد خواجه مقصود چیزی بر کف دست خود نوشته بود ، چون کف دست خود را در برابر آن خطیب داشت ، در زمان خطیب افتاد و جان بجانان داد ، حکام و قضاة و علما که در مجلس حاضر بودند چون این عمل از او مشاهده کردند از او بترسیدند و تعرضی باو نکردند ، مگر مولانا جلال الدین محمد دوانی صدیقی که از او ترسیده و از کمال صدیقیت خود سخن راست گفت و فتوی داد که او باین عمل واجب القتل گشته ، زیرا که فرق نیست میان آنکه کسی دیگری بشمشیر بکشد یا باسمی که تأثیر او محرب او باشد ، چون خطیب بتأثیر اسم محرب التأثیر خواجه مقصود گشته خواجه نیز واجب القتل است . مولانا جلال الدین اگر چه فتوی بوجوب قتل خواجه نوشته ولیکن حکام از ترس خواجه را بکشته اند ، ولیکن این فتوی سبب بقای عداوت میان مولانا و خواجه شده ، و دایم الاوقات هر یک از ایشان برای آن دیگری عملی میکرده اند که سبب هلاک شود ، تا روزی مولانا جلال الدین در مجلس درس بوده و کسی را برسات پیش خواجه فرستاده که خواجه باید که زحمت و رنج عث نکشد که بیشتر از یکسال عمر خواجه نمایند ، بعد از آن روز درس چون یکسال تمام گشته خواجه هلاک گشته ، و از اینجا قوت معرفت مولانا جلال الدین و مقدار کمال او معلوم میشود . این مطلع ازوست مطلع ربك زریبکی (۹) که از جان گشته ام مشتاق او

چشمها چون باد مهره بسته ام بر ساق او .

**۳۷۸ -** مولانا جلال الدین محمد دوانی - علامه عالم بود ، و در زمان اوجیم علمای دوران شاگرد او بودند ، و علمای عراق و فارس و آذربایجان و خراسان همه او را باستانی مسلم میداشتند ، و مولانا همه کتابی درس میگفت ، و با مبتدی و منتهی مباحثه مینمود ، و از برکت انفس پر برکت او هر کس که پیش او درس

بخواند جائی بعالمی مسلم میشد، و مولانا شخصی ولی بود، و کرامات او ظاهر و باهر بود مثل عمل او با خواجه مقصود، و نیز چون سلطان یعقوب خان در آخر عمر ظلم و تعدی مینمود مولانا از او برنجید و اظهار رنجش کرد، و بعلاویه دستار سفید خود را تغییر کرده بود و میگفت تا تغییر وضع عالم نمیشود من وضع خود را تغییر نمیکنم، شبی که سلطان وفات یافت مولانا تغییر وضع خود نمود و دستار سفید خود بر سر نهاد. و چون از حاکمی ظلمی میدید، از او میرنجید، دعای فوت (۱) در عقب صلوات خمس میخواند تا وقتی که آن ظالم هلاک میگردد. و کمالات او نهایت و عایت ندارد. و از جمله اشعار او اینست:

من کجا شعر و شاعری ز کجا      ید بیدضا و ساحری ز کجا.

و این مطلع ازوست: مطلع

درد خمار دارم و درمان من میست      اینخواجه می زهرمدا و احرام نیست.

و این مطلع را چون مردم از او شنیدند ظریفی درمقابلله این بیت گفت که.

بهارست و درکش می ارعوانی      نفتوای ملا جلال دوانی.

و هر جا که مطلع مولانا می نوشتند این بیت ظریف نیز درپائین آن مینوشتند، مولانا بهر جا که میرفت آن مطلع با این بیت بر در و دیوارها نوشته میدید، میرنجید و میگفت «بیتی بطریق ظرافت گفتیم آفت عرض ما شد و سب بدنامی کشت، و مدتی شد که از آفت آن خلاصی نداریم».

و مولانا چند رباعی در علم تصوف نظم فرموده، و شرحی بر آن رباعیات نوشته، و آن کتاب مشهور است، و همچنین مثنوی بنام سلطان صاحبقران سلطان بایزید گفته و چند بیت مطلع آن مثنوی اینست در تعریف کتاب.

دیدم اندر مسارح ابطار      عجیبی را اختلاف ایل و نهار

آسمانی سفید نورانی      مشتمل بر نجوم طلسمانی.

وسط سطح او سراسر خط      خط او جمله منتهی بنقط

۴۷۹ - (۱) - کسی خوش طبع و متصرف بوده . و این مطلع

شاهد تصرف او است : مطلع

دست در زلفش زدم شب بود و چشمش مست خواب  
می گشودم از همش نا که برآمد آفتاب .

۳۸۰ - خواجه مسعود - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و بسیار

خوش طبع و متصرف است . و این مطلع ازوست : مطلع

کسم شان سر موئی از آن دهان ندهد

چنان بتنگم ازین غم که کس نشان ندهد .

وله

ربخت تیره چه پرسی و حال ابتر ما

ز خاک پای تو دوریم ، خاک بر سر ما .

وله

هلالی می نماید مه ، بین در شام عید اورا

چو محبوبی که رخ بر بندد و نماید ابرورا .

۳۸۱ - مولانا سلامی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و مردی

سلامت دوست ، و طبیعت او خوبست . و این مطلع ازوست : مطلع

ز تیرت گر شکایت کردم ای یار دلم پر بود ازو معذور میدار .

۳۸۲ - مولانا مدیحی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و طبیعت

او نیکوست . و این مطلع ازوست . مطلع

شمع میسورد بسور ما و ما برسوز خود

دیده میگیرید بروز ما و ما برروز خود

۳۸۳ - مولانا نصیبی - از جمله شعرای رمان سلطان است . و این مطلع

ازوست مطلع

مجنون شنید ناله زاری و حال کرد بانگ درای محمل لیلی خیال کرد.  
 ۴۸۴ - مولانا فتیح - از شعرای سلطان یعقوب است، و این مطلع ازوست مطلع

مجنون مست دید غزالی و حال کرد حیران چشم او شد و لیلی خیال کرد.  
 ۴۸۵ - میردلال - از شعرای سلطان یعقوب خان است، و این مطلع ازوست: مطلع

مجنون چو شام عید نظر بر هلال کرد  
 دیوانه گشت و ابروی لیلی خیال کرد.  
 ۴۸۶ - خواجه عماد - لاری است، در زمان سلطان یعقوب خان بود، و  
 برسم تجارت مسافرت مینمود، و درایام تجارت بهری رسیده، و مقبول اهل هری  
 گردیده، و در هری مثنوی میگفته، و لیلی و مجنون را جواب گفته، و غزل نیز  
 میگفته. و این مطلع ازوست: مطلع

برد سوی لب زبان و شعله زد بر جان من  
 کرد ظاهر لعله از آتش پنهان من.  
 ۴۸۷ - مولانا بیاضی - بطریق رسالت با محمود برلاس به حصار شادمان  
 آمده، و بهمین شادمان شده، و در حصار مانده. و این مطلع ازوست: مطلع  
 برن برسینه من خنجر و افکن سرار تن هم  
 در این خانه تاریک بگشا بلکه روزن هم.

۴۸۸ - سید عمادالدین - عراقی است، و او نیز او حمله شعرای سلطان صاحب  
 قران است، و مولدش یزد است، و چون بهری رفت قانون مینواخت، و چون  
 قانون را سی سار و قانون مینواخت مقبول پادشاه عالم پناه آن ملک گردیده،  
 ولیکن قدر مقبولیت او ندانست. و این مطلع ازوست: مطلع

دلم نشکفت در باغ جهان چون غنچه لاله  
 ز پیکانهای آن مه تا نشد پرکاله پرکاله.

## بهشت هفتم

در ذکر بعضی پادشاهان و پادشاه زادگان که شعر خوب را در محل خوب خوانده اند ، با شعری خوب گفته اند .  
 ار حمله آنکه :

۴۸۹ - سلطان صاحبقران پادشاه معمر ، سلطان تیمور خان روزی در تخت سلطنت نشسته بود که حواسیس احمار باو گفتند که پادشاه راده عالم پناه سلطان میرانشاه در تحت امریز نفاق و فحور مشغول است و امریز معمور معمور فحور گشته رو ناپهاده و حرای دارد ، و این حات او جهة صحت سه صاحب بدست که شب و روز در صحت او شرب حمر مشغولند . یکی عبدالقادر عودی و دو دیگر دو کنند که نام ایشان معلوم نشده بیست ، سلطان تیمور خان این خبر شنید ، برنجید و نشی تواچی را جهة همین کار فرستاد که دمار از روزگار هر سه با نکار بر آورد ، و سر هر سه ارتن جدا کرده بیاورد این حمر چون فاش گردید و بگوش هوش ایشان رسید ، پیش ر آمدن شی توچی ایشان از تریر متواری گشته بصورت قلندران در مملکت سیران میکردند ، و کسی ایشانرا بمیشناخت ، آخر الامر چون تفحص و تحسس محکم کردند هر سه را یافتند و هر سه را سر و پیش و ابرو تراشیده پایة سر بر خلافت مصیر آوردند ، و حکم واجب الامثال شد که در مجلس هر سه را بکشند ، و سر ارتن برکشند ، عبدالقادر چون این معنی فهمید یناه بقرآن مجید و فرقن حمید برد ، و در ساعت آیه « وَالْكَاطِمِينَ اَلْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » ناوار خوب بخواند سلطان صاحبقران چون آیه عفو و احسان شنید و چون طای سجدی بود در مطهر عفو و احسان تحلی نمود ، و بعد از آنکه آن دو کس را کشته بود این مصراع جهة عبدالقادر بخواند که  
 « ابدال ربیم چنک در مصحف رد » .<sup>(۱)</sup>

(۱) در حاشیه اصل نسخه هرات « هر چند لطیفه نازک و اتع شده باشد اما آیدیدش در بندر قتل خواندن و لیاقت اینهمه کمالات کردن هم ندارد چنانکه صدره رایت اوین مسامحت تر گذشت از او کس سر میرسد ،

۳۹۰. خاقان سعيد شاهرخ ميرزا - اراو لاد ايجاد انجاد سلطان صاحبقران  
 تیمور خان است، و لطیفهای خوب از او منقولست، از جمله آنکه روزی که  
 بر تخت سلطنت پدر نشست استاد قوام الدین معمار بواسطه تقصیری که در عمارت  
 کرده بود مدت یکسال اردولت ملازمت سده سلطنت محروم مانده بود، آخر استخراج  
 تقویمی کرد و بوسیله تقویم صدور وقضاة عسکر متشبهت شد تا تقویم او را عرضه کنند،  
 و او را باین وسیله باز بخدمت آوردند. آن روز چون صدور تقویم او را عرضه نمودند  
 سلطان شاهرخ میرزا چون بطر با استاد قوام الدین و تقویم او نمود بخندید و گفت:  
 «تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی»

۳۹۱. میرزا الغ بیگ - پادشاه دانشمند بود، و انواع فضایل و کمالات علمی  
 آراسته، و در خصوص فنون ریاضی ریاضتی تمام کشیده تا استاد اهل ابن فن گردیده،  
 و رصد بسته بود و ربیع تألیف نموده، و در این ایام ربیع الغی یکی معتبر است،  
 و در علم قرائت و سایر علوم شرعیه نیز بی نظیر بود، و حافظ تمام کلام الله بود،  
 و در ترویج علم و دین جهد کلی مینمود، و آثار جهد او در سهرقند باقی است،  
 و مولانا علی قوشچی یکی از شاگردان او بود، و گاهی شعر می گفت و این مطلع  
 ازوست

هر چند ملك حسن بر بر بگین تست شوخی مکن که چشم بدان در کین تست.  
 [و میگویند که میرزا الغ بیگ بهمت یزد فرستاده و مولانا شرف الدین علی یزدی را  
 از آنجا طلب فرموده، و مولانا در جواب نامه او نوشته که

ز نهار شرف ز تفت بیرون بروی کاواز دهل شنیدن از دور خوش است.]  
 ۳۹۲. بایسنقر میرزا - پادشاهی عیش و خوش باش بوده، مردم او باش  
 قلاش را دوست میداشته، و بسیار تربیت اهل فصل و هنر میکرده، و از این جهت  
 اصناف هنر ها در زمان او بمرتبه اعلا رسیده، و هنرمندان بی مثل در زمان او  
 پیدا شده اند، و هرگز پادشاهی بعیش و عشرت و شادکامی او نبوده و این مطلع  
 ازوست:

بدیدم آن دورخ اکنون دو ماهست وای مهرش بسی در جان ماهست.  
 غلام روی او شد بسای مغر غلام خویر و بان پادشاهست.



۳۹۳ - بابر میرزا - پادشاهی درویش مشرب، مؤدب بوده، و در کرم قدم بر قدم حاتم داشته بلکه ارو اقدم و اکرم بود، و بعلم تصوف اشتعالی بکمال داشته، و لمعات شیخ عراقی را مطالعه مینموده. و این رباعی در تصوف ازوست. رباعی  
چون ناده و جام را بهم پیوستی      میدان بیقین که رید بالا دستی.  
جامست شریعت و حقیقت ناده      چون جام شکستی بیقین بدمستی.

۳۹۴ - میرزا عبداللطیف - پسر میرزا الغ بیگ است، و پادشاهی مزاح و سودئی مزاح، و اردیوانگی ناپدر خود یاعی گشته، او را گشته، و باوجود جنون شعر را بیکو میگفته و این مطلع از اوست مطلع  
برد و حان صد بالا اریک نظر آورد چشم  
چون بگویم شکر این، یارب نبیند درد چشم

۳۹۵ - سید احمد میرزا - سلطان مستقیم الطبع بوده، و شعر بیکو میگفت.  
و این مطلع ازوست مطلع  
مهم گر بیش از این پنهان نماید      عجب گر بی دل را حان نماید.  
۳۹۶ - میرزا کیجیک - پادشاه راده خوش خلق بوده، و بسیار آثار حمیده و اطوار پسندیده داشته، و تجسس و تکبر نداشته، و در اندک زمانی بسیاری از فضایل عامی و عملی اکتساب نموده، و در رهد و صلاح و تقوی و فلاح شایه بوده. و این رباعی ازوست رباعی

عمری صلاح می ستودم خود را      در شوه رهد می نمودم خود را.  
چون عشق آمد کدام زهد و چه صلاح      المنه لله آزمودم خود را.  
۳۹۷ - سلطان بدیع الزمان - بدیع زمان خود بوده و بطیر او بوده و در حسن حاق و حاق بی مثال، در عایت کمال، و در درم و نرم بی بطیر، و در وجود و کرم قدم بر قدم حاتم طی داشته، و شعر بیکو میگفته و این مطلع ازوست مطلع  
مه من بی گل رویت دام حو گشته چون لاله

حگر هم از ع-م هجرت شده بر گاله بر گاله

[ و در سنه عشرين و تسعمائه سلطان صاحبقران، اسکندر ثانی، سلطان سلیم خان

چون فتح تخت تبریز نمود و شاه اسمعیل صوفی را از آن تخت منهزم گردانید، سلطان بدیع الزمان میرزا را در تبریز برگرفت، و بحشمت و اعزاز او را با سلطانبول آورد، و سلطان بدیع الزمان چون سایر سلاطین زمان در اسطنبول بخدمت او مشغول میدود، بامید آنکه روری تخت هری که ملک موروث او بود از صوفی باز ستاند، و از کرم باو باز رساند، لیکن پیش از حصول امل حلول اجل او واقع شد، و بطعن طاعون آن ملک گرفتار گردید، و پادشاه ملک عثمی گشت.

#### ۳۹۸ - سلطان حسین میرزا - پدر سلطان بدیع الزمان است، و چند پسر

مثل او داشته، و سلطان حسین بحسن رعایت رعیت و حمیت دین و ملت بی نظیر بوده، و اطوار بسیار داپدیر داشته [مدح او این قدر مس بود که مولانا جامی شاعر و مداح او است، و اکثر تصانیف او بنام او، و میرعلیشیر که در علوم مثل است یکی از مقربان سده سنیه اوست، و بدولت آن سلطان میرزا کور توفیق سعادت دنیا و آخرت یافته، و در یکروز چهارصد عمارت خیر از مدرسه و حلقه و رباط بنیاد کرده، و همه با حسن صورتی تمام ساخته، و قیاس عطامت و جلال سلطان حسین از این میتوان نمود، و از این جهت مجلس هشتم کتاب مجالس النفائس میر تمام مشحون بذکر جمیل اوست، و چون اکثر اشعار او ترکی است ترك آنها نموده بدل آن بعضی اشعار فارسی او ذکر نمودیم، و این چند بیت اوست

در عم عشقت مرا بی تن به حای مانده

این خیالی گشته وز آن بك گمائی مانده.

داعها بر استخوانم بی چو حال کعبتین

هر یکی از ناولك آن هه شای مانده

باقدم گشته ام از هجر آن ابرو کدای

چون گمالم پی بروی استخوانی مانده.

چون حسینی باز خواهم حویش را پیرانه سر

مست، سر در سجده زیبا حوایی مانده [

## بهشت هشتم

و چون در صدر کتاب موعود بود که در بهشت هشتم دو روضه مذکور شود لاجرم آن دو روضه را ذکر اید کرد روضه اول در ذکر شعرای مائقدم که پیش از رحمان سلطان صاحبقران سلیم خان بوده و روضه دوم در ذکر اشعار این سلطان و ذکر اشعار شعرائی که معاصر او بود

### روضه اول

در ذکر شعرای مقدمین که بش از سلطان سلیم خان بوده اند. و چون ایشان دو قسمند، قسمی از مشایخ و اهل علمند لاجرم تقدیم این قسم اهم باشد زیرا که تقدم با اشرف دارد بر قسم دوم.

ارحله ایشان شیخ و سر حلقه درویشان

۴۹۹ - شیخ ابوسعید فصل ابی الحبر ست. و او را اکابر اولیاء است، و او را سلطان ابوسعید ابی الحبر میخوانند، و معاصر شیخ ابوعلی سیما بوده، و ایشانرا بایکدیگر اتفاق صحبت افتاده، و بعد از مفارقت مردم از شیخ ابوسعید حال شیخ ابوعلی پرسیده اند و گفته اند که ابوعلی چگونه فاضلی است؟ شیخ فرموده که «هر چه ما می بینیم او آرا میداند»، و همچنین مردم از ابوعلی حال شیخ ابوسعید پرسیده اند که او چه طور کسی است؟ ابوعلی گفته که «هر چه ما می بینیم شیخ ابوسعید میداند»، و از کلام ایشان فصل شیخ ابوسعید بر شیخ ابوعلی معلوم میشود، زیرا که مشهور است که «ایس الحبر کامعین» یعنی «شایسته کی بود مانند دیده» و شیخ ابوسعید اشعار لطیف دارد از جمله این رباعی لطیف در دست رباعی

چشمی دارم همه در<sup>۱</sup> از صورت دوست

نادرده مر<sup>۲</sup> حوشت تا دوست دروست

از دیده و دوست فرق کردن به دگوست  
 یا اوست درون دیده یا دیده خود اوست.  
 رباعی دیگر  
 راهی است و کعبه تا بمقصد پیوست  
 و ر جاب میخابه رهی دیگر هست.  
 لیکن ر. میخابه ر آبادانی  
 راهی است که کاسه میتوان داد بدست.  
 رباعی دیگر

در کوی تو میدهند جانی بجوی      حابی چه بود که کاروانی بجوی  
 از وصل تو يك خو بجهانی ارد      زین جنس که مائیم جبهانی بجوی  
 و از شیخ پرسیده اند که صوفی کیست؟ شیخ در جواب گفته که «صوفی آست که  
 هرچه در سر دارد بنهد و هرچه در دست دارد بدهد و ار هر چه بر و آید بجهد»  
 ۴۰۰ - شیخ محدود بن آدم معروف بشیخ سنائی غزنوی - معاصر شیخ  
 ابوسعید بوده، و تصانیف معتبر دارد، و مثل حدیقه و انتخاب حدیقه. و این  
 رباعی نیز اوست: رباعی

گفتی که زهر مجلس افروختنی      در عشق چه حیلهاست اندوختنی  
 ای بی خسر ار سوختن و سوختنی      عشق آمدی بود به آموختنی  
 ۴۰۱ - امام احمد غزالی - برادر امام محمد غزالی است، و در قزوین  
 مدفونست، و اشعار خوب دارد، از آنجمله اینست.

چون چتر سنجری رخ بچشم سیاه باد  
 ب فقر اگر کند هوس ملك سبب جرم.  
 تا یافت جان من حشر از ملك بیم شب

صد ملك سمروز يك جو می حرم  
 ۴۰۲ - شیخ اوحید الدین کرمانی - اشعار او مشهور است، و حکایت

میکنند که عادت او آن بوده که چون در سماع گرم میگشته پیراهن پسران امرد  
میدریده، و سینه سینه ایشان مینهاد، و چون ببغداد رسیده حلیفه پسری صاحب  
جمال داشته، چون این سخن شنیده باخود گفت که او مبتدعست و کافر، اگر نامن  
چنین کاری کند خنجر بکشم و شیخ را بکشم، چون این خیال را شیخ بر سیل  
مکاشفه داشته در وقت سماع این بیت گفته بیت

سهلست مرا بر سر خنجر بودن      دریای مراد خویش بی سر بودن  
تو آمده که کافری را بکشی      عاری چوتوئی رواست کافر بودن.  
پسر چون داشته که او مکاشف است مرید او گشته و از انکار او بارگشته.

۴۰۳ - شیخ مجدالدین بغداد کی - ازدهی است بغداد نام ارواحی خوارزم،  
و شیخ ارجله کمار اولیاست، و اشعار لطیف دارد. و این شعر اروست:

يك موی ترا هزار صاحب هوس است

تا خود بتوزین جمله کرا دست رس است  
هر کس که بیافت دواتی یافت عظیم  
و انکس که بیافت درد بیافت بس است

۴۰۴ - شیخ نجم الدین آبری - از کمار اولیاست، و در مدت عمر دوازده  
کس بمربدی قبول فرموده، و هر يك از ایشان ولی کامل است، و از جمله ایشان  
شیخ مجدالدین بغداد کی است و شیخ نجم الدین دایه و شیخ سعد الدین و  
شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ جمال الدین کیل و  
مولانا حلال الدین رومی صاحب مثنوی. و میگویند که چنگیز خان چون می  
خواست که در خوارزم قتل عام کند پیش شیخ نجم الدین کبری فرستاد که از  
خوارزم بیرون آی تا کشته شوی. شیخ قبول نکرد و گفت هفتاد سال در بیکی  
و امنیت باخوارزمیان بودیم امروز بیز که رورتنگی و ناامنیست است با ایشان  
میباشیم که جدائی در این روز از ایشان علامت مروت بدست، و از این جهت شیخ  
در آن زمان در میان ایشان ماند تا کشته گشت. و از جمله اشعار او اینست

دیوبست درون من که پنهانی بدست      بر داشتن سرش ناسانی بدست.

ایمانش هزار بار تلقین کردم      این کافر را سر مسلمانی نیست .

۴۰۵ - شیخ شهاب الدین - اردهی است در نواحی سلطانیه ، و شهرت

او ریاده ارحد و غایت است ، و کمال و فصل او بی نهایت ، و تصایف او نیز در غایت  
شهرتست . و از جمله اشعار او اینست      رباعی

بخشای بر آنکه بخت یارش نمود      جر خوردن اندوه تو کارش نمود .

در عشق تو حالتیش باشد که در آن      هم با تو و هم بی تو قرارش نبود .

۴۰۶ - شیخ جمال الدین گیلانی - او نیز از جمله کبار اولیاست ، و منشآت

بظم و شر دارد ، و در بظم عربی و فارسی دستی قوی داشته . و از جمله اشعار عربی  
او این است :

نظر الصاح الی صاح جینه      فتعلقت بمزاجه الصفراء

واللیل فکر فی سواد فروعه      فتششت بمزاجه السوداء .

۴۰۷ - شیخ نجم الدین دایه - نیز از جمله اولیاء عظامست ، و در راه خدا

مرد تمامست ، و مرصاد العباد تصنیف اوست ، و این شعر اوست .      رباعی

عشقت که دواى جان هر دل ریش است

ز انداره هر هوس درستی بیش است .

چیری است که از ارل مرا در سر بود

کاری است که تا ابد مرا در بیش است

۴۰۷ - شیخ سیف الدین نادرزی - او نیز از اولیاء است . و این شعر

اروست      رباعی

ها مردان های و ها جوان مردان هوی

مردی بکن و بگناه دارآن سر کوی

ور تیر آید چنانکه شکافد موی

ز بهار که از دوست بگردانی روی

این نیز از اوست :      رباعی

ای ناله پیر می فروش از غم تو      وی نعره رند درد نوش از غم تو.  
افغان و فغان باده نوش از غم تو      خون در رنگ عاشقان بجوش از غم تو.  
۴۰۸ - شیخ جلال الدین بهاء الاولد - بلخی است، ولیکن بواسطه آنکه  
در قونیة روم وفات کرده مشهور شده 'رومی' و مثنوی از مصنفات اوست، و غیر از  
مثنوی بیر اشعار دارد و از جمله اشعار او اینست:

یکی لحظه ارو دوری شاید      که از دوری خرابی ها فراید.  
بهر حالی که ناشی پیش او باش      که از بردیک بودن مهر زاید.  
۴۰۹ - شیخ ضیاء الدین - تبریزی از کمل اولیاء است. و از جمله  
اشعار اوست:

دوش این دلم از درد جدائی میسوخت      ز اندیشه آن تا تو کجائی میسوخت.  
تا از شب تیره رور روشن بدمید      بیچاره دام چو روشنائی میسوخت.  
۴۱۰ - شیخ امام الدین رافعی که مشهورست بامام رافعی - قزوینی است  
و کمالات و فصایل او عایت و بهایت ندارد و از جمله کمار اولیاء است، و از جمله  
کرامات او اینست که ارعایت فقری که داشته روغن چراغ نداشته و عزیز و محروم  
که از جمله تصایف اوست شها بروشنی ابگشتان خود نوشته چه نور اصابع او از  
نور چراغ بیشتر بوده، و از جمله اشعار لطیف او اینست

رخت دلم هر چه بود عشق بعارت سرد  
صرنه راهیست خوار، عشق نه کاریست حرد  
هر که میدان عشق گام بدهد کام یاف  
هر که در ایوان صر پای بدهد دست برد  
بار جفا های یار کوه بداند کشید  
حلقه رلهین یار باد بیارد شمرد.

وصل شد و هجر ماند آه که در باغ عشق (۱)

خار به پیری رسید گل بجوانی بمرد .

و این قطعه نیز ازوست .

که بی علم کس را بحق راه نیست .

طلب کردن علم از آست فرض

که از ننگ نادانی آگاه نیست

کسی ننگ دارد را آموختن

و این رباعی ازوست

در صومعه رفته دل بهار چه سود ؟

در جامه صوف بسته زار چه سود

یکراحت و صد هزار آزار چه سود ؟

در رنج کسان راحت خود میطالی

۴۱۱ . حکیم اثیرالدین ابهری - مفضل نام اوست ، در عهد هلاکو خان

درگذشت ، و در علم حکمت سرآمد دهر خود بود ، و کتاب کشف حکمت و هدایت

حکمة و محصول و زبده و اشارات و بیان از تصانیف اوست ، و شعر نیز می گفته .

و این جمله از اشعار اوست : رباعی

و اندر قفس جهان هم آواز بیافت .

مسکین دل من چو محرم را بیافت

تاریکی شب بود کشش باز بیافت .

اندر سر رلف ماه روئی گم شد

۴۱۲ . فخرالدین رازی - استاد علمای زمان خود بود ، و کسی بجمعیت

او در جمیع علوم نبوده و نیست ، و از کمال اولیاست ، و روزی که امام رافعی متولد

گشته ، امام فخر آب دهان در دهان او ریخته ، و از برکت آب دهان او رافعی عالم

کامل گشته ، و مولانا رومی اگر چه در مثنوی مدمت امام فخر کرده و گفته .

گر درین ره خود خرد ره بین بدی فخر رازی را در دین بدی .

لیکن آن مدمت بنا بر آست که چون امام بر طاهر شرع محافظت می کرده و

مولانا سخنان صوفیه که فی الجمله مخالفت با ظاهر شرع دارد می گفته ، امام فتوی

داده که مولانا را 'ربلیخ اخراج کرده اند' و بنا بر این غرض مولانا آن مدمت نبوده .

و امام را در هر علم تصنیفی معتبر مشهور است . و این شعر ازوست . رباعی



ایدل ز عبار جهل اگر پاك شوى      تو روح مجردى بر افلاك شوى.  
عرشست بشیمن تو شرمست باید      كائى و مقیم توده خاك شوى ؟  
وله

ترسم مروم عالم جان نادیده      بیرون شوم از جان و جهان نادیده.  
درعالم حان چون روم از عالم تن      در عالم تن عالم جان نادیده.  
و این قصیده مشهور باو منسوب است (۱).

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن  
اشك رلیحا برینخت یوسف گل پیرهن.  
صبح برآمد ز کوه دامن اطلس کشان  
چون نفس جمرئیل از گلوى اهرمن.  
صفحه صندوق چرخ گشت بگون سار بار

کرد برون مار صبح مهره مهر ازدهن

۴۱۳ - شیخ محی الدین - در فمون عاوم امام مسلم است ، و در هرفن نامی  
مشهور دارد ، و در فن بحوام او قراست ، و امام بحویاست ، و در فن حدیث امامست ،  
و نام او محی السنه است ، و در فن تفسیر بیر امام مسلمست و نام او امام بغوی است ،  
و معالم التنزیل که تفسیر اوست تفسیر بغوی است ، و فی الواقع آن قدر معانی قرآن  
که در او مذکور است در کشاف مذکور بدست ، ولیکن در کشاف اسرار اعجاز قرآن  
بحسب فصاحت و بلاغت بیشترست ، و امام بغوی شعر خوب میگفته و این شعر ازوست :

رباعی

دلدار ز ما کراهه میطلبد      در کوی فراق خانه میطلبد .  
بادل گفتم چه کرده راست بگو      گفتا چه کنم بهانه میطلبد

۴۱۴ - خواجه نصیر الدین طوسی - ارائمه علمای شیعه است ، و یکی از  
کمار حکماء متاخرینست ، و تجرید ارحله تصانیف اوست ، و ریج خواجه نصیر نیز  
مشهور است ، و اخلاق ناصری نیز اوست ، و شعر بیر میگفته این رباعی اوست . رباعی

(۱) در تذکره دولتشاه این قصیده باوالمعاصر راری بدست داده شده (ص ۷۶ طبع لیدن)

موجود بحق واجب اول باشد      باقی متوهم و مخیل باشد.  
هر چیز جزا و که آید اندر نظرت      نقش دومین چشم احول باشد.

۴۱۵. حکیم انوری - امام شعر است، و از جمله متاخرین حکما، و دیوان  
او مشهور است و شعر او یکی از هزار فضیلت اوست چه او حکیم بی نظیر بوده،  
وفقیه بی عدیل دلپذیر، و منجم متورع صادق القول، و این قطعه او در شرح ابدکی  
ار فضایل اوست: قطعه

گر فرو بستم در مدح و عزل یکبارگی  
طن مرکز نظم الفاظ و معانی قاصرم.  
بلکه بر هر علم گزاقران من داند کسی  
خواه جزوی باشد آن و خواه کلی، قادرم.  
منطق و موسیقی و هیأت شناسم بی شکی  
راستی باید بگویم با صیبی وافر.  
از طبیعی رمر چند ار چند بی تشویش نیست  
کشف دامن کرد اگر حاسد باشد باطرم.  
بیستم بیکانه از اعمال و احکام نجوم  
ور همی باور بداری ربحه شو من حاصرم  
(این همه بگذار باشعز مجرد آمدم)

چون سنائی هستم آخر گر نه همچون صابر م (۱)

و در آخر عمر در زهد و تقوی علم بود و مسلم، و مع ذلك نائب شد، و از ملازمت  
سلطان و ارباب دولت باز آمد، و بدرگاه حصرت بی بیار با نیاز آمد، و چون سلطان  
اورا بملازمت طلب فرمود در جواب نامه طلب این قطعه فرستاد قطعه  
کلمه کاندرو بروز و بشب      جای آرام و خورد و خواب منست  
حالتی دارم اندرو که از آن      چرخ در عین رشک و تاب منست

آن سپهرم دروکه گوی سپهر  
وان جهانم در و که بحر محیط  
هر چه در مجلس ملوک بود  
قلم کوتاه و صریر حوشش  
خرقه صوفیانه ارق  
هر چه بیرون بود اربن کم و بیش  
کنده پیر جهان جنب میکند  
خدمت پادشه که باقی باد  
این طریق از نما سی است خطا  
گرچه پیغام روح پرور او  
نیست من نمده را زبان جواب  
ذره نور آفتاب من است.  
واله لعمه سراب من است.  
همه در کلبه خراب من است.  
رحمه و نعمه ربان من است.  
ار هزار اطلس انتخاب من است.  
حش المسامعین عذاب من است.  
همتی را که در جناب من است.  
به باروی خاک و آب من است.  
چکنم این خطا صواب من است.  
همه تسکین اضطراب من است.  
جامه و جای من جواب من است.

۴۱۶ - حکیم ارزقی الفصل الدین هروی (۱) - است، معاصر سلطان ابراهیم

غزنوی بوده، و اشعار بسیار خوب دارد، و کتاب الهیه شلفیه تصنیف اوست، و سبب تصنیف آن کتاب آن بوده که قوه ناه سلطان صفی تمام یافته چنانکه از جمعیت باربان عاجز مانده، ارزقی جهت تقویت قوه ناه او آن کتاب را در بیان انواع طرق محتامه جماع تصنیف کرده، و فرموده که علامی را با کنیرك خوش صورتی نکاح بسته اند، و شبکه ساخته، و پادشاه را فرموده که در طرفی دیگر از شبکه در ایشان نظر کند، نوعی که ایشان بدسد، آخر الامر از کثرت نظر در ایشان رطوبتی محمد از سلطان بیرون بسته و سلطان حسته بخروج آن رطوبت شفا یافته و قوت ناه او قوی گشته و ارحله اشعار او اینست

ساقی بیار اعل می کز خیال آن

اندیشه لاله رار شود دیده گلستان

گر بگذرد پری شب اندر شعاع او

از چشم آدمی نتواند شدن بهن

(۱) ذکر احوال شاعران در این روضه تطبیق شود با روضه ششم از بهارستان حامی

خوش بوی تر زعفر و ردگین تر ارعقیق

روشن تر از ستاره و صافی تر از روان.

۴۱۷. اثیرالدین اومانی - اردهی است اومان نام از نواحی همدان، مداح

سلیمان شاه حاکم کردستان بوده، در عهد هلاکو خان وفات او نیز در عهد او بوده، و از جمله اشعار اوست که جهت قاضی مجدالدین طویل گفته:

نه از آن داشت فنا مرگ وی اندر تأخیر

که برید اجلش می‌نماید تعجیل.

لیک در نیه صالات به چنان کم گشته است

که صد سال برد ده سرش عزرائیل.

وقاصی چون هجو او شنید چهل نوبت انعام خوانده و برو بهرین کرده، و اثیرالدین از بهرین قاضی هلاک شده.

۴۱۸. اثیرالدین فرغانی - از شهرستان فرغانه ماوراءالنهر است، و

شاعری خوست، و از جمله اشعار اوست:

ای شمع زرد روی که با اشک دیده‌ای

سرحیل عاشقان مصیبت رسیده‌ای.

فرهاد وقت خویشی، مدسوز و میگدار

تا خود چرا ز صحت شیرین بریده‌ای.

یاری ساد داده، ارنه چرا چو من

بد رنگ و اشکدار و نزار و خمیده‌ای؟

گر شاهی ز بهر چه رخ باز کرده‌ای؟

ور عاشقی برای چه قد بر کشیده‌ای؟

آرا که نور دیده گمان برده تو خود

دام در آب دیده از آن نور دیده‌ای!

۴۱۹ - امامی هروی - مداح سلاطین و وزای کرمان بوده ، و اشعار بسیار

خوب دارد، و از جمله اشعار او این لغزست :

ثلث و خمس و زوج فردی را که خمس و سدس او

بی شك از حد عدد بیرون بود تنصیف کن،

بر قرار خویش باری دیگرش در بیت مال

صرب کن، چون صرب کردی انگهی تضعیف کن،

سدس عشر ثلث او را بار با این هر دو قسم

جمع کن، بی بی که نصف ثلث از او تحذیف کن،

کعب عین و جذر طارا گر برون آری بفکر

اندرو پیوند و چار و پنج را تألیف کن،

با محاسب گفتم اندر علم او اسمی بر من

کو امامی را معلم خویشش تعریف کن .

۴۲۰ - ابن خطیب گنجه - نام او تاج الدین احمد است ، معاصر سلطان

محمود غزنوی بوده ، و اشعار خوب دارد، و از جمله اشعار او مناظره ایست که بازن

خود مهستی کرده ، و گویند که پیش از نکاح مهستی را بمجامعت دعوت کرده ،

مهستی در جواب این رباعی گفته

تن ناتو بخواری ای صنم در بدهم      ما آنکه ز توبه است هم در بدهم .

تاری ز سر زلف بنخم بر بدهم      بر آب بنخسم خوش و نم در بدهم .

بعد از آن پسر خطیب با مهستی حیلۀ کرد و مکاری نمود کسی پیش او فرستاد

به نام خود بلکه دیگری ، و مهستی را بنام دیگری رام کرد ، چون مهستی شب پیش

او آمد و ابن خطیب ار او محطوظ گشت باو گفت .

تن زود بخواری ای جلیب در دادی      ور گفته خویش رودبار استادی .

گفتی خسم بر آب و نم در بدهم      بر حاك بنخفتی و نم اندر دادی .

۴۲۱ - اوحدی مراغه - اشعار خوب دارد، و اراکمل اولیاء است ، و دیوان

او مشهور است ، و جام جم نیز از تصانیف او است و این عزل از دیوان اوست :

دلر من رقم مشک بیه بر رده بود  
حلق را آتش سوزنده بدل بر زده بود  
مرد را مردمک دیده بخون تر میکرد  
عنبرین حاک که بر برگ گل تر رده بود  
سرو را پای فرو شد بر من همچون میخ  
پیش بالاش زس دست که بر سر زده بود !  
ناوک غمزۀ چشمش من انداخت ز دور  
بر دل آمد سر پیکان که بر ابر زده بود  
ما خود آن زخم که بر سینۀ معجروح آمد  
بمسلمان نمودیم که کافر زده بود .  
چون کوثر بطییدم که مرا غمزۀ او  
بکمان مهرۀ ابرو چو کوثر رده بود  
هر شکاری که بینداحت شوئی برداشت  
مگر آن صید سراسیمۀ لاعر رده بود .  
اشک سر رحم مددی داد بهر وجه آری  
عم او چهرۀ زردم همه بر رده بود .

۴۴۴ - ابوالعلاء گدیجۀ - محمود نام او است ، و استاد خاقانی بوده ، و در

شان او گفته

شی گدام ارروی مستی فلان را	فلان کیست استاد صاحب قران را .
امیر اجل میر خاقانی ما	که فخرست ارو مرزمین وزمان را .
بمستی فتاد اینچنین سهو بر من	بمستی چنین اوفتد مردمان را .

و چون خاقانی شنید جهت معذرت این قطعه گفت و بنخاقانی فرستاد :

از آسکه که از مادر دهر زادم      بهصل و هنر در جهان اوستادم .

مرا شصت سالست از خاک ایران  
 غریبی، ضعیفی، ثناگوی شاهم  
 تو ای قرۃ العین فرزند مائی  
 چو رغبت نمودی شاگردی من  
 میان را بتعلیم و شفقت بستم  
 چو شاعر شدی نزد خاقانت بردم  
 بیزدان نگفتم که کدام من او را  
 بجای یکی ره دو صد ره بگویم  
 بود شائزده تا بشروان قتادم.  
 بگویم که کین خسرو و کی قبادم.  
 منت هم پدر خوانده هم اوستادم.  
 ترا نعمت و وصلت خیر دادم.  
 ربان تو در شاعری برکشادم.  
 لقب نیز خاقانیت بر نهادم.  
 و کر گفته ام بیست بالله بیادم!  
 نکدام نکدام نکدام نکدام.

۴۲۳ - جمال الدین رستطق - قزوینی است، رستطق (؟) محله بود از شهر

قزوین، و اشعار بسیار بهر زبان دارد، و از جمله اشعار او زبان فارسی این است:

ای زر توئی آنکه جامع لدانی  
 بی شک تو خدا نه ولیکن بخدا  
 محبوب خلائق همه اوقاتی  
 ستار عیوب و قاضی الحاجاتی

۴۲۴ - جلال الدین عتیقی - نیز اشعار بسیار خوب دارد. و از جمله اشعار

او این است:

از خاک کف پایت هر گرد که بر خیزد  
 جابهاس فرو بارد، دلهاش فرو ریزد.  
 آن برق که سوزد عقل از ابر عمت آید  
 وان بوی که جان بخشد از خاک درت خیزد.  
 سودای توام در خاک سرمست بخواباند  
 بوی تو ز خاکم باز دیوانه بر انگیزد.  
 از تو سرم صد ره چون عودا گرم سوزی  
 دود دلم آید باز در دامن آویزد.  
 ای جان عتیقی کی با عشق بر آید عقل  
 باشاه کجا یارد هر سغله که بستیزد.

۴۴۵ - سید جمال الدین کاشی - معاصر ابقا خان بوده، و اشعار خوب دارد.

و این ترجیع بند راوست :

من مستم و رند لا ابالی	وین شیوه مراست لایزالی.
خمخانه و کوی یار یکدل	هرگز نگذارم این حوالی.
عشقست حرام بر تو ای یار	گر هیچ نه در پی وصالی.
از عشق بتان خلاصه و صلاست	باقیش و ساوس خیالی.
خشت سر خم کنم ببالین	خاک در آن صنم نهالی.
سعدی که نشست و صبر میکرد	بود از سر عجز و سست حالی.
من اشرف ثابیم به صابر	و اندر سرم این هوس که حالی.
بر خیزم و دست یار گیرم	بی یار چرا قرار گیرم.

۴۴۶ - سید حسن غزنوی - معاصر سلطان بهرامشاه غزنوی بود، و اشعار

خوب دلیزیر دارد، و در زمانی که زیارت رسول علیه السلام رفته بود و مدح رسول علیه السلام گفته در وقت خواندن چون با این بیت رسیده که

لاف فرزندی نیارم زد ولی در خدمت

مدحتی گفتم ز حضرت خلعتی بیرون فرست.

چون بیت تمام کرده دستی از روضه مطهره بیرون آمده، با خلعتی، و آوازی شنیده شده که « حذیبا ننی هذا الثوب ».

۴۴۷ - عمر خیام - ار شاگردان بوعلی سینا است، و ملازم سلطان ملک

شاه سلجوقی بود، و از تصانیف او رباعیات خیام، مشهور است، و رسائل او در حکمت نیز مشهور است، و از جمله رباعیات خوب او اینست : رباعی

هر ذره که بر روی زمینی بوده است

خورشید رخی، زهره جمینی بوده است.

گرد از رخ و آستین آزرم فشان

کان بر رخ خوب نازینی بوده است.



۴۲۸ - خاقانی - افضل الدین ابراهیم بن علی نجار است، و شیروانی بوده، و دیوان او مشهور است، و او را حسان عجم می‌گفته اند، چه افصح و ابلغ شعرا بوده، و جهة خواجه شمس الدین صاحب دیوان<sup>(۱)</sup> مدحی گفته، و آن مدح را ببغداد جهت خواجه فرستاده، خواجه صله آن يك خروار زر سفید انعام فرستاده، چون خروار زر خواجه بخدمت خاقانی رسیده، تصور کرده که زر سرخ است، چون سرکیسه گشاده و معلوم نموده که زر سفید است باز آن را بخواجه رد کرده، و بعد از آن شب حضرت خضر علیه السلام را در خواب دیده که از زبان مکه مبارکه بخاقانی می‌گوید که خواجه شمس الدین صاحب دیوان ولی - نعمت منست و هر سال بسیار احسان او بمن و محاوران من میرسد می باید که خاقانی احسان او را قبول فرماید و رد ننماید، خاقانی چون از خواب بیدار گشته فرموده که يك خروار زر سفید را باز گردانند که مقبول گشت. و این قطعه جهة این معنی گفته: قطعه

خاقانی بلند سخن در جهان منم  
 کازادی جهان روش حکمت من است.  
 صرب الرقاب داد شیاطین اس را  
 این تیغ عقل کز ملکان قسمت من است.  
 این گنبد فرشته سلب کادمی خورست  
 چون دیو جسم در گرو خدمت من است.  
 اسباب هست و بیست گرم بیست گومباش  
 کیر نیستی که هست مرا حشمت من است.  
 کی بایدم خمایت دیبی که روح را  
 گر یوسف است دلوکش عصمت من است.

(۱) طاهر آ مصنف را در باب خواجه شمس الدین سهوی روی داده باشد زیرا خواجه باخاقانی معاصر بوده است.

میخواستم که رد کنم احسان **خواجه** را  
 زیرا که آن نه لایق این همت من است.

خضر از زبان کعبه پیام آورد و گفت  
 احساس رد مکن که ولی نعمت من است.  
 و خاقانی در موعظه و حکمت تنوع حکیم سنائی میکرده، و درین طریق گوی مسابقت  
 در میدان از اقران ربوده. و این قطعه بروجه مفاخرت گفته. قطعه  
 شاعر مبدع منم خوان معانی مراست،  
 ریزه خور خوان من **عنصری** و رودکی.

زنده چو نفس حکیم نام من از تازکی  
 گشته چو مال کریم حرص من از اندکی.

و رشیدالدین و طواط در مدح خاقانی گفته:

ای سپهر قدر را خورشید و ماه      وی سریر فضل را دستور و شاه  
 افضل الدین بوالفضایل بحر فضل      فیلسوف دین قرار کفر کاه.

و این قطعه از خاقانی است در ترک خوبان. قطعه

سکن از سودای خوبان داشتن **خاقانیا**

کز سر از سودا خرد را درسر آید خیرگی.

صورت خوبان بمعنی چون ببینی آینه است

کز برون سو روشنی دارد درون سو تیرگی.

و خاقانی مشنوی گفته، و آرا تحفة العراقین نام کرده، و این ابیات ازوست:

مائیم بطارگان عمناک	زین مهره سبر و حقه خاک
کین حقه و مهره تابجایند	سر کیسه عمر میکشایند
وین طرفه که بر بساط فرمان	مهره زمیست و حقه گردان.
خود بوالعجبان سحر کارند	که قاقم و کاه قندزارند
وقتست که وقت در سر آید	سیلاب عدم بسر بر آید.

وقتست که این چهار حمال بندید محفۀ مه و سال.

وقتست که مرکبان ایجم هم بعل بیفکنند و هم سم.

۴۲۹ - فخر گرگانی - از امثال روزگارست، میزان کمال ودقت شعر وی کتاب ویس و رامین است، و آن در این روزگار مهجور و نایابست، و این چند بیت از آن کتابست:

خوش است این بکمه از گیتی شناسان

که باشد چنگ بر نظاره آسان.

مرا آن طشت زرین بیست در خور

که دشمن خون من بیند درو در.

بباشد خوش سفر در تندرستی

بگر تا چون بود در رنج و سستی.

نباشد مار را جز بچه مار

بیارد شاخ بد جز تخم بد بار

گل برگس بکو باشد بدیدن

ولیکن تاخ باشد در چشیدن.

گناه بوده بر مردم نهفتن

سی بیکو تر از نادیده گفتن

مثال پادشه چون آتش آمد

بطبع آتش همیشه سرکش آمد

اگر با رور پیل و طبع شیری

مکن با آتش سوزان داری.

۴۳۰ - خواجو کرمانی - از جمله شعرای مشهور است، و دیوان او نیز

مشهور است. و این شعر ازوست. شعر

شنیده ام که برین طارم زر اندودست  
خطی که عاقبت کار جمله محمود است.  
ز تاب قهر میندیش و ناامید مباش  
که زیر سایه جودست هر چه موجود است.  
مگر هم آن کرم او کند تدارك ما  
وگره کیست که اودامنی نیالود است.

و این غزل عاشقانه نیز ازوست . غزل  
بی هم از درد دل و آتش ما می نالد  
عندلیب است که از باد نوا می سازد  
من دلخسته اگر زانک زدل می نالم  
میندش نتواند که بنالد نفسی  
سکه رام دل ارباب حقیقت زده است  
زاری و ناله خواجو همه از بی برگی است  
۴۳۱ - دقیقی - معاصر امیر نوح سامانی است، از شاهنامه هزاربیتی گفته  
از داستان گشتاسف، و حکیم فردوسی جهت نمایش سخن خود آن هـ-زار بیت را  
در شاهنامه درج کرده تا معلوم شود مردم را مرتبه سخن او و سخن دقیقی، و در  
نکوهش آن گفته .

دهان گر بمابد ز خوردن تهی  
و این بیت از سخنان دقیقی است . بیت  
ساری ندیدم از همه مردم پری چو او  
ران شد ز پیش چشم من امروز چون پری.  
لشکر رفت و آفت لب لشکر شکن بروت  
هرگز مباد کسی که دهد دل ناشکری.

وله

من اینجا دیر مادم خوار گشتم  
عزیز از ماندن دایم شود خوار .

چو آب اندر شمر بسیار ماند عفو نت گیرد از آرام بسیار .  
 ۴۳۲ - عمارهٔ مروزی - رحمه الله از جملهٔ شعرای متقدمین است ، در  
 ماوراءالنهر و در زمان دولت سامانیان بوده ، و شعری خوش دلکش داشته . و از  
 جملهٔ سخنان اوست این دوبیت :

جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود  
 ز مرّد آمد و بگرفت جای توده سیم .  
 نکارخانهٔ کشمیریان بگر بوقت بهار  
 بساغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم .  
 وله

عره مشو بآنکه جهانت عزیز کرد  
 ای بس عزیز را که جهان زود کرد خوار .  
 مار است این جهان و جهان جوی مار گیر  
 ار مارگیر مار بر آرد گهی دمار .  
 و در مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که روزی قوالی در مجلس ایشان  
 این بیت بخواند .

اندر عزل خویش بهان خواهم گشت  
 تا برب تو بوسه زنم چونش بخوانی .  
 شیخ را از شنیدن این بیت وقت خوش گشت و پرسید این بیت از شعر  
 کیست گفتند ، « شعر عماره » ، شیخ بامریدان و اهل مجلس گفت « برخیزید که  
 زیارت عماره برویم و از زیارت او عمارت دل خود بکنیم » ، جمله برخاستند و  
 بزیارت او رفتند .

۴۳۳ - رفیع الدین بکرانی - از ابهر قزوین است ، و لیکن در بکران  
 ساکن بوده و در عهد غازان خان ، و اشعار یارسی و غیر پارسی نیز خوب میگفته .  
 و این رباعی ازوست : رباعی

با چرخ ستیز و با فلک جنگ مکن      وز زخم زمان باله چون چنگ مکن  
در خالک زر و در آب دریا گوهر      ضایع بگذارند، تو دل تنگ مکن.

۴۳۴. رود کی - مقدمه شعرای ما وراء النهر فرس است، و شعر عربی نیز خوب میگفته، و معاصر امیر نصر سامانی بوده، و کلیله دمنه تصنیف اوست، و در هشت سالگی حفظ قرآن بقراآت سبع فرموده، و چون حسن صوتی داشته بمطربی افتاده، و عود نواختن آموخته، و در نواختن ماهر گشته، و بتربیت امیر نصر سامانی صاحب دروست غلام شده، و چهار صد شتر بارخانه او میکشیده، و کمتر شاعری را این قدر مکنت حاصل شده، و سیصد هزار بیت اشعار خوب دارد. و این قطعه در صفت شراب ازوست: قطعه

آن عقیقی مئی که هر که بدید      از عقیق گداخته شناخت،  
هر دو یک جوهرند لیک بطمع      این بیفسرد و آن دگر بگداخت.  
با سوده دو دست رنگین کرد      باچشیده بتارک اندر تاخت.

وله

زمانه پندی آزاده وار داد مرا      زمانه را چو نگو ننگری همه پندست.  
بروز نیک کسان ارزو مخور ز بهار      سا کسا که برور تو آرزو مندست.

و در بعضی تواریخ مذکور است که نصر بن احمد از بخارا بمر و شاهجان نزل فرموده بود، و مدت مکت او در اینجا متمادی گشته، ارکان دولت چون از خان و مان و اهل و عیال خود دور شده اند همه عمگی گشته اند، و اردوری بجان آمده، باچار جهت خلاصی ازین عربت بر کرب چیزی بسیار برای رود کی قبول کردند تا رود کی باعث رفتن پادشاه ببخارا شود، و رود کی جهت این معنی این ابیات بظم فرموده، و درساز عود باهنگ تمام ادا کرده، نوعی که پادشاه از شنیدن آن ابیات در زمان آهنگ بخارا کرده، و میگوبند چنان تعحیل از سر بر خاسته که موره نپوشیده و بیکفش سوار گشته و ببخارا رفته آن ابیات اینست:

باد جوی مولیان آید همی      بوی یار مهربان آید همی.

ریک آمو و درشتیهای او	زبریا چون پریان آید همی.
آب جیحون و شکر فیهای او	خنک ما را تامیان آید همی.
ای بخارا شاد باش و دیرزی	شاه نزدت میهمان آید همی.
شاه ماهست و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی.
شاه سروست و بخارا بوستان	سر و سوی بوستان آید همی.

و در بعضی کتب تواریخ این حکایت نسبة به عزی و سلطان سنجر کرده اند.

۴۳۵ - شیخ سعدی مصلح الدین بن شرف الدین شیرازی - شخصی صاحب وقت بوده، و میگویند چند وقتی قطب وقت بوده، و در نظم و نثر شهرتی تمام دارد، و گلستان و بوستان که موجب اعجاب دیگرانست جهت کرامت و دلیل خرق عادت او کفایت است، و غزل اختراع اوست. و این دو بیت ازوست:

عازی ز پی شهادت اندر تک و پوست

عافل که قتل عشق فاضل تر ازوست:

فردای قیامت آن بدین کی ماند

کان کشته دشمنست و این کشته دوست.

عزل

بجهان حرم ار آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست،

غم و شادی بر عاشق چه تفاوت دارد

ساقیانده بده شادی آن کین غم ازوست.

وله

ببند یکنفس ای آسمان دریچه صبح

بر آفتاب که امشب خوشست با قمرم.

والحق که یکی از شعرا گفته و گوهر اوصاف سفته: قطعه

در شعر سه تن پیمبرانند هر چند که لابی بعدی:

اوصاف و قصاید و غزل را      فردوسی و انوری و سعدی.

۴۳۶ - رضی الدین بابا - حاکم دیار بکر بوده، در عهد ابقا خان، و اشعار بسیار دارد، و چون او را عزل کرده اند جای او بجلال الدین داده. این دو بیت گفته و فرستاده:

شاه سندی کشوری از همچو منی      دادی بمختی نه مردی نه زنی.  
 زین کار چو آفتاب روشن گشتم      پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی.  
 ۴۳۷ - سراجی - شاعری خوب است، و قصیده گفته که ذکر چهار ارکان در او لازم داشته. و این سه بیت از آنست:

آتشی دارم بدل من ز آن دولعل آبدار  
 باد تا زلفش پریشان کرد گشتم خاکسار.  
 خاک ره گل میشود از آب چشمم تا چرا  
 آتش اندر من زد و رفت از بر من باد وار،  
 گر بر آرم باد سرد آتش ز من در آسمان  
 گر ببارم آب گرم از خاک سازم لاله زار.

۴۳۸ - سراج قمری - نیز شاعری خوب است و ایکن در هزلیات غلو تمام دارد، مثل عمر خیام. و از جمله اشعار او این رباعی است:

من می خورم و هر که چو من اهل بود  
 می خوردن من نزد او سهل بود.

می خوردن من حق نازل میداست  
 گر می بخورم علم خدا جهل بود.

و عزالدین کر جی در جواب آن این رباعی گفته:

گفتی که گنه نزد من سهل بود      این نکته بگوید آنکه او اهل بود.

علم ارای علت عصیان بودن      نرد عقلا ز غایت جهل بود.

و اگر بیت دوم اینچنین بودی بهتر بودی:

علم ازلی چو علت عصیان است      عاصی را جا چو جای بوجو جهل بود



- ۴۳۹ - حکیم سنائی - نام او ابوالمجد مجدود بن آدم غزنوی است ،  
و تارمان سلطان بهرامشاه زنده بوده و در زمرة مشایخ نام او گذشت .
- ۴۴۰ - سعد بها - جامی است ، و اشعار خوب دارد ، از آیه جمله اینست :  
حاش لله که مرا مهر تو از دل برود  
یا خود از خاطر آن شکل و شمایل برود .  
از دلم عشق تو اندوه جهان بر دارد .  
بور حق چون برسد ظلمت باطل برود .  
حسن تو ماء فلك را که بهادست رخی  
مه که باشد که روی تو مقابل برود ؟
- ۴۴۱ - شرف الدین اصفهانی - معاصر سلطان ارسلان بوده ، و اشعار  
خوب دارد و عرلهای عاشقانه نیز دارد . غزل  
گر توانی ای صبا بگذر شبی در کوی او  
ور دلت خواهد بر از ما سلامی سوی او ،  
آن زمان کابجا رسی آهسته باش و دم مرن  
تا بشورد خواب خوش بر برگس جادوی او ،  
حلقه رلش مجنبان جز بانگشت ادب  
هان هان ترکی مکن باطره هندوی او ،  
برم برم آن برق رگین بر انداز از رخس  
ور گمان بدنداری بوسه زن بر روی او ،  
بی غلط گفتم من این طاقت ندارم زینهار  
گر رسول خاص مائی تیر منگر سوی او ،  
گر دام بینی در آنجا گو حرامت باد وصل  
من چنین محروم و تو پیوسته هم زانوی او .
- ۴۴۲ - ظهیر الدین فاریابی - ظاهر نام او است ، و شعر او بغایت بیکوست  
و ارینبه گفته اند :

دیوان ظهیر فاریابی در مکه بدزد اگر بیایی.

و در ثمان و تسعین و خمسه در تبریز وفات یافت، و در مزار شعرا در سرخاب مدفون است، و ظهیر بسی فاضل و کامل بوده، و تربیت از اقبالک ابو بکر یافته، و شبی در مجلس او این رباعی گفته و اقبالک هزار دینار سرح جائزه داده:

ای ورد ملائکه دعای سر تو سرنیست زمانه را بجای سر تو.

با دشمن تو نیام شمشیر تو گفت سر دل من باد قضای سر تو.

و ظهیر چون هزار دینار بخشش ستد رباعی دیگر گفت:

شاهها ز تو کار ملک و دین بانست وز عدل تو جان فتنه اندر رمق است.

در عهد تو رافضی و سنی باهم کردند موافقت که ابو بکر حق است.

و از لطایف مثنوی او این ابیات خوبست:

عالمی بر فراز منبر گفت که چوپیدا شود سرای نهفت،

ریش های سفید را ز گناه بخشد ایزد بریش های سیاه،

ناز ریش سیاه روز امید باشد اندر پناه ریش سفید.

مردکی سرخ ریش خاصر بود دست در ریش زدچو این بشنود،

گفت ما خود درین شمار نه ایم در دو گیتی بهیچ کار نه ایم.

و کمال شعر ظهیر بمرتبه ایست که شعرا میان او و انوری اختلاف کرده اند، بعضی ترجیح شعر انوری میکنند و بعضی ترجیح شعر ظهیر، و بعضی جهت استفسار و استفتای این معنی این قطعه گفته اند.

ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه خجسته سکر و خورشید منظری!

قومی ز ناقدان سخن گفته ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار انوری!

قومی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری!

ترجیح یکطرف تو بر ایشان بما که هست ز بر بگین حکم تو ملک سخنوری.

و امامی هر وی در جواب این قطعه گفته: قطعه

ای سالک مسالك فكرت در این سؤال

معذور نیستی بحقیقت چو بنگری،

تمیز را ز بعد تناسب در این دو طور

هیچ احتیاج نیست بدین شرح گستری:

کین معجزست و آن سحر، این نور آن چراغ

این ماه و آن ستاره، و این حور و آن پری.

و دیگری در جواب قطعۀ دیگر گفته:

شعر ظہیر بر سخن پاک انوری،

هر مبتدی که بیند و ترجیح می نهد

اعجاز نور موسوی از سحر سامری.

ماند بدان گروه که شناختند باز

۴۴۳ - عنصری - مقدم شعرای ما تقدمت، و چون فردوسی از طوس

بغزین رفته ایام بهار بود، و عنصری و فرخی و عسجدی بتفرج صحرا رفته

بودند، و در کنار آبی نشسته و مشغول نوشیدن شرابی گشته، چون فردوسی ایشانرا

از دور دیده آهنگ صحبت ایشان کرده، ایشان گفته اند این شخص که آهنگ

صحبت ما دارد مناسبتی ندارد، میباید که مابدیۂ بگوئیم تا از صحبت ما هرت

کند و بر حیزد و پی کاری دیگر رود، فردوسی چون صحبت ایشان رسیده هریک

از ایشان مصرعی گفته اند بیک قافیه و قافیہ، چهارم داشته تا در مصرع چهارم

فردوسی عاجز گردد، و از صحبت ایشان مفارقت نماید، و گرانی از مجلس ایشان

سرد، اول عنصری گفته:

و فرخی بعد از او گفته:

چون روی تو خورسید باشد روشن

و عسجدی بعد از ایشان گفته:

همریک رخت گل بود در گلشن

بعد از ایشان فردوسی گفته:

مژگات همی کند گدار از جوشن

و حکایت گیو و جنگک پشن مشهور

مانند سنان گیو در جنگک پشن

است، و در شاهنامه مسطور، چون ایشان تندی طمع فردوسی مشاهده نمودند اوصاف

دادند و او را اعزاز و احترام نمودند، و خیر مقدم گفتند، و گفتند که «مجلس ما را

فردوس ساختی « بعد از قول ایشان نیز فردوسی این تخلص اختیار کرد، و ایشان چون احوال فردوسی داستنداو را پیش سلطان محمود یاد کردند، و شاهنامه باو ارجاع فرمودند. و از جمله اشعار عنصری این است :

ای دریغا کزین منور جا      زیر خاک مغاک باید رفت.  
یاک نا کرده تن ز گرد گناه      پیش یزدان یاک باید رفت.  
باچنین خاطری چو آتش و آب      باد پیمود و خاک باید رفت.

و سلطان محمود غزنوی او را ملک الشعراء زمان خود کرده بواسطه این قطعه که در مدح او گفته :

تو آن شاهی که اندر شرق تا غرب      جهود و کبر و ترسا و مسلمان  
همیگویند در تسبیح و تهلیل      الهی عاقبت محمود گردان.

و عنصری مثنوی بسیار بنام سلطان محمود دارد مثل وامق و عذرا و این رباعی نیز از اوست :

سگرفت سر زلف تو رنگ از دل تو  
نزدود وفا و مهر زنگ از دل تو.  
موم از دل من برند و سنگ از دل تو  
تا کم شود کبر پانگ از دل تو.

۴۴۴ - عبدالواسع جبلی - معاصر سلطان سنجر سلجوقی بوده، و در اول حال نزرگری بوده و در پنبه راری میگشته و میگفته .

اشتر درازی گرد با دایم چه خواهی کرد نا

گردن درازا کرده پنبه بخواهی خورد نا

سلطان چون این کلام موزون ارو شنیده او را تربیت کرده، و از اثر تربیت او کار بجائی رسیده که در شعر گفتن نادره دوران گردید، و بر همه اقران فایق گشته، و اتفاق مردم آستکه تا غایت کسی چون او شعر نگفته، و این فصیده و این مطلع قصیده او را کسی جواب نگفته.

« که دارد چون تو معشوقی نگار و چابک و دلبر »

و در مفتوح بعضی قصاید گفته :

در دهر نیست از تو دل افروز تر نگار

در شهر نیست از توجگر سوز تر پسر .

تا کرده‌ام لاله سیراب تو نگاه

تا کرده‌ام بنرگس بیمار تو نظر ،

گاهی چو لاله‌ام ز وصال شکفته روی

گاهی چو برکسم ز فراقت فکنده سر .

۴۴۵ - عماد الدین لر - در عصر ابقاخان بود ، و ملازم خواجه شمس الدین

صاحب دیوان ، و خواجه در وقت شطریج باختن بر سبیل مطایبه باو می‌گفته :

« ای ... زبت فراخ » ، و عماد الدین لر درین معنی گفته :

هر چند سخنهای چو دُر می‌گوئی      هس دار که با عماد لر می‌گوئی ،

عیب تو همین است اندر شطریج      « ای ... زبت فراخ » پر می‌گوئی .

۴۴۶ - قاضی عثمان ماکی (۱) - از شاعری بسیار مال اندوخته ، و جایزه

قصیده سی هزار و چهل هزار درم می‌ستده . و از جمله اشعار اوست

صبحدمی که از رخت برفکنی کلاله را

چشم و رخت خجل کند بر گس مست و لاله را .

گر ز خیال چهره ات عکس فتد بجام می

مستی چشم مست تو مست کند پیاله را .

حور ندیده بین صورت خود در آینه

خرمن مشک بایدت باز گشا کلاله را .

۴۴۷ - فردوسی - نام او ابوالقاسم حسن بن علی طوسی است ، و سلطان

شعراست ، و شاهنامه شاهد سلطنت اوست ، و چون فردوسی وفات کرده شیخ

ابوالقاسم گرگانی برو نماز بکرده ، و عذر گفته که او مداح کفار بوده ، و بعد از

آن تکشف مشاهده کرده که فردوسی در بهشت فردوس باحور درقصور است، شیخ باو گفته «بچه چیز خدای تعالی ترا آمرزید و در جنت ساکن گردانید» فردوس گفته «بدو چیز، یکی آنکه تو بر من مبار نکردی و یکی آنکه این بیت در توحیه گفته‌ام که:

جهانرا بلندی و پستی توئی      بدایم چهای هر چه هستی توئی  
و غیر شاهنامه شعر نیز دارد، از جمله اینست:

شی در برت گر بر آسودمی	سر از فخر بر آسمان سودمی.
قلم در کف تیر شکستمی	کلاه از سر مهر بر بودمی.
قدر او بهم چرخ بگذشتمی	بپی فرق کیوان بفرسودمی.
بیچارگان رحمت آوردمی	بدرماندگان نیز بخشودمی.

و میگویند که چون فردوسی هزار بیت از شاهنامه گفته و سلطان محمود عرض کرده بسیار مقبول افتاده، جهت جایزه هر بیتی دیناری سرح مهر فرموده، و هزار دینار سرح نقد باو جهت آن هزار بیت داده، و فردوسی بعد از سی سال ناامید آن جایزه جهد تمام کرده، و شاهنامه را تمام کرده، چون سلطان عرض کرده اند سلطان میخواست که شصت هزار دینار بموجب و عده ای که کرده جایزه آن بدهد، حسن میمندی که وزیر سلطان بوده، حسد، وده و گفته «این يك خزانه در است و شاعر را به درخور است»، اچار سلطان را پشیمان ساخته، و شصت هزار درم سفید جایزه او تعیین فرموده، چون این مبالغ را پیش فردوسی برده اند فردوسی در حمام بوده، چون از حمام بیرون آمده و جایزه به بروفق موعود دیده رنجیده و جایزه را ستده ولیکن در زمان بدست هزار درم آنکس داد که جایزه آورده و بدست هزار درم بحمامی داده و بیست هزار دیگر بمقاعی داده، و او قدری فقاع که نوشیده ستده، و چون بخانه رفته بحای مدح سامان ابن چند بیت هجو گفته و در شاهنامه ثبت کرده، و شاهنامه را با هجو تسلیم ایاز نموده، و گفته

اگر شاه را شاه بودی پدو	بسر بر نهادهی مرا تاج زر.
چو اندر تبارش نزرکی نبود	بیارست نام بزرگان شنود.
درختی که تلخست ویرا سرشت	گرش در نشانی بباغ بهشت <sup>۱</sup>
بهنگام پروردش جای آب	ببیخ انگین ریزی و شهد ناب <sup>۱</sup>
سرابجام اصلش نکار آورد	همان میوه تلخ بار آورد.

و میگویند که بعد از مدتی سلطان در شکار بود، حسن میمندی بیتی خوب مناسب حال بر سلطان بخواند، چنانکه سلطان خوش گردید، و رسید که این بیت از کیست، حسن گفت از « فردوسی »، سلطان درنشائه کرم و اوصاف درآمد، و فرمود که شصت هزار دینار سرخ را جهت فردوسی بطوس فرستند، چون شصت هزار دینار سرخ را بطوس بردند همایون فردوسی وفات نموده بوده، و او را دختری مانده بود، شصت هزار دینار را بر دختر او عرضه کرده اند و گفتند که میراث پدرتست، میباید که ستانی، دختر عالی همت او آرا بستده و گفته « مالی که پدرم آرا قبول فرموده و از آن اعراض نموده من نیز قبول ندارم و آن اعراض دارم »، باچار آن شصت هزار دینار را برپلی حرق کرده اند و عمارت آن پل نان زر کرده اند.

۴۴۸ - فرخی - شروانی<sup>(۱)</sup> بوده، و مداح منوچهر پادشاه شروان است،

و اشعار خوب داپدیر دارد.

و در اندک زمانی از شاعری دینار بسیاری اندوخته، و با آن مال میل تهرج سهرقند کرده، چون بنواحی سهرقند رفته حرامیان تمام مال او را بغارت گرفته اند، فرخی چون سهرقند رسیده و بواسطه مفلسی او شکرلبان سهرقند تمتعی ندیده این ابیات گفته:

همه نعيم سمرقند سر سر ديدم  
 نظاره کردم در باغ و راغ و وادی و دشت،  
 چه بود کیسه و جیب من از درم خالی  
 دلم ز صحن امل فرش خرمی نشوشت.  
 بسی ز اهل هنر بارها بهر شهری  
 شنیده بودم کوثر یکیست جنت هشت،  
 هزار کوثر ديدم هزار جنت بیش  
 ولی چه سود که لب تشنه باز خواهم گشت  
 ۱ چو دیده نعمت بیند بکف درم نمود  
 سری بریده بود در میان زرین طشت.

۴۴۹ - معزی - مداح سلطان معزالدين سنجر است، و معزی تخلص  
 اوست، و انتساب وی بدوست، و آنچه معزی را میسر گشته در زمان سنجر هرگز  
 هیچ شاعری را میسر نگشته، و مولانا جامی گفته که در سه دولت سه شاعر اقبال  
 و مال تمام یافته اند، رودکی در دولت سامانیان، عنصری در دولت محمودیان،  
 معزی در دولت سنجریان. گویند سبب وفات معزی آن بوده که روزی سلطان  
 سنجر تیری از درون خرگاه سیرون انداخته، از قضا به معزی خورده، و از  
 ضرب آن تیر مرده، و گویند روزی سلطان سنجر در گوی ساختن بود و از اسب  
 افتاد، معزی این رباعی گفت در بدیهه:

شاهها ادبی کن فرس بدخورا      کو چشم رسانید رخ نیکورا،  
 گر گوی بدی کرد بیچو گاش زن      و راسب خطا کرد بمن بخش اورا.  
 سلطان چون شعر بیکو شنید خوشحال گردید، و اسب به معزی بخشید،  
 معزی چون بر اسب سوار گردید این رباعی دیگر گفت:

رقم بر اسب تا نزارش بکشم      گفتا که بخت شنو این عذر خوشم:  
 به گاو زمینم که جهان بر گیرم      یا چرخ چهارم که خورشید کشم.  
 و ارجله اشعار معزی است این ابیات.



تا نگار من ز سنبیل بر سمن پرچین نهاد  
 داغ حسرت بر دل صورت گران چین نهاد.  
 هر دلی کز سرکشی تنهاد سر بر هیچ خط  
 زیر زلف او کنون سر بر خط مشکین نهاد.  
 من غلام آن خط مشکین که گوئی مورچه  
 پای مشک آلود بر برگ گل نسرین نهاد.  
 وله

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من  
 تا یک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن.  
 ربیع از دلم پر خون کنم، اطلال را جیحون کنم  
 خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن.  
 از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی  
 وز قد آن سر و سهی خالی همی بینم چمن.  
 جائیکه بود آن دلستان با دوستان در بوستان  
 شد گریه و روبراه را مکان، شد کوف و گرسرا وطن  
 ۴۵۰ - صابر - شاعری ماهر بوده، و فصل او بر همه شاعرای زمان او  
 ظاهر، و انوری در قطعه او را بر خود ترجیح نموده. بیت  
 ای همه بگذار با شعر مجرد آمدم  
 چون سنائی هستم آخر گریه همچون صابر م  
 و این شعر از جمله اشعار لطیف صابر است.  
 ای روی تو چو خلد و لب تو چو سلسبیل  
 بر خلد و سلسبیل تو جان و دلم سبیل.  
 در طاعت هوای تو آمد دلم ار آنک  
 از طاعت است یافتن خلد و سلسبیل.

ناہید پیش طلعت تو کی دم-د فروغ  
خورشید نزد خدمت تو کی بود جمیل .

بغداد حسن و مصر جمالی و چشم من  
بغداد را چو دجله بود مصر را چو نیل .

از بار رنج هجر تو قدم شده چو دال  
وز زخم دست عشق تو رویم شده چو نیل .

۴۵۱ - کمال الدین اسماعیل اصفهانی - نظم خوب دارد و خیالات شیرین  
دلپذیر ، و رسائل بی مثال و بی نظیر ، مثل رسالۃ قدسیہ ، و در اصفهان شهید گردیده ،  
و بخون خود این دو رباعی بر دیوار نوشته :

دل خون شد و شرط جان گدازی اینست  
اندر ره او کمینہ بازی این است ،  
با این همه من هیچ نمی یارم گفت  
شاید که مگر بنده نوازی این است .

و رباعی دیگر این است .

کو دل که دمی بروطن خود گرید      بر حال من و واقعہ بد گرید ؟  
دی بر سر مرده ای دو صد شیون بود      امروز یکی نیست که بر صد گرید .

مولانا جامی علیہ الرحمہ فرمودہ کہ او را خلاف معانی لقب کردہ اند  
زیرا کہ بسیار معانی لطیف خاصہ دارد ، ولیکن در تدقیق عبارت چندان کوشیدہ  
کہ شعر او از حد سلاست بیرون رفته ، و دیوان غزل و قصیدہ او نیز مشہورست .

۴۵۲ - ناصر خسرو - در مذهب رفض غلو تمام داشتہ ، و آن مذهب باطل را  
حق پنداشتہ ، و فرقہ باطل سخن اورا حجت دین میخوانند ، کتاب روشنائی نامہ  
از اشعار اوست ، و او چنانکہ در شعر ماهر بودہ در حکمت نیز چنین بودہ ، و ار حکمت  
اوست کہ بالحداد و زندقہ مشہور است ، و مسافرت اکثر عالم کردہ ، و رسالۃ سفر نامہ  
تألیف اوست ، و قریب صد سال زیستہ . و این چند بیت اوست .

همه جور من از بلغاریان است  
 گنه بلغاریان را نیز هم نیست  
 خدایا این بلا و فتنه از تست  
 همی آری تو ترکا را ز بلغار  
 لب و دندان آن خوبان چون ماه  
 که از عشق لب و دندان ایشان  
 که مادام همی باید (۱) کشیدن .  
 بگویم گر تو بتوانی شنیدن .  
 ولیکن کس نمی یارد چخیدن .  
 ز بهر پرده مردم دریدن .  
 بدین خوبی بایست آفریدن ،  
 دندان لب همی باید گزیدن .

۴۵۳ - همام - معاصر شیخ سعدی بوده ، اشعاری نظیر دارد ، و غزلهای شور انگیز دلپذیر ، ولیکن در طرز غزل بسعدی رسیده و دایم درین رشک بوده ، و در این معنی گفته . فزل

بیک کرشمه توانی که کار ما سازی  
 در آرزوی خیالت غلام خواب شدم  
 اگر حریف منی نکر بان و یکدل باش  
 چو ما بدیدن رویت زدور خورسندیم  
 بدست باد سر زلف را تو باز مده  
 مکن تفرج سرو سہی همان بهتر  
 بگل بگو که زرویم خجل نمیگرددی  
 پیام ده سوی بلبل که با وجود همام  
 همام را سخنی دلپذیر و سیرینست  
 ولی بیچاره بیچارگان پردازی .  
 خوشا کسیکه تواس هم شین و هم رازی .  
 مکن که خوش نمود ده دلی و طنازی .  
 بسیم با سر رقت چرا کند بازی .  
 که هست پیشه آن هرزه گرد غمازی .  
 که عشق باقد و بالای خویشان ناری .  
 که در میان ریاحین بحسن می نازی ؟  
 روا بود که بوا های عشق پردازی ؟  
 ولی چه سود که بیچاره بیست شیرازی .

۴۵۴ - رشیدالدین و طواط - اسم او محمد بن محمد است ، در عهد سلطان سنجر بوده ، کتاب حدایق السحر در دقایق الشعر و کتاب فرائد الافلاک از تصانیف اوست و این ابیات ازوست

دیده را با تو آشنائیهاست  
 وز تو در دیده رو شنائیهاست .  
 گر سر زلف تو گشتم شاید  
 روز روز گره گشائیهاست

(۱) که ما را دائمی باید کشیدن سحره اسلامبول

۴۵۵ - مهستی - رباعیات خوب دارد، و در حق پسر قصاب که مشهور

اوست گفته:

هر کارد که از کشته خود بر گیرد      و اندر لب و دندان چو شکر گیرد،  
گر بار دگر بر گلوی تشنه نهد      از ذوق لبش زندگی از سر گیرد.

و

قصاب چنانکه عادت اوست مرا      بکند و بکشت و گفت کین خوست مرا  
سر لا به کنان نهاد اندر پام      دم میدهم تا بکند پوست مرا.

۴۵۶ - عائشه مقریه - از جمله رباعیات شاعر است. و این رباعی ازوست:

رباعی

ما را دم سرد بکه نتوان داشت      در خانه دلگیر بکه نتوان داشت،  
آنها که سر زلف چو زنجیر بود      در خانه بزنجیر بکه نتوان داشت.  
و این رباعی نیز شعر دختری است:

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند      لاغر صفتان تند خورا نکشند.  
گر عاشق صادقی ز کشتن مگیرز      مردار بود هر آنکه او را نکشند.

و این مطلع نیز از مهروی است که زن مولانا حکیم بوده: مطلع

ادر یا ساقی العشاق اقداحاً وعجلاً

که شوری میکند شیرین شراب تلخ در دلها

۴۵۷ - بیجه منجمه - خواهر مولانا علاءالدین کرمانی است، و در

زمان سلطان حسین بایقرا بوده و معاصر میرعلیشیر و مولانا جامی بوده، و در  
جوارخانه مولانا جامی مسجد جامعی ساخته بوده، و توقع داشته که مولانا جامی  
در آن مسجد نماز بگذارد، ولیکن مولانا در مسجد او نماز نکرده. و این بیت در  
محراب مسجد نوشته:

نگزارم مسجد تو نماز      زانکه محراب . . نمازی بیست.

و بیجه چون این شنیده جهت مولانا جامی گفته

جامیا زین سان خری چندی که در گرد تواند

گر تو خر گردی تخلص سازی از جامی بهست.

و فضایل بیجه غایت و نهایت ندارد، و تقویم خوب استخراج میکرده، و شعر تیزنیکو میگفته. و این مطلع اروست: مطلع

گر نه هر دم ز سر کوی توام اشك برد

عاشقدها کنم آنجا که فلک رشك برد.

۴۵۸ - مولانا معینی - رحمه الله از شعرای ماوراءالنهر است، و استاد

شعرای زمان خود بوده، و این چندبیت که در مفتوح یکی از قصاید گفته اروست:

اگر موری سخن گوید و گر موئی روان دارد

من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد.

تنم چون سایه موی است و دل چون دیده موران

زهجر غایبه موئی که چون موران میان دارد.

اگر باموی و با موری شبابروزی شوم هم ره

نه مور از من خسر دارد نه موی از من شان دارد.

بچشم دور در گنجم ز بس زاری و بس سستی

اگر خواهد مرا موری بچشم اندر نهان دارد.

من آن مورم که از زاری مرا موئی ببوشاند

من آن مویم که از سستی کم از موری توان دارد.

۴۵۹ - سوزنی - نسفی بوده، و جهت تحصیل علم بیخارا آمده، و بر پسر

شاگرد سوزنگری عاشق شده، و جهت آن پسر مشاگردی رفته و در سوزنگری مهارتی

تمام یافته، و از این جهت سوزنی تخلص فرموده، و هزل بر طبعه او غالب بوده.

و این دو بیت در اعتدال هزل گفته:

بر آ بگینه خانه طاعت ز نیم سنگ.

تا کی رگزدش فلک آ بگینه رنگ

تهمت بهیم بر فلک آ بگینه رنگ.

بر آ بگینه سنگ زدن کار ما و ما

رنگیم و جز شکار فلک نیست کار ما دای چه کارزار کند رنگ بایلنگ.

وله

ز هر بدی که تو دای هر ار چندانم  
مرا نداید از آن گونه کس که من دانم.

باشکار بدم در بهان زبد بترم  
خدای داد و من آشکار و پنهانم.

بیک صغیره مرار همنای شیطان بود  
بصد کبیره کنون ره بای شیطانم.

وله

چو تیر غمزه بنواز و کرشمه اندازی  
نشانه اردل مسکین من کن ای عازی.

بخست باو بدل باری اندر آمده ام  
چو دل نماید تن درد هم بجان بازی.

چو هیچ زخم تو اندوست بی بوازش بدست  
مرا بغمزه برن تا ببوسه بنوازی

هرار عاشق داری و من هزار و یکم  
من بیائی تاران همه بپرداز.

و قصیده گفته موقوف و میگویند که از مختصرات او است در مدح  
حمید الدین مستوفی:

ربدگانی محاسن مستوفی دوات حمید الدین المستوفی.

۴۶۰ - شیخ نظامی - از گنجینه بوده، و فصایل او بی عادت و بی نهایت است،

و از جاه حکماء متشرعه است، و در همه عصرها شعر او مسلم بوده، و در بیکی و خوبی  
علم، و خصله او را همه کس تتبع کرده اند و کسی مثل او نگفته، و حقایق و دقایق که  
درین نوح گنج درج کرده مقدور شربست، و این جهت کرامت او کفایت است،

و غیر از خمه که مسماست به ' پیچ گنج ' شعر کمتر از او مرویست . و این شعرا از غزلیات اوست : غزل

جو بچو محنت من ران رخ گندم کوست  
که همه شب رخ چون کاهم ازو پر خون است .  
دانه گندم او سنبل تر دارد بار  
کمترین خوشه او سنبله گردون است .  
من نخوردم بر ازو صبرم از او گندم خورد  
کز بهشت رخ او چشم رهی بیرون است .  
از ترا زوی دو زلفش چو جوی مشک خرم  
گندمی خواهش افزون که سخن موزون است .  
من چو گندم شده ام از غم او دل بدو بیم  
وین عم او را بیکی جو که نظامی چون است .

۴۶۱ - سلمان ساوحی - شاعری فصیح و سخن پرداز بی بدع بوده ،  
سلاست عبارت و دقت اشارت بی نظیر افتاده ، در جواب استادان قصاید خوب دارد ،  
و معانی خاصه سلمان بیحد و بی پایان است ، ولیکن با وجود این بعضی معانی که مال  
اسماعیل را در شعر خود درج کرده ، و چون در صورتی بهتر است محل طعن و اعتراض  
نیست چنانکه گفته اند :

معنی بیک بود شاهد پا کیره بدن  
که بهر چند درو جامه دگر گون پوشند .

هنرست آنکه کهن خرقة پشمین ز برش  
بدر آید و در او اطلس و اکون پوشند

و سلمان دو کتاب مثنوی دارد . یکی جمشید و خورشید ، و در آن چند تکلف کرده  
که از چاشنی بیرون برده ، و یکی دیگر فراق نامه ، و این کتابی بدع و نظم غریب

است، و در غایت لطافت و نهایت طراوت و ظرافت است، و غرلیات او نیز در حد کمال است. و از جمله قطعه‌های او اینست: قطعه

کنار حرص دلا پر تو کی توانی کرد  
تو از طمع که سه حرف میان نهی افتد.

عرز من در درویشی و قناعت رن  
که خواری از طمع و عرت ارقه بت زاد.

اگر لغرد پای توانگری سهل است  
سلامت سر درویشی و قناعت باد.

۴۶۲ - محمد عصار - تبریزی است، و صاحب «مهر و مشتری» است، که هر کس از مهر بجان او را مشتری است، زیرا که آن کتابی است که تا مهر و مشتری بر فلک میگردید و استعداد و قابلیت را ظاهر میگردانند از هیچ مستعدی قابل کمالات و فضایل کتابی آن خوبی و لطافت ظاهر شده، و غالباً اتیان بمثل آن کتاب مقدور اولو لایف نیست، و این چند بیت از اوست در تعریف بینی: مشوی

کشیده بر گل و سرین زبیدی	خطی در عین اطب و باز نیدی.
بد قدرت ستونی بسته سیمین	بر ایوان دو طق عنبر آگین.
میان جرع و لعل آن گل ابدام	منت شوشه ار نقره خام
گل زبوق وایکن ناشکفه	فراز یاسمین و لاله خفته.

از جمله سخنان اوست این قطعه که در اثنای مثنوی گفته: قطعه

مجو عصار مهر از طاع مردم	که گل هرگز ز شورستان نخیزد.
وفا از صورت بی معنی خلق	چو از صورت ملایک میگریزد.
بغیرال فلک بر فرق اینها	قضا جز کرد غداری نبیزد.
بمهر آرا که یکی بیش خواهی	بر غمت هر زمان بدتر ستیزد.
چواشک آرا که سازی جای در چشم	اگر دستش دهد خونت بریزد.

۴۶۳ - حافظ شیرازی - اکثر اشعار او لطیف و مطبوع حواص و عوام



است، و قریب سرحد اعجاز است، عرایات او نسبت بعرایات دیگران در سلاست و روانی و فصاحت حکم قصاید ظهیر دارد. سمة بقصاید دیگران، و سلیقه شعر او مثل سلیقه شعر نزاری قهستانی است، اما در شعر نزاری غث و سمین بسیار است و در شعر حافظ کم است، زیرا که شعر حافظ یکدست و هموار است و شعر نزاری ب هموار، و چون در شعر حافظ اثر تکلف بدست او را « لسان الغیب » گفته اند، و چون معانی اشعار او اکثر موافق قرآن است آنرا « قرآن فارسی » نیز میگویند و در شهرت چون مثل گلستان و بوستان است احتیاج بذکر نیست، و چون این بیت بغایت خوبی است و کمتر کسی یاد دارد ذکر او کرده شده: بیت

نام من بگذشت روری در لب جامان سهو

اهل دل را بوی جان می آید اربابم هنوز.

۴۶۴ - شیخ کمال خجندی. لطافت و دقت سخن او برتر است که بیشتر از آن متصور نیست، اما مخالفه در شعر او را ارحد سلاست بیرون برده و از چاشنی عشق و محبت خالی کرده، در ایراد امثال و اختیارات بحرهای سبک نایافتهای تنگ تنوع حسن دهلوی میکند، اما آن قدر معانی لطیف که در اشعار او است در اشعار کسی دیگر نیست، و اما آنکه او را « دزد حسن » میگویند بنا بر همین تنوع او است و در این معنی گفته:

کس بر سر هیچ رخنه نگرفت مرا معلوم همی شود که درد حسنم.

و بعضی عرفا که صحبت شیخ کمال و خواجه حافظ رسیده اند گفته اند که « صحبت شیخ بهتر از شعر او است و شعر حافظ بهتر از صحبت او ». و از جمله اشعار او این است: غزل

اینچنین صورت مطوع ز حان توان ساخت

و در توان ساخت چو قد تو روان توان ساخت

بیت توان ساختن و ساختن ارسنگ دلش

سخت تر از دل میرحم بتان توان ساخت.

آن دو ابروی مقووس دو کمانند بلند  
 که بصد قرن ازین طرفه کمان نتوان ساخت.  
 نیست پیدا دهن او سخنی ساخته‌اند  
 سخن ساخته شیرین تر از آن نتوان ساخت.  
 در سخن لطف الهی بتو بار است کمال  
 ورنه صد سال فکر این سخنان نتوان ساخت.

۴۶۵ - خسرو دهلوی - در شعر کسی نظیر او نیست، و بحقیقت خسرو شعر است، و این خسروی او را از نظر کیمیا اثر شیخ نظام الدین اولیاست، و چون بصحبت شیخ رسیده شبخ آب دهن مبارك خود در دهن او ریخته و گفته «بگو»، بعد از آن خسرو در شعر کمال خسروی یافته، و میگویند که خسرو این مصرع گفته بوده و بر مصرعی دیگر قادر نوده، چون شیخ دست بر پشت او زده مصرع دیگر گفته و آن هر دو مصرع اینست:

ملکت عشق ملک شد از کرم الهیم

پشت من و پلاس غم اینت قبای شاهیم!

و بعد از این ابواب انواع شعر بروکشاده گشته و ازینست که در همه انواع اشعار قدرت بسیار دارد، و در هر نوع شعر مثل قطعه و غزل و قصیده و مثنوی بی نظیر است و جمیع اشعار او دلپذیر، و جمیع اشعار او مقبول همه طوایف است، و چون بحرهای خوش و ردیفهای دلکش که ملایم غزل است اختیار کرده حالتی در غزل او هست که در غزل کسی دیگر نیست، و در اول نظر تمتع آن آسان می نماید و در آخر ممتنع، از این جهت شعرا و را سهل تمتع میگویند، و این مطاع ازوست: مطلع

نشان ناخن پای سگت در چشم خون پالا

هلال عید را مابد که گردد در شفق پیدا.

و خسرو و حسن معاصر بوده‌اند، و بایکدیگر صحبت داشته‌اند، و هر بایک خود را بهتر از آن دیگر خیال میکرده، و ازینست که حسن گفته:

خسرو از راه کرم نپذیرد آنچه من بنده حسن میگویم .  
سخنم چون سخن خسرو بیست سخن اینست که من میگویم .

۴۶۶ - حسن دهلوی - شعر او چون در مقابل شعر خسرو است احتیاج  
بوصف ندارد، و میگویند که خسروء شق حسن بوده . و ارجله اشعار حسن اینست :

دیده را گر با تو کار افتاد دل عمناک چیست

مرغ عاشق میشود پیراهن گل چك چیست؟  
وله

سرشك لعل مرا بین مگر عقیق ترست این  
عقیق بدست یگارا نشانه جگر است این .  
وله

جگرم بی تو کباب است تو هم میدانی  
دل دیوانه خراب است تو هم میدانی .  
از حسن این چه سؤال است که محبوب تو کیست  
این سخن را چه جواب است تو هم میدانی .  
وله

دی تازہ رخی دیدم چون گل بهار اندر  
لبها بمی آلوده برگس بنخمار اندر .  
وله

بوش لبی در رسید هوش سرد از حسن  
شکر خداوند را اذهب عنا الحرن .

۴۶۷ - میرعلیشیر - پایه قدر او بلند است، و شاعری دون قدر عالی اوست  
چنانکه مولانا جامی گفته و گوهر ثنای او چنین سفته که اگر این طبقه را  
شمارند سزاوار آست که نام او سر دفتر باشد، پس اول ایشانست مرتبت و آخر صورت  
و نوائی تخلص اوست . و این معما باسم «نوائی» جامی گفته :

کنه نامش در تخلصها بیابد هیچکس بر لب یابندگان از وی نوائی دانوس

و کمال قدرت بر شعر فارسی و ترکی داشته، و لیکن میل خاطر عاطرش ترکی گفتن بیشتر افتاده، و خسته ترکی او مشهور است، و قریب سی هزار بیت خواست، و کسی شعر ترکی بهتر از او نگفته، و گوهر طم و شر بهتر از او سفته، و از جمله اشعار فارسی او اینست که در جواب قصیده «دریای اترار» میر خسرو دهلوی گفته مطلع

آتشین اعلی که ناح خسروا را زیور است

احگری بهر خیال خام پختن در سر است.

و این رباعی در تهنیت قدوم مولانا جامی از مکه مبارکه گفته: رباعی

انصاف بدهای فلک مینا فام      تازن دو کدام خوتر کرد خرام.

خورشید جهان تاب تو از جانب صبح      یاماه جهان گرد من از جانب شام.

و این رباعی دیگر در جواب رقعۀ نوشته: رباعی

این نامه به نامه، دافع درد من است      آرام درون رنج برورد من است.

تسکین دل گرم و دم سرد من است      یعنی خبر ارماه جهان گرد من است.

وله

گر در دیرم نگفت و گویت باشم      ور در حریم نجست و جویت باشم.

در وقت حضود رو برویت باشم      در غیبت روی دل بسویت باشم.

و تاریخ وفات و تاریخ ولادت او را این قصیده که مولانا صاحب که مصاحب او بوده گفته معلوم میشود:

ای فلک بیداد و بی رحمی بدینسان کرده

وی احل ملک چهارا باز ویران کرده.

و چون این قصیده گذشته در ذکر مولانا صاحب احتیاج باعاده ندارد.

## روضة دوم

که خاتمه کناست در ذکر خاتمه کتاب کبیر یعنی سلطان عالم کبیر و صغیر سلطان صاحبقران ، و اسکندر دورن سلطان سلیم شاه سقی الله ثراه و جعل الجنة منواد ، و در ذکر شعرائیکه در زبان او بودند و حالیکه سنه ثمان و عشرين و تسعمائه است هستند .

۴۶۸ . بر ارباب فهم و فراست و اصحاب عقل و کیاست پوشیده و پنهان نیست که سلطان سلیم شاه پادشاهی بود که چشم فلک دوار در عالم ناپایدار مثل او سلطانی پر شکوه و عظمت و با قدرت و مکنات و وسعت مملکت ندیده بود ، و گوش هوش کسی صفت و عدالت و حکم و حکمت او شنیده ، چه او سلطانی بود که بر آئی منیر مستغنی از وزیر و مشیر بود ، و در مدتی بسیر دو ملک عظیم یعنی عرب و عجم را فتح نمود ، و سلطان يك ملك چون شب پره از آفتاب شعاع شمشیر او گریخت ، و دست و پا بطامة هریمت آویخت ، و سلطانی دیگر بعد از مقابله و مقاتله بسیار در آتش قهر او سوخت ، و هنوز ضرب تیغ و تیر و سنان او باو نارسیده از هیبت شعله آتش مثال آنها ترسید و جان بجایان رسانید ، و تفصیل فتوحات او در تاریخ او مسطورست ، و در میان عالمیان مشهور ، و اما فضل و کمال و جمال و جلال او نیز در حد کمال بود ، و جلال او در دیوان پیش وزرا و امرا و ارباب دیوان بود ، و جر بگردنکشان و طالمان اثر جلال نمی نمود ، و نور جمال او پیش یاران و صاحبان و بدیمان در خلوت جلوه میفرمود ، و هرگز در مدت سلطنت کسی از اهل صحبت خود را نکلّمه درشتی بر جایید .

القصة بطولها - آنکه پادشاهی طریف و لطیف بود ، و مثل او پادشاهی جامع جمیع صفات حمیده و سمات پسندیده چشم کسی ندیده و گوش کسی شنیده ، و با وجود کثرت اسباب عظمت و حشمت هرگز عظمت و تکرر دوست میداشت ، و چون

درویشان درویشانه بر روی گلیمی می نشست، و بر روی تخت و رخت نمی نشست،  
و در صحبت بشاش و خندان بود، و بسیار لطیفه می گفت و میشنود.  
از جمله لطایف او آنکه روزی پسر دلبری را که در خانه خواجه مهدی  
گما می بود کسی تعریف و توصیف بحسن صورت و زیبائی سیرت میکرد و میگفت  
که «آن پسر که در خانه مهدی گما می است چون ماه چهارده است»، سلطان صاحب  
قران چون وصف او شنید بخندید و گفت که «بقول توقم در خانه نور است».  
و مثل این لطیفه از او بسیار است چه کم وقتی بودی که بسیار ازین بگفتی، و اما  
فضایل علمی او آنکه در علم ریاضی که مثل سلطنت میراثی اوست ماهر بود، و در  
سایر علوم ماهر کس که در آن علم بود صحبت میداشت و با او سخن در آن علم  
میگفت، آنکس او را از خود بهتر و خوتر تصور میکرد، و طبیعت نظم شعر او نیز  
در غایت قوت و سلاست و متانت بود، و در ایام او کسی شعر فارسی بهتر از او نمیگفت،  
چه نازکی خیال که ل در معانی و فصاحت و بلاغت اله ط خواجه حافظ و سوز درد  
خواجه خسرو و حسن در شعر او بوجه احسن مجتمع بود، چنانکه معلوم میشود  
و از جمله اشعار فارسی او اینست: عرل بطرر خواجه حائظ:

تا خرقه و سجاده ام ارزد در می چند

خواهم طرف میکده رفتن قدمی چند.

در کس قدحی چند و فلک را عدم انگار

در خاطرت از دور سینی المی چند (۱).

در گشش دوران همه در دور قدح ک

چون برگس آزاده چو بانی در می چند.

همدم بجز از ساده سازید حریفان

از عمر گرانمایه چو باقیست دمی چند.

حال دل عاشق سلیمی تو چه پرسی

در میکده عاشق و جنون متهمی چند.

غزل طرز خسرو

آنکس که احسن داد ترا و وفا نداد  
اندوه و درد داد مرا و دوا نداد.  
بد روز گر شدم چه شکایت کنم زیخت  
روز خوشی مرا چکنم چون خدا نداد.  
شها ز هجر مردم و باد سحر گهی  
بکره ندیده مژده آن خاک پا نداد.  
تا قصد صد هزار دل مبتلا نکرد  
یک دل ربا شکست زلف دوتا نداد.  
آنکس که داد این همه خوبی بگلرخان  
بوی وفا و مهر ندانم چرا نداد.  
جان و دلش بوصل دلا رام کی رسد  
شخصی که بوسه بدم تیغ بلا نداد.  
بر هر دای که غیرت عشق سلیم تافت  
پیغام سوی دوست باد صبا نداد.  
وله عرل

ای دو عالم فدای یک نگهت	عقل حیران ز برگس سیهت .
مهر بارد ز رلف شریکست	ماه تابد بگوشه کلهت .
اهل دلرا جراین مرادی بیست	که سپارند جان بخاک رخت
بهر سوز دل سلیمی زار	گل گل افروخته رخ چومیت .

وله عرل

از یار همین درد دلی بیش ندارم	من بهره از زندگی خویش ندارم .
بیکوست در ایام حوایی دل حرم	اما چکنم چون من درویش ندارم .
که گریه و گه راری و گه ناله و فریاد	من چیست کران کافر بدکیش ندارم .

يك احوطه باشد که بگرد دل من خون      بر جان بهسی نیست که صد نیش ندارم .  
شادم سرخ و قامت معشوق سلیمی      پروای بهشت و سر طویش ندارم .  
وله غزل

ریشم رفتی و من بهر آن رفتار می میرم  
قدم را رنجه فرما آه وره رار می میرم !  
توئی سلطان حسن و بیست بر بندها رحمی  
طیب دردمندانی و من بیمار می میرم .  
که ارتاب خم زلفت بخود چون موی میپیچم  
گاهی از حسرت آن لعل شکر بار می میرم .  
لت ادر سحر و افسون چند رجدای طیب حان  
حدیثی گو که من از بهر آن گفتار می میرم .  
سلیمی هر که آن مه میرود جانم نمی ماند  
ندارم بهره از زندگی ناچار می میرم .  
وله غزل طرر کمال

میخانه بی ز می چو بدحسان مکان لعل  
هر حم در او زباده چون لعل کان لعل .  
بارار عیش بی که چو صراف می فروش  
در وی گشاده از می رنگین دکان لعل  
از هجر لعل گوش تو از اشک قطره  
آویخته ز هر مره چشم ساس لعل  
در کوهسار هجر ز شوق لب تو هست  
کارم بخون دل طامیدن نشان لعل



عکس می لب تو بمیخانه او قتاد  
 شد هر طرف زبس می رنگین جهان اعل .  
 دیدان زدی و رشته جام گسیختی  
 شد در میانه دولت ریسمان اعل .  
 واه

تا ز استنبول لشکر سوی ایران تاختم  
 تاج صوفی عرقه خون ملامت ساختم .  
 شد علام همت از جان و دل والی مصر  
 تا لوای یوسفی در ملک مصر افراختم .  
 کرد از ملک عراق آن پرده آهنگ حجاز  
 چمک نصرت را چو درنزم طفر بنواختم .  
 ماوراءالنهر ارتیغم شده عرقاب خون  
 چشم دشمن را رکیح اصفهان پرداختم .  
 ک آمو از سر هر مو روان شد خصم را  
 شد عرق ریز ارتب عم چون بطر انداختم .  
 شاه هند از لشکر فرزانه ام شد بیل مات  
 در ساط ملک چون شطریج دوات ناختم  
 ای سلیمی شد بنام سکه ملک جهان  
 تا چو زر در بونه مهر و وفا نگداختم .  
 وله

سر هست دگر مرود آن سرو بره کج  
 دامن میاف بر رده نهاده کاه کج .  
 از آتش می روی بر افروخته چون گد  
 در خریف کاه کرده رز زاب سده کج .

توبه از می گر کنم شبهه از تشویش خمار  
 بامدادان طلعت ساقی پشیمانم کند.  
 کشتگان غمره شوخت عریق رحمتند  
 چشم آن دارم که بخت از خیل ایشانم کند.  
 حاصل ارشوق تو دارم گریه شام و سحر  
 باشد از آلودگی ها پاک دامانم کند.  
 چون ادائی تیغ دلدوز تو دارم آرزو  
 تا خلاص از محنت شههای هجرانم کند.  
 وله

با عمت شب همه شب صحبت جانی دارم  
 با خیال دهنت عیش بهای دارم.  
 وله

غلطان چو قرعاهام شب درد از خیال او  
 تا کی بینم آن رخ فرخنده فال او.  
 وله

با شام عم قرینم و دورم ز ماه خویش  
 درمانده ام بطالع و بخت سیاه خویش.  
 گفتم که دل بر آورم از چاه غم بشد  
 هر چند ساختم رس ار دود آه خویش  
 راهم نما بچشمه حیوان که همچو خضر

گم کرده ام تفکر دهان تو راه خویش<sup>۱</sup>

۴۷۰ - شیخ عبدالله شبستری (۱) - از فرزندان شیخ محمود شبستری صاحب

گلشن راز، «وفی الواقع معنی «الولد سر» آیه» در او طاهر است، زیرا که ابوار فضایل  
 و کمالات جد او در او درالطف صورتی باهر است، چه او حواییست فاصل و کامل

و در هر علمی خصوصاً فنون علوم ریاضی ریاضتی تمام کشیده، بمرتبه که در آن عام  
 علم گردیده، و در سنه ست و عשרین<sup>۹۲۶</sup> و تسعمائه از جانب سمرقند بدیار روم  
 آمد و سلطان سلیم خان که پادشاه آن ارض و روم بود بسی تعظیم او نمود، و هر  
 روز سی اقچه عثمانی علوفه او تعیین فرمود، و هر دو ماه یا سه مبلغ پنج هزار  
 اقچه عثمانی باو انعام مینمود، و شیخ مذکور هرگاه که پیش او میرفت آن شاه  
 عالمپناه جهت تعظیم اوقیام مینمود، و رساله مشنوی شیخ که مسماست بشمع و پروانه  
 بنام او بی نظیرست و معانی آن دلپذیر، و رساله نیز در قواعد معما بنام سلطان تالیف  
 نمود که امثله قواعد معما همه بنام سلطان سلیم یا سلیمی یا سلیم شاه یا سلطان سلیم  
 خان، و این معما باسم سلیم از آن رساله است: معما

قومی که برای طلبت افتادند      نقد دل و دین ز شوق وصلت دادند.

خود شوق تو در اهل درم یکدرمی      نگذاشت ولی بی درمان آرادند.

پوشیده نماید که در لفظ «خود شوق تو» حرف درم و از «خا» و «تین»  
 و «قاف» و «تا» که رقم ایشان بحسب هندسه مراد است که باین صورت باشد: ۶۰۰،  
 ۳۰۰، ۱۰۰، ۴۰۰، از هر کدام یکدرم برود و بی درمان آراد شود مقصود  
 بحصول پیوندد (۱)

و شیخ فنون شعر را بیکو میفرمود، از جمله این يك بیت که بر سیل دایره نوشته  
 دوارده عبارتست که بر محیط دایره مسطور است که از هر کدام که بنیاد کنند دو بیت  
 مستراد حاصل میشود که مجموع چهل و هشت بیت مستراد باشد.

هستم چو سگ کویت      بنما قد و رخساره

هر دو لب چون شکر      ز لیس سمن بوی

سد درد مرا چاره      ای دامن سمنین بر

ار بکفت گیسویت      رفت این دل صد پاره

(۱) توضیح بعد از آنکه از ارقام مذکور در کدام يك صر حرف شود ارقام ۶۰، ۳۰، ۱۰،  
 ۴۰ باقی می ماند که بحسب حمل س، ر، ی، م خواهد بود.

شد جان دلا پرور      در آرزوی رویت  
مردم من بیچاره      يك ره سوی من بنگر.

از دوازده کلمه که محیط دایره است چهل و هشت بیت مستزاد حاصل میشود.  
و همچنین این معما و اظهار مضمون نیز از اوست : معما باسم « میر دوست » .

مرادل یافت با آن دوست پیوند      پیاپی سوی دل تاثیر افکند .  
جانا دل و جان دو طره ات برد ز تن      پیش دهنّت گشت عدم هستی من .  
عشقت ز سر جور و ستم سوخت تنم      بر من نظر لطف مه من بفکن .

وله رباعی

ای دوست فلک بر من بیچاره بسی      کردست ستم که نیست آگاه کسی .  
کردست ترا همدم هر خار و خسی      آتش زده در جان و دلم هر نفسی .  
و این عرل از اوست : غزل

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن  
به بی او میتوان بودن به با او میتوان رفتن .  
گذشت او تند و من برخاک ره جان میکنم بی او  
به صبر اینچنین بودن به تاب آن چنان رفتن .  
بدیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد  
دریغا کام دل با دیده خواهم از جهان رفتن .  
مکن سبب نقد خوس خرام یار طوبی را  
کجا طوبی تواند همچو آن سرو روان رفتن .  
مگو عرم سفر دارد بیاری از سر کوش  
که نتواند رگش بلبل بی جان و مان رفتن .

و این دو تاریخ در يك مصراع در وفات سلطان مرحوم طاب الله ثراه و جعل الجنة  
مشواه از او است :

سلیمی آن شهنشاهی که دایم  
 ز عزّش داشت اهل شرک دات  
 باندك علتی رخت ارجهان بست  
 قضای آسمان بود آن به علت .  
 قصوری شد ممالك را ز فوتش  
 که دولت فوت شد از اهل ملت  
 شود هر يك از آن تاریخ فوتش  
 «قصور ممالك» یا «فوت دولت» .

۹۴۶

۹۴۶

این چند بیت از قصیده که در مدح سلطان سلیم گفته نوشته شد : قصیده  
 بدین صفت که حریمش محل حاجانست  
 عرض دگر نکشد هیچ منت از جوهر .  
 اگر بقر کند جاب سپهر نگاه  
 وگر بعین عبادت کند بخاک خرا  
 ربیم قهر و ز امید رحمتش بیشت  
 سپهر ربی شود در رهان و خاک در

و این چند بیت از اول قصیده بهاری و است قصیده

بوصف باغ که چون روی گلرزان در است  
 اگرچه غنچه دم نسته ست گل گوشت  
 چنان باغ عریض است مقدمه دران  
 که چون رسید روان سپرد از زمین برخاست  
 در آب صاف فتاده است عکس کمال گوئی  
 که عکس کن کن رخسار در تصویر است  
 بی شمار و دود شه ربیع ببع  
 شکوفه گشت دره ریز و دره در است

۴۷۹. مولانا شمس الدین بر دعی - حمدی تخلص اوست و در میان مردم مشهور است، بهلازاده و بر دعی زاده از فرربدان مولانا محمد بر دعی است که حاشیه او بر شرح ایساغوجی مشهور است، و مولانا زاده یز شخصی ذوقنون بود، و جامع جمیع فضایل محمود مشهوره، و برا کثر کتب مشهوره مثل تفسیر قاضی و شرح هدایه حکمت، میرک جنکی و آداب بحث مسعودی حاشیه نوشته، و در سنه سبع و عشر و تسعمائه از دیار خراسان بروم آمد، و سلطان صاحب قران سلطان سلیم خان تعظیم او نمود، و او را استاد غلامان خاصه مقرب خود فرمود، و مولانا زاده شعر نیز نیکو میگفت، و تتبع قصیده مولانا شرف نمود باسم سلطان سلیم و بسی بیگو تتبع فرمود، و سلطان صاحبقران سصد اشرفی جایزه یار داد با یک پوستین سمور و هشتاد اقیچه عثمانی علوفه هر روزه، و این ابیات خوب از آن قصیده است:

تجنیس نام

ای تاج و تخت و ملک بذات تو بایدار      سرهای دشمنان تو دادا بپای دار.

ترصیح مع تجنیس ناقص

می نزد از سلام تو گلهای مکرمت      میربرد از کلام تو مله‌های خوشگوار.

تجنیس زائد

ار مویه همچو موی ندم از عم حسرت      ار ناله همچو ناله شدم از فراق یار.

تجنیس ناقص

چون جام لاله جامه صد پاره کرده‌ام      از ذوق تا منامه مرا کرده نامدار.

تجنیس مرکب

دارم درون سینه دای پر شرار و آه      بس ورقه رقبت، ازین رمره شرار.

تجنیس مکرر

نمود عجب ر دود دل و آه آتش      تا فیه فلك رسام مگر شرار

تجنیس مکرر مرکب

ما ننده نوئیم و چو ماننده تو بدست نازم کنی و پیش تو نازم سری بدار

تجنیس مکرر

مردیم در فراق تو وصلت بداد دست ماندیم می مجال تو در لاله زار زار .

تجنیس مضرب

افتاده در دلم ز سرود خوشت سرود و اندر سر از خیال دوا ی ایت دوار

تجنیس خص

تاسته ام بزلف تو دلخسته توام هرگز بجسته ام ز تو پسته دهن نگار

رد عکس

مردم همه شکار کنند آهوان دشت آهوی چشم تو همه مردم کند شکار .

تضاد

بی نور روی و طلمت زلف توام شد دست شادی غم و دوا الم و گل سان حر

التهات

عیر از عم تو بدست کسی دست گیر ما ای عم تو باش بار که هستی همیشه یار

استعاره

دست دلم بدامن زلفت نمی رسد راز و فتنه است دای عم اسنوار

رد العجز الی العذر

بار تنست جان که در او درد بار بدست یارب بگشاید بار تن نده راز در .

وعی دیگر

تاوست زور من چو شب اندر فراق او زان صبر که به منم زور در حوا

وعی دیگر

شد اشکمار چشم من از دیدن رحمت زان سان که آفتاب بود چشمه شاد

وعی دیگر

خواهی که آن نگار بگیری کنار خوش در خون دل رحمت آن بدیدر نگار

## نوعی دیگر

جن چند عاریت کنم از خاک کوی دوست      یارب خلاصیم ده از آن جان مستعار.

## نوعی دیگر

داری درون سینه دلی آهین ولی      چشم عنایت از من دلخسته برمدار.

## ایهام

زینسان فرامشم مکن ایماه خرکهی      آخر کهی سوی من حسته کن گذار.

## مکرر

گیسوی دسته دسته تو برده عقل و هوش      زان دسته دسته دسته سنبل عبیر دار.

## سؤال و جواب

گفتم بغالیه تو بهی یاعبیر و مشک      گفتا که خاک در که سلطان شهریار.  
شاه بلند مرتبه سلطان سلیم شاه      کش در رسم سمند بود چرخ خاکسار.

## تنسیق المعانی

بحر کرم، محیط سخا، ابر مکرمت      دریای جود، کان عطا، کوه اقتدار.

## تضییع

ذرات کون هست بذات تو مقتخر      «ای کائنات را بوجود تو افتخار.  
درگاه دارگاه تو شد قلمه گاه خاق      «ای شش از آفرینش و کم ز آفریندگار»

## تجمل المعارف

یارب که ذات با برکات جناب است      اسایه، خاست و با اطف کردگار.  
بوئی ز باغ لطف تو گر نگردد دهر      کارا، ولاله زارش و دست و آو هسار.

## ساده الاعداد

ای تحت و بخت و دوات و راج و دگن و مالت      ای که بخاک پای تو افتاده بنده وار.  
باغ عدالت تو که سرسبز و تازه باد      شهرها را تافت و است از دهار بار.



حشو متوسط

از ابرجود لطف تو ای بحر مکرمت

دارد همیشه بر سر ما در شآهوار .

حشو قبیح

گردد ملک بگرد سرت هر صباح و شام

زان رو فتاده در سر چرخ اینچنین دوار

حشو ملیح

عیر از تو کیست آنکه بود دستگیر .

تدعو و استعینک باللیل و النهار

یا کید المدح ما شیه الدم

توان بذات ناک تو گفتن جز اینکه تو

داری همیشه ارسته و طله و جور عار

تضاد

شد مار مور در دم رزم و ببرد تو

در دور نزه و مجلس تو گشته آورد خار

اشتقاق

از یمن اطف وجود تو داره سی بمی

ور سر التفات تو داره سی سر

خواهد محب دشمن تو خویش را وای

دشمنیت ای درو محب تو بید .

وه وه چه عدل و چه امنیت است ای

یار و باد فتنه در ران گاه

لفی و نشر

عیدی ولست ووت عطا ده وه

برمت قربس فتح و مهر مهر

ضرب المثل

در می دگر گرفت حسات در خدای

یا شایه همیشه روقی دع نر نه شده .

محدوف النقاط

کرده مدام دوره اسلام را مدار  
داده دوام درکه او ملک را مدار  
رقطاء

تخت مدام پشت احم زینت ملوک  
بخت دوام جشن عدو تیره کرد و تار.  
لغز فی القلم

آن چیست کان بشکل طویلست و مستدیر  
بوشد قبای لعل و بنوشد همیشه قار  
ربرد بوقت سیر و بایش مدام مور  
دارد همیشه در شکم خود سه چار مار  
اصل و نژادش از چه بود از عرب وای  
باشد همیشه نسل وی از هند و زنگبار.  
گنگ است و گرچه هیچ نکویدسخن ولی

دارم من این غزل و زبانش بیادگار  
دوقایتین

برد از دلم منفشه همچون شبت قرار  
افتاد در دلم و هوای است حمار.  
جمع

زلف تو و دل من و هر جا دلی که هست  
صبر و قرار و چاره ندارد از آن عذار.  
تفریق

شمشاد را سرو تو هست چه سان کنم  
شمشاد را کجاست چنین زلف مشکبار.  
لف و نشر مراتب  
گیسو و خاک و زلف و رخ همچو ماه دوست  
مشکست و عنبرست و منفشه است و لالهزار.

جمع با نشر

هر يك ز چشم و ابروی یار آفت دل است  
آن يك خدنگ دارد و این يك کمان نثار.

جمع مالف

باشد دلم چو کیسوی جانان سیه ولی  
آن کشته پاره پاره و این کشته تار تار.

تشبیه مطلق

رویت چو آفتاب جهانتاب نور پاش  
زلفت چو ظلمت شب دیجور کشته تار.

تشبیه تفضیل

بی نی کجا است چشم چنین آفتاب را  
شب را کجا است خاصیت نافه تار

تشبیه اضاف

برگس چو چشم تست دلم خسته بهر چیدست  
چون ماه روی تست چرا درکشی ر یار.

تشبیه مشروط

بودی چنار و سرو چو بالای دلکشت  
گر داشتی خرام حوشی سرو با چنار.

تشبیه تسویه

ویران شده چو خانه دل چشم خانه ام  
آن از جفای بی حد، وین ز اشک یدشمار.

سرو بلند و ستمل مشکین و اعل تو

از جان ربود صبر و ر دل برد احسان

عکس

در راه دوستان تو و دشمنان تو

خارش بود سان کل و گل سان حار

...

آب حیوة و نافع چین داری ای پری  
در لعل جان مرا و خم زلف تابدار.

یار عم و مصاحب درد و الم شدم  
زان رو که جور یار شد هیچ برکنار.  
موازی

هستم زجان غلام سگ کوت ای حبیب  
بستم بخاک سم سمند تو ای سوار.

دارم امید آنکه بسویم کنی گذر  
دایم دو دیده بر در و هستم در انتظار.  
بازار خویش وه که چه بازار داشتم  
بازار من شکست یکی سروگاعذار.  
قلب

مار دو زلف جعد خه اندر حم تواء  
پیچید چون طناب و بدل صاحب رام مار.  
راست و سع جای همه کس ز خوشدای  
من با هزار داغ گرفتار آنج عار.  
مایل دبار مرد درم را بد لئام  
راید کلام اس و سنا هالك دیار

در دور روی او رخ زردم و درد او  
دُر دارد وری و دردی درد زار.

شوحی و عمزه تو سی بسته پای عقل  
جانی و خسته بسته تو جان من ابار (؟)

مسکین تنم که کشته غم و گشته بخت بین  
 محبت شکسته پشت و غمش کشته بی‌شمار.  
 شادی و غم چو می‌گذرد پس ز بهر چیست  
 شکر و شکایت از روش چرخ بی‌مدار؟  
 شد مدتی که می‌کند از بهر مقدمت  
 ابرو و چشم من در و گوهر بر او شار.  
 زانفاس عطر سای تو شد بادمشک بیز  
 و ز قامت روان تو کشته است بی‌قرار.  
 گر حاسدم بشمر زند طعنه ناک بیست  
 سگ را ز نور ماه بود بانگ بی‌شمار.  
 از بار جود و لطف تو پشتم خمیده شد  
 خواهم خمیده تر شود این بار زیر بار.  
 تا گردش سپهر و قرار زمین بود  
 تا هست نور ثابت و سیار برقرار.  
 بادا گذشته قُبَّة خُرگاهت از فلک  
 بادا کشیده چتر تو بر نیلگون حصار.

۴۷۲ - شیخ مرشد الدین عمری - جوانی است مرشد، اهل فضل و کمال،  
 و جامع فضیلت قال و حال، و در بهایت حسن جدال، و انشای دلیپذیر و بی نظیر  
 دارد، و مصاحب پر حضور بر سرور است. و این مطلع ازوست مطلع  
 آنچه بگذشت مرا در شب هجران بر سر  
 سرگذشتیست که کس را نگذشت آن بر سر.

۴۷۳ - مولانا خزانگی - سر مولانا یحیی سمرقندی است، و ار فرزند  
 قاضی نغان است، و درسنه ثمان و عشرین و تسعمائه با پدر بر عزیز خود از راه

دشت قبیچاق بروم آمد، و از آن ارض و بوم بجانب مکه مبارکه رفت . و از جمله اشعار او اینست : شعر

کجا برفرق مجنون مرغ را جای وطن بودی  
اگر آه دل او گرم همچون آه من بودی .  
وله

از آن مجنونی و ژولیده هویی شد هوس مارا  
که باشد درجهان لیلی وشی فریاد رس مارا .  
و از مولانا خزانی این غزل سلطان بابر که ذکر او گذشت شنیدم ، و چون غزلی خوب بود مسطور شد : غزل

در دور ما زکهنه سواران یکی می است  
و اینکو دم از قبول نفس میزند نی است .  
دانی کمان ابروی خوبان سیه چراست  
کز گوشه اش دود دل خلق در پی است .  
سنگ محك می است ، می آرید در نظر  
پیدا کننده کس و ناکس همین می است .  
این سلطنت که ما زگدائیش یافتیم  
دارا داشت هرگز و کاووس را کی است .  
بابر رسید ناله زارت بگوس یار  
لیلی و قوف یافت که مجنون درین حی است .

۴۷۴ - سلطان عبدالله - پادشاه ملك بخارا است ، و شعر ترکی و فارسی خوب میگوید ، و جامع فضایل علمی و عملی است ، و تتبع غزل بابر میرزا نیکو فرموده : مطلع

ای دل مگو که بی نفسی هم نفس کیست  
باری که دلنواز بود يك نفس بی است .

وله

آن سرو قد بجامه گلگون قیامت است

آتش بجان من زده است این چه قامت است!

و این مطلع نیز جهة پیری بلبان نواز گفته: مطلع

لبان شکرین تا بآبان آوردی      بآبان تو که جام بلبان آوردی.

۴۷۵. خواجه هاشم - شیخ الاسلام بنحاراست، و این مطلع ازوست:

کیفیتی که در دل پر آتش میست      کیفیتی است از لب ساقی نه ازو یست.

وله

بناز سرمه مکش چشم بی ترحم را      نشسته گیر بنخاک سیاه مردم را.

۴۷۶. مولانا بقائی - شاعری است در سمرقند، جامع فضایل و کمالات علمی

و عملی بوده، و از حسن خط حظ عظیم دارد، و علمی و عملی موسیقی را کسی مثل

او نمی داند، و حالی در این زمان در سمرقند بعلم عام و مسلم است. و این مطلع

ازوست: مطلع

قدم که در ره عشقت بیشتر مانم      بملک عشق رسم یا براه سرمانم.

۴۷۷. مولانا حیرتی - شاعری است در سمرقند، در حسن یوسف ثانیست،

و در حسن سیرت بی ثباتی، شعرا و چون حسن اوبازک زیبا است. و این مطلع از

اوست: مطلع

قضا که صورت یوسف چنان لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد.

و جمعی طرفاً مثل بردعی زاده و شیخ زاده شبستری و مولانا حبیب این جوان را

سرگیری کرده اند، چون تعجیل در سبقت میکرده اند مولانا حبیب که سراو داشته

این می گفته « همه را میرسد غلو مکنید! » و این مطلع نیز از حیرتی است:

رحم نمود و آمد از تو سن باز و کین فرو

آیت رحمتی چنین نامده بر زمین فرو.

۴۷۸ - خواجه ایوب - پسر خواجه ابوالبر که است قاضی سمرقند، که  
ذکر او از پیش گذشت، و خواجه ایوب نیز چون پدرش جامع فضایل و کمالات  
و شعر نیز میگوید. و این شعر ازوست: غزل

می که ساقی خوین دلان بجام انداخت  
پی خرابی عشاق تلخ کام انداخت.  
رمیده بود از این دامگاه مرغ دلم  
فریب دانه خال تو اش بدام انداخت.  
وله

مشو ناصح بکوی عقل و دانش رهنمون ما را  
نداریم اختیاری تا چه فرماید جنون ما را.  
و این شعر خوب از پدر اوست فراقی که ابوالبر که است:  
ای شاه گل چو سرو سهی قد کشیده‌ای  
براعل لب خطی ز زمرّد کشیده‌ای.  
قدت برآمده چو الف مدّ ظلّه  
وز ابروان فراز الف مدّ کشیده‌ای.  
نشویش میکشی مکش، ای نقش بند چین  
ناید چو چشم و رافش اگر صد کشیده‌ای.  
بر حرف دشمنان زده قرعه قبول  
بر حرف دوستان قلم رد کشیده‌ای.  
از دولت وصال فراقی طمع مبر  
جور و جمای یار چو بسجد کشیده‌ای.  
وله

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر  
آمده جان بلب و نامده جانان بر سر.



۴۷۹ - خواجه محمد کتف - کتف اندجانی است ، و او تاجری است شاعر .

و این مطلع مشهور ازوست : مطلع

می تراشی خط مشکین را زروی همچو ماه

ملك خوبی را بضرب تیغ میداری نگاه .

۴۸۰ - مولانا سدید طبیب - قزوینی است ، ولیکن مدتی است در ادوئه

طبابت سرای خاصه سلطانی عثمانی مشغول است ، و مولانا با آنکه طبیب حاذق

با کمال است مبتلا بمرض هزال است ، و از کمال حذاقت اوست با آن صعف بدنی متحرك

نگاهداشتن مدتی مدید و عهدی بعید . و این شعر ازوست : مطلع

دهان نداری و صد سخته در دهان داری

میان بداری و صد فتنه در میان داری .

و روزی مولانا سدید را با کسی مباحثه در علم صرف واقع شد ، و یکی از ایشان

میگفته اند که این صیغه ثلاثی محرد است ، و آن دیگر میگفته که این ثلاثی مزید

است ، و بعد از اتمام مباحثه آنکس گفته رباعی

ما هر دو دو صرفیم ای خواجه سدید مثل من و تو دیده ایام ندید .

فرقی که میان من و تو هست پدید ما ماده خر مجردیم و تو مرید .

۴۸۱ - مولانا حبیب - شخصی خوش صحبت است ، و اشعار بسیار یاد دارد ،

و خط را نیز نیکو مینویسد ، و شعر نیز نیکو میگوید ، و با این فضیلت در کاشی کاری

نظیر خود ندارد ، حالی در روم باین کار مشغول است ، و علوفه سلطانی جهت این

کار میخورد ، و بازار فضیلت در روم چنان کساد است که مولانا حبیب بانواع فضایل

هر چند جهد کرد که او را بجهتی از جهات فضایل علوفه تعیین کنند نکردند ، آخر

ضرورت اطهار کاشی کاری که میدادست کرد ، و چون احتیاج صنعت او داشتند اربین

جهت او را هشت اقچه عثمانی مقرر نمودند . و این مطلع ازوست (۱) :

۴۸۲ - مولانا بصیری عجمی - شاعری مشهور است ، و جامع فضیلت علم

وقناعت است، چه از دنیا بكفافی قناعت کرده و گرد در خانه ارباب دنیا نمیگردد، و بجهت  
دو بان بنده دونان نمیشود، و شعر خوب میگوید، و این از جمله اشعار اوست: بیت  
در کوی می فروشان هر رید پادشاهی

وز باده هر پیاله جام جهان نمائی.

وله

نمی گویم که در اقبال ما را سر بلندی ده

خدایا دردمندانیم ما را دردمندی ده.

۴۸۳ - مولانا حلوانی - شخصی کاتب و شاعرست. و این شعر اوست: شعر

ای عمزه تو بر دل عشاق چون خدنگ

پیوسته ابروی تو میان بسته بهرجنگ.

مانند چنگ گشت تنم خم ولی نشد

تاری ز زلف پر خم تارت مرا بچنگ.

يك ذره هیچ بدست پدید از دهان تو

ارهیچ چون سخن کنم آید دلم تنگ.

روز سفید من که سیه شد چوشام هجر

از طالع منست به ار چرخ بیل رنگ.

حلوانی ارزشوق تو شوریده شد چه باك

دیوانه بتان نکند فکر نام و رنگ.

۴۸۴ - مولانا سلامی - خراسانی است، و شعر او بکوست، و این چند

بیت از اوست: بیت

خبرس را ز کسی تا که بگوید دیدم.

میشدم در طلب یار و نمی پرسیدم

تا نبیند دگری روی بر آن مالیدم.

هر کجا یافتم ار سم سمند تو شان

کاش ار درد دل خویش نمی بالیدم.

آمد از ناله من دوش دل یار بدرد

۴۸۵ - میر عبدالباقی - فرزند شاه نعمت الله ثانی است، و شاه نعمت الله

ثانی فرزند شاه نعمت‌الله ولی . و میر عبدالباقی وکیل و وزیر اعظم شاه اسماعیل صوفی بود ، و در جنگ صوفی بجای او در تیب ایستاده بود ، و لشکر ظفر پیکر سلطان سلیم خان تصور کرده‌اند که او شاه اسماعیل صوفی است ، و باین تصور او را کشته‌اند و از طلب او بازگشته ، و میرمذکور بسی سیّئ الخلق و حسن الخلق بود ، و از بس که بد شکل و بد سخی بوده او را سخی سرسلطان می‌گفته‌اند (۴) و شعر نیکو می‌گفت . و این از اشعار اوست : بیت

در عالم خراب دل خرمی نماید      خرم دلی کجا طلبم عالمی نماید .

۴۸۶ - شیخ ابوالوجد - مقدم اهل وجد بود ، و ادراک پاک داشت ، و شعر

خوب می‌گفت . و این شعر اوست : شعر

از بس که آن جفا جو آزار می‌نماید      اندک تر رحم او بسیار می‌نماید .

وله

بدین بهانه که حسنم ز خط نکو شده است

جفا مورز که عاشق بهانه خو شده است .

۴۸۷ - شیخ زاده لاهیجی - شیخ احمد نام اوست ، و مشهور است بشیخ

زاده لاهیجی ، جوانی فاضل و کامل بود ، و بحلیه علم و عمل آراسته ، و دینار و درم وقت کرم او حکم عدم داشته ، و طبع شعر او نیکو بوده و این رباعی از اوست : رباعی

در موسم نوروز زبان همه شد بید      و ز آمدنت ببوستان داد بوید .  
گشتند درختان ز شکوفه همه چشم      و اندر ره انتظار کردند سفید

وله

هر بار که دل بوصل شادان کردیم      دیدیم که خاطرت پریشان کردیم .  
خوش باش که ما صر بهجران کردیم      بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم

۴۸۸ - غیاث‌الدین صباغ - رنگرزی است شاعر . و این رباعی از اوست .

رباعی

خوبان که ز جام حسن مستند همه      هر عهد که بستند شکستند همه .

با عاشق خویش آشنائی نکنند بیگانه و بیگانه پرستند همه.

۴۸۹ - خواجه نجمی<sup>(۱)</sup> - شخصی زنده دل کامل است، و شعرهای خوب

دارد. و این مطلع اوست: مطلع

با بتان ماه پیکر آشنائی مشکل است

آشنائی چون میسر شد جدائی مشکل است.

۴۹۰ - مولانا رازی بغدادی - شخصی از اهل راز است و با شعر دمساز

و این شعر از اوست: شعر

ز آتش عشق نه تنها جگرم می سوزد

بس که بگریسته ام چشم ترم می سوزد.

۴۹۱ - مولانا سدید طبیب گیلانی - پسر مولانا نعمت طبیب گیلانی است

و پدرش یهود بود، و بواسطه اختلاط بمرصای مسلمانان مسلمان گشته، و سدید از درجه طبابت ترقی کرده و بمرتبه امارت رسید، و چون تخیل سلطنت کرد سردر سر سلطنت نهاد، و فی الواقع جوانی فاضل بوده و شعر خوب می گفته و این چند بیت از اوست: بیت

زمان زمان ز تو دور افکند زمانه مرا

جدا کند ز وصال بدین بهانه مرا.

چه کینه بود بدام زمانه را با من

که دور ساخت ار آن خاک آستانه مرا.

بجر فسانه عشق تو خوس نمی آید

حدیث دیگر ارین کاخ پر فسانه مرا.

۴۹۲ - سید شریف - از سل سید شریف ماضی است، و جوانی جامع

جمع کمالات و فضایل بود، و زیور حسن خلق و خلق مزین و محلی بود، و در فضل و کمال نظیر خود نداشت، و صحبتی دلپذیر داشت، و گوئیا که آیه کریمه «لقد

خلقنا الانسان فی احسن تقویم» در شأن او نازل گشته بود، و در چهارده سالگی فقه مذهب حنفی و شافعی نیکو میدانست، و بعلم فقه و غیره در شیراز علم و مسلم بود، و بحکم «الصحبۃ تؤثر» چون مصاحب مولانا عبدالصمد بغدادی بود رافضی گشت، و بنای مذهب اهل سنت و جماعت در عجم از سر رفض او خراب گشت، چه آخر کار قاضی عسکر شاه اسمعیل صوفی شد، و او را دلالت بر قبایح اعمال و عقاید روافض نمود، و بنیان سایر مذاهب و ادیان بر کند، و بمقتضای «من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها» جزای عمل بد خود از ضرب تیغ سلطان صاحبقران که نای مبانی مذاهب اهل سنت و جماعت بود یافت، و در جنگ صوفی با سلطان صاحبقران نامیر عبدالباقی فابی گشت. و میر شریف طبع بطم نیز داشت، و گاهی شعر می گفت. و این شعر از اوست. شعر

از خود بی‌ر ز غیر بریدن چه فایده

جان پاره ساز جامه دریدن چه فایده.

دست تو چون بدامن قاتل نمی رسد

ای مرغ بیم کشته طپیدن چه فایده.

۴۹۳ - مولانا رفیقی - رفیق شفیق و اهل طریق بود، و شعری بیکو می

گفت. و این شعر از اوست شعر

عشقباران اهل تقلید صاحب دل بیند

ورنه خوبان از یاز اهل دل عاقل بیند

خون چرا از دست بجنو شد چو ایللی رک گشود

عاسق و معشوق اگر نایکدیگر واصل نیند.

۴۹۴ - مولانا شهاب - مصاحب اهل کمال بود و بغایت هزّال، و این رباعی

اروست که در هجو کسی گفته. رباعی

از آتش و آب هردو بریده امید.

ای کاسه تو سیاه و دیگ تو سفید

وین گرم نمیشود مگر از خورشید.

آن شسته نمیشود مگر از باران

۴۹۵ - دیوانه بلخی - هفت قلم را نیکو مینوشت ، و شعر نیز خوب میگفت.

و این بیت ازوست : بیت

میدخواستم نظاره کنم نقش او در آب

ناگه نسیم آمد و نقشی بر آب زد.

۴۹۶ - مولانا صدر دیوانه - کاتبی خوب بود ، و شعر و معما زیبا می

گفت ، معميات باسم نود و نه نام حضرت حق سبحانه و تعالی گفته ، و از جمله این معما باسم «العلیم» از آنها است : معما

سر بیای او فدا نا کرده تو چون وصالش را تمنا کرده تو .

و صدر دیوانه عاشق شیدای سید شریف مذکور بود ، و سید روزی در اوان حسن و جمال با هزار غنچ و دلالت بیاده در کوچه میرفت ، مولانا صدر غافل رسید و سید را در بغل گرفت ، و بوسه از رخ زیبای میر گرفت ، و غلامان سید چون این مشاهده نمودند تحمل ننموده و مولانا صدر را به چوب و سنگ میزدند ، و مولانا لت میخورد و میگفت « آن لوت باین لت ارزان باشد » ، و بعد ازین هرگاه مولانا بدر خانه سید میرفت غلامان او چون رقیبان او بودند آزار او مینمودند ، مولانا میرنجید و میگفت :  
مرو بر در خانه اش ای سفیه  
چو سر در شریف است لاخیر فیه .

و مولانا معمائی باسم « حمزه لنگ » گفت : معما

بره رفتن او هست محتاج چوب  
خر لنگ بی چوب چون ره رود .

۴۹۷ - مولانا فرگسی - جوانی شاعر است و در این صنعت ماهر ، و بر اصناف

شعر قادر ، و این از جمله اسعار اوست بیت

هر شب ای دل گفت و گوی زلف جانان میکنی

خود پریشانی و ما را هم پریشان میکنی .

وله

اغیار را بر عسم من زار میکشی  
من مرده ام مگر ، که تو اغیار میکشی

۴۹۸ - شریفی شیرازی - شاعری خوب و یاری زیباست ، و این مطلع ازوست .

مطلع

در سجده گر بسکشتن می آزمود ما را

می ماند تا قیامت سر در سجود ما را .

وله

بازم ز خاک کویش پیراهنی است بر تن

وز آب دیده روی صد چاک تا بدامن .

۴۹۹ - اهلی شیرازی - کسی اهل بود ، و از اینجه تخلص اهلی مینمود .

و این شعر ازوست : بیت

بر آمد عنبرین موئی ز خال روی زیبایش

ز عنبر دود برخیزد چون در آتش بود جاش .

وله

شبی شمع از خیالش تا من روز همدم شد (۱)

بمن تا نیم شب بنشست و عمرش نیمه کم شد .

وله

من و مجنون دو اسیریم که غم شادی ماست

هر که این شیوه بدانست به از وادی ماست .

۵۰۰ - مولانا یوسف مروی - کاتبی خوب است ، و شعر نیز میگوید . و این

مطلع ازوست . مطلع

آتش رخسار را ارتاب می افروختی

آتشی افروختی و عالمی را سوختی .

۵۰۱ - مولانا مکتبی - شیرازی است ، و شخصی است که جامع فنون

فصایل و کمالات است ، و در علم موسیقی بدی طولاً دارد ، و سازی غرّاً مآل قانون

تصنیف نموده ، ولیلی و مجنون را بغایت خوب و زیبا گفته . و این چند بیت در تعریف بهار از آن کتاب است : بیت

گوئی سمن از سحر دمیده      مرغیست که از قفس پریده .  
یا شاخ      بنفشه مطرا      پران مگسیست رشته بریا .  
گلپای زمین شعاع خور بود      کز پنجره های ابر بنمود .

و در تعریف مجنون این بیت گفته : بیت

کس غیر رگ از تنش ندیده      چون صورت او رقم کشیده .  
و این بیت توحید نیز از آن کتاب است : بیت

از بحر تو يك حباب شکست      وین دایره های آب گون بست .  
و درخمه این دو بیت ازوست : بیت

بحر زمین آمد و کسار موج      آه از این قلزم سیار موج .  
کین همه مردم که برو میروند      عاقبت الامر فرو میروند .

۵۰۴ - مولانا صبحی - نیز شیرازی است ، نانوائی میکرد ، و هرچه

هر روز از دکان حاصل میکرد در راه درویشان و دردمندان صرف میکرد . و شعر او بیکوست . و این ازوست : بیت

عاشق سرگرم او خشتی که زیر سر نهاد

سوخت چندانی که آخر سر بخاکستر نهاد .

وله

هرجا سیاهی که ز داغ تو اوفتاد

برداشت عاشق تو و بر چشم خود نهاد .

وله

مقصود طلب قدر رخ زرد چه داد

هر بوالهوسی چاشنی درد چه داد .

۵۰۳ - مولانا آتشی - نیز شیرازی است ، و نانوائی میکرد ، و شعر او

بیکوست . و این مطلع ازوست مطلع



بس که چینه ز آن تن سیمین عرق پیراهنش  
میتوان خوردن زلف آب حیوة ازدامنش .

وله

چنین کز هرطرف زلف تو غارت میکند دینم  
روم در تاب لیکن در میان روی تو می بینم .

۵۰۴ - شیخ فتح الله - جوای فاضل و کامل بود، و فرزند شیخ مظفرالدین  
علی است، و از مادر فرزند مولانا جلالالدین دوانی است، و در اوایل سن رهاق  
کسب فضایل و کمالات حکمی و شرعی نموده بود، و طبیعت شعر او بغایت بیکو بود،  
و در ایام طاعون در بورسہ در سنہ عشرین و تسعمائہ وفات نموده . و این مطلع  
از اوست : مطلع

چندان بدر منکده آرام گرفتیم      کاخر زکف پیرمغان جام گرفتیم .  
و مولانا مائمی که مسمی بمولانا یار علی تبریزی است شیخ فتح را در خواب دید  
و از او از احوال آخرت پرسید در جواب او این بیت گشایش را گفت .  
چو ممکن گرد امکان برفشاید      بجز واجب دگر چیزی نماید .

۵۰۵ - مولانا رشید کاررونی - جامع انواع فصل و کمال بود، و صحبت  
او بسیار پر لذت بود، و طبع سلیم و عقل مستقیم داشت، و شعر او بیکو است .  
و این مطلع از اوست : مطلع

صافی دلی چو اشک بیامد بسوی ما  
کز چشمش افکنیم و خود آید بر روی ما .

وله

هر که شد شیفته چشم تو چون بر کس مست  
باید اول که سر خویش بهد بر کف دست .

۵۰۶ - مولانا مقیم کاررونی - شخصی مستقیم بود، و بر طاعت و عبادت  
مقیم، و شعر بیکو میگفت . و این مطلع از اوست مطلع

- همه کردند دوا درد دل شیدائی      من و سودای تو و عالم بی پروائی .
- ۵۰۷ - مولانا طالبی - سمرقندی است ، و بطلب علم مشغول بود ، و از این جهت طالبی تخلص میفرمود . و این مطلع ازوست : مطلع  
کس نمیخواهم که بندد دل بر آن پیمان گسل  
چون صنوبر سرو من حیفت زیر بار دل .
- ۵۰۸ - مولانا وصالی کاشی - شخصی عاشق پیشه بود ، و دائم الابدانیدیشه وصال مینمود ، و از این جهت وصالی تخلص میفرمود . و این مطلع ازوست : مطلع  
مده ای خضر فریسم بحیوة جاودانی  
من و خاک آستاش تو و آب زندگانی .
- ۵۰۹ - مولانا نصیر لنگ - منشی بود و منشاء مولد او نیشابور ، و شعر نیکو میگفت . و این مطلع را بیکو گفته : مطلع  
سایه را هر که که بینم روز غم پهلوی خویش  
چون کنم رو سوی او گرداند از من روی خویش .
- ۵۱۰ - قاضی عبدالله گیلانی لاهیجانی - قاضی زاده بود ، و جامع فضایل و کمالات حکمی و شرعی بود ، و در خدمت شیخ محمد لاهیجی که قطب وقت بود چند وقت بود ، و آخر خلیفه او گشت ، و کامای مکمل شد ، و شیخ اجازت ارشاد ناو داد ، و سجاده خود پیش او نهاد ، و قاضی شعر نیز میگفت . و این مطلع ازوست : مطلع  
سودی روی چون در آئینه و پنهان شدی از من  
دیدم خوس را آن دم که روگردان شدی از من .
- ۵۱۱ - مولانا یاری - دریاری قدم صادق داشت و همت دریاری یاران خود میگماشت ، و باین تخم محبت در دل ایشان میگماشت ، و شعر بیکو میگفت . این مطلع از اوست . مطلع  
ز درد عاشقی در دل حدیث مشکلی دارم  
که نه ان با کسی گفتم ، عجب در دای دارم

**۵۱۲ - مولانا شاه محمود -** پسر مولانا ابوبکر تهرانی است ، و او مثل پدرش شخصی لطیف و ظریف بود ، و صحبت دلپذیر پر لطیفه داشت ، و در حدائق سن جمع جمیع فضایل و کمالات کرده بود ، و از جمله ظرافت آنست که چون بگیلان که بلاد رافضیان است بر سالت رفته بود آمد مردم چون عداوت با سنی پدرش داشتند ابعام و احسان ناو نمیکردند ، این بیت گفت و پیش پادشاه گیلان فرستاد :

بزرگ بان فروشند و مروت نکنند      مگر از نام شریف پدرم آگاهند .

پادشاه گیلان چون بیت او شنید بخندید و چیزی ناو بخشید . این مطلع ازوست .

بر خاستم ز عالم ، افتادگی همین است      کستم علام سروی ، آزادگی همین است .

قبله درد و غم ، مقلی من همین      بادل غمگیں خوشم ، خوش دای من همین

**۵۱۳ - مولانا صوفی -** شخصی داشمندی بود ، و میل صحبت درویشان کرد ، و ازین جهت بخدمت شیخ محمد لاهیجی رفت ، و با درویشان او در خلوت اربعین نشست ، چون پنج روری را این نگذشت روزی از خلوت خانقاه بیرون آمد و برای تراخانه رفت ، و چندان می خورد که مست گشت و بخلوت بازگشت ، این مطلع گفت و بخانقاه فرستاد :

مرشد ماست خم ناده که در روی زمین

نیست پیری به آرو صاف دل و گوشه نشین .

**۵۱۴ - مولانا فخر خلیجی -** ارفررندان مشایخ کمار خلیجی است ، و کسی صاحب کمال است ، و بشرف و نسب آراسته و زیور طمع سلیم پیراسته ، و طبع بطنم بیکو دارد ، و جهت سنت پسر مفتی روم علی حلبی این تاریخ گفت تاریخ مفتی ممالکت علی حلبی      آنکه باشد ز سر عیب آگاه

قرة العین خویش را سنت      چو بکه کرد آن امین سراله

هر تاریخ سنتش گفتم      انه سنة رسول الله .

و بعد از چند روز دیگر فرزند دلبندی دیگر از مفتی که بحسن صورت و سیرت بی نظیر بود در آنوقت وفات نمود ، این تاریخ دیگر گفت ، نام آن پسر فاضل بود . تاریخ

بی تاریخ آن گل در گلستان  
و این عزل نیز ازوست . عزل  
بحسرت گفت بلبل «وای فاضل .»  
۹۳۸

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی

تا ز حال من دیوانه خبر دار شوی .

تا کی ای غنچه شکفته برغم من زار

همچو گل خنده زبان همتفس خارشوی .

و مولانا رسم عشق و عاشقی جوانان در روم بنیاد نهاد ، و در عشق جوانی باقی  
نام فانی گشت .

۵۱۵ - هفت رنگی - از شاعران خراسان است . و این مطلع ازوست : مطلع

همه شب سرگذشت کا کل دلداری میگویم

بسودائی گرفتارم ، از آن بسیار میگویم .

۵۱۶ - میرعیانی - سیدی است بوستین دوز شیرازی ، و مدتی قلندر نیز

بوده ، و مدتی شد که در روم است و در محله یهودان ساکن ، و دائم پسری خوش

صورت یهودی در خدمت او میباشد ، و آخر اثر صحبت او مسلمان میشود ، و از

این جهت میر را سید یهودان میخوانند ، و فی الواقع شخصی فاضل است و بر انواع

شعر بدیهه قادر . و این مطلع ازوست : مطلع

بازم روانه گشت سرشك از دو چشم تر

از نور چشم خویش جدا میشوم مگر .

وله

چو رخ پوشی مرا اشك از دو چشم تر بدید آید

بلی خورشید چون پنهان شود اختر بدید آید .

۵۱۷ - مولانا سروی - خراسانی است ، و طبع سلیم و فهم مستقیم دارد .

و این مطلع ازوست . مطلع

تا سوار چابك من سوی میدان مست رفت

هر طرف چابك سواری را عنان از دست رفت .

۵۱۸ - مولانا بهاء - شعر او پُر بها و بازيب و صفاست، و تركيب آن

رعنا. و اين غزل ازوست : غزل

بر بياض آفتاب از شب رقم خواهد كشيد  
ماه را بر صفحه خوي قلم خواهد كشيد.  
يار اين يك قطره خون كورا همي خوانند دل  
ناكي از بيداد مهر و يان ستم خواهد كشيد.  
امشب اي شمع از سر بالين بيماران مرو  
بي دلي سر در گريبان عدم خواهد كشيد.  
بر حذر باش امشب اي همسايه بيت الحزن  
كز سر شك چشم من ديوار نم خواهد كشيد.  
ميكشد بار غم محبوب و ميگويد بها  
هر كه عاشق شد ضرورت بار غم خواهد كشيد.

۵۱۹ - مولانا فتح الله كاتب - ارجله كاتمان بي نظير مسلم است، و جميع

خطوط از غمار و ثلث و غير هما بيك قلم مينويسد درعايت خوي و زيبائي، و كسي  
سيار خوش صحبت است و بسيار اشعار استادان ياد دارد، و سلطان صاحب قران  
اورا ارتيريز ناسطنبول آورده، و اول كاتب معتمر شاه اسمعيل صوفي بوده، و حالي  
كاتب سلطان روم است، وليكن چون فضائل اعتقاري ندارد اوسز اعتباري ندارد،  
و معيشت سهولت نميگذراند، و مولانا بافلاس كريمست، و شعر نيكو ميگويد و اين  
شعر از اوست : شعر

چه شداي بيوفا كز ما نكردى ياد، بگذشتي  
چراغ عيش ما كشتي، روان چون باد بگذشتي.

وله

بدور آن دهن اي غنچه به كه لب نگشائي  
كه پرده ات بدرد آخر و بهيچ برائي.

۵۲۰ - مولانا عماد کاتب - او نیز از استادان خطاطان عجم است، و دیوان شعر او مشهور است. و این شعر از اوست: غزل

سوز هجران تو جز سینه ما نشناسد  
هر که خو کرد بدرد تو دوا نشناسد.  
باغبان روی ترا دید و بگل چیدن شد  
ظاهر آنست که او گل ز گیا نشناسد.  
میدهی عشوه که دیگر نکنم جور و جفا  
با کسی گوی نگارا که ترا نشناسد.  
در رخت صنع خدا دید عماد کاتب  
و آنکه این صنع ندید است خدا نشناسد.

۵۲۱ - مولانا حبیب کاتب - شخصی ادیب لیب است، و در صنعت کتابت شهرت دارد، و خویش مولانا فتح الله کاتب است. و این شعر از اوست:

چو بلبل باغم گلچهره خود شادئی دارم

قدش را بندهام و ز سرو باغ آزادئی دارم.

۵۲۲ - مولانا لطیف - شخصی لطیف و ظریف است، و شعر خوب دارد، و از جمله شعر او این است: رباعی

دهان بخنده شیرین چو یار بگشاید  
کره ز جان من دل فکار بگشاید.  
میان عارض گلگون دهان خندانش  
چو غنچه ایست که در لاله زار بگشاید.

۵۲۳ - مولانا هاشمی - شخصی پرهوش بود، و ازینجهه خواهوشی تخلص مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع

عالم فانی که در وی شادمانی کمتر است  
حاصلش گرکنج قارونست خاکش بر سرست.

۵۲۴ - مولانا مثالی - کسی بی مثال و بی همال است ، و جامع فنون کمال .

و این مطلع ازوست : مطلع

مده ای خضر فریتم بحیوة جاودانی      من و خالك آستانش ، تو و آب زندگانی (۱).

۵۲۵ - مولانا مجد الدین کاشی - کسی فاضل و کامل بود ، و شعر یکی از فضایل

اوست . و این مطلع ازوست : مطلع

چو غنچه هدتی بودم بمستوری و تنهائی

زمستوری گلی نشکفت جز رندی و رسوائی .

۵۲۶ - قاضی سلام الله - نیز کاشی است ، و قاضی سلامت روست ، و در

فضل مقدم و پیش رو ، و چنین شعر نیز از فضایل اوست : شعر

کشته گشتن پیش تیغ چون تو دلداری خوش است

زنده بودن در جهان بهر چنین کاری خوش است .

۵۲۷ - شمس الدین محمد لطیفی - پسر قاضی شیخ کبیر است که مشهور

است بقاضی زاده اردبیلی ، و لطیفی که فرزند دلبنده اوست سرّی از اسرار لطایف

اوست ، و در حدّات سن جامع جمیع اخلاق حمیده و محاسن جمیله ، و بسی اشعار

بی نظیر و اطوار دلپذیر داشت ، و اول حال قصیده گفته که لفظ سایه و خیمه در هر

مصرع لازم داشت . و این چند بیت است : قصیده

سحر ز خیمه برون رفت و سایه زد بچمن

بسان خیمه گل سرو سایه پرور من .

چو خیمه کا کل او سایه بان شده بر گل

ز سایه خیمه زده سنبالش بروی سمن .

دلا چو سایه مشو زیر خیمه گردون

بکش ز خیمه گردون سایه اش دامن .

زیر سایه دل شو که خیمه ایست ز نور

سری چو سایه فروز زیر سایه تن .

(۱) این بیت مولانا وصالی نیست داده شده ، رجوع شود بشماره ۵۰۸ .

بجوی سایه خیمه که زیر دلق بس است  
 برای سایه درویش خیمه پیراهن .  
 مرو بسایه خیمه که از شکوفه باغ  
 درخت خیمه شد و سایه کرد بر گلشن .  
 و بمقتضای «الموت ینفی خیارکم و یبقی شرارکم» اجل او را از میان مردمان انتخاب  
 نمود . و این رباعی نیز ازوست : رباعی  
 سرمست ز جام عاقبت جم باشیم      در عالم و بیرون ز دو عالم باشیم .  
 فازغ ز غم زندگی و محنت خلق      یکجند که زنده ایم بی غم باشیم .  
 و درایامی که انتقال از دار فنا بدار بقا می نمود بلسان حال و قال این گفت : فرد  
 نشد اقبال دوران از سرافرازی هوس مارا  
 بدرویشی سرافرازیم ، این اقبال بس مارا .  
 وبعد از چند روز که درویشی اختیار فرمود وفات نمود .

۵۲۸ - وجد او قاضی شیخ کبیر است که در زهد و تقوی قرین اویس  
 قرنی است ، و مدت پنجاه سال است که در اردبیل قاضی ماضی الحکم اردبیل است ،  
 و با آنکه قاضی است طبیب حاذق آن ملک است و افتا و تدریس آن دیار نیز باو  
 متعلق است ، و شعر نیز یکی از فضایل اوست ، و این قصیده در مدح امیری گفته :

قصیده

زهی امیر فلک رفعت ملک اطوار  
 زمان احاطت و دریا درون و کوه قرار ،  
 اثر رفعت ، و کان طینت ، و زلال اثر

هوا لطافت ، و آتش هیبت ، و ارض وقار .

و بدر لطیفی که قاضی شیخ کبیر است سلطان صاحبقران سلطان سلیم خان در روز  
 جنگ و اهزام شاه اسمعیل صوفی او را اسیر فرمود ، با آنکه حکم بکشتن همه  
 اسیران فرمود چون ابوار فضل و کمال قاضی زاده ارجیب او پیدا بود ، و آثار  
 سعادت و نجات در افعال و اقبال او هویدا ، لاجرم پادشاه عالمپناه جرم او ببخشید



و او را از قید گرفتاری رها کنید، و بالتفات و عنایت خسروانه او را مخصوص گردانید، و روز بروز عنایت درباره او زیاده میفرمود، بمرتبه که چون فتح دیار عرب نمود ضبط حلب و شام و مصر تمام باور جوع فرمود، و قاضی شیخ کبیر شیخ کبیر الخیر است، و فضایل او زیاده از حدود است، و در فن اشا بی همتاست، و تاریخ سلطان سلیم خان را نوشته، و تاریخ ابن خلکان را نیکو ترجمه فرموده. و از جمله اشعار او این است قطعه

آه از این دور چرخ مردم خوار      گرگ روبه سمای کج رفتار.  
بی وفائی چو روزگار بخلق      کینه جوئی بزیر ازرق دلق.  
بی گنه قصد جان من بنمود      یوسفم را رمی بغصب ربود.  
و چون اشعار او بسیار است باین قدر اختصار کرده شد، که «القلیل بدل علی الکثیر و البعرة علی البعیر و اثر الاقدام علی المسیر».

۵۴۹ - مولانا پرتوی - شیرازی است، و در علم نجوم ماهر است و بر احکام صادق نجومی قادر، از جمله آنکه تقویمی بنام شاه اسمعیل صوفی نوشته بود، و در آنجا ذکر فرموده که امسال پادشاهی ارطغرل مغرب بجانب تبریز میآید، و تغییر خطبه و سکه نکند، و در آن سال سلطان صاحبقران سلطان سلیم شاه سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه در چالدران بشاه اسمعیل صوفی جنگ کرد، و او را مغلوب و منهزم گردانید، و ارجع او به تبریز که تخت او بود رفت، و بعیر خطبه و سکه نمود، و چون ملک عجم خراب بود در آن طمع نرمود، و بار بروم معاودت نمود، و از جمله اشعار مولانا پرتوی اینست:

بی گنه دوری خدا را از من مسکین مکن  
هر چه میخواهی بکن نادر دمندان این مکن.

وله

سرجدا کرد از تنم شوخی که بامن یار بود  
قصه کوتاه کرد ورنی درد سر بسیار بود.

۵۳۰ - مولانا نصیبی گیلانی - ار علم و فضل شعر با نصیب بود، و این

مطلع ازوست: بیت

دامان خرابات شینان همه پاک است

تر دامنی ماست که تادامن خاک است.

وله

بهر طرف نظر از چشم خوابناک مکن

مبین بغیر و زغیرت مرا هلاک مکن.

۵۴۱ - مولانا محی الدین - شخصی جامع فضایل و کمالات علمی بود، و

سیار کسی خوش صحبت و لطیفه گو و هزال بود، از جمله هزل او آنکه روزی در مکه مبارکه دو برادر بودند که ایشان را اخوین میگفتند، و هر دو شیطان صفت و ریائی سمّت بودند، و شیطنّت و ریای ایشان برسگّان آنجا طاهر بود، و در ماه رمضان آن دو شیطان در خانه خود بطریقه اعتکاف نشسته و از آنجا به اصلاً بیرون نمی آمدند، مولانا محی الدین روزی بدر خانه ایشان رسید چون در خانه ایشان را بسته دید و ایشانرا در خانه محبوس و از نشسته دید خندید و گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم: ینغمبر راست فرموده که شیطان در رمضان در حبس و بند میباشد، و ازینست که شما دو شیطان در خانه در بندید و بجائی نمیروید و اغوای مردم نمیکنید. مولانا محی الدین شعر نیز خوب میگفت، و مداح خواجه نظام الدین احمد ساعدی بود. و از جمله اشعار او این است شعر

گر کشندم بسر کوی تو آهی نکشم	ور ببخشند مرا منت کاهی نکشم.
بر سر کوی تو گر بر سر من نارد سنگ	رحمتی دادم و خود را بهیناهی نکشم.

وله

چو طمع نازکش از دیگری تنگ آید

ز کین او بمن بی گنه بجنک آید.

و در تعریف دزدی خطیب کازرونی گفته.

کرده آهی ربای فرش سرای      تا مرد نعل کفش را از پای.

۵۴۴ - مولانا امیدی - جوانی فاضل است، و از جمله بزرگ زادهای شهر ری است، و نام او ارجاسف و نام برادرش نهراسف و نام برادر دیگر گشتاسف. امینی شاعر چون نام او و نام برادران او شنیده خندیده و گفته «مولانا فلان مادر تو شاهنامه بوده». و مولانا امیدی بر انواع شعر قادر خصوصاً قصیده نیکو می‌گفته، ولیکن قصیده او بر مردم مبارک نبوده، و از این جهت اکابر جایزه او پیش از قصیده میدادند تا قصیده بنام ایشان نگوید، و از جمله اشعار او اینست، در مدح شیخ نجم اول وکیل شاه اسمعیل صوفی گفته: قصیده

زهی طلعت بر فراز رکاب	فروزان چو بر آسمان نجم ثاقب.
حریم ترا حوریان بر حواشی	جناب ترا قدسیان در رکاب.
ببزم تو جمعند خورشید رویان	چو در خانه مه قران کواکب.

و در مدح نجم ثانی بعد از فوت نجم اول این ابیات گفته:

ای تو سلطان ملک زیبائی	ما گدا پیشگان تماشائی.
تو کرانمایه "در" پر قیمت	من تهی کیسه مرد سودائی.
تو همان خانه سوز و پرده نشین	من همان کوچه گرد هرجائی.

و این قصیده سیصد بیت بیشتر است و در حال خود گفته:

عیبم این است کز دیار ویم	نه خراسانی و بخارائی.
که طفیلی خوان طفلانش	گستراند بساط بابائی.
یاوه گویان کاسه هر جابر	تنه ثربازان بغرائی.
هر که بیتی سه چارموزون گفت	کی مسلم بود باستانی.
نکند سزه دمن خضرا	گر چه پوشد لباس خضرائی.
گر چه بیتی دوست بر هم بست	باید از عنکبوت بنائی.

و این مطلع در اوایل طفولیت گفته بیت

تو ترک نیم مستی من مرغ نیم سمل

کام تو از من آسان کار من از تو مشکل.

۵۴۳ - مولانا محمد مذهب کرمانی - پسری بود در سن رهاق و بلوغ در حسن صورت و زیبائی سیرت نظایر خود نداشت ، و بحسن خط و تذهیب مشهور جمهور ، همچنانکه در حسن یوسف بود در تذهیب نیز ثانی مانى مینمود ، و شعر نیز خوب میگفت . و این مطلع ازوست . مطلع  
غنیمت است زمانی بهمدمان بودن

که يك زمان نتوان عمر را ضمان بودن .

در اسطنبول مدت ده روز با پدر و برادری مثل خود بطاعون رفتند و غریق رحمت حق گشتند .

۵۴۴ - مولانا ارشد - شیرازی است ، و جوانی دردمند و نیازمند است ، و از جمله عشاق سید شریف بود اکثر اشعارش جهت اوست : و این مطلع ازوست :  
فرد

مگر آن انیس خاطر سخنی شنیده دیگر

که چو آهوان وحشی زبرم رمیده دیگر .  
وله

جائی رسید حال بت دل پرست ما

کین زاهدان بتوبه بگیرند دست ما .

۵۴۵ - مولانا قبولی - از جماعه ملوک رستم دار است ، و اشعار او بسیار

است . و این مطلع ازوست : مطلع

گوش بر قول رقیبان ستمگر میکنی

در حق ما هر چه میگویند باور میکنی .

۵۴۶ - روزبه - عورتی است شاعره ، و از جمله اشعار او اینست . بیت

هر زمان دارم هلاکی با حیات آمیخته

زان تغافلها که کردی التفات آمیخته

ولها

تغافل از بتان بی وفا مطلوب می باشد

وزین سنگین دلان بی التفاتی خوب میباشد .

۵۳۷ - مولانا خرمی (۱) - از شعرای معروف سلطان یعقوب بود و پیش او مرغوب، و در زمان شاه اسمعیل صوفی بمکه مبارکه آمد، و در آنجا غیر معروف بود زیرا که مردم آنجا زبان او نمیدانستند، بواسطه آنکه سبب عرفان زبان است، و هر زری که در ایام سلطان یعقوب خان جمع کرده بود قطاع الطريق راه مکه مبارکه همه ازو ستدند، و در حضور او در حین قسمت متفرق ساختند، و شعر او در همه جا معروف است. و از جمله اشعار او اینست: مطلع

که تنهائیم بیکانه و خویشند نا پیدا

چو یار آید شود از بخت من صد آشنایدا.

وله

برای درد دل گفتن ترا تنها نمی یابم

در آساعت که تنها یابمت خود را نمی یابم.

۵۳۸ - مولانا فخر - جوانی لطیف و ظریف بود. و این مطلع از اوست:

مطلع

دار دنیا نه مقام من ثابت قدم است من و آن دار که دروازه ملک عدمست.

۵۳۹ - شیخ محمد تبریزی - در شیراز شیخ الاسلام و پیر مردم ایام بود،

و ارشاد مردم بطریق عشق می نمود، و طریقه او عشق جوانان پاک بود، و پاک دامنی و همت همه را تسخیر مینمود، و همه کسان می اختیار در و مال بسیار فدای او می کردند، و فرزندان خود را مثل غلامان او مدهاچتند، و رضای او برضای خود مقدم میداشتند، و در طریقه او دخیره جهت فردا نمود، هر چه مردم فدای او میکردند او نیز افنای همه کس میکرد، و دینار و درم تمام عالم اگر ناو میآمد در یکدم صرف مینمود و هیچ در تهیه اسباب دنیا جهت فردا نبود، از این جهت اکثر اوقات در خانه او پالوده های ببات مردم میخوردند، و چون اکثر کائنات و مدهان و محلدان مرید او بودند دیوان او تمام بخط خوب مینوشتند، و تذهیب و جلد خوب میکردند

(۱) در نسخه اسلامبول نام شاعر درست خوانده شد.

و بواسطه حسن خط و تذهیب و جلد خوب آن دیوان مرغوب اکثر مردمان بود، و مقبول اهل عالم می نمود، و در راه حج حضرت شیخ چون رفیق طریق اعلی حضرت مولانا جامی بود از مردم عالم و شاعران روزگار شکایت مینمود، و میفرمود که اکثر معانی اشعار دیوان مرا میزدند و بدیوان خود میبرند، اعلی حضرت مولانا جامی چون این شکایت او شنید، خندید و گفت چون معانی اشعار شما دزدیده اند دیوان شما بی معنی مانده و غیر لفظ بی معنی در او چیزی نمانده، و شیخ در سفر مکه مبارکه در حین مراجعت وفات نموده، و مدفن نزدیک حضرت سلطان ابراهیم ادهم است. و این ابیات ازوست:

کعبه بی روی و ریا روی تو	قبله و محراب من ابروی تو.
روی بدیوار بیارد دگر	هر که چو من دید دوا بروی تو.
هر دو جهان مست خیال خودند	دست جمالی و دو کیسوی تو.

و این مطلع نیز باو نسبت میکنند: بیت

منخوان بصومعه ای راهد حسود مرا

که بیست میل رکوع و سر سجود مرا.

و این رباعی نیز ازوست: رباعی

برقد دلم راست قنای عم تست	شادی بدلم ناد که جای غم تست.
گر هست ترا عمی برای دل ماست	ور هست مرا دلی برای عم تست.

و حضرت شیخ بیگمان ولی زمان بود.

۵۴۰ - مولانا جوهری - شاعری است در فضای میدان شاعری سایر،

و در جو هوای شعر طایر، و بر اصناف شعر قادر. و ارجله اشعار او اینست.

چو گل بر هر خس و خاری مکش هر لحظه دامان را

که از دست تو آخر چاک خواهم زد گریبان را.

دل و صبر و قرار آن قامت و رفتار برد از من

تعالی الله چه رفتار است آن سرو خرامان را.

۵۴۱- مولانا رفقی - کسی خوش طبع ظریف است، و شعر اولطیف است.

و این مطلع ازوست: مطلع

نمیدانم چه سان گویم شمع خویش سوز دل

که کردم میزنم سوی رقیبان میشود مایل.

۵۴۲- مولانا عیشی - شیرازی است، و مشهور است بکل عیشی، زیرا که

کچل بوده و در سر هیچ مو نبوده، و شخصی هزال و مسخره پر حال بوده، و اکثر

مردم را هجو مینموده، باین بیت هجو مردمان لاری کرده: قطعه

ای محتشان لار میگکک مخورید      ناخنجر نقره آب گدمک مخورید.

گویید که ماهی آبه چیزی خوست      چیزی بخورید و بر که سک مخورید.

میگکک ملخ<sup>(۱)</sup> بود، و گدمک باقلای پخته در آب تنها، و ماهیابه<sup>(۲)</sup> ماهی

متعفن است که بعضی ادویه حار<sup>۳</sup> اضافه او میکنند و در آفتاب گرم میگذارند و بعد

از اتمام تعفن آنرا میخورند، و نام آن عربی صحناست، و صحنای مصری بود، و شامی

نیر باشد. و این مطلع ازوست مطلع

دیده ام گرد دو ابروی تو آرد نظر      چشم سرگشته من قبله نمائست مگر.

۵۴۳- <sup>(۳)</sup> اراعیان شعرای زمانست. و این مطلع ازوست:

مطلع

در سر ارلای ته خم هوسی هست مرا

بخت بد بین که بدان هم برسد دست مرا

۵۴۴- مولانا سیفی - از جمله امرای طرفای خراسان است، و چون این

غزل او تمام خوب است ذکر نموده شد: عرل

تا رگل سر خط ریحاں تو بیرون آورد

جام ارئس عم هجران تو بیرون آورد.

(۱) میگکک یک قسم حشره دریائی است که در این زمان آنرا میگو میگویند (۲) ماهی ایه را

در این زمان مهبوه میگویند، رجوع شود به رساله باصری گفتار دوم ص ۲۸۳ طبع تهران

(۳) هم چنین در نسخه اصل ذکر نام نشده

آسمان کینه دیرینه ارباب وفا

(۱). . . . .

سأهمه موی شکافی نتواست صبا

سری از زلف پریشان تو بیرون آورد.

بوی پیراهن یوسف بجهان گم شده بود

عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد.

در ازل جان و دل گم شده سیفی را

بحديث لب خندان تو بیرون آورد.

۵۴۵ - مولانا یاری - یاری است که هرگز از غباری بردل یاری ننشسته

و پیوند یاری یاری از او نگسته. و این مطلع اروست. مطلع

بی خبر بودم زدی سنگ جما نا که مرا

از برای دیدن خود ساختی آگه مرا.

۵۴۶ - مولانا هوشی خراسانی - شاعری خوش طبع، مستقیم بوده، و این

بیت از اوست. بیت

تو همان شوخ ستم کاره که هستی هستی

من همان عاشق بیچاره که هستم هستم.

۵۴۷ - مولانا مروی - مردی کاتب خوب است، و صاحب مرغوب

و این مطلع از اوست: مطلع

آتش رخسار را از تاب می افروختی

آتشی افروختی و عالمی را سوختی.

۵۴۸ - مولانا فرخی - جوانی صاحب فصیلت علم و سیادت و جامع حله

و سخاوت بود، و بحسب حسب و نسب و علم و عمل از جمله اکمل، و بر انواع شعر

قادر، و در فن شعر و شاعری ماهر، و در اصطلاح اول قصیده بی نظیر، داپذیر گفت



که يك مصرع آن تاریخ جلوس بر تخت سلطنت بود و يك مصرع دیگر تاریخ فتح قلعه بلغراد، و این قصیده متضمن مدح سلطان سلیمان خان بود و مشتمل بر عرض حال او، و آن قصیده اینست: قصیده

این نظم خوش که میدهد از آب خضر یاد

تاریخ سلطنت بود و فتح بلغراد.

تاریخ این است

جهان جوان شد بصد شادمانی (۱)

جهانی بعد سلیمان ثانی. (۲)

ز نوع هنر هر چه گوئی رسیده

بآب رای پیرش عهد جوانی (۳).

و جناب شیخ عبدالله شبستری که ذکر او پیش ازین گذشت چون قصیده بی نظیر، دلپذیر در مدح اعلا حضرت خداوندگاری گفت که هر يك مصرع آن تاریخ جلوس بر تخت سلطنت بود و يك مصرع دیگر تاریخ فتح رودس، و چون آن قصیده در خوبی تاریخ بود، تمام آن در این رساله مذکور میگردد، و ختم رساله بآن خواهد شد تا معنی «ختمه مسك» صورت پذیرد، و ابرکت آن این کتاب مقبول صغیر و کبیر گردد، و چون در اثنائی که آن قصیده اشا مینمود سه بدتی دیگر گفته بود جهت تاریخ ولادت پادشاه زاده عالمیان سلطان محمد خان، که نواز عالم عیسی بی عیب آمده بود، و ابرکت قدوم مبارك او فتح قلعه رودس میسر گشت، و آن قلعه ایست که با آسمان در محکمی برابری کرده و تا امروز هیچ پادهی فتح آن کرده و هر پادشاهی که در ملك روم و فرنگ و مصر بود قصد فتح آن کرده ولیکن از فتح آن عاجز گشته و صورت خود و صورت جمعیت عسکر در آنجا بیادگار هشته. و آن بیت این است

شه عالی سیر سلطان محمد      وای عهد احمد، وارث جم.

(۱) تاریخ جلوس سلطان سلیمان خان ۹۲۶ هـ و

(۲) تاریخ فتح بلغراد ۹۲۷ هـ و

(۳) در این جا در نسخه اصل، قدر يك صفحه بیاض است

امین دین که از فرقدومش      صفائی باشد اندر نسل آدم .  
قوام دولت سلطان سلیمان      ولی عهد شاهنشاه عالم .

و چون ختم کتاب بموجب وعده بقصیده تاریخ صواب مینمود، و در این اثنا مولانا امینی سمرقندی از مکه مدار که مرز وبوم ارض روم آمد، و او نیز قصیده گفت که هر يك مصرع آن تاریخ جلوس اعلیحضرت خداوندگار بود بر تخت سلطنت، لاجرم ذکر آن قصیده نیز در اثنای ذکر حضرت شیخ عبدالله سلمه الله و انقاء میشود.

۵۴۹ - امینی - مردی فقیر و مسکین صفت و صالح هیئت است، و بطرز

قصیده کمتر شعر گفته، و دانه عزل میگفته. و این مطلع ازوست. مطلع

ای دل نشان ناوک آن دلریا شدی      در عاشقی نشانه تیر بالا شدی .

وله

سرو سہی بقدر بلندت نمی رسد      باد صبا نکرد سمندت نمی رسد .

و قصیده مولانا امینی این است      قصیده

بداده زمان مملکت کامرایی      بگاوس عهد و سلیمان ثانی .  
شه عاقل عهد سلطان سلیمان      کرو بو شد آئین صاحب قرایی .  
چو قیصر هزاران بدو بوده چا کر      چو داراب کردی صدش دیدنایی .  
دیدم ندیی چو او شہریاری      بحوسی عدل و بحسن و جوانی .  
زجان بوده او ماحی کفر و بدعت      بارکان دین هست حامی جانی .  
زیبائی او گلی در چمن نیست      بود اوهم ایمن رباد حزابی .  
نوی عقل با نکته دانی بلافد      بلافد نوی عقل با نکته دانی .  
چو آمد لب لعل او در تکلم      باحباب ازو کرده گوهر فشایی .  
رہی نکته دانی که ما بیدلارا      وجودت شده مایه رندگایی .  
دم معرکه پر دلان جهان را      تنو کم رسد دعوی پهلوانی .  
شیرین ربانی بدل جای کردی      بدل حای کردی شیرین ربانی .  
بجاء و شرف مهر اوج جلالی      بمیدان جرات فباد رمایی .

ز سالی که مالک ترا داده املاک  
از این شعر این بیدل و دین محزون  
ز بیدادی دور امینی ملول است  
جهان تا بود در پی جور جویی  
که دار جان لطف الله نادت  
نشانش دهم من، ببايد بدانی .  
دهد جمله مصرع از وی نشانی .  
بود لطف ار دادم از وی ستانی .  
بر ارباب دین هم براهل معانی .  
ز آفات و بی رحمی آسمانی .

و این قصیده در ایام وزارت و زبیر اعظم اکرم، عدیل آصف اعلم ابراهیم پاشا یسرالله  
مایشا معروض شد، و جایزه اش سه هزار اقیقه عثمانی به مولانا امینی رسید، و مولانا  
باین جایزه تاجر گردید، و مسافر شد بنیت تجارت، امید که از قبیله «ماربخت تجارتهم  
و ما کابوا مهتدین» نباشد.

و اما قصیده جناب فصایلمآب شیخ عبدالله شبستری اینست:

شه دین و دنیا چو باشد مسلم  
براند عدو را با قبال هموار  
سکوشد با حسان، بگیرد چو حیدر  
شود از فعال چنان پادشاهی  
بدین رسک فتح و جهادی بآئین  
سلیمان بدوران این شاه عادل  
ز گردون با قبال شه بود معلوم  
بود فتح اسلام او را دما دم .  
بگیرد جهان را بداش بیکدم .  
بعقل سلیمانی و سیرت جم .  
مزین بفتحی چنین جمله عالم  
سکرده ز آدم کسی تا نای دم .  
از آمال ملک دگر کی رید دم  
طلوع چنین فتح، والله اعلم .

چه فتحی که اقلیم از آن دیده اسلام  
چه شاهی که او را بود این در انجام .

ر داور با قبال وی بوده آن فتح  
عدو آشیایی که طیار کرده  
نای دائم از بار قهر هزبران  
کند رای عالی آن شاه مقبل  
بود نام او فاتح در ح احسان  
چنین جاء طالع نماید چنان فتح .  
کند طائر طوب او بیکمان فتح .  
کند یمن عالی آن دودمان فتح .  
باقدام عالی جمیع جهان فتح .  
کند کام اقدام وی ملک جان فتح .

جز از عون اعلای این شاه فیروز  
شود به حصار معالی عالی  
که از قلعه دین کند جاودان فتح .  
با عوان حاه سلیمان مکان فتح .

مسیح زمان، زبده آل عثمان  
محمد هس شاه سلطان سلیمان

ایا از تو بالا چنین کار اسلام  
مجلی باسم تو دیباچه قدر  
توای معنی دین باین اسم سامی  
یکی رونق معدن جاه جمشید  
حسام شما داده ای مالک عصر  
مکرّم بجود شما دار دنیا  
شما داور کون و پیرایه دین  
بسقف فلک چار دیوار اسلام .  
مزین بگاه تو طومار اسلام .  
جدا هریکی لطف درکار اسلام .  
یکی زینت زیب دینار اسلام .  
بروم آب و رنگی بگلزار اسلام .  
مسلم بعهد شما دار اسلام .  
شما یاور ایزد و یار اسلام .

معلق ز عزم شما حال آفاق

شمائید مقصود از اقبال آفاق .

ایا شاه بن شاه افلاک محمل  
سر ملک احسان، شه بیک آئین  
محمد مکان، آفتاب نزرگی  
زهی سایه حق که بر و نوال  
صفات جبلی و نقد سلیمی  
معلّا نسب سرور پاک مقدم  
همه وقت ای صاحب مسند عدل  
ز لطمت فلک منزلی از منازل .  
عماد سلاطین، سر افراز عادل .  
پناه زمان شاه، بیکو شمائل .  
بود بر بد و بیک هموار شامل .  
همه بر قبول جلال دلایل .  
همایون نسب شاه دیندار مقبل .  
ز اقبال بادا مراد تو حاصل .

زهی در گهت قبله پاک دینان

گدایان آن بقعه مسند شینان

ایا شاه ناسهم سیاره چاکر  
شهنشاه با جباه اعلا معالی  
بود لمعه جباه تو سعد اکمر .  
سپهر امان صاحب بنده پرور .

ترا داد دائم ز صنع الہی	سما عاجز امر و سیارہ چاکر .
منم کز مدیح تو ای جوہر کون	بگوش ملائک ہم عقد گوہر .
در روی حساب اینمدیحی است کر حمد	میسر بکردد جزا حسان داور .
محو مدعی عیب این گہت لیکن	سزا بیتکی گو باینسان برابر .
بیک رنگ وزن آمد آیات اعلا	ہمہ آمد آری چو قند مکرر .

در اول حلوسی سر فراری (کذا) —

دوم فتح رودس الا ای نیازی .

بسم "وللہ الحمد علی ماتم" ، والصاود علی من ابرل علیہ عم" ،

محمد "الذی تم" کر مہ وعم" ، فی شہر صہر ختم بالخیر والطفہ .

بتاریخ سالی کہ باشد حسابش بگوش ملائک ہم عقد گوہر .

۹۲۹ھ

عالی ید مولامہ العمد المقر الی الغنی الکرم

ابن المبارک محمد التزوینی الحکیم

المہم اعمر لہ واوالدیہ وللمومنین

آمین

## فهرست اشخاص

### الف

- |  |   |
|--|---|
| <p>اوالطاهر شاه اسماعیل بن حیدر ۲، (رحوع ناسه، میل صوفی)</p> <p>اوالعالی — ملا ۱۶۷</p> <p>اوالفاخر راری ۳۲۳ (حاشیه)</p> <p>اوالنصر — حواجه ۱۰۵</p> <p>اوالنصر سام میردا — کو، ۳</p> <p>اوالنصر پارسا — حواجه ۳۵، ۲۰۷</p> <p>اوالنصر مهبه — خواجه ۴۷۹</p> <p>اوالوجد — شیخ ۳۸۳</p> <p>اوالودا — حواجه ۹، ۱۸۵</p> <p>اواللیث سمرقندی — شیخ ۲۸۷</p> <p>اواللیث فقیه ۲۶</p> <p>اونکر — اتاک ۳۴۰</p> <p>اونکر تهرانی ۳۹۱</p> <p>ااونتراب میردا ۱۴۴</p> <p>اوحیده ثانی ۲۷، ۲۰۱</p> <p>اوسعید — سلطان ۴۱، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۰۹</p> <p>۲۱۰، ۲۲۶، ۲۶۷، ۲۸۳، ۳۱۷</p> <p>اوسعید اوالحیر — شیخ ۳۵، ۱۰۴، ۲۷۱</p> <p>۳۳۵، ۴۱۷</p> <p>اوسعید بورانی — شیخ ۹۷</p> <p>اوسعید چنگ — شیخ ۱۳۳</p> <p>اوسعید لاده — شیخ ۸۲</p> <p>اوسعید مهبه — خواجه ۱۰۴، ۴۷۷</p> <p>اوسعید میردا — سلطان ۱۴، ۳۳، ۳۶، ۵۶</p> <p>۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۷۳</p> <p>اوطالب — مولانا ۷۰</p> <p>اوطاهر — خواجه ۱۰۵، ۲۸۰</p> <p>اوطاهر ۱۰۵ (حاشیه)</p> | <p>امانکر میردا ۱۲۴</p> <p>احی (شیخ صفی الدین) ۱۸۳ (حاشیه)</p> <p>ابراهیم — میر ۱۱۱</p> <p>ابراهیم خلیل ۴۸۴</p> <p>ابراهیم صدر — سلطان میر ۱۳۸</p> <p>ابراهیم فرووی — سلطان ۳۲۵</p> <p>ابراهیم قانونی — میر ۱۳۹</p> <p>ایقاخان ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۳</p> <p>ابن المبارک محمد القزوی — حکیم، ل، ۱۸۱، ۴۰۹</p> <p>ابن حاجب ۲۷</p> <p>ابن حسین میردا ۱۷۲</p> <p>ابن خطیب گنجه ۴۲۷</p> <p>ابن لعلی ۴۶، ۴۰۹</p> <p>ابن یمن ۱۴۲</p> <p>ابواسحق — حواجه ۴۷، ۲۱۰</p> <p>ابوالبرکه — قاضی خواجه ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۸۶</p> <p>۲۸۷، ۱۴۶، ۳۸۰</p> <p>ابوالحسن ابتهاج، لیج</p> <p>ابوالحسن — حاجی ۴۴</p> <p>ابوالحسن — مولانا حاجی ۱۹۶</p> <p>ابوالعلی گنجه — محمود ۴۲۸</p> <p>ابوالغازی سلطان حسین بیج، ۹۳۰ - ۱۸۳ (رحوع، حسین بایقرا)</p> <p>ابوالفصل مهبه — خواجه ۱۴۵</p> <p>ابوالقاسم — حواجه ۱۴۹</p> <p>ابوالقاسم قاسمی — حواجه ۱۴۵</p> <p>ابوالقاسم حسن ابن علی طوسی ۳۴۳</p> <p>ابوالقاسم — شاه ۴۱، ۲۱۴</p> <p>ابوالمجد محدود بن آدم فرووی ۳۳۹</p> |
|--|---|

- ابوعلی — شیخ ۳۱۷  
 ابی العباس احمد بن محمد الالمدی — لج  
 اتانی — مولانا ۵۰  
 اتالی — مولانا ۲۲۴  
 آتشی — مولانا ۱۷۱، ۳۸۸  
 اثیرالدین ابهری — حکیم ۴۲۲  
 اثیرالدین اومانی ۴۲۶  
 اثیرالدین ورغانی ۴۲۶  
 احمد — شیخ ۳۸۳  
 احمد نایزید — درویش ۲۸۸  
 احمد بن شرف الدین حسین — قاضی، کو  
 احمد پرواچی ۱۱۶  
 احمد حاجی — شیخ ۴۲  
 احمد حاجی بیک — امیر (ودائی) ۱۱۷، ۲۸۹، ۹۱۴  
 احمد سراج — ملا ۱۶۳  
 احمد طالب ۷۵ (حاشیه)  
 احمد عرالی — امام ۳۱۸  
 احمد مجلد — حواحه ۴۶ (حاشیه)  
 احمد میرزا ۱۲۶، ۳۱۵  
 احتیار — سید ۹۵، ۲۷۱  
 ادائی ۴۶۴  
 آدری — شمع ۱۰، ۳۱، ۱۸۵، ۲۰۴  
 ارحاس — سمد بن مسعود الالمیدی ۱۴۹، ۴۹۶  
 ارجاسف ۳۹۹  
 اردقی — حکیم (افصل الدین هروی) ۴۳۵  
 ارسلان — سلطان ۳۳۹  
 ارسلان حادب، یر  
 ارشد، مولانا ۴۰۰  
 میرارعون — مولانا ۴۳۳، ۴۹۵  
 اسدالله — میر ۵۷ (حاشیه)  
 اسراری — مولانا بحر ش ک ۱۸۸، ۱۸۹  
 اسعد اللمدی، ب  
 اسکندر ۹۴  
 اسکندر بیک ممشی، یو  
 اسکندر شیرازی — سلطان ۱۲۶، ۱۲۴  
 اسلام — میر ۱۸۹  
 اسلام غزالی — میر ۱۴  
 اسمعیل انا ۵۰  
 اسمعیل اتالی بلخی ۲۲۴  
 اسمعیل امیر خیزی، ک، لد  
 اسمعیل صغوی — شاه، ل، کو، کر،  
 اسمعیل صوفی — شاه ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۸۳، ۳۸۵  
 ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷  
 اسی — ملا ۱۵۷  
 اسیری — مولانا ۱۸، ۸۵، ۴۵۹  
 اشرف ۳۳۰  
 اصغر — میرزا ۱۴۷  
 آسی — حواجه ۶۸، ۱۳۶، ۲۴۲  
 آسی — مولانا ۵۸، ۷۱، ۲۳۰، ۴۳۱  
 اصصای — مولانا، ۶۸، ۴۴۲  
 اعتماد الدوله (میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی)  
 کر (حاشیه)  
 آفاق — بیکه حلایر ۱۶۴  
 ادجار — سید ۹۵ (حاشیه)  
 آوی ۷۴-۲۲۳  
 افسری — ملا ۱۶۳  
 اصطل — امیر ۱۳۸  
 اصل الدین — خاقانی ۳۳۲، ۴۳۱ (رجوع معاقباتی)  
 اصل — خواجه ۸۶، ۱۱۹، ۲۶۱، ۴۹۶  
 آق ملک — امیر ۲۳، ۳۰۸  
 آگهی — مولانا ۱۴۳، ۱۵۵، ۴۰۴

ابوری - مولانا ۳۳۹	الہی ( مؤلف تذکرہ ) کج
ایسی کاتب - مولانا ۳۰۱	الغ بک میرزا لد ۱۵۰، ۱۱۴، ۱۲۵، ۳۱۴
اوحالدین کرمانی - شج ۳۱۸	امام الدین رامی - شیخ، ۳۲۱
اوحمد مستوفی - خواجہ ۱۰، ۲۴، ۳۶، ۴۰۰	امامی ہروی ۳۲۷
اوحدی - شیخ ۸۲ ( حاشیہ )	امان اللہ - ملا ۱۴۹
اوحدی مراۃ ۳۲۷	امیدی - مولانا ۳۹۹، ۱۴۱
اورن حسن، د	امیر - مولانا ۱۹۳
اویس قرنی ۳۹۶	امیری - مولانا کط ۱۸
اویکو تیمور ۵۴ ( حاشیہ )	امیر شاہی ح، ۴۴، ۵۹، ۴۰، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۹۷
اویک تیر ( اویکو تیمور ) ۲۲۷	امیر ہمایون ۱۳۹ ( حاشیہ )
اہلی - مولانا ۴۵۱، ۸۰	امین ۹۰ ( حاشیہ )
اہلی شیرازی ۳۸۷، ۵	امینی ۳۹۹
آہی - مولانا ۱۹۱	امینی - مولانا ۴۴، ۷۵، ۲۱۸، ۴۵۰
ایار ۳۴۴، ۳۴۵	انوری ۵، ۶۶، ۱۵۶، ۱۸۹، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۷
ایاری - مولانا ط، ۴۴، ۴۱۷، ۲۱۸	اموری - حکیم ۳۲۴
ایوب - خواجہ ۱۴۷، ۴۸۰	

## ب

باطنی - مولانا ۸۲، ۴۵۶، ۴۰۶	بابا خان - ملا ۱۶۴
باقی ۳۹۲	بابا حداداد ۱۱۴، ۲۸۶
باوردی حسن - میر ۹۷	بابا سودائی ۱۸، ۳۷، ۱۸۰، ۱۹۳
بایرید - سلطان ل، ل، ۳۱۰	( رجوع مولانا سودائی )
بایرید - مولانا ۱۹۳	بابا شوریدہ ۸۶، ۲۴۰، ۴۶۰
بایرید خان - سلطان ۲۴۸	بابا عبداللہ چشمہ مالان ۱۴۴
بایرید یلہ - شج ۱۱۱	بابا علی خوشمردان - شیخ ۱۰۳
بایسقر میرزا، ۱۸، ۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۴،	بابر - د، ۹۱ ( حاشیہ )
۳۱۴	بابر - سلطان ۳۷۸
باقرا ابن میرزا ۵۰۰ شیخ - سلطان ۱۹، ۱۹۳	بابر شاہ ۱۱۷
باہرا میرزا ۱۴۷	بابر میرزا ۳۸ ( حاشیہ ) ۳۱۵، ۱۲۶
بتکچیان ۲۵۹	بابر پادشاہ ۱۷۵
	بارری ۱۵ ( حاشیہ )



بوعلی ۲۵۵، ۸۰	بدخشان شاه ۴۰۹
بوعلی سیما ۳۳۰	بدخشان - لعلی شاه ۴۰۹، ۴۶
بلالی - مولانا ۵۳ (حاشیه)	بدحشی - مولانا ۱۹۳، ۱۹
بهاء الدین - شیخ	بدیع الزمان - سلطان ۳۱۶، ۳۱۵، ۱۲۷
۲۰۷، ۳۴	بدیع الزمان میرزا - سلطان ۱۶۸، ۷۶، ۶۵
بهاء - مولانا ۴۹۴	۳۱۵، ۱۷۴
بهاء الدین صابر - خواجہ ۱۴۶	بدیمی - مولانا ۴۴۸
بهاء الدین علی - ادائی ۴۶۴	بردعی راده ۳۹۷، ۳۷۰
بهرامشاه عربوی - سلطان ۳۳۹، ۳۴۰	برندق - مولانا ۱۹۳ (حاشیه) ۱۹
بهرام میرزا، کو (حاشیه)	برون، پرسور، ز
بهراد، کد، ۱۵۴	برهان - خواجہ ۴۱۴، ۲۱۵
بهشتی - ملا ۸۰	برهان - مولانا ۴۶۵
بهشتی - مولانا ۲۶۱، ۲۵۱، ۸۶	برهان الدین، مولانا، ح
بہلول - شیخ ۲۸۳	برهان الدین عطاالله رازی ۹۱
بہلول (اتکہ بیک) - شیخ ۱۱۰	برمی ۱۶۲
بہمن ۲۴۵	بساطی - مولانا ۱۸۸، ۱۴
بیاضی - مولانا ۴۱۴، ۳۱۲، ۱۴۴	بسمچی - ملا ۱۶۶
بیانی - مولانا ۴۰۰	بھیری عجمی - مولانا ۴۸۱
بیچہ محمد ۴۵۰	بقائی - مولانا ۴۷۹، ۴۸۸، ۴۴۱، ۱۵۹، ۱۱۷، ۶۸
بخودی - ملا ۱۶۴	بائی - مولانا ح، ۶۰، ۷۴، ۴۴۴، ۲۳۳، ۲۹۳
بیدلی ۱۰۲	بلن فراسوی - مسیو، ر
بیدای لکک ۱۵۷	بوجل ۳۳۸
بیضائی ۱۲۲ (حاشیه)	بوسید - سلطان ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۶۷ (رحوع
بیک قلی ۱۱۴	بابوسعید)

پ

پهلوان حسین - دیوانی ۲۲۵، ۵۲	پارسا - خواجہ ۱۳۵
پهلوان کاتب ۴۶۴، ۸۸	پرتوی - مولانا ۴۹۷
پهلوان محمد ۴۶۴	پسر خطیب ۳۲۷
پهلوان محمد اوسعید ۸۹، ۴۶	پهلوان ۲۲۰، ۹۱، ۸۹
پیامی - ملا ۱۵۴	

پیر صوفی ۴۷۴

پیر مرشتہ ۱۸۵

پیر بداع میرزا ۴۰

پیر سید سالہ ۳۹، ۱۱۶، ۲۱۲

پیر صد سالہ ۲۱۲، ۲۷۴

ت

تن صوفی اوزبک ۹ (حاشیہ)

تولی خان، یح (حاشیہ)

تیمور خان — سلطان، ۳۱۴، ۴۱۳

تیمور گورکانی — امیر ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵

تاجی — ملا ۱۶۷

تاج الدین احمد (ابن حطیب گدجہ) ۶۸، ۲۴۱، ۴۲۷

ترشی — مولانا ۱۰۳ (حاشیہ)

ترخانی — مولانا ۴۱، ۴۱۴

ج

جلال الدین محمد دوانی صدیقی، ولا، لب، لاج

۳۰۹، ۳۱۱، ۱۴۱

جلال الدین — مولانا ۷۵، ۱۰۴، ۲۵۰، ۳۰۹

جمال الدین ۱۰۴ (حاشیہ)

جمال الدین — مولانا ۴۷۸

جمال الدین رستطق ۴۲۹

جمال الدین — سید ۴۳۰

جمال الدین کیلانی — شیخ ۴۲۰

جمال الدین کیل — شیخ ۳۱۹

جمال حسو، ب

حمشید ۲۴۵، ۲۴۷

حمشید معانی — ملا ۹۹

حمشید منجم — ملا ۱۴۹

حتی — مولانا ۶۶، ۴۲۹

حبوبی — مولانا ۱۹، ۱۹۴

حوکی میرزا، ۱۶، ۳۲، ۱۹۰، ۲۰۵

حوہری — مولانا ۴۷، ۴۲۰

حہان ملک — امیر ۱۱۰، ۲۸۳

حیپال ۱۸۶

حاروبی — ملا ۱۶۶

جامی — مولانا ۵، ۲۳، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۱۵۱

۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۴۸

۳۱۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۵۸

(رجوع بہ عبدالرحمن حامی)

حانی بیک، لاج

حانی (ریحانی) — مولانا ۷۳۱، ۴۴۲

حرمی — ملا ۱۶۰

حرمی قلندر ۴۱۴

حروی — مولانا ۱۵۸، ۳۰۵

حمہر — مولانا ۳۸، ۲۱۱

حمہر بخشی ۱۱۳

حمہر — سید ۹۶، ۴۲۲

حگرکہ — سلطان ۱۷۱

حلال الدین ۹۸، ۲۷۸، ۳۳۸

جلال الدین بہاء الولد — شیخ ۴۲۱

حلال الدن رومی — مولانا ۷، ۹

حلال الدین عتیقی ۴۲۹

حلال الدین قایی ۱۴۲

چ

چسگیر خان یح (حاشیہ) ۳۱۹

ح

- حاج - میر ۶۷، ۲۴۰  
 حاجی - ملا ۱۶۲  
 حاجی - مولانا ۱۰۴، ۲۷۸  
 حاجی حلیفه، لب  
 حاجی سعدی - میرزا ۲۲۵  
 حاجی سعدی - مولانا (سمرقندی) ۵۱  
 حاجی علی - ملا ۱۴۹  
 حافظ - خواجه (شرازی) ۲۰۵، ۹۳، ۳۲، ۵  
 ۳۵۵، ۳۵۴، ۲۵۵  
 حافظ - خواجه ۳۵، ۳۲، ۲۳، ۲۱، ۱۹، ۱۳  
 ۱۸۹، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۷۹، ۷۴، ۳۷  
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۶۷، ۲۶۸  
 ۳۶۰، ۳۵۵، ۳۵۴  
 حافظ (پدر شیخ کمال تربتی) ۳۳  
 حافظ احمد - خواجه ۱۵۲  
 حافظ پناهی - کمان ارو ۱۴۷  
 حافظ حلال الدین محمود ۲۷۵  
 حافظ جمال الدین محمود ۹۸  
 حافظ سعد ۸، ۱۸۴، ۱۸۵  
 حافظ - سلیمان علی اوسبی ۱۴۴  
 حافظ شرتی ۱۹، ۹۴، ۱۹۴، ۲۶۷  
 حافظ علی ۱۴۳  
 حافظ علی حامی ۲۳، ۳۴، ۲۰۶  
 حافظ میر - خواجه ۱۴۴  
 حافظ یاری ۳۹، ۲۱۴  
 حافظی - خواجه ۱۵۳  
 حسب - مولانا ۳۷۹ - ۳۸۱  
 حبیب الله ل، کو، کج، ۳  
 حبیب الله - میر ۱۱۲  
 حبیب کاتب - مولانا ۳۹۴  
 حرمی - مولانا ۶۳  
 حریمی قلندر - مولانا ۴۱  
 حزبی - سید ۷۸  
 حسامی واعظ - ملا ۱۴۳  
 حسان ۱۴۳  
 حسن ۳۵۶، ۳۶۰  
 حسن - خواجه ۲۱۱، ۲۷۹  
 حسن اردشیر - سید ح ۵۴، ۲۲۸  
 حسن دهلوی ۳۵۵، ۳۵۷  
 حسن - شاه ۶۱ (حاشیه)  
 حسینی ۲۵۲  
 حسینی - ملا ۱۷۰  
 حسینی حلایر - (لطیفی) ۱۰۸، ۱۱۱  
 حسن عربوی - سید ۳۳۰  
 حسن کبرنگی - خواجه ۲۷۹  
 حسن مانکی ۱۱۲  
 حسن مسندی ۳۴۴، ۳۴۵  
 حسن آقا ملک - حاجی، یر، یط  
 حسن - خواجه ۲۷۹ (حاشیه)  
 حسین - بهاولان ۵۴، ۲۲۵  
 حسن - درویش ۱۰۱، ۱۱۶، ۲۷۴، ۲۸۷  
 حسین - سلطان ۲۶، ۳۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۸۶  
 ۲۰۱، ۲۳۴، ۲۴۷، ۳۱۶ (رحوع)  
 سلطان حسین بایقرا و سلطان حسین میرزا  
 حسین - شاه ۱۷۶  
 حسین ناوردی - سید ۹۷ (حاشیه) ۲۷۳  
 حسین بایقرا - سلطان د، ه، ط، ک، یا، کد،  
 لا، لد، له، لو، ۱۲۷، ۳۵۰ (رحوع)  
 سلطان حسین و سلطان حسین میرزا و سلطان  
 صاحبقران (

حکیم شاه، ل	حسین بهادر خان - سلطان ۲۰۷
حکیمی - سید ۱۳۸	( رجوع به سلطان حسین نایقرا )
حلی طسوچی ۱۶۴	حسین خلایر - میر ۱۰۸ (حاشیه) ۲۸۲
حلوائی - مولانا ۴۷، ۴۲۱، ۳۸۲	حسین حصر شاه - خواجه ۴۱۱
حمید کل - مولانا ۸۶، ۲۶۰ (حاشیه)	حسین حواری - مولانا ۹، ۱۸۵
حمید - مولانا ۴۴۹، ۲۴۰، ۲۶۱	حسین شاه - مولانا ۶۱، ۱۵۴، ۱۶۴، ۴۴۴
حمیدالدین - مولانا ۲۸، ۹۴، ۲۷۰	حسین عطیمی - سلطان ۱۱۰
حمیدالدین مستوفی ۲۵۲	حسین علی روعکر - ملا ۱۴۶
حیدر - میر ۱۰۹، ۲۸۲	حسین غاری - سلطان ۲۸۳
حیدر - مولانا ۱۲۴	( رجوع سلطان حسین نایقرا )
حیدر توبیانی - درویش ۱۶۷	حسین کیرنگی - خواجه ۱۰۵
حیدر کاب ۴۴ (حاشیه)	حسین معنائی - میر ۹۶
حیدر کلوجه - مولانا ۱۵۳	حسین میرزا - سلطان ۱۲۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۱
حیدر مجدوب - میر ۲۸	۱۷۴، ۱۷۶، ۲۱۲، ۴۱۶ ( رجوع به
حیرانی - مولانا ۳۰۷	سلطان حسین نایقرا )
حیرتی - مولانا ۱۵۳، ۳۷۹	حسن واعظ - مولانا ۹۳، ۹۸، ۳۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵
	حقیری - مولانا ۸۴، ۴۵۶، ۳۰۵
	حکیم - مولانا ۱۹۵

## خ

خاوری - مولانا ۴۷	خانگی - مولانا ۴۹، ۳۰۸
خاوند - خواجه ۱۱۶ (حاشیه)	خاصی - ملا ۱۶۵
ختمی ۱۱۰ (حاشیه)	خاقان سعید - شاهرح میرزا ۱۲۴، ۳۱۴
خرد - خواجه، ح	خاقانی - افضل الدین ابراهیم علی بخار (حسان مجرم)
خرد - قاضی ۱۱۴ (حاشیه)	۳۲۸، ۳۲۹، ۴۳۱، ۳۳۲ (رجوع
خرمی - مولانا ۶۳، ۴۴۶، ۳۰۱	افضل الدین)
خرانی - مولانا ۳۷۷، ۳۷۸	خاکی - مولانا ۴۹، ۴۴۳
خسرو ۲۰۳، ۲۵۸، ۲۸۶، ۳۵۶، ۳۶۱	خالد ولید ۱۲۰، ۲۹۸
خسرو - امیر، ۸، ۱۳۸	خالدی - مولانا ۱۴۰، ۴۹۸
خسرو - خواجه ۱۱۵، ۲۸۶، ۳۶۰	خاموشی - مولانا ۳۹۴
خسرو دهلوی ۳۶۴	خاوری - مولانا ۴۷، ۴۴۱
خسروی ۴۱۳	خاوری - مولانا (سودائی) ۱۹۲ ( رجوع به سودائی
خسروی - مولانا ۳۹	و مولانا سودائی )
حضر، ۳۰، ۷۷، ۹۴، ۹۵، ۹۶	

خواجو کرمانی ۳۳۴ ، ۳۳۴	خضر شاه استرآبادی — خواجه ۴۸ ، ۴۱۱
خواجه زاده ، لب	خضری — مولانا ۸۹ ، ۴۵۶
خواهد — خواجه ۱۱۶	خطائی ۲۲۰ ، ۴۷
خواهد شاه — سید ۹۴ ، ۲۷۰	حطاب کاررونی ۳۰۹ ، ۳۹۸
خواند میر — سید ، ج (حاشیه) ۱۳۶	حاف — مولانا ۴۴۸ ، ۶۵
خورد — خواجه ۱۱۴	خلف بربری — مولانا ۶۵
خیابانی ۱۱ (حاشیه)	خلقی — مولانا ۸۲ ، ۴۵۷
خیابانی — خواجه ملا ۱۶۲	حلقی بخاری — ملا ۱۵۸
خیالی — مولانا ۱۸۸ ، ۱۴	خلیل — سلطان ۱۲ ، ۱۴۵ ، ۱۸۸
خیری — مولانا ۱۱۷	حنجر — سید ۸۸ ، ۴۶۲

د

دقیقی ۴۴۴	دائمی — مولانا ۸۶
دلال — میر ۴۱۲	دارا ۲۴۷ ، ۳۷۸
دوست — ملا ۱۵۶	داعی — مولانا ۲۰ ، ۷۳ ، ۴۴۹
دوست — مولانا ۴۵۱	دامی — مولانا ۴۶۰
دوست حسین ۱۷۲	داود — حضرت ۲۶۸
دوست محمد ۲۵۲	درمش خان ، کو ، کر ، ۳
دولت‌شاه ۱۶ (حاشیه)	درویش دهکی ۱۱۸ ، ۴۹۰
دولت‌شاه — امیر ، له ۱۰۸ (رجوع بدولت‌شاه سمرقندی)	درویش بیک ۵۴
دولت‌شاه ابن میروز شاه — امر ۴۸۲	درویش بیک میرزا علی انکوت مور ۲۲۷ ، ۵۴۰
دولت‌شاه سمرقندی ، به ، یو ، بز ، یج ، یط ، لد	درویش محمد — ملا ۱۵۴ ،
دهدار — خواجه ۹۹	درویش — مولانا ، ج ۱۶۸ ، ۶۳
دهکی — درویش ۱۱۸ ، ۲۱۲ ، ۴۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲	درویش علی — مولانا ۴۵۷
دیوانه ، بلخی ۳۸۶	درویش علی شماع — ملا ۸۳
دیوانه شاموری ۱۶۱	درویش مشهدی — مولانا ۴۴۶

ذ

دهی — مولانا ۱۶۰	ذاتی — مولانا ۸۸ ، ۴۶۲
------------------	------------------------

ر

رئیس — ملا ۱۵۵

ربع الدين حسين - مير ۲۷۰ (حاشیه)	رازی شهدادی - مولانا ۳۸۴
رقی - مولانا ۴۰۳	رافعی قزوینی - امام ۳۲۱، ۳۲۲
رقی ۳۰۴، ۳۸۵	رستم علی - امیر ۱۷۱
روحی - مولانا ۱۵۰، ۱۹۰، ۳۰۸	رشید الدین وطواط ۳۲۲، ۳۴۹
روحی بخاری - ملا ۱۵۹	رشید کازوینی - مولانا ۳۸۹
رودکی ۳۳۲، ۳۴۶، ۳۴۶	رضا - امام (ع) ی، یا، ۱۴۳
روزبه ۴۰۰	(رجوع بعلی موسی الرضا)
رهائی - ملا ۱۵۹	رضی الدین بابا ۳۳۸
ریاضی - مولانا ۴۸، ۷۷، ۲۴۱، ۲۲۲، ۲۵۳	رضی الدین علی لالا - شیخ ۳۱۹
ریو - کج، لج، لد	رفیع الدین نکرانی ۳۳۵

ز

زیرک - مولانا ۲۵۰	زاری ۲۶۲، ۸۸
زیرکی - مولانا ۷۵	زال شاملو، لز
زین - مولانا ۱۹۷، ۲۳	زاهد - مولانا ۱۹۳
زین الدین - شیخ ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۱۸۴، ۲۰۲	زاهدی - مولانا ۱۸
زین الدین خوافی ۱۸۳، ۲۰۲	زلالی ۲۴۳
زین الدین علی - ملا ۱۶۸	زلالی - مولانا ۷۲، ۲۴۳
زیل حان ۱۷۰	زلیخا ۶۹
زیسی ۴۰ (حاشیه)	زمانی - مولانا ۷۶، ۲۵۲
	زیبائی - مولانا ۸۳، ۲۵۷

ژ

ژنده فیل احمد حامی ۱۰۵	ژنده پیل احمد جام ۲۸۰
------------------------	-----------------------

س

سالمی - مولانا ۳۳۸	سائلی - مولانا، ل، ۶۶، ۶۷، ۱۱۸، ۲۴۱، ۲۸۹
سامانی - ملا سرکای بخاری ۱۶۰	سادات مصرح ۴۳
سامانیان ۳۳۵	ساغری - مولانا ۳۳، ۲۰۵
سام میرزای صفوی، و، کو، کر	ساقی ۱۱۳
سامی ۶۲ (حاشیه)	ساقی - ملا ۱۶۳
سالمی - مولانا ۶۶ (حاشیه)	ساکسی - ملا ۱۴۷
سیاهی ۲۸۳ (رجوع بامورچی بیک)	

- سدید — خواجه ۳۸۱  
 سدید — مولانا ۳۸۱  
 سدید طبیب قزوینی — مولانا ۳۸۱  
 سدید طبیب کیلانی ، مولانا ۳۸۴  
 سراج قمری ۳۳۸  
 سراجی ۳۳۸  
 سربرهنه — سید ۳۶۵، ۹۱  
 سرکای بخاری — ملا ۱۶۰  
 سروی — مولانا ۱۵۷  
 سروی — ملا ۳۹۴  
 سری — مولانا ۱۷ - ۲۴۰، ۶۷  
 سعد — مولانا ۲۵۹، ۸۵  
 سعد ( حافظ ) ۸ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ( رجوع  
 به حافظ سعد )  
 سعدالدین تفتازانی — شیخ ۱۶۲  
 سعدالدین — شیخ ۳۱۹  
 سعدالدین کاشغری ۱۹۷  
 سعدالدین کاشغری — مولانا ۲۳  
 سعدالدین مسعود الامیدی — ارجاس ۱۱۱ ۳۹۹  
 سعد بها ۳۳۹  
 سعدی — شیخ ۳۶۴، ۳۴۹، ۳۳۷، ۳۳۰، ۵  
 سعدی — مولانا ۴۱۶، ۴۳  
 سعید — مولانا ۴۵۷، ۸۴  
 سعید — سلطان ۳۰۵  
 سعید — میر ۵۳ ( حاشیه ) ۲۵۵، ۸۰  
 سعید نفیسی ، الف ، ب  
 سعید بیک ۲۲۵، ۵۴  
 سعید پورانی — شیخ ۲۷۵  
 سعید کابلی — میر ۲۲۶، ۵۴  
 سعید لاده — شیخ ۲۵۷  
 سکاکی — مولانا ۲۲۵ ( حاشیه )  
 سکالی — سکاکی — مولانا ۲۲۵، ۵۱  
 سلام الله — قاضی ۳۹۵  
 سلامی — مولانا ۳۱۱، ۶۹  
 سلطان بدیع الزمان ۳۱۵، ۱۴۷  
 سلطان حسین — میر ۲۸۴  
 سلطان صاحبقران ( حسین بایقرا ) ک ، له ، لو  
 سلطانعلی — مولانا ۱۵۱، ۱۰۰، ۲۷۳  
 سلطانعلی قاینی — مولانا ۲۷۴، ۱۰۱  
 سلطان دین محمد ، لج  
 سلطان محمد — مولانا ۹۹  
 سلطان محمود — خواجه ۸۵ ( حاشیه )  
 سلطان ولی — امیر ۱۷۳  
 سلمان — خواجه ۱۶، ۲۰، ۳۲، ۳۴، ۱۴۳  
 ۱۹۰  
 سلمان انکه — شیخ ۲۸۵  
 سلمان ثانی ( مولانا عارمی ) ۱۹۴  
 سلمان ساوخی ۴۵۳  
 سالم ، لب  
 سالم — سلطان ۳۸۳، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۷، ۳۵۹  
 سلیم خان بن ابیریدس سلطان محمد خان — سلطان  
 ل ، لا ، لب ۱۸۲  
 سلمان — مولانا ۱۹۴  
 سلیمان ترکمان ۱۶۱  
 سلیمانجان — سلطان ، لب الح ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸  
 سلمان شاه ۳۲۶  
 سلیمان صفوی — شاه ، یا  
 سلیمانی — مولانا ۴۱  
 سلیمی ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۹

سیری - ملا ۱۶۵  
سیفی - خواجه ۸۲  
سیفی مولانا، ۴۰۴، ۴۰۳  
سیفی ۸۴ (حاشیه)  
سیفی بخاری - مولانا ۵۷، ۲۳۰، ۲۵۹  
سیف الدین باخزری ۳۱۹، ۴۲۰  
سیفی شاورى - مولانا ۱۹۱، ۱۶

سنائی ۳۲۴، ۳۴۷  
سنائی غزنوی - حکیم ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۳۹  
سجبر - سلطان، ۳۱۸، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۹  
سجریان ۳۴۶  
سودانی - مولانا (حاورى) ۱۸، ۱۹۴  
سوزنی ۴۵۱  
سومسی ۷۶، ۴۵۴  
سیک ۱۸۸ (حاشیه)  
سید زاده منشی ۷۸، ۴۵۴

ش

شرتی - مولانا ۱۰۴، ۴۷۹  
شرقه - سید ۹۶ (حاشیه)  
شرف - مولانا ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۲، ۳۷۰  
شرف الدین - مولانا ۲۷  
شرف الدین اصفهانی ۴۳۹  
شرف الدین علی یزدی، ح ۵، ۴۵، ۴۵، ۹۹۹، ۲۰۰  
۲۱۸، ۳۱۴  
شرقه - سید ۹۶  
شرف حیابانی - مولانا ۹۹  
شریف - سید ۱۱۳۷، ۲۰۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۰  
شریف شیرازی ۳۸۶  
شریفی ۱۶ (حاشیه)  
شریفی - امیر ۱۳۹  
شمیعی - مولانا ۴۰۶  
شکری - مولانا ۸۴، ۴۵۹  
شمس الدین تنکچی ۸۵  
شمس الدین بردعی - مولانا ۴۷۰  
شمس الدین سامی لب، گت  
شمس الدین صاحب دیوان - خواجه ۳۳۱، ۴۴۳

شامی - مولانا ۶۲، ۴۴۵  
شاه بدخشان (لعلی) ۴۶، ۴۰۹  
شاه حسین - ملا ۱۶۴  
شاه حسین وزیر - میرزا، کر ۱۷۶  
شاه دین پناه (شاه اسماعیل صفوی) ۱۳۷  
شاهرخ، د ۱۴۴  
شاهرخ - سلطان ۶، ۶۱  
شاهرخ - میرزا، کج  
شاهرخ میرزا ۹، ۲۵، ۹۱، ۱۴۴، ۲۶۵، ۴۱۴  
شاهرخ میرزا - سلطان ۳۱۴  
شاه قلی، کر (حاشیه)  
شاه قلی یغور ۱۱۴، ۲۸۵  
شاه محمد - ملا ۱۵۴  
شاه محمد - مولانا ۱۶۷  
شاه محمود - مولانا ۴۹۱  
شاه ولد بیک، ۱۷۱  
شاهی - امیر ۴۳، ۱۹۷  
شاهک ۱۷۲  
شاهی بیک خان ازبک ۲۳۳  
شراری - مولانا ۸۷، ۴۶۱



شماره ۱۵۹	شس الدین محمد اعلی ۴۹۵
شماره ۱۸۵	شسی - مولانا ۴۰۵، ۴۸۹، ۱۱۸
شماره ۱۰۰	شوغی - مولانا ۴۵۷، ۸۲
شماره ۲۰۰	شوریده - ۸۶ (رجوع به شماره ۱)
شماره ۱۰۰	شونی - مولانا ۴۴۷، ۶۴
شماره ۱۶۴	شهاب - ملا ۱۵۶، ۷۰
شماره ۲۷۷، ۱۰۴	شهاب - مولانا ۴۸۵، ۴۴۹
شماره ۲۷، ۹۷	شهاب الدین - شیخ ۴۴۰
شماره ۴۸۴	شهاب الدین احمد شوازی - ۱۱۹
شماره ۴۹۶	شهاب الدین خیابانی - مولانا ۵۰، ۱۲۰
شماره ۲۴۰، ۵۶	شهاب مدون - مولانا ۹۷
شماره ۲۰، ۱۹۶، ۸۰	شهابی ۱۰۹ (حاشیه)
شماره ۴۷۴، ۱۰۰	شهبیدی ۱۱۹، ۱۲۰، ۴۹۶، ۲۹۷

ص

شماره ۴۸۹	صابر ۳۲۴، ۴۴۷
شماره ۴۹۲، ۷۹	صاحب - مولانا ۴۴۲، ۱۲۰، ۷۳، ۱۲۰، ۷۳
شماره ۴۸۸	صاحب بلخی - مولانا ۱۵
شماره ۱۰۸	صاحبقران (سلطان حسن) ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۰۸، ۱۱۱، ۲۸۷، ۲۶۲، ۲۳۰
شماره ۴۰۴، ۴۸	صادق کتانداز - ۱۰۰
شماره ۴۰۴	صادقی - ملا ۱۵۱
شماره ۴۸۶	صافی - مولانا ۴۵۵، ۷۹
شماره ۴۱۶	صافی نورپوش - مولانا ۱۵۲
شماره ۴۱۶، ۴۴	صالح - مولانا ۲۸۳، ۱۱۰، ۴۹۰
شماره ۱۰۰	صالحی - مولانا ۱۱۸
شماره ۷۹، ۲۱	صانعی - مولانا ۴۴۶، ۵۴

صوفی ( شاه اسمعیل ) ۳۶۳ ، ۳۱۶  
صوفی - مولانا ۸۶ ، ۴۶۰ ، ۴۹۱  
صوفی خلیل بیك ۲۹۳ ، ۲۹۴  
صوفی - درویش ( پرسیمند ساله ) ۱۰۹

صفائی کرمانی - ملا ۱۵۴  
صفائی مولانا ۷۹ ، ۴۰۴  
صفی - مولانا ۹۸ ، ۲۷۵  
صفی الدین - شیخ ۱۸۳ ، ۱۸۴  
صفی الدین احی ۱۸۳ ( حاشیه )

## ض

ضیاء تبریزی - مولانا ۶۴ ، ۴۴۷

ضبیعی لك - ملا ۱۶۸  
ضیاء الدین - شیخ ۴۴۱

## ط

طاهری - مولانا ۷۹ ، ۸۲ ، ۴۵۷ ، ۴۰۴  
طفیلی ( امیر حسن حلایر ) ۴۸۲  
طعیلی - ملا ۱۶۰  
طوسی - مولانا ۹۸ ، ۸۴ ، ۱۹۳ ، ۳۰۵  
طوطی - مولانا ۱۰ ، ۴۰۴ ، ۴۰۸  
طهماسب - شاه ، کو ، کج ، کط

طائری - مولانا ۷۸ ، ۷۷  
طاشکیری راده ، لب  
طاب - مولانا ۱۹ ، ۱۹۳  
طالی - مولانا ۴۹۰  
طالعی ۱۷ ، ۱۹۱  
طاهر ( ظهیر قاریانی ) ۴۴۹  
طاهر محمد - خواجہ ۱۵۸

## ظ

ظہر الدین قاریانی ۴۴۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۵۵  
ظہر الدین محمد ناصر پادشاه ۱۷۴

ظاہری - مولانا ۸۲ ،  
ظاہر - مولانا ۴۵۴  
ظریفی - مولانا ۱۶۳

## ع

عبدالحمل - مولانا ۱۵۵  
عبدالحی - سید ۴۴۰ ، ۴۷  
عبدالحی ۴۷ ( حاشیه ) ، ۲۲۰  
عبدالمافی - ۱۴۷ ، ۴۸۲  
عبدالحمید موای ی ، یج ، بر  
عبدالرحمن حامی - مولانا ۸۰ ، ۵۶ ، ۱۴۵  
۱۵۰ ، ۱۹۷ ، ۲۰۷ ، ۲۲۳ ، ۲۲۶ ، ۴۴۹ ، ۲۳۵ ، ۲۶۲

عارف - مولانا ۱۱۷ ، ۴۸۸  
عارف - ملا ۱۵۱  
عارفی - مولانا ۴۰ ، ۱۹۳  
عاشقی - مولانا ۴۱  
عاصمی - مولانا ۷۸  
عالم - مولانا ۶۰ ، ۴۴۴  
عاصی - مولانا ۴۵۴  
عایشه مقربہ ۴۵۰  
عاس - شاه ، یا ، یو ، لد

عبدالله — سلطان ۳۷۸	۲۶۶ ، ۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۷۸ ، ۲۹۶
عبدالله — بابا چشمه ملان ۱۴۴	( رجوع شود بجمعی و نورا )
عبدالله انصاری — خواجه ۱۵۷ ، ۲۷	عبدالرزاق — مولانا ۳۰ ، ۱۰۴ ، ۳۰۳ ، ۳۷۸
عبدالله دیوانه — شیخ ۲۷۷ ، ۱۰۲ ، ۹۸	عبدالرزاق اتکه ۱۰۹
عبدالله شبستری — شیخ ۴۶۶ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶	عبدالسلام خباز ۱۵۸
عبدالله صدر — خواجه ۱۰۶	عبدالصمد — مولانا ۳۶
عبدالله کیلانی لاهیجانی — قاضی ۳۹۰	عبدالصمد — ملا ۱۵۰
عبدالله مهنه — خواجه ۲۸۰	عبدالصمد بدخشی — مولانا ، ۲۱۰
عبدالله هاتمی — مولانا ۶۲ ، ۴۳۵ ، ۱۷۷	عبدالصمد فدایی — مولانا ۳۸۵
عبدی قلندر — ملا ۱۴۸	عبدالحقار — ملا زاده ۱۴۶
عبدالله — خواجه ۹۸ ، ۲۷۵	عبدالحقار — مولانا ۲۰۳ ( حاشیه )
عبدالله سمرقندی — خواجه ۱۸۴	عبدالحطیف میرزا ۱۴ ، ۱۴۶ ، ۳۱۵
عبدالله خان ۱۷۴	عبدالقادر عودی ۳۱۲
عبد جان ۱۵۸	عبدالقادر — خواجه ۱۲۳
عبد زاکانی — مولانا ۲۶۷	عبدالقهار ۱۱۲ ، ۲۸۵
عبدان ماکی — قاضی ۴۴۳	عبدالقهار — مولانا ۳۰ ، ۳۰۳
عبدالدين كرجی ۲۳۸	عبدالكريم — ملا ۱۶۶
عسجدی ۳۴۱	عبدالمؤمن ، لد ، ۱۱۷ ، ۱۴۵ ، ۲۸۸
عشتی — مولانا ۴۱۴ ، ۴۱	عبدالواسع — مولانا ۹۸ ، ۹۹ ، ۲۷۶
عشقی — میر ۱۱۰ ، ۲۸۳	عبدالواسع جلی ۳۴۲
عشرتی — ملا ۱۶۴	عبدالوهاب — میر ۱۰۹ ، ۲۸۳
عصمت — خواجه ۱۲ ، ۱۲۵ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸	عبدالوهاب — مولانا ۴۲ ، ۴۱ ، ۳۰۱ ، ۳۱۴ ، ۲۶۰
عصمة الله ۱۲ ( حاشیه )	عبدالوهاب اسمعرائی — مولانا ۴۲
عطاء — خواجه ( ملا والهی سمرقندی ) ۱۵۵	عبدالوهاب مشهدی — مولانا قصی ۲۶
عطاءالله بيشاموری — میر ۴۶۶ ، ۹۲	عبدالوهاب — مغول ۱۷۱
عذار — شیخ ، یح ، ۲۰۷	عبدالوهاب سہائی ۱۰۹
علاء الدوہ میرزا ۱۴ ، ۱۰۹	عبدالله — خان 'وردیك' کو لد
علاء الدین کرمانی — مولانا ۳۵۰	عبدالله — مولانا ۶۲ ، ۴۳۵
علاء الملك — مولانا ۱۶۵	عبدالله — ملا ۱۶۳
	عبدالله — خواجه ۲۸۱
	عبدالله ، درویش — ۱۱۲ ، ۲۸۵

علیشیر - میرالف، د، ه، و، ز، ح، ط، ی، ک، یا،  
ب، پ، ی، د، به، یو، یج، یط، کز، کط، ل، لد  
۲۹۹، ۲۰۱، ۲۴۴، ۲۴۳، ۳۵۷، ۱۳۳، ۵۳، ۷

علی قلی میرزا اقتصاد السلطنه، ک

علی قوشچی - مولانا ۳۱۴

علی موسی الرضا ۴۱، ۱۰۴، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۷۸

علی هاشمی - سید ۱۴، ۱۸۹

علیکه - امیر ۶

عماد الدین - سید ۱۲۲، ۳۱۲

عماد - خواجه ۱۳۱، ۳۱۲

عماد الدین حسن - خواجه ۱۰۳

عماد الدین لر ۳۴۳

عماد قورعانی ۲۰۱ (حاشیه)

عماد کاتب - مولانا ۴۹۴

عماد مشهدی - میر ۲۰۹، ۴۵

عمارة مروری ۳۳۵

عمر خیام ۳۳۰، ۳۳۸

عمر شیخ میرزا ۱۷۴

عیات الله - شاه ۳۰۳، ۳۰۴

عصری ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶

عیانی - مولانا ۸۷، ۳۶۱

عیانی - میر ۳۹۳

عیسی - قاسی ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۲، ۳۹۳، ۲۹۵

عیسی (اس. مریم) ۲۴۵

عیسی ترخان، کج، کط

عیسی - مولانا ۴۰۴

علاء شاهی - مولانا، ح، ۴۷، ۲۰۱

علی - مولانا ۱۵۰

علی - مولانا ۹۸

علی (امیرالمومنین) ۲۴۵، ۲۶۹

علی جاری - لا ۱۵۹

علی - درویش ۲۶۵

علی - مولانا درویش ۲۵۷

علی بن عبدالملی، ل، ج

علی آسی - مولانا ۱۷

علی اصغر حکمت، ل، ج

علی ابکو تیمور ۵۴، ۲۲۸

علی حامی - مولانا ۴۰۷، ۴۴

علی حلایر ۱۰۸، ۱۱۱

علی چلی ۳۹۱

علیخان میرزا ۴۰۴

علی حاج - میرزا ۱۶۶

علی خواب بین - سلطان ۱۳۸

علی در درد - مولانا ۴۰ (حاشیه)

علی - مولانا میر ۴۶۲، ۸۸

علی دوست - میر ۴۸۳، ۱۱۱

علی دین الدین - خواجه ۷۵، ۲۵۰

علی - مولانا سلطان ۱۰۰، ۳۷۳

علی قایی - درویش سلطان ۱۰۱، ۳۷۴

علی شهاب ۲۴۰

علی شهاب الدین - مولانا ۱۷، ۶۷

علی شهابی - مولانا ۱۹۱ (حاشیه)

علی فیضی - ملا ۱۴۵

علیشیر ۹۱، ۲۶۵، ۱۱۴، ۲۴۵

رجوع به (میر علیشیر - بوانی)

غ

عیات الدین - میر ۹۶

عیات الدین - مولانا ۲۷۷

غباری - مولانا ۴۵۳، ۷۷

غریب میرزا - شاه ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۴

غرقی - مولانا ۴۰۴

غیاث الدین علی - ملا ۱۵۴	غیاث الدین دمدار - خواجه ۹۸
غیاث الدین علی - مولانا ۱۵۴	غیاث الدین خواندمیر ، ز
غیاث الدین محمد ۱۰۲ (حاشیه)	غیاث الدین - سید ، ۹۶ ، ۲۷۳
غیاث الدین محمد - ملا ۱۴۵ ، ۱۵۰	غیاث الدین صباغ ۳۸۳
	غیاث الدین علی ۱۰۲ ، ۲۷۷

ف

فردوسی ، ۸۰ ، ۱۷۷ ، ۳۳۴ ، ۳۳۸ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲	فاتح (سلطان محمد) ، ل
۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵	فانی - مولانا ۱۱۶ ، ۳۸۸ ، ۳۰۶
فروغی ۱۶۵	فانی کور ۱۶۰
فرهاد ۶۷	فارقی - مولانا ۶۹
فرهادی - ملا ۱۵۸	فاضل ۳۹۱ ، ۳۹۲
فریدالدین عطار - شیخ ، ی ، یب ، یج ، ۳۴ (رجوع عطار)	فتاحی - مولانا یحیی شاد ۱۸۸
فریدون حسین میرزا ۱۲۸ ، ۱۵۸	فتح الله - شیخ ۳۸۹
فصیح - مولانا ۴۰۵	فتح الله - مولانا ۴۵۴
فصیح الدین - خواجه ۱۰۶	فتح الله کاتب - مولانا ۳۹۳ ، ۳۹۴
فصیح الدین - مولانا ، ط ، ۴۸۱	فصیح - ۴۱۴
فصیحی رومی - مولانا ۴۴	فصیحی - ملا ۱۵۸
فصل الله حواجه ۱۱۹ ، ۴۸۷	فجر - امام ۳۰ ، ۲۰۴ ، ۳۲۲
فصل الله - مولانا ۴۹۹	فجر مولانا ۴۰۱
فصل الله والیدی ۴۶ ، ۱۱۶ ، ۱۳۴	فجرالدین - مولانا ۲۵۴
فصل الله سرمدی ۴۰۱	فجرالدین شکری ۲۵۵
فصلی - مولانا ۸۴ ، ۲۵۶	فجر حلیالی - ۶۰ ، ۴۹۱
فغانی ۱۶۱ ، ۴۵۵ ، ۳۰۷	فجر داری ۴۴۴
فغانی - مولانا ۸۰ (حاشیه) ۴۶۱ ، ۸۶	فجر گرگانی ۳۳۳
فغانی - ۱۶۶	فجری هراتی ، ج ، ی ، ا ، دو ، ار ، کج ، ر
فغانی - ۳۰۸	فجری سلطان محمدی امری ، کج ، ا
فغانی - مولانا ۴۵۶	فدائی - مولانا ۴۶۱
فغانی - ملا ۱۵۴	فدائی تبریزی ۸۷
	فراء ۳۲۳
	فراقی ۳۸۰
	فراقی - ملا ۱۶۸
	فرغی ۴۴۵
	فرغی - مولانا ۴۰۴

ق

قائلی - مولانا ۲۴ ، ۶۶ ، ۲۴۰  
 قاسم - امیر ۷ ، ۸ ، ۱۴۹  
 قاسم - میرزا ۱۷۰  
 قاسم انوار - امیری ، یح ۱۸۳ - ۱۸۴ (حاشیه) ۶  
 قاسم الانوار - سید ، یط  
 قاسم - شاه ۹۶ ،  
 قاسم عاصم - ملا ۱۶۵  
 قاسم غمره - ملا ۱۶۹  
 قاسم ولدی - میر ۱۷۱  
 قاسمی - حواجه ابوالقاسم ۱۴۵  
 قاسمی - درویش ۱۵۳  
 قاسمی زاده ۸۳ ، ۲۵۸ ، ۳۹۶  
 قاسمی سلام الله ۳۹۵  
 قاسمی عبدالوهاب مشهدی - مولانا ۴۶  
 قباد ۲۴۵  
 قبری (سجده ترکی قبری) ۲۱۳  
 قبولی - مولانا ، ح ۴۳ ، ۲۱۶ ، ۲۴۲ ، ۳۰۷  
 ۴۰۰  
 قبولی قندوری - مولانا ۷۲  
 قدسی - مولانا ۱۵ ، ۱۹۰ ،  
 قدیمی - مولانا ۲۱ ، ۱۹۵

راضه - سید ۶۳ ، ۶۴ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷  
 قرشی - مولانا میر ۴۷ ، ۲۴۰  
 قطب - سید ۶۴ ، ۲۳۷ (حاشیه)  
 قطب الدین - مولانا ۱۵۵  
 قطب الدین احمد - حواجه ۲۸۰  
 قطب الدین محمد - حواجه ۹۰۵ ، ۲۸۰  
 قطب نائی - استاد ۱۲۳  
 قطبی - مولانا ۲۲ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷  
 قلاشی - مولانا ۸۳ ، ۲۵۸  
 قل محمد - استاد ۲۷۸ ، ۱۰۴  
 قلندر - میر ۷۸  
 قلندر - حرمی ۲۱۴  
 ۱۴۳  
 قمر حراسایی - حواجه ۲۷۹  
 قمر کمرنگی ۱۰۵  
 قمری - مولانا ۳۹ ، ۲۱۳  
 قوام الدین معمار ۱۲۴ ، ۳۱۴  
 قوسی - مولانا ۷۳ ، ۲۴۸  
 قوسی - ۱۶۷

ک

کاضی ۳۱۱  
 کاضی سید ۳۷  
 کامی - مولانا ۶۰ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴  
 کاس ۳۱۸  
 کاسی - شیخ قوسی ۳۰۵ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷  
 کبود ۲۶

کاتب - یوسف شاه ۲۱۰  
 کاتب - بهلوان ۸۸  
 کاسی ۱۹۳ ، ۲۰۴  
 کاتنی - مولانا ۱۰ ، ۳۱ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷  
 کاتنی ترشیری ۸۰  
 کاشفی ۹۳ ، ۲۶۸ (رجوع شود ، حاشیه)

کمال الدین حسین — میر ۲۷۰، ۹۴	کرود ۲۶ (حاشیه)
کمال تربتی ح، ۲۰۵، ۳۲	کریم الدین - خواجہ حبیب الدین ساوخی، کو (حاشیه)
کمال کچکمل — سید ۲۰۷	کل عیشی - ۴۰۳
کمال کچکولی — سید ۳۴	کلان مرار - خواجہ ۲۵۹، ۸۵
کمالی مولانا ۲۲۴، ۵۱	کلان قاضی - خواجہ ۲۷۴، ۱۰۲
خان ابرو — حافظ پناهی ۱۴۷	کلان معانی — ملا ۱۵۰
ده نری مولانا ۴۵، ۶۸، ۲۴۲، ۲۱۹	کمال — مولانا ۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۰۴
دوچک رک ۳۰۴	کمال اسمعیل ۳۵۳، ۱
دور لطیف ۱۶۴	کمال محمدی شج ۳۵۵، ۲۶، ۳۵۰
دو مونی خواجہ ۴۹	کمال — شج ۳۳، ۱۹۳، ۳۵، ۲۰۶، ۲۰۰
دو مونی — مولانا ۸۴، ۱۱۱، ۱۵۵، ۲۸۴، ۲۵۸	کمال — سید ۲۰۸
دو الماش ۱۵۴ (حاشیه)	کمال — خواجہ ۱۸
دو میرزا ۳۸، ۹۷، ۱۲۷، ۳۱۵	کمال الدین اسمعیل 'صمدی'، ۴۴۸
دو سید ۳۲۹	کمال الدین شاه — ن اسمعیلی، ۱
دو سید ۲۲۹	کمال الدین مسعود ۹۱، ۹۰
	کمال الدین حسینی ۴۸۰، ۱۰۶، ۱۰۰
ک	
دو سید شاد ۷۶، ۹۱، ۱۰۴، ۲۵۳، ۲۶۶	کدانی — مولانا ۸۴، ۲۵۸
دو سید ۳۴۱، ۰۳	گشتاسف ۳۹۹، ۲۳۴
ل	
دو سید ۱۴۶، ۱۵۵	گلچنر مولانا ۱۶۱، ۲۰۲، ۲۹۷
دو سید ۲۶۵، ۱۲	لید ۲۷۳
دو سید ۱۱۲	لسان العرب ۳۵۵
دو سید ۲۰۹	لسانی مولانا ۱۶۰
دو سید شج ۱۲۱	لطیفی — مولانا ۴۰، ۲۰
دو سید ۲۴۷	۷۱، ۱۶۴، ۲۲۴
	لطیف ۳۹۴، ۰۰۰
	لطیفی ۵۱، ۲۲۵، ۰۰۰، ۰۰۰
	لقانی ۱۱۷ (حاشیه)

م

محمد ادائی شیرازی - مولانا ۳۶۴ (حاشیه)  
 محمد القرویی - حکیم شاه، لا، لب  
 محمد امامی - ماضی ۱۴  
 محمد آملی - مولانا ۴۵، ۴۱۸  
 محمد امین ۴۳، ۲۵۰، ۴۱۶  
 محمد امینی - مولانا ۹۹ (حاشیه)،  
 محمد بایسنقر - سلطان ۱۷، ۱۹۱  
 محمد بشکچی - خواجہ ۲۶۰  
 محمد بدخشی - ملا ۹۵  
 محمد بدخشی - مولانا (۱۹۳ حاشیه)، ۲۷۱  
 محمد بن حاج مبارک شاه المتطلب - ل ۱۸۱ (حاشیه)  
 محمد بن مبارک القزوینی - ل، لا، اب  
 (رجوع باین المبارک القزوینی)  
 محمد تناد کانی - مولانا (۵۵ حاشیه) ۲۰۲، ۲۷  
 محمد تبریزی - شیخ الاسلام - ۴۰۹  
 محمد حمزہ ۱۱۲، ۲۸۴  
 محمد - ملا حاجی ۱۵۴  
 محمد حسن خان اعتماد السلطنہ ی  
 محمد خان - سلطان ل ۴۰۵  
 محمد رضا نامہ ی اصغر ی  
 محمد زمان بن حسین خاویز آبادی  
 محمد زمان - ۱۷۲  
 محمد (سلطان محمد) - خواجہ ۲۷۶  
 محمد (سلطان محمد) - مولانا ۹۹  
 محمد شعانی ۱۷ (حاشیه)  
 محمد صاحب ۷۵ (حاشیه)  
 محمد صالح ۱۱۰، ۲۸۳  
 محمد طالع - مولانا ۷۵، ۲۵۰

ماتمی - مولانا ۳۸۹  
 مائی - مولانا ۶۷، ۴۴۰  
 مائی تربتی - ملا ۱۶۷  
 مایلی - مولانا ۷۳، ۴۴۸  
 مثالی - مولانا ۳۹۵  
 مجدالدین - خواجہ ۹۹  
 مجدالدین بغداد کی ۳۹۹  
 مجدالدین صاحب دیوان - خواجہ ۲۳۴  
 مجدالدین کاشی - مولانا ۳۹۵  
 مجدالدین محمد - خواجہ ۶۰، ۹۹، ۱۱۹، ۲۳۴  
 مجدود بن آدم - شیخ ۳۱۸ (رجوع بسائی)  
 مجرمی - ملا ۱۶۹  
 مجلسی - مولانا ۱۵۴  
 معنون ۷۹ (حاشیه)  
 معنون - مولانا ۷۹، ۴۴۹  
 معنوی - مولانا ۷۹، ۴۵۴  
 معینی - مولانا ۴۵۸  
 معنی - مولانا ۴۰ (حاشیه)  
 معنی بيشاورى ۱۶۱  
 مجرمی - مولانا ۸۷، ۴۶۱  
 مجرمی میرشکار - ملا ۱۶۹  
 محمد آقا نوحی - حاجی، الف، کو  
 محمد - پهلوان ۴۶۴ (رجوع پهلوان)  
 محمد - مولانا ۲۳ (حاشیه) ۱۹۷، ۲۲۰  
 محمد - سید ۷  
 محمد - قاضی ۱۴، ۱۸۹  
 محمد مجلسی - مولانا سید، ۱۵۴  
 محمد حراسانی - ملا ۱۰۶، ۴۸۰  
 محمد خندان - ملا سلطان ۱۴۸  
 محمد - معانی مولانا، ح، ۳۷، ۳۴، ۳۰۷، ۴۱۱  
 محمد ابوسعید - پهلوان ح ۸۹



- محمد عالم — مولانا ۱۵، ۱۹۰  
 محمد عرب — مولانا ۳۸، ۴۰۳  
 محمد عصار ۴۵۴  
 محمد علی — ۱۱۱، ۲۲۷، ۲۸۴  
 محمد علی — ملا ۱۶۵  
 محمد علی — میر ۵۳  
 محمد علی تربیت، ب. ار  
 محمد عزالی — امام ۳۱۸  
 محمد فوطه — ملا حاجی، ۱۵۹  
 محمد قراغه — ۲۳۶، ۶۳ (حاشیه)  
 محمد قورچی — شاه ۱۶۷  
 محمد کشف — حواحه ۳۸۱  
 محمد کشتی گیر — پهاوان ۴۶ (حاشیه)  
 محمد لاهیجی — شیخ ۳۹۰، ۳۹۱  
 محمد نعمت ناز — استاد ۱۵۴  
 محمد مأمونی ۹۹ (حاشیه)  
 محمد مجلد — حواحه ۴۶، ۴۱۹  
 محمد مروارید — حواحه ۱۰۶، ۲۸۱  
 محمد معانی — مولانا ۳۴، ۴۷، ۳۰، ۴۱۱  
 محمد مؤمن میرزا ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۱۵، ۱۱۰  
 محمد — مدد، ۴۰۰  
 محمد مریوسف — ۱۴۷  
 محمد نعمت آبادی — ۴۶، ۲۰  
 محمد نائیبی — ۲۷۶، ۹۹  
 محمد نورعش — ۲۷۲، ۹۶  
 محمد یوسف — هزاره  
 محمد یوسف — ۱۷۳  
 محمد یوسف مر ۱۷  
 محمود — سلطان ۸۵، ۴۹۹، ۳۴۲، ۱۷۴  
 محمود برلاس — امیر ۱۱۶ (حاشیه) ۱۲۲، ۳۸۷  
 محمود تایبادی — خواجه ۵۶ (حاشیه)  
 محمود جان — شاه ۴۰۴  
 محمود سبزواری — خواجه ۱۰۴، ۲۷۷  
 محمود شستری — شیخ ۳۶۶  
 محمود هارونی — مولانا ۴۰  
 محمودفروزی — سلطان ۳۲۷، ۳۴۲، ۳۴۴  
 محمود کاتب ۱۴۸  
 محمود میرزا — سلطان ۴۰، ۱۷۳، ۱۷۴  
 محبتی — مولانا ۸۴  
 محوی — مولانا ۶۵، ۸۷ (حاشیه) ۲۳۸  
 محیی الدین — مولانا ۳۹۸  
 محیی الدین — شیخ ۳۲۳  
 محمود — ۸، ۷، ۱۸۴  
 مسیحی — مولانا ۳۱۱  
 مرشد الدین عمری — شیخ ۳۷۷  
 مری — مولانا ۴۰۴  
 مری — حواحه ۸۶، ۲۲۰  
 مری — مولانا ۴۶۶  
 مری — حواحه ۳۱۱  
 مری — مولانا ۴۸  
 مری — حواحه ۴۱۲  
 محمود — سلطان ۲۲، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۶  
 مری — ۴۱۹  
 مری — سید ۴۵  
 مری — ۵۲، ۲۲۶  
 مری — مولانا ۱۹۶ (حاشیه) ۴۳  
 مری — مولانا ۴۰ (حاشیه)

مکتبی - مولانا ۳۸۷  
منصور - خواجه ۸۵، ۸۷، ۴۵۹  
منصور - درویش ۴۰۶  
منصور سنواری - درویش ۴۳  
موسی - مولانا ۷۵، ۷۶ (حاشیه)  
موسی - خواجه ۱۳۹، ۴۵۰  
مولانا راده ۳۷۰  
مولوی، یا، یو، یظ  
مؤمنی - مولانا ۱۱۶  
مؤمن سمرقندی - مولانا ۲۸۸  
مؤید دیوانه - خواجه ۳۵، ۱۰۴، ۴۰۹  
مؤید مهبه - خواجه ۳۵، ۳۷، ۱۰۰، ۴۰۸، ۱۰۰  
۲۷۹  
مهدی - مولانا ۷۸  
مهدی گاو - خواجه ۳۶۰  
مہشتی ۳۲۷، ۴۵۰  
مر - ملا ۱۴۵  
میرا شه - سلطان ۳۱۲  
مرحبت الله ۱۱۴، ۲۸۴  
مر حواند - مولانا ۲۷۰  
میرزا عبد الله نعم الاسلامی - حسی، اج  
میرزا علی - سلطان ۲۹۶  
میرزا حامی - مولا، ۵۱ (حاشیه)  
میر سید - مولانا ۵۳، ۲۲۶  
میرسیا - مولانا ۲۲۶، ۲۲۱  
میر علی - مولا ۱۰۰ (حاشیه)  
میر علی - ملا ۱۴۸  
میرک - خواجه ۱۷۰  
میرک - مولانا ۱۴۱  
میرک حسین ۴۷۶ (حاشیه)  
میر کو - خواجه ۱۱۰

مشرقی - مولانا ۷۰  
مشرقی - مولانا ۶۸، ۴۴۱  
مشرقی - مولانا ۴۲، ۴۱۵  
مظفر الدین علی - شیخ ۳۸۹  
مظفر حسین میرزا ۱۷۵ (حاشیه)  
مظفر معمار - خواجه ۴۰۰  
مظہری - مولانا ۴۰۴  
معری لک - ملا ۱۵۷  
معزالدین سحر - سلطان ۳۴۶  
معزی ۴۴۶  
معنائی میر حسین - ۹۶، ۲۷۲  
معمار یان، ۲۹۹  
معین - مولانا - ۱۴۱، ۴۹۹  
معین واعظ - مولانا ۳۶۹، ۹۴  
معینی - مولانا ۴۵۱  
معلی ۴۵ (حاشیه)  
مفلسی - میر ۴۹، ۴۰۳  
مقلی - مولانا ۶۴، ۸۲، ۲۳۷ (حاشیه)  
مقصود - مولانا ۴۵۵  
مقصود - خواجه ۳۰۹، ۳۱۰  
مقصود تیرگر - ملا ۱۵۶  
مقصود غلام - امیر ۱۷۲  
مقصود کارروی - خواجه ۴۰۹  
مقیم کارروی - مولانا ۳۸۹  
مقیم کیخسروی امیرا، ۱۷۱  
مقبی - ملا ۱۵۹  
مقبی - مولانا ۵۰، ۲۲۴ (حاشیه)، ۴۳۷  
ملك ساقی بك ۲۸۵  
ملك شاه سلجوقی - سلطان ۳۳۰  
ملك كاشعری - سلطان ۱۱۴، ۲۸۶  
ملك - مولانا ۷۴، ۴۴۹

میر ویس ۴۷ (حاشیه)

میرهاشمی ۲۴۳، ۷۳

میلی - مولانا ۱۵۹

میرکی - مولانا ۱۲۱ (حاشیه) ۴۹۹

میر مرتضی ۴۶۷، ۹۳، ۹۴

میرمست - خواجہ ۰۸۶ (رجوع خواجہ مست)

میرم ساء ۱۶۹

ن

نادری - مولانا ۷۶ ۴۵۱

نارن بك ۱۷۰

نازکی - درویش ۴۵ ۴۱۸

نازینی ۴۱۳، ۴۰

ناصر - مولانا ۲۸۸

ناصرالدین - مولانا ۱۱۷ ۴۸۸

ناصر خسرو ۴۴۸

ناطری - مولانا ۸۸ ۴۶۴

نامی - مولانا ۴۷۵

نامی - ملا ۹۸

ناری ۲۸۴

نجم - شیخ ۱۱۹

نجم الدین - شیخ ۴۹۵

نجم الدین دانه ۴۴۰

نجم الدین کمری شیخ ۴۱۹

نجم اول - شیخ ۴۹۹

نجم ثانی ۴۹۹

نجمی - خواجہ ۴۸۴

نجمی - مولانا ۱۷۹ ۴۵۴

نجمی - مولانا ۴۱۴

نجمی مولانا حاجی ۴۸

نجمی کج

نجم - مولانا ۴۴۵ (حاشیه)

نجمی - مولانا ۴۱

نرگسی - مولانا ۶۵، ۸۱، ۴۴۸ ۴۸۶

نراری قهستانی ۳۵۵

نجمی ۱۴۵، ۹۰

نشاطی - مولانا ۸۲ (حاشیه)

نصرت احمد ۴۳۶

نصرت - مولانا ۳۹۱

نصرت کیلانی - مولانا ۴۹۸

نصرت الدین طوسی - خواجہ ۴۴۴

نصرت اکبر - مولانا ۴۹۰

نصرت - مولانا ۴۶، ۸۵ ۴۹۹

۴۶۰

نظام - ملا ۱۴۸

نظام الدین - مولانا ۱۰۶، ۱۴۸ ۲۶۹

نظام الدین احمد - عیسی خواجہ ۴۹۰

نظام الدین اولاد - شیخ ۳۵۶

نظام الدین خواجہ ۱۰۶ ۲۹۰

نظام الدین - (رجوع خواجہ مست)

نجم ۴۵۴

نجم ۴۴۳

نجم ۴۰۶

نجم ۴۵۴

نجم ۴۰۴

نجم ۴۰۳

نجم ۴۰۳

نجم ۴۴ ۱۹۷

نورالله - قاضی ۱۴۴	نقابی - مولانا ۶۸ (حاشیه)
نورالله - مولانا ۱۶۸	نقیبی - سید ۴۱۸
نورالدین - مولانا (رحوع بجامی) (عبدالرحمن جامی)	نقیبی - مولانا ۲۲۴، ۷۲، ۵۰
۲۲۹، ۵۶	نوائی ۹۰ (رحوع میر علیشیر)
نورسعد - امیر ۳۲۷	نوائی - ملا ۱۶۸
نورسعد بیک ۵۴	نور - مولانا ۲۷۶، ۱۰۰
نوری - ملا ۱۶۴	نور - مولانا عبدالرحمن حامی ۴۱، ۳۴، ۲۳، ۲۲
نوری - مولانا ۲۴۹، ۷۳	۹۴، ۸۸، ۸۰، ۷۶، ۶۲، ۵۰
نیاری ۳۶۶ (حاشیه) ۴۰۹	

و

وصفی ۱۶۵	واحدی - مولانا ۴۵۸، ۸۳
وصفی - ملا ۱۶۴	واعظ - مولانا ۴۶۸ (رحوع نکاشی)
وصلی - مولانا ۳۷۴	وافی - مولانا ۸۸
وصلی - مولانا (عبدالرحمن) ۱۰۴	واله - مولانا ۴۰
ودائی (مولانا رمایی) ۲۵۲، ۷۶	واله داغستانی، کج
ودائی (امیر حامی احمد) ۲۵۲، ۷۶	والهی ۲۶۲، ۸۸
ودائی مولانا ۳۰۹	والهی - مولانا ۴۱۴
ولد بیک - شاه ۱۷۹	والهی سمرقندی - ملا ۱۵۵
ولی، ک ۱۷۲	واهبی ۱۱۰
ولی قنار ۲۱۳	وحدتی - مولانا ۲۵۱، ۷۶
ولی ولد - مولانا ۴۰	وحیدی ۱۶۱
وسی - ملا ۱۶۳	وداعی - مولانا ۲۴۹، ۶۷
وسی - مولانا ۲۰۵، ۲۲، ۳۱	وصالی کاشی - مولانا ۳۹۰، ۳۹۰

ه

هاشمی - مولانا ۱۳، ۳۹۴، ۲۴۴	هاتمی - ۶۴
هاشمی - حو ۱۴۴	هاشم - خواجہ ۳۷۹
هائی - ۱۶۵، ۱۵۵، ۶۰	هاشم - میر ۱۴۰
هوائی - ۸۰	هاشمی - سید ۱۴، ۱۸۹

همام ۳۴۹	هروی - امامی ۳۴۷، ۳۴۰
همانی سیرقندی ۱۶۰	هزار اسپیان ۱۴
همایون - میر ۳۰۴، ۱۳۹	هفت رنگی ۳۹۴
همایون پیرزا ۱۷۵	هلاکو خان، بیج ۳۲۲۰
همدی - مولانا ۷۹، ۲۵۴	هلاکی - مولانا ۷۶، ۱۵۱، ۳۰۶
هوانی ۴۴، ۲۱۵	هلال - مولانا ۵۳ (حاشیه)
هوارث، لد	هلالی - مولانا، ط ۶۸، ۵۳، ۸۱، ۲۴۲، ۲۵۳
هوشی - مولانا ۴۰۴	همانی - مولانا ۱۲۰، ۲۹۸

ی

۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰	یادگار - میر (سیفی) ۳۰، ۳۰۴
۳۱۱، ۴۰۱	یارعلی تبریزی --- ۳۸۹
یاقوت خان ترخان آق قویونلو سلطان، ۳۰۰ (حاشیه)	یارمحمد رخشه ۱۷۲
یاقوت - سلطان ۲۹۷	یاری ۲۶۰ (حاشیه)
یاقوت پیرزا ۲۷۳ (حاشیه)	یاری - حافظ ۳۹، ۴۱۴
یاقوتچی میر ۱۱۱	یاری - مولانا ۱۲۰، ۲۹۹
یاقوتی ۱۷۵	یاری - مولانا ۴۶، ۸۶، ۲۱۹، ۲۹۹، ۳۹۰
یوسف - مولانا (حاشیه) ۴۲۲	یامغورچی بیک ۱۱۱
یوسف پیر - مولانا ۴۲	یحیی - فاسی ۱۴۴
یوسف - مولانا ۱۵۶ (حاشیه)	یحیی بیک --- مولانا ۱۴، ۱۳۵، ۲۰۱
یوسف - مولانا ۱۶۳	یحیی بیک ۲۸۵
یوسف - مولانا ۲۷، ۴۱۰	یعقوب آق قویونلو - سلطان لا
یوسف - مولانا ۴۸۷	یعقوب - سلطان ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۵۳
یوسف - مولانا ۵۳	۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۲
یوسف - مولانا ۱۵۶	یعقوب خان - سلطان ۱۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۵۱
یوسف - مولانا ۱۵۷	۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲



پ

پل مالان ۲۱۸

پای حصار ۲۷۱

ت

تارکبه، ب، ز  
تخت بزرگ ۳۱۴، ۱۹۹، ۲۵  
توران ۲۶۴  
تون ۱۶۳، ۱۵۳  
توران، الف، ب، ز، لایا، یز، یغ، لول، لعل، ۱۴۱

تاشکند، ط ۵۴ (حاشیه) ۱۵۶ ۱۶۴  
تبریز، د، و، ل (حاشیه) ۶ ۱۲۳، ۶۵  
۳۴۰، ۳۱۶، ۲۳۲  
تربت ۲۰۶، ۱۴۵، ۳۳  
تورشیر ۱۷ ۶۷، ۶۴، ۶۸، ۸۰، ۲۳۷، ۲۰۵  
ترکستان ی ۹۱

ج

جوبین ۱۶۸، ۷۷، ۶۷  
جیجکتو ۸۸

جاده ۲۱۵، ۴۲  
جراحی ۸۵ ۲۵۹، ۲۲۰  
جغتای ۱۶۱، ۱۲۴  
جوزجان ۷۲

چ

چشمه، گیلاس، د  
چشمه، کو، د  
چشمه، لای، ۱۴۴

چالدران ۳۹۷  
چشمه، کو، د ۷۴  
چشمه، کاسر، د، د

ح

ح ۳۹۷  
ح ۲۹۵  
ح ۹۵ ی حصار

حصار ۳۳۳، ۶۶۱  
حصار ۱۱۱، ۱۸۰، ۱۲۲، ۱۷۹، ۲۶۱، ۲۹۰  
حصار شاهان ۲ ۲۰ ۳۱۵

خ

خ ۳۵ ۳ ۳۰ ۵۶، ۴۶، ۴۵، ۳۸  
خ ۱۰۰، ۹۸، ۹۲، ۹۱، ۶۶، ۶۵  
خ ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۱۴ ۱۱۲، ۱۱۱  
خ ۱۴۲، ۱۴۱ ۱۳۹ ۱۳۲ ۱۲۱  
خ ۱۵۴، ۱۴۹، ۱۴۸ ۱۴۷، ۱۴۴  
خ ۱۷۱، ۱۷۰ ۱۶۸، ۱۵

خ ۱۱۶، ۱۱۵  
خ ۶۹ حاصد دی  
خ ۶ حاصد دی  
خ ۱۱ حاصد شای  
خ ۱۴ حاصد  
خ ۱۱۶ خراسان  
خ ۱۱۶ حاصد دی

خطا ۶۷۱	۲۰۷ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۷۴
حلیجال ۳۹۱	۲۳۰ ، ۲۲۹ ، ۲۲۷ ، ۲۲۲ ، ۲۱۹ ، ۲۱۸
خواجه خضر (لنگر) ۳۰	۲۶۷ ، ۲۴۲ ، ۲۳۸ ، ۲۳۷ ، ۲۳۶ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳
خواجه طاق ۵۳ ، ۳۴	۲۸۱ ، ۲۷۵ ، ۲۷۲ ، ۲۷۱ ، ۲۷۰ ، ۲۶۹
خوارزم ۵۲ ، ۱۱۰ ، ۱۱۷ ، ۱۱۴ ، ۱۸۵ ، ۲۸۳ ، ۲۱۹	۳۰۹ ، ۲۹۹ ، ۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۳ ، ۲۹۱
خواف ، یط ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ،	۴۰۳ ، ۳۹۲ ، ۳۷۰
خویجان ۴۷ ، ۲۲۰ (حاشیه)	حرگرد حام ، ی ، یط ، ۷

د

دو برادران ۲۲۴	دامغان ۶۲
دوان ۱۴۱	دحله ۳۴۸
دیار بکر ۳۳۸	دوب خوش ۲۸
دهکمار ۵۰	درجز ، ید
دیر آباد ، یج	درة دوبرادران ۵۰

ر

رودس ۴۰۹ ، ۴۰۵ ، ۳۶۵	رادگان ، ید
روم ۲۵۶ ، ۲۴۸ ، ۲۴۱ ، ۲۸۹ ، ۲۷۳ ، ۳۷۰	رباط سنک بست ، ر ، ی ، یز ، یج
۳۷۸ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷	رباط دیر آباد ، ی ، ر
روی (حاکم شمس خواف) ، یط	رستطق ۳۲۹
ری ۱۴۱ ، ۱۸۹ ، ۳۹۹	رستمه دار ۴۰۰

ز

زیارتگاه ۷۸	زاوه ۲۵۳ ، ۲۷۷
-------------	----------------

س

سرخس ۲۴۹ ، ۲۲۲ ، ۱۶۱ ، ۷۳	ساعر ۲۰۵ ، ۳۲
سریل ۳۱	ساوه ۲۹۵ ، ۲۹۳ ، ۱۴۲ ، ۱۱۹ ، ۱۱۸
سریل مالان ۲۱۷	سبزوار ۱۴۵ ، ۹۸ ، ۹۳ ، ۴۲ ، ۲۶ ، ۲۴ ، ۲۳
سلطانیه ۳۲۰	۲۱۳ ، ۱۹۸ ، ۱۶۵ ، ۱۶۳
سهرورد ۲۷ ، ۱۹ ، ۴۱ ، ۴۷	سراب ۱۸۳
	سرخاب ۳۴۰



۲۷۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۱۴، ۳۴۵  
 ۳۴۶، ۳۷۹، ۳۸۰  
 سد، کج، کط  
 سیستان ۷۹، ۱۴۴، ۲۰۳  
 سیان ۱۴۴

۱۱۴، ۹۶، ۶۴، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۸  
 ۱۴۶، ۱۳۴، ۱۲۳، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵  
 ۱۸۳، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۱  
 ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۴، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۰  
 ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۲

ش

شروان - شیروان ۹۱، ۱۶۶، ۳۲۹، ۳۴۵  
 شغان ۲۸  
 شهرسبز ۱۱۵  
 شیراز، د، و، ۱۹، ۳۷، ۴۰، ۶۳، ۱۲۰  
 ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۳، ۲۱۱  
 ۲۱۳، ۲۹۹، ۳۸۵، ۴۰۱

شاخ ۱۵۵  
 شادیاج، یب، یج  
 شارحت ۹۹  
 شام ۳۹۷، ۳۵۸  
 شیرغان ۱۰۳، ۲۷۸

ص

صفا ۳۰۱

ط

طوس، ید، یه، یر ۳۴۱، ۳۴۵

طمس ۸۰  
 طرو - قره ی

ع

۲۷۳، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۶۳  
 عربستان ۲۵۶

عراق و لا ۷، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۶۳  
 ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶، ۹۴، ۸۶، ۸۰، ۶۶  
 ۲۱۲، ۱۰۹، ۱۷۱، ۱۵۸، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۲۳  
 ۲۱۰، ۲۵۵، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۳، ۲۳۲

غ

غریب ۲۸۴، ۳۰۱

ف

فاجار ۱۴۵

فارس، و، ۳، ۲، ۳۰۰  
 فرج آباد، فرج آباد

۳ - فرغانه ماوراءالنهر ۳۲۶  
فرنگ ۴۰۶

فرکت ۱۱۷ - ۲۸۸

ق

قاین ۱۵۰ - ۱۵۱

قلعه ملک خواجه ۸۴

قباچ - دشت ۳۷۸

قم ۱۱۹ - ۱۶۱ - ۲۹۶

قریه ارمک (حاشیه) ۱۳۹

قندر ۹۵

قرا باغ ۲۲۶

قندور ۲۴۲

قزوین، یاه ۱۱۸ - ۱۶۳ - ۲۹۱ - ۲۹۶ - ۳۱۸ - ۳۲۹

قویه روم ۳۲۱

قسططیه ، لب

قهستان ۱۴۳ - ۱۴۹

ک

کابل ۱۶۰ - ۲۲۶

کعبه ۹۷ - ۱۵۹

کازرون ۱۴۱ - ۳۰۹

کوجه صفا ۳۹ - ۲۱۳

کاشان (حاشیه) ۱۳۹

کوسو ۲۲۳

کبود جامه ۷۳

کوشک مرعاب کا

کتور ۱۷۳

کوهستان ۳۶

کردستان ۳۲۶

کوه صاف ۵۱ - ۷۹ - ۲۲۴ - ۲۵۵

کرمان ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۵۳ - ۲۸۷

گ

گازرگاه ۵۵

گاسب ید ۹ - یو

گازرگاه هری ۲۲۰

گنبد ملکان ۶۹۰

گراگان ، بیج

گنجه ۳۵۲

گجرات ۲۹۷

کوجه صفا ۳۹

ل

لار ۱۲۱ - ۲۰۳

لنگری به

لیدن ، یو ، بیج ، یط

م

مزار عکاشه ۷۹

۳۲۵ ۳۳ ۳۶۳

مرعه لنگر - یط

ممولات خراسان ۷۷ - ۲۵۳

مارندران ، ی

معله خواجه شهاب ، لب

ماوراءالنهر ، لیج ، لد ، ۵۱ ، ۱۵۰ ، ۱۵۳ - ۱۵۵

معله مرعی ۷۱

۱۶۴ - ۱۵۹ ۱۶۹ - ۱۷۳ - ۱۸۷ - ۲۲۵

۲۱۵، ۲۰۹، ۲۰۶، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۱  
 ۲۷۲، ۲۵۸، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۰  
 ۲۸۸، ۲۸۴  
 مصر، لب، ۴۴۸، ۴۳۳، ۴۰۵، ۳۹۷  
 مکہ، لب، ۷، ۲۲، ۳۲، ۳۳، ۷۶، ۶۳، ۸۲  
 ۱۹۶، ۱۲۷، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۰۴، ۱۰۱، ۸۷  
 ۲۸۹، ۲۸۰، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۵۶، ۲۳۶  
 ۴۰۱، ۳۹۸، ۳۷۸، ۳۵۸، ۳۴۰، ۳۳۱  
 ۴۰۶، ۴۰۲  
 مہر آباد  
 مہنہ ۳۷، ۲۱۰، ۲۷۷

مدینہ ۲۳۶، ۶۳  
 مدرسۂ اخلاصیہ، ک، ۲۱۳، ۳۹  
 مرو، یز، ۵۲، ۷۶، ۸۱، ۱۵۳، ۱۶۵، ۲۲۵، ۳۳۶  
 مرو شامخان ۳۳۶  
 مروہ ۳۰۱  
 مسجد جامع، کا  
 مشہد، ح، ی، یا، ید، ید، یو، یر، یج، ۱۷، ۷  
 ۶۷، ۴۵، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۵، ۳۰، ۲۹، ۲۶  
 ۸۸، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۸  
 ۱۵۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۲۴، ۱۱۲، ۱۱۱، ۹۶

ن

۳۹۰، ۲۱۳، ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۵۰، ۱۴۸  
 بیل ۳۴۸  
 بیمرور ۱۱۱، ۲۸۴

نسا، ید  
 نعت آباد ۲۶۴، ۲۲۰  
 نیشابور، ی، یج، یز، یج، ۷، ۳۹، ۴۵، ۹۲

ه

۲۱۵، ۲۰۲، ۱۶۹  
 ہری ۳۲، ۴۶، ۵۳، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۱۴۵، ۱۸۳  
 ۲۱۰، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۵  
 ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱  
 ۲۳۶، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۰، ۲۲۶، ۲۲۰  
 ۲۶۶، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۵، ۲۳۸  
 ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۷  
 ۳۱۶، ۳۱۲، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۸۶، ۲۷۸  
 ہندوستان ۱۸۶، ۲۵۶، ۲۹۷، ۳۶۳  
 ہمدان ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۶

ہرات، الب، و، ی، ک، ل، یر، کا، کب، کو  
 کر، کج، کط، لد، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۳۰  
 ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۳۲  
 ۶۵، ۶۳، ۶۰، ۵۰، ۴۸، ۴۷، ۴۵، ۴۴، ۴۳  
 ۸۵، ۸۲، ۷۹، ۷۸، ۷۶، ۷۱، ۷۰، ۶۹  
 ۱۱۴، ۱۰۲، ۹۹، ۹۸، ۹۵، ۹۳، ۹۱، ۸۸  
 ۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۵  
 ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۰  
 ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۲  
 ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱

ی

## فهرست کتب

## الف

اشارات ۳۲۲  
الفیه شلمیه ۳۲۵  
انتخابات حدیقه ۳۱۸  
انبس العاشقین ۶  
ایسافوجی " لاج

بدال نامه (حاشیه) ۱۰۹  
داب بحث مسعودی ۳۷۰  
حسن التواریخ روملو، کو، کر (حاشیه)  
خلاق ناصری ۳۲۳  
سکندر نامه ۲۳۵

## ب

بوستان خیال، کج، کط  
بهارستان حامی، لا، لد، له، ۳۲۵ (حاشیه)  
بهرام و گلندام ۱۰، ۱۸۶  
بیان، ۳۲۲

رهان (حاشیه) ۱۴  
دایع الوسط ۱۳۵  
دل و کل ۱۹۰  
رستان ۲۴۱، ۳۳۷، ۳۵۵

## پ

ح کج ۳۵۳

## ت

تحریر اقلیدس ۲۶۷  
تحفة الحبيب، کج، کط  
تحریر العراقین ۳۳۲  
تحفة سامی، و، ر، کو، کج  
ترجمه حیات الحیوان، لب  
تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی، و، ی، ب، کد  
تذکرة النساء، کط  
تذکرة دولتشاه ۳۲۳ (حاشیه)  
تذکرة الشعراء ۱۰۸ (حاشیه)

اریخ اس حلکان ۳۹۷  
اریخ ادبیات ایران، ز  
اریخ الیوت ر  
اریخ حافظ ابرو ۲۷۰  
ربیع ظفرنامه ۲۵  
ربیع مغول، لد  
هرید ۳۲۳  
حنیسات ۱۰  
حنیسات کاتبی ۱۸

تواریخ ۱۳۵	ترجمه ظفرنامه (حاشیه) ۴۹
تهافت مولی خواجه زاده ، لب	تفسیر بغوی (معالم التنزیل) ۳۲۳
تیغ و قلم ، ۳۹ ، ۲۱۲	تفسیر خواب ۱۳
	تفسیر قاضی ۳۷۰

## ج

جواهر الاسماء ۹۱ ، ۲۶۵	جام جم ۳۲۸
جواهرالتفسیر ۹۳ ، ۲۶۸	جمال الفوائد ، ۱۵۶
جواهر العتایب ، کج ، کط	چشمید و خورشید ۳۵۳
	چوایر الاسرار ۱۰

## ح

حسن و دل ۱۳	حالات یهلوان محمد ابوسعید ۱۳۵
حسن و عشق ۱۰ ، ۱۸۶	حالات سید حسن اردشیر ۱۳۵
حلل ۲۵ ، ۱۹۹	حبیب السیر ، ز ، کو (حاشیه) ، کز (حاشیه)
حیاة الحیوان دمیری ، لب ، لج	حدائق السحر فی دقائق الشعر ۳۴۹
حیره الابرار ۱۳۵	حدیقه ۳۱۸

## خ

خمسة المنعرجین ۱۳۵	خسرو و شیرین ۶۲
خمسة نظامی ۳۶۴	خلاصة التواریخ کو (حاشیه)
خیال و حال ۱۷	خلاصة عباسی ۱۱
	خمسه ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۱ ، ۲۳۵ ، ۳۵۲

## د

دربای ابرار امیر خسرو ۱۸ ، ۴۲۰ ، ۹۴ ، ۱۹۳ ، ۲۱۵	
	۳۵۸ ، ۲۷۰

## ذ

ذوالنایبتین ۱۰ ، ۱۸۶	ذوالبحرین ۱۰ ، ۱۸۶
----------------------	--------------------

## ر

رساله قدسیه ۳۴۸	رباعیات خیام ۳۳۰
رساله در معرفت تقویم - لر	ربط السور والایات ، لب
روشنائی نامه ۳۴۸	رسالة سفرنامه ۳۴۸

ریاض الشعراء ، کج

الصفاء (حاشیه) ، ید ، ٩٤  
الادویه ١٥٦ (حاشیه)

ز

زبد وریب ٣٨

٣٢٢

ژ

ل آریاقیک ، ر

س

سیر النبی ٢٢٠ ، ٤٧

سکندری ١٣٥  
ر نامه ( اسکندرنامه ) ٦٢

ش

شرح قصیده برده ٢٥

٣٩٩ ، ٣٦٥ ، ٣٦٤ ، ٣٤٤ ، ٣٤٢ ، ٣٤١ ، ٣٣٤ ،

شرح الموجز ، لب

درویش ٦٩

شرح مواقف ٢٦٦

ن خیال ١٣ ، ١٨٨

شرح هدایه حکمت میرک چکی ٣٧٠

ایسا غوجی ، لب ، لاج ٣٧٠ ،

شقایق المعانیه ، لب

اسماء الله ٢٥

شبع و پروانه ١٥ ، ١٩٠ ، ٣٦٧

طوالع ٢٦٦

لغز و القصیده ، لب

ص

العاشقین ٦٩

ظ

٢٣٥ ، ١٩٩ ، ٦٢ ،

ع

عنایب المملوقات ٩٧

رای اسکندر بیک ، کو (حاشیه)

عروض ١٣٥

رای حماسی ٠ بو

عزیر و بحر ٣٢١

الدیا ١٠

غ

رایب الصعر ١٣٥

## ف

فصوص ۲۸	فراق نامه ۳۵۳
فوائد الاخیار ۱۰۶ (حاشیه)	فوائد القلائد ۳۴۹
فوائد الکبر ۱۳۵	فرهنگ انجمن آرا ۸۲ (حاشیه)
	فرهاد و شیرین ۱۳۵

## ق

قصیده برده ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۰۲	قاموس الاعلام ، ل ، کط ، لب ، لج
قصیده شیخ سعدی ۱۳۵	قرآن ۳۹
	قصص الحاقانی ، یا

## ک

کشف الظنون ، اب	کافیه ، لج ، ۲۶۶
کلام الله ۱۲۵، ۱۲۸	کشاف ۳۲۳
کلیله و دمنه ۳۳۶	کشف حکمت ۳۲۵

## گ

گل و بلبل ۱۵	گلستان ۲۴۱، ۲۸۹، ۳۳۷، ۳۵۵
گوی و چوگان عارفی ۱۹۴	گلشن زار ، ۱۲۶، ۳۸۹

## ل

لغات شیخ عراقی ۳۵۱	لغات نامه ، الف ، کو ، کز ، کج ، کط ، ۶۹، ۴ (حاشیه)
لیلی و معنوی ۳۸، ۵۷، ۶۲، ۶۹، ۱۲۲، ۳۱۱	۱۳۱، ۱۱۰
۲۳۰، ۳۱۲، ۳۸۸	لغات ۱۲۶

## م

مرات العالم ، لد	مثنوی ۱۸۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲
مرصاد العباد ۳۲۰	مثنوی طهرنامه (حاشیه ۲۳۶)
مطلع السعدی ، ۳۰	محاسن المفاسد ، الف ، د ، ه ، و ، ل ، کو ، کز ، کج
مطلع الشمس ، ی ، یا ، یح (حاشیه)	لا ، لیح ، لد ، لو ، لر ، ۲، ۱۳۵، ۱۹۴، ۳۱۶
معالم التریل ، ۳۲۳	مجمع الحواصی ترکی ، لر
معدنات ۱۳۵	معنوی و لیلی ۱۳۵
مقصد اقصی ۱۸۵، ۹	محمول ۳۲۲
	مرات الصفا ۲۲۲

مناظره منتعش ۲۵	الاخلاق ، ز
منشآت ترکی ۱۳۵	الساگرین ۲۷
موحز ، لچ	الساگرین شیخ ، مدالله انصاری ۲۷۱، ۲۰۳، ۹۴
مهر و مشتری ۳۵۴	شمس و قمر ۲۱۲، ۳۹
	و منتعش ۲۵ (حاشیه)

## ن

نوادیر الشباب ۱۳۵	منظور (ناصر و منصور - حاشیه) ۱۸۶، ۱۰
	الانس ۲۰۷، ۳۴

## و

وقیة میرعلیشیر ، ح ، یط ، ۲۸۶	وعدرا ۳۴۲
ویس و رامین ۳۴۳	۱۳۵

## ه

هفت پیکر ۶۲	لج ، حکمت ۳۲۲
-------------	---------------

## ی

یوسف وزلیجا ۳۹، ۲۱۲	تهای اوذلی ، ز
	تهای سیلستر دسامی ، ز



## فهرست مطالب

## مقدمه مصحح

الف - ل

و	مجالس النفائس ترکی
د	مولف مجالس النفائس
ح	احوال میرعلیشیر (مستنبط از کتاب حاضر)
ط	آثار میرعلیشیر در خراسان
یا	۱ - ایوان جنوبی صحن عتیق حضرت رضا
یب	۲ - مزار شیخ فریدالدین عطار
یپ	۳ - آب خیابان مشهد
یر	۴ - رباط سنگ
یز	۵ - رباط دیر آباد
یسج	۶ - بند آجری قریه طرق
یح	۷ - بنای مقبره امیر قاسم الانوار تبریزی
یبط	تکمله - وقف نامه میرعلیشیر
که	خلاصه وقف نامه میرعلیشیر
کو	لطائف نامه ومولف آن
ل	ترجمه دوم (اسلامبول) و مترجم آن
لا	شرح احوال حکیم شاه محمد قزوینی مترجم
لج	ترجمه سوم و مترجم آن
لد	مقدمه ترکی مجالس النفائس
لو	سخ ترکی مورد مراجعه
لج	خاتمه

لطائف نامه

مقدمه

مجلس اول

۵-۱

ذکر شعرائیکه میرعلیشیر آخر زمان ایشان را دریافته اما بملازمت

ایشان برسیده

۶ - ۲۴

شماره ترتیب	صفحات	شماره ترتیب	صفحات
۱	۶	۲۲	۱۷
۲	۷	۲۳	۶
۳	۸	۲۴	
۴	۹	۲۵	۱۸
۵	۱۰	۲۶	۶
۶	۱۱	۲۷	۶
۷	۱۲	۲۸	۶
۸	۱۳	۲۹	۱۹
۹	۱۴	۳۰	
۱۰	۱۵	۳۱	۶
۱۱	۱۶	۳۲	۶
۱۲	۱۷	۳۳	۲۰
۱۳	۱۸	۳۴	۲۱
۱۴	۱۹	۳۵	۶
۱۵	۲۰	۳۶	۲۲
۱۶	۲۱	۳۷	۲۳
۱۷	۲۲	۳۸	
۱۸	۲۳	۳۹	۶
۱۹	۲۴	۴۰	۲۳
۲۰	۲۵	۴۱	۶
۲۱	۲۶	۴۲	

مجلس دوم

ذکر شعرائیکه میرعلیشیر در زمان کودکی، ناشاد اما لاوهت ایشان رسیده

در تاریخ شروع تألیف کتاب (۸۹۵) در قید حیات بوده اند ۲۵ ۵۶

۳۷	۷۴ - مولانا محمد مہمانی	۲۵	۴۳ - مولانا شرف الدین علی یزدی
۳۸	۷۵ - خواجہ خضر شاہ استرآبادی	۲۶	۴۴ - خواجہ اوحید مستوفی
د	۷۶ - مولانا حاجی نجومی	»	۴۵ - مولانا قاضی عبدالوہاب مشہدی
د	۷۷ - مولانا مسعود قبی	»	۴۶ - خواجہ فصل اللہ ابو لیشی
۳۹	۷۸ - حافظ یاری	۲۷	۴۷ - مولانا علاہ شاشی
د	۷۹ - مولانا قنبری	»	۴۸ - مولانا محمد تبادکانی
د	۸۰ - مولانا خسروی	۲۸	۴۹ - شیخ صدرالدین رواسی
۴۰	۸۱ - مولانا نازبینی	»	۵۰ - میر حیدر محدث
د	۸۲ - مولانا ولی قلندر	»	۵۱ - مولانا محمد عرب
د	۸۳ - مولانا والہ	۲۹	۵۲ - میر مفلسی
۴۱	۸۴ - مولانا حریمی قلندر	۳۰	۵۳ - مولانا عبدالقہار
د	۸۵ - مولانا ترخانی	»	۵۴ - مولانا عبدالرزاق
د	۸۶ - مولانا عاشمی	»	۵۵ - امیر یادگار بیک
۴۲	۸۷ - مولانا عبدالوہاب اسفراہینی	۳۱	۵۶ - مولانا طوطی
د	۸۸ - خواجہ یوسف برہان	»	۵۷ - مولانا وپسی
د	۸۹ - مولانا مشرقی	۳۲	۵۸ - مولانا ساغری
د	۹۰ - مولانا ہوائی	»	۵۹ - مولانا فصیحی روی
۴۳	۹۱ - مولانا قبولی	»	۶۰ - شیخ کمال تربتی
د	۹۲ - مولانا محمد امین	۳۳	۶۱ - درویش منصور سروراری
د	۹۳ - مولانا سعدی	۳۴	۶۲ - مولانا حافظ علی حامی
۴۴	۹۴ - مولانا میر ارفون	»	۶۳ - مولانا محمد مہمانی
د	۹۵ - مولانا صدر کاتب	»	۶۴ - سید کمال گجکولی
د	۹۶ - مولانا ادری	۳۵	۶۵ - خواجہ مؤید مہرہ
د	۹۷ - مولانا ایسی	»	۶۶ - خواجہ مؤید دیوانہ
۴۵	۹۸ - مولانا محمد آملی	»	۶۷ - میر ہمد مشہدی
د	۹۹ - درویش نازکی	۳۶	۶۸ - شاہ بدخشاں
د	۱۰۰ - مولانا کوثری	»	۶۹ - ابن لعلی
د	۱۰۱ - سید مسلمی اسفراہینی	»	۷۰ - مولانا عبدالصمد
۴۶	۱۰۲ - مولانا نظام	۳۷	۷۱ - مولانا یوسفشاہ
د	۱۰۳ - مولانا یاری	»	۷۲ - خواجہ ابواسحق
د	۱۰۴ - مولانا محمد مجدد	»	۷۳ - سید کاظمی
د	۱۰۵ - مولانا محمد نعمت نادی	»	

۵۱	۱۲۰ - مولانا لطیفی	۴۷	۱۰۶ - سید عبدالحق استرآبادی
»	۱۲۱ - مولانا سکاکي	»	۱۰۷ - مولانا میرقرشی
»	۱۲۲ - مولانا حاجی سفیدی سمرقندی	»	۱۰۸ - مولانا جوهری
۵۲	۱۲۳ - نورسعيد بيك	»	۱۰۹ - مولانا خاوری
»	۱۲۴ - پهلوان حسین	»	۱۱۰ - مولانا حلوانی
»	۱۲۵ - مولانا صانعی	۴۸	۱۱۱ - مولانا ریاضی
»	۱۲۶ - خواجه مسدب	»	۱۱۲ - صفائی
۵۳	۱۲۷ - مولانا هلالی	»	۱۱۳ - مولانا بدیمی
»	۱۲۸ - میرسعيد کابلی	۴۹	۱۱۴ - مولانا خاتمی
»	۱۲۹ - میرمحمد علی کابلی	»	۱۱۵ - مولانا لطفی
۵۴	۱۳۰ - درویش بیگ	۵۰	۱۱۶ - مولانا نقیبی
»	۱۳۱ - میرزا بیگ	»	۱۱۷ - مولانا انائی
»	۱۳۲ - میر حسین اردشیر	»	۱۱۸ - مولانا مقیمی
		۵۱	۱۱۹ - مولانا کمال

## مجلس سوم

ذکر شعرائیکه میرعلیشیر بملازمت ایشان رفته یا بخدمت میرآمده اند. ۵۶-۸۸

۶۴	۱۴۷ - مولانا قبولی	۵۶	۱۳۳ - مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی
»	۱۴۸ - مولانا شوقی	»	۱۳۴ - امیر شیعیم سبیلی
»	۱۴۹ - مولانا ضياء تبریزی	۵۷	۱۳۵ - مولانا سعی
۶۵	۱۵۰ - مولانا خلف تبریزی	۵۸	۱۳۶ - مولانا آصفی
»	۱۵۱ - مولانا معوی	۶۰	۱۳۷ - مولانا نائی
»	۱۵۲ - مولانا برگسی	»	۱۳۸ - مولانا کامی
۶۶	۱۵۳ - مولانا سائلی	»	۱۳۹ - مولانا عالم
»	۱۵۴ - مولانا جنتی	۶۱	۱۴۰ - مولانا حسین شاه
»	۱۵۵ - مولانا ابوری	۶۲	۱۴۱ - مولانا شامی
»	۱۵۶ - مولانا قابلی	»	۱۴۲ - مولانا عبدالله هانمی
۶۷	۱۵۷ - مولانا سرّی	۶۳	۱۴۳ - مولانا درویش
»	۱۵۸ - میرحاج		۱۴۴ - مولانا خرمی
»	۱۵۹ - مولانا مایی	»	۱۴۵ - سید قراضه
»	۱۶۰ - مولانا سائلی	۶۴	۱۴۶ - سید قطب

۶۲	۱۶۱ - مولانا وداعی	۶۲	۱۹۲ - مولانا نوری
۶۸	۱۶۲ - مولانا نقائی	۶۳	۱۹۳ - مولانا داعی
»	۱۶۳ - مولانا مشرمی	۶۴	۱۹۴ - مولانا حسینی
»	۱۶۴ - مولانا اصیلانی	»	۱۹۵ - مولانا مجنون
»	۱۶۵ - مولانا کوثری	»	۱۹۶ - مولانا ملک
»	۱۶۶ - مولانا هلالی	۶۵	۱۹۷ - مولانا جلال الدین
۶۹	۱۶۷ - مولانا سلامی	»	۱۹۸ - مولانا موسی
»	۱۶۸ - مولانا فارغی	»	۱۹۹ - مولانا امینی
»	۱۶۹ - ملاحمشید معانی	»	۲۰۰ - مولانا محمد طالب
۷۰	۱۷۰ - ملاشهاب	»	۲۰۱ - مولانا زیرکی
»	۱۷۱ - مولانا ابوطالب	۶۶	۲۰۲ - مولانا وحدتی
»	۱۷۲ - مولانا مشرمی	»	۲۰۳ - مولانا نادری
»	۱۷۳ - مولانا . .	»	۲۰۴ - مولانا زمانی
»	۱۷۴ - مولانا . . .	»	۲۰۵ - مولانا موسی
»	۱۷۵ - مولانا .	»	۲۰۶ - مولانا هلاکی
۷۱	۱۷۶ - مولانا . .	۶۷	۲۰۷ - مولانا غاری اسعراینی
»	۱۷۷ - مولانا	»	۲۰۸ - مولانا ریاضی
»	۱۷۸ - مولانا لطیفی	»	۲۰۹ - مولانا طایری
»	۱۷۹ - مولانا .	۶۸	۲۱۰ - سید حریبی
»	۱۸۰ - مولانا	»	۲۱۱ - مولانا مهدی
»	۱۸۱ - مولانا . .	»	۲۱۲ - مولانا طایری
۷۲	۱۸۲ - مولانا .	»	۲۱۳ - میرقلندر
»	۱۸۳ - مولانا قبولی قدیری	»	۲۱۴ - سید زاده منشی
»	۱۸۴ - مولانا جانی	»	۲۱۵ - مولانا غاصبی
»	۱۸۵ - مولانا آفتی	۶۹	۲۱۶ - مولانا طاهری
»	۱۸۶ - مولانا زلالی	»	۲۱۷ - مولانا محوی
»	۱۸۷ - مولانا نقیبی	»	۲۱۸ - مولانا محمدی
۷۳	۱۸۸ - مولانا هاشمی	»	۲۱۹ - .
»	۱۸۹ - مولانا صاحب	»	۲۲۰ - ملا صفائی
»	۱۹۰ - مولانا مایلی	»	۲۲۱ - ملا صافی
»	۱۹۱ - مولانا قوسی	۸۰	۲۲۲ - میر سعید

۸۵	۲۴۷ - مولانا سعد	۸۰	۲۲۳ - مولانا بوعلی
>	۲۴۸ - خواجه کلان بزاز	>	۲۲۴ - مولانا شیعنی
>	۲۴۹ - خواجه منصور	>	۲۲۵ - مولانا هراتی
>	۲۵۰ - سلطان محمود	>	۲۲۶ - ملا بهشتی
>	۲۵۱ - مولانا نظام	>	۲۲۷ - مولانا اهلی
۸۶	۲۵۲ - مولانا یاری	۸۱	۲۲۸ - ملا نرگسی
>	۲۵۳ - مولانا دائمی	>	۲۲۹ - مولانا خضری
>	۲۵۴ - بابا شوریده	۸۲	۲۳۰ - مولانا باطنی
>	۲۵۵ - مولانا صوفی	>	۲۳۱ - مولانا فصلی
>	۲۵۶ - مولانا حمید کل	>	۲۳۲ - مولانا شوخی
>	۲۵۷ - مولانا بهشتی	>	۲۳۳ - مولانا ظاهری
>	۲۵۸ - مولانا نقانی	>	۲۳۴ - مولانا خلقی
۸۷	۲۵۹ - مولانا شراری	>	۲۳۵ - مولانا زیبائی
>	۲۶۰ - مدائی تریزی	۸۳	۲۳۶ - مولانا سعد
>	۲۶۱ - مولانا محرمی	>	۲۳۷ - ملا درویش علی شماع
>	۲۶۲ - مولانا عیابی	>	۲۳۸ - مولانا فلاشی
۸۸	۲۶۳ - مولانا واهی	>	۲۳۹ - مولانا گدائی
>	۲۶۴ - سید خنجر	>	۲۴۰ - مولانا واحدی
>	۲۶۵ - مولانا راری	۸۴	۲۴۱ - قاصی زاده
>	۲۶۶ - مولانا میرعلی	>	۲۴۲ - مولانا کوکی
>	۲۶۷ - بهلوان کاتب	>	۲۴۳ - مولانا معنی
>	۲۶۸ - مولانا فاطری	>	۲۴۴ - مولانا شکری
>	۲۶۹ - مولانا داتی	۸۵	۲۴۵ - مولانا حقیری
			۲۴۶ - مولانا اسیری

## مجلس چهارم

ذکر فضائلی که شاعری شهرت نداشته اند و گاهی در سبیل تصادف شعری

گفته اند

۸۹-۱۰۷

۹۱	۲۷۲ - مولانا برهان الدین عطاءالله راری	۸۹	۲۷۰ - بهلوان محمد انوسید
>	۲۷۳ - مولانا کمال الدین مسعود	۹۱	۲۷۱ - سید سرورده

۱۰۰	۲۹۸ - مولانا نور	۹۲	۲۷۴ - میر عطاء الله
>	۲۹۹ - مولانا شیرعلی	>	۲۷۵ - حافظ شرمی
>	۳۰۰ - مولانا سلطانعلی	>	۲۷۶ - میر مرتاض
۱۰۱	۳۰۱ - درویش سلطانعلی قایی	۹۳	۲۷۷ - مولانا حسین واعظ
>	۳۰۲ - درویش صوفی	۹۴	۲۷۸ - مولانا معین واعظ
۱۰۲	۳۰۳ - مولانا وصلی	>	۲۷۹ - میر خواند
>	۳۰۴ - غیاث الدین علی	>	۲۸۰ - مولانا حمیدالدین
>	۳۰۵ - شیخ راده انصاری	>	۲۸۱ - میر کمال الدین حسین
۱۰۳	۳۰۶ - خواجه محمد سزواری	۹۵	۲۸۲ - سید اختیار
>	۳۰۷ - استاد قل محمد	>	۲۸۳ - ملا محمد بدحشی
.	۳۰۸ - مولانا شربتی	۹۶	۲۸۴ - میر حسین معانی
۱۰۴	۳۰۹ - خواجه ابوسعید مهنه	.	۲۸۵ - سید جعفر
>	۳۱۰ - مولانا حاجی	>	۲۸۶ - میر غیاث الدین
>	۳۱۱ - مولانا هیدالرزاق	۹۷	۲۸۷ - میر حسین باوردی
>	۳۱۲ - مولانا حاجی	>	۲۸۸ - مولانا شهاب مدون
>	۳۱۳ - مولانا حلال الدین	>	۲۸۹ - شیخ راده پورانی
۱۰۵	۳۱۴ - خواجه ابوالنصر	>	۲۹۰ - میر اسدالله
>	۳۱۵ - خواجه حسین گبرنگی	۹۸	۲۹۱ - مولانا علی
>	۳۱۶ - خواجه ابوطاهر	>	۲۹۲ - مولانا صفی
>	۳۱۷ - خواجه قطب الدین محمد	>	۲۹۳ - حافظ جمال الدین محمود
۱۰۶	۳۱۸ - مولانا محمد خراسانی	>	۲۹۴ - ملانامی
>	۳۱۹ - خواجه کمال الدین حسین	۹۹	۲۹۵ - مولانا عبدالواسع
>	۳۲۰ - خواجه عبدالله صدر	>	۲۹۶ - مولانا سلطان محمد
>	۳۲۱ - خواجه فصیح الدین	۹۹	۲۹۷ - مولانا محمد نائینی

### مجلس پنجم

ذکر امیر زادگان و بزرگان خراسان که طبع شعر داشته اما مداومت

۱۰۸ - ۱۱۳

نکرده اند.

۱۰۹	۳۲۵ - عبدالوهاب	۱۰۸	۳۲۲ - امیر دولتشاه
۱۱۰	۳۲۶ - سلطان حسین	>	۳۲۳ - حسن علی حلایر
>	۳۲۷ - محمد صالح	۱۰۹	۳۲۴ - میر حیدر

۱۱۲	۳۳۵ - محمد جعفر	۱۱۰	۳۲۸ - میر عشقی
>	۳۳۶ - شاه قلی بنور	۱۱۱	۳۲۹ - میر علی دوست
>	۳۳۷ - درویش عبدالله	>	۳۳۰ - میر یغورچی
>	۳۳۸ - عبدالقهار	>	۳۳۱ - محمد علی جلایر
>	۳۳۹ - بیک قلی	>	۳۳۲ - مولانا کوکبی
۱۱۳	۳۴۰ - ساقی	>	۳۳۳ - میر ابراهیم
		۱۱۲	۳۳۴ - میر حبیب الله

### مجلس ششم



ذکر لطائف فضلاء ظرفای ممالک غیر خراسان که در زمان میر بوده اند و

هر کدام در خور حال گفتار شیرین داشته و صاحب دیون بوده اند. ۱۱۴-۱۲۲

۱۱۸	۳۵۵ - درویش دهکی	۱۱۴	۳۴۱ - امیر احمد حامی بك
>	۳۵۶ - قاضی عیسی	>	۳۴۲ - خواجه خورد
۱۱۹	۳۵۷ - شیخ نجم	۱۱۵	۳۴۳ - ابوالبرک
>	۳۵۸ - خواجه فضل الله	۱۱۶	۳۴۴ - خواجه خواند
>	۳۵۹ - مولانا شهیدی	>	۳۴۵ - میر محمد برلاس
۱۲۰	۳۶۰ - مولانا همای	>	۳۴۶ - مولانا قاضی
	۳۶۱ - مولانا خالدی	>	۳۴۷ - مولانا مؤمنی
۱۲۰	۳۶۲ - ملاباری	۱۱۷	۳۴۸ - مولانا عارف
۱۲۱	۳۶۳ - مولانا میرك	>	۳۴۹ - مولانا ناصرالدین
	۳۶۴ - مولانا فضل الله	>	۳۵۰ - مولانا نقائی
>	۳۶۵ - مولانا معین	>	۳۵۱ - مولانا خیری
>	۳۶۶ - خواجه عماد	۱۱۸	۳۵۲ - مولانا سائلی
۱۲۲	۳۶۷ - مولانا ماضی	>	۳۵۳ - مولانا شمس
>	۳۶۸ - سید عماد	>	۳۵۴ - مولانا صالحی

### مجلس هفتم

ذکر لطائف سلاطینی که بعضی طبع شعر داشته و بعضی شعر را در مورد

مناسب یاد کرده اند

۱۲۳-۱۲۹		۳۶۹	۱۲۳ - امیر تیمور گورکان
۱۲۴	۳۷۱ - ابانکر میرزا	۱۲۴	۳۷۰ - خانان سعید شاهرخ میرزا
>	۳۷۲ - سلطان اسکندر شیرازی		



۳۷۹ - سلطان احمد میرزا	۱۲۵	۳۷۱ - سلطان حلیل
۳۸۰ - نایقرا میرزا	>	۳۷۱ - الح بیک میرزا
۳۸۱ - کیچیک میرزا	>	۳۷۱ - بایسقر میرزا
۳۸۲ - سلطان بدیع الزمان	۱۲۶	۳۷۲ - بانر میرزا
۳۸۳ - شاه غریب میرزا	>	۳۷۱ - عبداللطیف میرزا
۳۸۴ - فریدون حسین میرزا	>	۲۷۱ - سید احمد میرزا

## مجلس هشتم

۱۳۰-۱۳۱

ذکر لطائف سلطان حسین میرزا نایقرا

۳۸۶ - ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان ۱۳۰

## مجلس نهم

ذکر احوال میرعلیشیر و شعرای معاصر مترجم که امیرعلیشیر ذکر از ایشان

۱۳۲ - ۱۷۸

نکرده مشتمل بر نه قسم .

۱۴۸-۱۴۹ هنر می بوده اند	۱۳۳-۱۳۶	قسم اول - ذکر احوال میرعلیشیر
۱۵۰-۱۶۹ قسم ششم - ذکر شعراء عامه		قسم دوم - ذکر ساداتیکه گاهی نظم
۱۷۰ قسم هفتم - ذکر ورراء شاعر	۱۳۷-۱۴۰	التفات میکرده اند
۱۷۱-۱۷۲ قسم هشتم - ذکر امراء شاعر		قسم سوم - ذکر علماءیکه گاهی نظم
قسم نهم - ذکر سلاطینی که گاهی نظم	۱۴۱-۱۴۵	اشعار میپرداخته اند
۱۷۳-۱۷۵ شعر پرداخته اند	۱۴۶-۱۴۷	قسم چهارم - فضلاءیکه گاهی میل نظم
حانیه - ذکر احوال کمال الدین شاه حسین ۱۷۶-۱۷۸		میکرده اند
		قسم پنجم - ذکر شعرائیکه از ارباب

## قسم اول

۱۳۳

۳۸۶ - میرعلیشیر

## قسم دوم

۱۳۷-۱۴۰

ذکر ساداتیکه گاهی نظم التفات میکرده اند

۳۹۱ - میرسلطان ابراهیم صدر	۱۳۷	۳۸۷ - میر عبدالنابی
۳۹۲ - امیر خسرو	>	۳۸۸ - امیر سید شریف
۳۹۳ - سید حکیمی	>	۳۸۹ - میرمحمد میر یوسف
۳۹۴ - امیر افضل	>	۳۹۰ - میرزا اصغر

۳۹۵ - میر ابراهیم قزوینی	۱۳۹	۳۹۸ - امیر قاسم	۱۳۹
۳۹۶ - امیر شریفی	>	۳۹۹ - میرهاشم	>
۳۹۷ - میرهایون	>		

### قسم سوم

دکتر علمائیکه گاهی بنظم شعر میپرداخته اند. ۱۴۱-۱۴۵

۴۰۰ - مولانا بطام الدین	۱۴۱	۴۰۹ - ملا عبدالله چشمه مالان	۱۴۴
۴۰۱ - ملا جلال الدین محمد دوانی	>	۴۱۰ - قاضی یحیی	>
۴۰۲ - سعدالدین مسعود الابدی	>	۴۱۱ - خواجه هاشمی	>
۴۰۳ - قاضی نورالله	۱۴۲	۴۱۲ - ملا میر	۱۴۵
۴۰۴ - مولانا آگهی	>	۴۱۳ - ملا نسیمی	>
۴۰۵ - ملا حسامی واعظ	۱۴۳	۴۱۴ - ملا فیاض الدین محمد	>
۴۰۶ - حافظ علی	>	۴۱۵ - خواجه ابوالقاسم	>
۴۰۷ - خواجه حافظ میر	۱۴۴	۴۱۶ - ملا عبدالؤمن	>
۴۰۸ - حافظ سلیمان علی اوسبی	>	۴۱۷ - ملا علی فیضی	>

### قسم چهارم

ذکر فضائلی که گاهی میل بنظم میکردند ۱۴۶-۱۴۷

۴۱۸ - ملا حسن علی روع کر	۱۴۶	۴۲۲ - خواجه بهاء الدین	۱۴۶
۴۱۹ - ملا رلالی	>	۴۲۳ - خواجه ایوب	۱۴۷
۴۲۰ - ملا زاده ملا عبدالعزیز	>	۴۲۴ - ملا ساکنی	>
۴۲۱ - ملا لقانی	>	۴۲۵ - حافظ پناهی	>

### قسم پنجم

شعرائیکه از ارباب هنر میبوده اند ۱۴۸-۱۴۹

۴۲۶ - ملاسلطان محمد حیدان	۱۴۸	۴۳۱ - خواجه ابوالقاسم	۱۴۹
۴۲۷ - ملاعبدی قلندر	>	۴۳۲ - ملا حمید معجم	>
۴۲۸ - ملا نظام بدر	>	۴۳۳ - ملا حاجی علی	>
۴۲۹ - مولانا محمود کاتب	>	۴۳۴ - ملا امان الله	>
۴۳۰ - ملا میرعلی	>		

## قسم ششم

### ذکر سایر شعراء

۱۶۹ - ۱۵۰

۱۵۵	۴۶۳ - ملا والهی سمرقندی
>	۴۶۴ - ملا هجری اندجانی
>	۴۶۵ - ملا لقانی
۱۵۶	۴۶۶ - ملا مقصود تیرگر
>	۴۶۷ - ملا یوسفی
>	۴۶۸ - ملا دوست
>	۴۶۹ - ملا شهاب
۱۵۷	۴۷۰ - ملا یقینی
>	۴۷۱ - ملا معزی لنگ
>	۴۷۲ - ملا اسمی
>	۴۷۳ - ملا پیدای لنگ
>	۴۷۴ - ملا سروی
۱۵۸	۴۷۵ - خواجه طاهر محمد
>	۴۷۶ - ملا مرهادی
>	۴۷۷ - ملا صدر
>	۴۷۸ - ملا حروی
>	۴۷۹ - ملا فتحی
>	۴۸۰ - ملا خلقي بخاری
۱۵۹	۴۸۱ - مولانا میلی
>	۴۸۲ - ملا مقیمی
>	۴۸۳ - ملا روحی بخاری
>	۴۸۴ - ملا وهانی
>	۴۸۵ - ملا علی بخاری
>	۴۸۶ - ملا دلائی
۱۶۰	۴۸۷ - ملا طمیلی
>	۴۸۸ - ملا سرکای بخاری
>	۴۸۹ - ملا حری
>	۴۹۰ - همایی سمرقندی

۱۵۰	۴۳۵ - ملا عبدالصمد
>	۴۳۶ - ملا کلان ممعانی
>	۴۳۷ - مولانا علمی
>	۴۳۸ - ملا غیاث الدین محمد
۱۵۱	۴۳۹ - ملا صدیقی
>	۴۴۰ - ملا عارف
>	۴۴۱ - ملا حاجی محمد فوطه
>	۴۴۲ - مولانا سلطانعلی
>	۴۴۳ - ملا صادق
۱۵۲	۴۴۴ - مولانا صافی توز بوش
>	۴۴۵ - ملا غیاث الدین علی
>	۴۴۶ - مولانا غیاث الدین علی
>	۴۴۷ - خواجه حافظ احمد
>	۴۴۸ - مولانا حیدر کلوجه
۱۵۳	۴۴۹ - خواجه حافظی
>	۴۵۰ - درویش قاسمی
>	۴۵۱ - ملا حیرتی
>	۴۵۲ - ملا پیامی
۱۵۴	۴۵۳ - ملا حاجی محمد
>	۴۵۴ - ملا درویش محمد
>	۴۵۵ - مولانا مجلسی
>	۴۵۶ - ملا صفائی کرمانی
>	۴۵۷ - ملا فیضی کاردگر
>	۴۵۸ - ملا شاه محمد
۱۵۵	۴۵۹ - ملا رئیس
>	۴۶۰ - مولانا قطب الدین
>	۴۶۱ - مولانا عبدالخلیل
>	۴۶۲ - مولانا کوکبی

۱۶۵	۵۲۲ - وصفی	۱۶۰	۴۹۱ - فانی کور
>	۵۲۳ - مولانا علاء الملک	>	۴۹۲ - ملا دھسی
>	۵۲۴ - ملا قاسم عاصم	>	۴۹۳ - مولانا لسانی
>	۵۲۵ - ملا ہجری	۱۶۱	۴۹۴ - دہانی
>	۵۲۶ - ملا سیری	>	۴۹۵ - مولانا گلجی
>	۵۲۷ - ملا محمد علی	>	۴۹۶ - وحیدی
۱۶۶	۵۲۸ - ملا عبدالکریم	>	۴۹۷ - محبی پشاور
>	۵۲۹ - میرزا علی خلیج	>	۴۹۸ - دیوانہ نیشابوری
>	۵۳۰ - ملا فقیری	>	۴۹۹ - سلیمان ترکمان
	۵۳۱ - ملا جاری	۱۶۲	۵۰۰ - ملا سانی
>	۵۳۲ - ملا سوادی	>	۵۰۱ - ملا حاجی
>	۵۳۳ - ملا نعمی	>	۵۰۲ - ملا حواہ خیابانی
	۵۳۴ - ملا بسمچی	>	۵۰۳ - ملا وصفی
۱۶۷	۵۳۵ - ملا قوسی	>	۵۰۴ - ملا شاہ حسین
>	۵۳۶ - ملا مانی رشتی	>	۵۰۵ - ملا یعقوبی
	۵۳۷ - ملا ابوالہمالی	۱۶۳	۵۰۶ - ملا اسری
>	۵۳۸ - ملا تاجی	>	۵۰۷ - ملا نادری
	۵۳۹ - مولانا شاہ محمد	>	۵۰۸ - ملا ویسی
>	۵۴۰ - درویش حیدر تویانی	>	۵۰۹ - ملا عبداللہ
	۵۴۱ - شاہ محمد مورچی	>	۵۱۰ - مولانا یوسف چاکری
۱۶۸	۵۴۲ - ملا درویش	>	۵۱۱ - ملا احمد سراج
>	۵۴۳ - مولانا نور اللہ	>	۵۱۲ - مولانا ظریفی
	۵۴۴ - ملا بوانی	۱۶۴	۵۱۳ - ملا عشرتی
	۵۴۵ - ملا ضعیفی لکی	>	۵۱۴ - ملا ناناخان
>	۵۴۶ - ملک مرادین	>	۵۱۵ - کور لطیف
>	۵۴۷ - ملا مراقی	>	۵۱۶ - مولانا لطفی
	۵۴۸ - ملا رین الدین علی	>	۵۱۷ - شیخ زادہ
۶۹	۵۴۹ - ملا مجرمی	>	۵۱۸ - ملا بوری
	۵۵۰ - میرم سیاہ	>	۵۱۹ - آفاق بیگہ جلاپر
>	۵۵۱ - ملا مجرمی میر شکار	۱۶۵	۵۲۰ - فروغی
	۵۵۲ - ملا قاسم غمرہ	>	۵۲۱ - ملا خاصی

## قسم هفتم

۱۷۰	ذکر وزراء شاعر	۵۵۳ - خواجه ميرك
۱۷۰	۵۵۵ - ميرزا قاسم	۵۵۴ - ملا حسنعلی

## قسم هشتم

۱۷۱-۱۷۲	ذکر امراء شاعر	۵۵۶ - ميرزا مقيم كينجسروى
۱۷۲	۵۶۱ - امير محمد يوسف	۵۵۷ - مير قاسم ولدی
>	۵۶۲ - امير مقصود علام	۵۵۸ - مغول عبدالوهاب
>	۵۶۳ - يار محمد رخنه	۵۵۹ - امير رستم على
>	۵۶۴ - دوست حسين	۵۶۰ - شاه ولد بيك
>	۵۶۵ - شامك	
>	۵۶۶ - امير سلطان ولى	

## قسم نهم

۱۷۳-۱۷۵	ذکر سلاطینی که گاهی منظم شعر پرداخته اند	۵۶۷ - سلطان محمود میرزا
۱۷۴	۵۷۱ - عبید الله خان	۵۶۸ - سلطان محمود میرزا
>	۵۷۲ - محمد مومن میرزا	۵۶۹ - نایبقر میرزا
۱۷۵	۵۷۳ - همایون میرزا	۵۷۰ - ظهير الدين محمد بابر بادشاه
	خاتمه	
۱۷۶	۵۷۴ - مير کمال الدين شاه حسين	

## مجالس النفائس = ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی

۱۸۱

مقدمه

## بهشت اول

ذکر شعرائیکه امیرعلیشیر بصحبت ایشان نرسیده اما شعر ایشان را دیده .

۱۸۳-۱۹۸

۱۸۳	۲۱ - مولانا آهی	۱ - امیر قاسم انوار
۱۸۴	۲۲ - مولانا طالبی	۲ - میر مغدوم
>	۲۳ - مولانا طوسی	۳ - حافظ سعد
۱۸۵	۲۴ - مولانا سودائی	۴ - خواجه ابوالودا
>	۲۵ - مولانا زاهد	۵ - مولانا حسین خوارزمی
>	۲۶ - مولانا امیر	۶ - شیخ آذری
۱۸۶	۲۷ - مولانا بدخشی	۷ - مولانا کاتبی
۱۸۷	۲۸ - مولانا طالب	۸ - مولانا شرف
>	۲۹ - مولانا بایزید	۹ - خواجه عصمت
۱۸۸	۳۰ - مولانا جمونی	۱۰ - مولانا خیالی
>	۳۱ - مولانا عارفی	۱۱ - مولانا بساطی
>	۳۲ - مولانا سلیمان	۱۲ - مولانا یحیی شیبک
۱۸۹	۳۳ - مولانا قدیمی	۱۳ - میراسلام
>	۳۴ - مولانا شیبی	۱۴ - سید علی هاشمی
>	۳۵ - مولانا حاجی ابوالحسن	۱۵ - قاصی محمد
۱۹۰	۳۶ - مولانا قطبی	۱۶ - مولانا محمد عالم
>	۳۷ - مولانا نعیمی	۱۷ - مولانا قدسی
>	۳۸ - مولانا زین	۱۸ - مولانا روحی خراسانی
>	۳۹ - مولانا محمد	۱۹ - مولانا صاحب
۱۹۱	۴۰ - امیر شاهی	۲۰ - مولانا سیمی نیشابوری

## بهشت دوم

ذکر شعرائیکه در اوایل زمان میرعلیشیر بوده اند و بعضی بصر صحبت او

رسیده اند

۱۹۹-۲۲۸

۲۰۰

۴۲ - خواجه اوحد مستوفی

۱۹۹

۴۱ - مولانا شرف الدین علی

۲۱۲	۷۴ - مولانا بیجومی	۲۰۱	۴۳ - مولانا عبدالوهاب
' > '	۷۵ - خواجه مسعود قبی	>	۴۴ - خواجه فضل الله سمرقندی
>	۷۶ - حافظ یاری	>	۴۵ - مولانا علاء شاشی
۲۱۳	۷۷ - مولانا قنبری	۲۰۲	۴۶ - مولانا محمد تبادکانی
>	۷۸ - مولانا خسروی	>	۴۷ - شیخ صدر الدین رواسی
>	۷۹ - مولانا نازنینی	>	۴۸ - میر صدرالدین مجدوب
>	۸۰ - مولانا ولی قلندر	۲۰۳	۴۹ - مولانا محمد هرب
۲۱۴	۸۱ - مولانا والهی	>	۵۰ - میر مفلسی
>	۸۲ - جریبی قلندر	>	۵۱ - مولانا عبدالقهار
>	۸۳ - مولانا ترخانی	>	۵۲ - مولانا عبدالرزاق
>	۸۴ - مولانا عشقی	۲۰۴	۵۳ - میر یادگار
>	۸۵ - مولانا عبدالوهاب	>	۵۴ - مولانا طوطی
۲۱۵	۸۶ - خواجه برهان	۲۰۵	۵۵ - مولانا ویسی
>	۸۷ - مولانا مشرقی	>	۵۶ - مولانا ساغری
>	۸۸ - مولانا هوائی	>	۵۷ - مولانا فصیح
۲۱۶	۸۹ - مولانا قبولی	>	۵۸ - شبح آمال تربیتی
>	۹۰ - مولانا محمد امین	۲۰۶	۵۹ - درویش منصور
>	۹۱ - مولانا سعدی	۲۰۷	۶۰ - مولانا علی حامی
۲۱۷	۹۲ - میر ارغون	>	۶۱ - مولانا محمد معنائی
'	۹۳ - مولانا صدر کاتب	>	۶۲ - سید کمال کجکمل
>	۹۴ - مولانا ایازی	۲۰۸	۶۳ - خواجه موبد مهمه
۲۱۸	۹۵ - سید تقیبی	۲۰۹	۶۴ - خواجه مؤبد دیوانه
>	۹۶ - مولانا انیسی	>	۶۵ - میر عماد مشهدی
>	۹۷ - مولانا محمد آبی	>	۶۶ - شاه بدخشان
>	۹۸ - درویش باریک	>	۶۷ - ابن لعلی
۲۱۹	۹۹ - مولانا کوثری	۲۱۰	۶۸ - مولانا عبدالصمد بدخشی
>	۱۰۰ - سید مسلمی	>	۶۹ - مولانا یوسفشاه
>	۱۰۱ - مولانا نظام	>	۷۰ - خواجه ابو اسحق
>	۱۰۲ - مولانا یاری	۲۱۱	۷۱ - سید کاظمی
>	۱۰۳ - خواجه محمد مجلد	>	۷۲ - مولانا محمد معنائی
۲۲۰	۱۰۴ - مولانا محمد	>	۷۳ - خواجه حسین خضرشاه

۱۰۵ - سید عبدالحق	۲۲۰	۱۱۸ - مولانا سکالی	>
۱۰۶ - مولانا قرشی	>	۱۱۹ - میرزا حاجی سفیدی	>
۱۰۷ - مولانا جوهری	>	۱۲۰ - سعید بیک	>
۱۰۸ - مولانا خاوری	۲۲۱	۱۲۱ - پهاوان حسین	>
۱۰۹ - مولانا حلوائی	>	۱۲۲ - مولانا صائمی	۲۲۶
۱۱۰ - مولانا ریاضی	>	۱۲۳ - خواجه مسیب	>
۱۱۱ - مولانا یوسف	۲۲۲	۱۲۴ - مولانا میرسید	
۱۱۲ - مولانا خاکی	۲۲۳	۱۲۵ - میرسعید	۲۲۷
۱۱۳ - مولانا لطفی	>	۱۲۶ - محمد علی	>
۱۱۴ - مولانا نقیبی	۲۲۴	۱۲۷ - میرزا علی	>
۱۱۵ - مولانا اتالی	>	۱۲۸ - میرزا بیک	>
۱۱۶ - مولانا کمالی	>	۱۲۹ - سید حسن اردشیر	۲۲۸
۱۱۷ - مولانا لطیفی	۲۲۵		

## بهشت سوم

ذکر شعرائیکه معاصر میر علیشیر بوده اند و میر علیشیر صحبت ایشان

۲۲۹ - ۲۶۳

رسیده

۱۳۰ - مولانا نورالدین عبدالرحمن حامی	۲۲۹	۱۴۳ - مولانا سید لکه دیک	۲۳۷
۱۳۱ - میرشینم سہیلی	۲۳۰	۱۴۴ - مولانا نقیبی	>
۱۳۲ - مولانا سیفی بخاری	>	۱۴۵ - مولانا شوقی	>
۱۳۳ - مولانا آصفی	۲۳۱	۱۴۶ - مولانا ضیاء تہ یزی	>
۱۳۴ - مولانا ثنائی	۲۳۲	۱۴۷ - مولانا معوی	۲۳۸
۱۳۵ - مولانا کامی	۲۳۳	۱۴۸ - مولانا نرگسی	>
۱۳۶ - مولانا عالم	۲۳۴	۱۴۹ - مولانا خلف	>
۱۳۷ - مولانا حسنشاه	>	۱۵۰ - مولانا سالمی	>
۱۳۸ - مولانا شامی	۲۳۵	۱۵۱ - مولانا حنتی	۲۳۹
۱۳۹ - مولانا عبد اللہ	<	۱۵۲ - مولانا ابوری	>
۱۴۰ - مولانا درویش مشہدی	۲۳۶	۱۵۳ - مولانا سعید	>
۱۴۱ - مولانا خرمی	>	۱۵۴ - مولانا شہاب	>
۱۴۲ - سید قراضہ	>	۱۵۵ - مولانا عبدالحق	>



۲۵۱	۱۸۶ - مولانا نادری	۲۴۰	۱۵۶ - مولانا قابلی
>	۱۸۷ - مولانا بهشتی	>	۱۵۷ - مولانا سری
>	۱۸۸ - مولانا اهلی	>	۱۵۸ - میر حاج
>	۱۸۹ - مولانا دوست	>	۱۵۹ - مولانا مانی
۲۵۲	۱۹۰ - حسن علی	۲۴۱	۱۶۰ - مولانا سایی
>	۱۹۱ - مولانا فتح الله	>	۱۶۱ - مولانا وداعی
>	۱۹۲ - مولانا نظیر الدین	>	۱۶۲ - مولانا بقائی
>	۱۹۳ - مولانا زمانی	>	۱۶۳ - مولانا مشرفی
>	۱۹۴ - مولانا سوسنی	۲۴۲	۱۶۴ - مولانا اصیلی
۲۵۳	۱۹۵ - مولانا هلالی	>	۱۶۵ - مولانا کوثری
>	۱۹۶ - مولانا غباری	>	۱۶۶ - مولانا هلالی
>	۱۹۷ - مولانا ریاضی	>	۱۶۷ - مولانا قبولی
>	۱۹۸ - مولانا طاهر	>	۱۶۸ - مولانا جانی
۲۵۴	۱۹۹ - مولانا مجنونی	۲۴۳	۱۶۹ - مولانا آفتی
>	۲۰۰ - همدی	>	۱۷۰ - مولانا زلالی
>	۲۰۱ - مولانا بجی	>	۱۷۱ - میرهاشمی
>	۲۰۲ - سید زاده مشی	>	۱۷۲ - مولانا صاحب
>	۲۰۳ - مولانا عاصی	۲۴۸	۱۷۳ - مولانا مایلی
>	۲۰۴ - مولانا فجرالدین	>	۱۷۴ - مولانا قوسی
۲۵۵	۲۰۵ - مولانا مقصود	۲۴۹	۱۷۵ - مولانا بوری
>	۲۰۶ - مولانا صفائی	>	۱۷۶ - مولانا داعی
>	۲۰۷ - مولانا صافی	>	۱۷۷ - مولانا صبجی
>	۲۰۸ - مولانا قفانی	.	۱۷۸ - مولانا مجنون
>	۲۰۹ - مولانا نوعلی	>	۱۷۹ - مولانا ملک
>	۲۱۰ - مولانا شیخی	۲۵۰	۱۸۰ - مولانا جلال الدین
۲۵۶	۲۱۱ - مولانا حصری	>	۱۸۱ - خواجه موشی
>	۲۱۲ - مولانا باطنی	>	۱۸۲ - مولانا امینی
>	۲۱۳ - مولانا فیضی	>	۱۸۳ - مولانا محمد طالب
۲۵۷	۲۱۴ - مولانا شوخی	>	۱۸۴ - مولانا زیرک
>	۲۱۵ - مولانا طاهری	>	۱۸۵ - مولانا وحدتی
>	۲۱۶ - مولانا خلقی	۲۵۱	

۲۶۰	۲۳۵ - بابا شوریده	۲۵۷	۲۱۷ - مولانا زیبائی
>	۲۳۶ - مولانا صوفی	>	۲۱۸ - مولانا سعید
>	۲۳۷ - مولانا حمید	>	۲۱۹ - مولانا درویش علی
>	۲۳۸ - (محدوف)	۲۵۸	۲۲۰ - مولانا قلاشی
۲۶۱	۲۳۹ - مولانا بهشتی	>	۲۲۱ - مولانا گدائی
>	۲۴۰ - مولانا فغانی	>	۲۲۲ - مولانا واحدی
>	۲۴۱ - مولانا شراری	>	۲۲۳ - قاضی زاده
>	۲۴۲ - مولانا فدائی	>	۲۲۴ - مولانا کوکبی
>	۲۴۳ - مولانا معمری	>	۲۲۵ - مولانا محبتی
>	۲۴۴ - مولانا عیانی	۲۵۹	۲۲۶ - مولانا شکری
۲۶۲	۲۴۵ - والی	>	۲۲۷ - مولانا حقیری
>	۲۴۶ - سید خنجر	>	۲۲۸ - مولانا اسیری
>	۲۴۷ - مولانا زاری	>	۲۲۹ - مولانا سعد
>	۲۴۸ - مولانا فاطری	>	۲۳۰ - خواجه کلان بزار
>	۲۴۹ - مولانا ذاتی	>	۲۳۱ - خواجه منصور
>	۲۵۰ - مولانا میرعلوی	>	۲۳۲ - سلطان محمود
>	۲۵۱ - بهلوان کاتب	۲۶۰	۲۳۳ - مولانا نظام
		>	۲۳۴ - مولانا دامی

## بهشت چهارم

ذکر فضائلی که مشهور بشاعری بوده اند اما گاهی ذکر می‌گشته اند

۲۶۴-۲۸۱

۲۶۹	۲۶۰ - مولانا معین واعظ	۲۶۴	۲۵۲ - بهلوان محمد
۲۷۰	۲۶۱ - مولانا میرخواص	۲۶۵	۲۵۳ - سید سر برهنه
>	۲۶۲ - مولانا حبیب‌الدین	>	۲۵۴ - مولانا برهان
>	۲۶۳ - میر کمال الدین	۲۶۶	۲۵۵ - مولانا مسعود
۲۷۱	۲۶۴ - سید احتضار	>	۲۵۶ - میر عطاء الله نیشابوری
>	۲۶۵ - مولانا محمد بدخشی	۲۶۷	۲۵۷ - حافظ شریقی
۲۷۲	۲۶۶ - میر حسن معتمد	>	۲۵۸ - میر مرتاض
.	۲۶۷ - سید حمیر	۲۵۸	۲۵۹ - مولانا واعظ

۲۷۷	۲۸۵ - شیخ زاده امصاری	۲۷۲	۲۶ - سید غیاث الدین
>	۲۸۶ - خواجه محمود	۲۷۳	۲۶ - سید حسین باوردی
>	۲۸۷ - خواجه ابوسعید	>	۲۷ - مولانا شیرعلی
۲۷۸	۲۸۸ - مولانا حاجی	>	۲۷ - مولانا سلطانعلی
>	۲۸۹ - مولانا عبدالرزاق	۲۷۴	۲۷ - مولانا سلطانعلی قانلی
>	۲۹۰ - مولانا حاجی	>	۲۷ - پیر صوفی
>	۲۹۱ - مولانا جمال الدین	>	۲۷ - مولانا وعلی
>	۲۹۲ - استاد قل محمد	۲۷۵	۲۷ - شیخ زاده پورانی
۲۷۹	۲۹۳ - مولانا شربتی	>	۲۷ - مولانا صفی
>	۲۹۴ - خواجه ابونصر مهمه	>	۲۷ - حافظ جلال الدین محمود
>	۲۹۵ - خواجه حسن	>	۲۷ - مولانا امی
۲۸۰	۲۹۶ - خواجه ابوطاهر	۲۷۶	۲۷ - مولانا عبدالواسع
>	۲۹۷ - خواجه قطب الدین احمد	>	۲۸ - خواجه سلطان محمد
>	۲۹۸ - ملا محمد خراسانی	>	۲۸ - مولانا میرک حسین
>	۲۹۹ - خواجه کمال الدین حسین	>	۲۸ - مولانا محمد نائینی
۲۸۱	۳۰۰ - خواجه عبدالله	>	۲۸ - مولانا نور
>	۳۰۱ - مولانا مصباح الدین	۲۷۷	۲۸ - مولانا غیاث الدین

## بهشت پنجم

### د. درامیرزادگان خراسان از شعرا ۲۸۲-۲۸۵

۲۸۴	۳۱۱ - محمد علی جلایر	۲۸۲	۳۰۲ - امیر دواتشاه ابن میروزشاه
>	۳۱۲ - مولانا کوکبی	>	۳۰۲ - امیر حسن جلایر
>	۳۱۳ - ابراهیم خلیل	>	۳۰۴ - میر حیدر
>	۳۱۴ - میر حبیب الله	۲۸۳	۳۰۵ - میر عبدالوهاب
>	۳۱۵ - محمد جعفر	>	۳۰۶ - میر سلطان حسین
۲۸۵	۳۱۶ - شاه قلی ایغور	>	۳۰۷ - میر محمد صباح
>	۳۱۷ - درویش عبدالله	>	۳۰۸ - میر عشقی
>	۳۱۸ - عبدالقهار	>	۳۰۹ - میرعلی دوست
>	۳۱۹ - ملک ساقی بیک	>	۳۱۰ - امامزاده چو

## بهشت ششم

ذکر شعرای سایر ممالک که شعرشان بخراسان رسیده و شهرت یافته .

۲۸۶-۳۱۲

۳۰۰	۳۴۶ - خواجه مطهر معمار	۲۸۶	۳۲۰ - احمد حاجی بیک
»	۳۴۷ - مولانا بیانی	»	۳۲۱ - خواجه خسرو
۳۰۱	۳۴۸ - مولانا وفائی	»	۳۲۲ - قاضی ابوالبرک
»	۳۴۹ - مولانا ایسی کاس	۲۸۷	۳۲۳ - خواجه فضل الله
»	۳۵۰ - مولانا حرمی	»	۳۲۴ - میر محمود برلاس
۳۰۲	۳۵۱ - مولانا فرقانی	۲۸۸	۳۲۵ - مولانا فانی
»	۳۵۲ - علیخان میرزا	»	۳۲۶ - مولانا مؤمن سمرقندی
»	۳۵۳ - کوچک بیک	»	۳۲۷ - مولانا عارف
»	۳۵۴ - مولانا آگهی	»	۳۲۸ - مولانا ناصرالدین
۳۰۳	۳۵۵ - مولانا دعائی	»	۳۲۹ - مولانا بقائی
»	۳۵۶ - مولانا طاهری	۲۸۹	۳۳۰ - مولانا صبری
»	۳۵۷ - میر همايون	»	۳۳۱ - مولانا سایللی
»	۳۵۸ - شاه عیایت الله	»	۳۳۲ - مولانا شمسی
۳۰۴	۳۵۹ - شاه محمود خان	۲۹۰	۳۳۳ - مولانا صالح
»	۳۶۰ - مولانا مطهری	»	۳۳۴ - درویش دمکی
»	۳۶۱ - مولانا رفقی	۲۹۳	۳۳۵ - قاضی عیسی
۳۰۵	۳۶۲ - مولانا حقیری	۲۹۵	۳۳۶ - شیخ نجم الدین
»	۳۶۳ - مولانا حروی	۲۹۶	۳۳۷ - خواجه افضل
»	۳۶۴ - مولانا فدائی	»	۳۳۸ - مولانا شهیدی
»	۳۶۵ - مولانا شمسی	۲۹۷	۳۳۹ - کلغی
۳۰۶	۳۶۶ - مولانا باطنی	۲۹۸	۳۴۰ - مولانا همدانی
»	۳۶۷ - مولانا هلاکی	»	۳۴۱ - مولانا خالدی
»	۳۶۸ - مولانا شهبازی	۲۹۹	۳۴۲ - مولانا باری
»	۳۶۹ - مولانا فانی	»	۳۴۳ - مولانا میرکی
۳۰۷	۳۷۰ - مولانا دعائی	»	۳۴۴ - مولانا فضل الله
»	۳۷۱ - مولانا قبولی	»	۳۴۵ - مولانا معین

## فهرست مطالب

۳۱۱	۳۰۷	۳۷۲ - مولانا حیرانی
۳۱۲	۳۰۸	۳۷۳ - میرفتالی
۳۱۳	>	۳۷۴ - مولانا روسی
۳۱۴	>	۳۷۵ - مولانا طوطی
۳۱۵	>	۳۷۶ - مولانا خانسی
۳۱۶	۳۰۹	۳۷۷ - خواجه مقصود کاروسی
۳۱۷	>	۳۷۸ - مولانا حلال الدین محمد دوانی
۳۱۸	۳۱۱	۳۷۹ -
۳۱۹	>	۳۸۰ - خواجه مسعود

### بهشت هفتم

ذکر سلاطین و شاهزادگانی که شعری سروده‌اند یا در مورد مناسب خوانده‌اند

۳۱۳-۳۱۶

۳۱۵	۳۱۳	۳۸۹ - سلطان تیمور خان
>	۳۱۴	۳۹۰ - حاکمان سعد شاهرح میرزا
>	>	۳۹۱ - میرزا الح مک
>	>	۳۹۲ - ناسفر میرزا
۳۱۶	۳۱۵	۳۹۳ - ناصر میرزا

### بهشت هشتم

مشتمل بر دو روضه

### روضه اول

د ذکر شعرای متقدم تا زمان سلطان سلیم خان - ۳۱۷-۳۵۸

۳۲۰	۳۱۷	۳۹۹ - شیخ ابو سعید فضل ابن ابی العبد
>	۳۱۸	۴۰۰ - شیخ محمود بن آدم سنائی عربوی
>	۳۱۸	۴۰۱ - امام احمد عزالی
>	>	۴۰۲ - شیخ اوحید الدین کرمانی
۳۲۱	۳۱۹	۴۰۳ - شیخ محمد الدین بغدادکی
>	>	۴۰۴ - شیخ محمد الدین کمری

۳۳۹	۴۳۹ - حکیم سنائی	۳۲۱	۴۱۰ - شیخ امام الدین رافعی
>	۴۴۰ - سعد بها	۳۲۲	۴۱۱ - حکیم اثیر الدین ابهری
>	۴۴۱ - شرف الدین اصفهانی	>	۴۱۲ - نصر الدین رازی
>	۴۴۲ - ظهیر الدین فاریابی	۳۲۳	۴۱۳ - شیخ معیی الدین
۳۴۱	۴۴۳ - عنصری	>	۴۱۴ - خواجه نصیر الدین طوسی
۳۴۲	۴۴۴ - عبدالواسع جبلی	۳۲۴	۴۱۵ - حکیم انوری
۳۴۳	۴۴۵ - عماد الدین لبر	۳۲۵	۴۱۶ - حکیم اردقی افضل الدین هروی
>	۴۴۶ - قاضی عثمان ماکی	۳۲۶	۴۱۷ - اثیر الدین اومانی
>	۴۴۷ - فردوسی	>	۴۱۸ - اثیر الدین فرغابی
۳۴۵	۴۴۸ - فرخی شروانی	۳۲۷	۴۱۹ - امامی هروی
۳۴۶	۴۴۹ - معزی	>	۴۲۰ - ابن خطیب کنجه
۳۴۷	۴۵۰ - صابر	>	۴۲۱ - اوحیدی مراغه
۳۴۸	۴۵۱ - کمال الدین اسمعیل اصفهانی	۳۲۸	۴۲۲ - ابوالعلاء کنجه
>	۴۵۲ - ناصر خسرو	۳۲۹	۴۲۳ - جمال الدین رستعلیق
۳۴۹	۴۵۳ - همام	>	۴۲۴ - جلال الدین عتیقی
>	۴۵۴ - رشید الدین وطواط	۳۳۰	۴۲۵ - سید جمال الدین کاشی
۳۵۰	۴۵۵ - مهستی	>	۴۲۶ - سید حسن فزنوی
>	۴۵۶ - عائشه مقریه	>	۴۲۷ - عمر خیام
>	۴۵۷ - بیجه مسحه	۳۳۱	۴۲۸ - حاقانی
۳۵۱	۴۵۸ - مولانا معیی	۳۳۳	۴۲۹ - فخر کرگانی
>	۴۵۹ - سوزی	>	۴۳۰ - خواجو کرمانی
۳۵۲	۴۶۰ - شیخ نظامی	۳۳۴	۴۳۱ - دقیقی
۳۵۳	۴۶۱ - سلمان ساوجی	۳۳۵	۴۳۲ - عباده مروری
۳۵۴	۴۶۲ - محمد عصار	>	۴۳۳ - رفیع الدین بکرانی
>	۴۶۳ - حافظ شیرازی	۳۳۶	۴۳۴ - رودکی
۳۵۵	۴۶۴ - شیخ کمال خجندی	۳۳۷	۴۳۵ - شیخ سعدی مصلح الدین
۳۵۶	۴۶۵ - خسرو دهلوی	۳۳۸	۴۳۶ - رضی الدین بابا
۳۵۷	۴۶۶ - حسن دهلوی	>	۴۳۷ - سراحی
>	۴۶۷ - میرعلیشیر	>	۴۳۸ - سراج قمری

## روضة دوم

ذکر احوال و اشعار سلطان سلیم خان و شعرای معاصر او که تا سنه ۸۲۹ هجرات

داشته اند

۳۵۹	۱۹۵ - دیوانه بلخی	۳۵۹	۴۶۸ - سلطان سلیم شاه
۳۶۰	۱۹۶ - مولانا صدر دیوانه	۳۶۰	۴۶۹ - مولانا بهاء الدین علی
۳۶۱	۱۹۷ - مولانا سرگسی	۳۶۱	۴۷۰ - شیخ عبدالله شمسری
۳۶۲	۱۹۸ - شرفی شیرازی	۳۶۲	۴۷۱ - مولانا شمس الدین ردهو
۳۶۳	۱۹۹ - اهلای شیرازی	۳۶۳	۴۷۲ - شیخ مرشد الدین ی
۳۶۴	۵۰۰ - مولانا یوسف بروی	۳۶۴	۴۷۳ - مولانا خرمی
۳۶۵	۵۰۱ - مولانا مکتبی	۳۶۵	۴۷۴ - سلطان عبدالله
۳۶۶	۵۰۲ - مولانا مسوحی	۳۶۶	۴۷۵ - خواجہ م. ش.
۳۶۷	۵۰۳ - مولانا آتشی	۳۶۷	۴۷۶ - مولانا کانی
۳۶۸	۵۰۴ - شیخ فتح الله	۳۶۸	۴۷۷ - مولانا خسری
۳۶۹	۵۰۵ - مولانا رشید فاروقی	۳۶۹	۴۷۸ - خواجہ ابوب
۳۷۰	۵۰۶ - مولانا مهید فاروقی	۳۷۰	۴۷۹ - خواجہ محمد امین
۳۷۱	۵۰۷ - مولانا طالی	۳۷۱	۴۸۰ - مولانا مدد م.
۳۷۲	۵۰۸ - مولانا وصای کاشی	۳۷۲	۴۸۱ - مولانا حس.
۳۷۳	۵۰۹ - مولانا صبرلیک	۳۷۳	۴۸۲ - مولانا صدیقی
۳۷۴	۵۱۰ - قاضی عبدالله گیلانی لاهیجی	۳۷۴	۴۸۳ - مولانا مدد م.
۳۷۵	۵۱۱ - مولانا یاری	۳۷۵	۴۸۴ - مولانا ملامی
۳۷۶	۵۱۲ - مولانا شاه محمود	۳۷۶	۴۸۵ - مرشد لدی
۳۷۷	۵۱۳ - مولانا صومی	۳۷۷	۴۸۶ - شیخ و الوحد
۳۷۸	۵۱۴ - مولانا معر خلغالی	۳۷۸	۴۸۷ - شیخ زاده لاهیجی
۳۷۹	۵۱۵ - هفت رنگی	۳۷۹	۴۸۸ - شیخ الدین م.
۳۸۰	۵۱۶ - میرعباسی	۳۸۰	۴۸۹ - خواجہ محمد
۳۸۱	۵۱۷ - مولانا سروی	۳۸۱	۴۹۰ - مولانا رزی م. دی
۳۸۲	۵۱۸ - مولانا بهاء	۳۸۲	۴۹۱ - مولانا مدد م. ک.
۳۸۳	۵۱۹ - مولانا فتح الله کاتب	۳۸۳	۴۹۲ - مدد شریف
۳۸۴	۵۲۰ - مولانا عماد کاتب	۳۸۴	۴۹۳ - مولانا ردهو
۳۸۵	۵۲۱ - مولانا حبیب کاتب	۳۸۵	۴۹۴ - مولانا شریف

۴۰۰	۵۳۶ - روزنه	۳۹۴	۵۲۲ - مولانا لطیف
۴۰۱	۵۴۷ - مولانا خرمی	>	۵۲۳ - مولانا هاشمی
>	۵۳۸ - مولانا فخر	۳۹۵	۵۲۴ - مولانا مثالی
>	۵۳۹ - شیخ محمد تبریزی	>	۵۲۵ - مولانا مجدالدین کاشی
۴۰۲	۵۴۰ - مولانا جوهری	>	۵۲۶ - قاضی سلام الله
۴۰۳	۵۴۱ - مولانا رفقی	۳۹۵	۵۲۷ - شمس الدین محمد لطیفی
۴۰۳	۵۴۲ - مولانا عیشی	۳۹۶	۵۲۸ - قاضی شیخ کبیر
>	۵۴۳ - . .	۳۹۷	۵۲۹ - مولانا یرتوی
>	۵۴۴ - مولانا سبفی	۳۹۸	۵۳۰ - مولانا مصیبی کیلانی
۴۰۴	۵۴۵ - مولانا یاری	>	۵۳۱ - مولانا محیی الدین
>	۵۴۶ - مولانا هوشی خراسانی	۳۹۹	۵۳۲ - مولانا امیدی
>	۵۴۷ - مولانا مروی	۴۰۰	۵۳۳ - مولانا محمد مذهب کرمانی
۴۰۴	۵۴۸ - مولانا فرخی	>	۵۳۴ - مولانا ارشد شیرازی
۴۰۶	۵۴۹ - امینی	>	۵۳۵ - مولانا قنولی

فهرست اشخاص

۴۱۰

فهرست اماکن

۴۳۴

فهرست کتب

۴۴۰

فهرست مطالب

۴۴۵

پایان



۴۸

## غلط نامه

از خوانندگان محترم خواهشمند است قبل از مطالعه الملاحه ذیل را تصحیح فرمایند

صحيح	غلط	سطر	خطا
شرق اوسط	شرق وسطی	۱۱	۱
مکارم الاخلاق	مکارم الاخلاق	۱۰	۲
بریں	بی	۲۳	۳
دوع	درع	۴	۴
ریو	ریو	۱۹	۵
ریو	ریو	۵	۶
لالت	لالت	۲۲	۷
رمان	رمان	۲۲	۸
در علوه	در علوه	۵	۹
دوہ	دوہ	۵	۱۵
صلی رئی	صلی رئی	۲۳	۱۷
۲۰	۶	۲۰	۴۲
مشتاوران دورنبرد	مشتاوران آن دو	-	۴۹
این مس	این مس	۱	۶۳
مجلس سوم	مجلس دوم	۵۵	۶۵
۵	۵	۵	۶۷
۵	۵	۵	۶۹
۵	۵	۵	۷۱
مک	مک	۲	۷۷
دوش طعمی	دوش طعمی	۳	۸۰
مک	مک	۱	۸۲
مردمکے احسن آرا	مردمکے احسن آرا	۲	۸۲
می نام	می نام	۲	۸۵
حواهر الاسماء	حواهر الاسماء	۱۵	۹۱
صد	صد	۱۵	۱۳۹

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۴	۱۶	مقید	مفید
۱۵۴	۵	بمورده	بمورده
۱۶۱	۲۳	سگرید	بسکرید
۱۶۱	۱۷	ودد	دود
۱۶۸	۳	بتواضع	متواضع
۱۷۵۵۰	حاشیه سطر ۳	ملك	فلك
۱۸۵	۱۳	خوارزمی	خوارزم
۱۸۶	۱	ملكه	مكه
۱۹۱	۲۴	موسی الرضا	علی موسی الرضا
۱۹۷	۷	حوش طعمان	خوش طعمان
۲۰۸	۱۷	خیانت	خیانت
۲۱۵	۷	الاسلام	اسلام
۲۱۷	۱۰	بر روی حین	دارد بر چنین
۲۲۰	۹	گازارگاه	گازرگاه
۲۲۹	۸	ترین	ترین
۲۳۰	۳	دیوارش	دیوارش [
۲۳۱	۲۴	سید	سپه
۲۳۳	۱۲	سأ	سمائی
۲۴۰	۱۵	یا برویت	به ابرویت
۲۵۳	۴	وچه همیشه (۲)	برای تحصیل وچه همیشه
۲۵۴	۱۴	من واعیار ر افغان میگریست	من اغیار ازفغان من گریست
۲۵۵	۱۷	کثرت طبع	کثرت طبع
۲۵۸	۱۳	قاضی راوه	قاضی راده
۲۷۶	۲۲	چند حرفی	چند چرخ
۲۷۷	۶ : ۱	چهار پر آم	برابر اینم
۲۸	۱۳	افعا قبیحه	افعال قبیحه
۲۸	۹	چشم	نه چشم
۳۰	۱۹	رنک رر	رنک رز

صفت	سطر	غلط	صحیح
۳۶۴	۱۳	شیخ معی الدین	شیخ معی الدین
۳۳۲	۱۰	گشته	گشته
۳۳۸	۵	کشوری	کشورت
۳۴۲	۱۸	ردگری	برذگری
۳۴۳	۱۳	است اند	است که اندر
۳۴۴	۱۸	ای	این
۳۴۵	۴	شته	شته
۳۵۲	۱۴	سلامت	در سلامت
۳۷۸	۱۷	کاوس	کاوس
۳۸۱	۷	هزال	هرال
۳۸۳	۱۷	رایان همه شد	رایان شد همه
۳۸۴	۱۸	درده	کشند
۳۸۶	۱۰	چون در آتش	هو در آتش
۳۹۱	۱۰	د	د
۳۹۱	۸	معنی الدین	معنی الدین



result of his kindly offices, the Turkish Ministry of Education had a complete photographic copy of the manuscript made in less than 40 days and presented it to me as a gift.

Having these three copies, I was well equipped with the Persian text. Of the Turkish original I also obtained three copies, referred to in this book as ج ب ا respectively. The first two belong to the library of the Madrasah Sepahsalar, Tehran, and the third to the private library of the late Mr. Mohammad Ali Tarbiat. The complete description of these six manuscripts is given in the Persian Introduction of this edition.

I made a thorough comparison of the Persian translations and, by referring to the three Turkish texts wherever I found a mistake or an obscure passage, I was able to correct and clarify them and so to produce two complete and relatively correct versions in Persian. These are published in this edition in the hope that they may be of use to students of the history of Persian literature. This long process of comparing and editing the two Persian texts began at the end of 1940 and has only just been completed this spring.

For a full account of the author of "Majlis al-Nat'is" and of its two eminent translators, Fakhr al-Din and Fakhr al-Shah Muhammad Qazvini, I must refer the reader to the Persian Introduction. There, I have tried to examine their lives and work as far as the available material would allow and have discussed such technical points in regard to this useful record of the 9th. century poets as seemed to me of interest and value.

The publication of this work has been made possible by the generous financial assistance given by Mr. Abol Hassan Ebrahimi, the Governor of the Bank Melli, Iran, who has not only made the necessary credits available but has, moreover, had the book issued by the excellent Press of the Bank.

May, 1945 Tehran

ALI ASGHAR ILKMAT

## Preface

In the academic year 1940-41, I was asked to give a course of lectures on the literary history of Persia in the 9th century A H (15th century A D). In preparation for this, I had to refer to many historical sources and documents of which one, a manuscript called "Majâlis un-Nafî's" by 'Alî Shir, Navâ'i forms the present work

Although this manuscript is easily available in Tehran, it is impossible for Persian readers to use it, since the original text is in Chaghatay Turkish. So I tried to obtain a Persian translation, a copy of which I knew was to be found in the British Museum under the No Add 7669 Owing however, to the dislocation of normal communications and of the services of the British Museum produced by the war, this kind of literary activity was no longer possible and consequently I was unable to procure a copy of the British Museum manuscript. I tried then to find a specimen of it in Persia and after much investigation succeeded in discovering one in the private library of Mr Nakhjavânî. Being a genuine bibliophile who is always willing to place his precious library at the disposal of students of literature, Mr Nakhjavânî very kindly lent me his valuable manuscript, a service for which I am glad to take this opportunity of expressing my gratitude. Later I was informed that Mr Saïd Naficy also had a copy and he, too, most generously lent it to me.

When I compared the two manuscripts I found, that, though they were both Persian versions of the same Turkish text, they were in fact widely different. Two separate translators had been at work, the one from Herat, the other from Qazvin, and by a curious coincidence both at the same time. Each translation has its own qualities, its special renderings and additional matter which makes it a useful, independent book. Whilst working on these two versions, I was given to understand that still another manuscript exists in the As'ad Afandi Library in Constantinople under the No 3877. This also is the Qazvinî version. To obtain it, I sought the kind co-operation of my esteemed friend H. F. Cemal Husnu Taray, then Turkish Ambassador in Tehran. As a



# THE MAJALIS-UN-NAFA'IS

"GALAXY OF POETS"

OF

MIR 'ALI SHIR NAVA'I

TWO 16TH. CENTURY  
PERSIAN TRANSLATIONS

EDITED WITH AN INTRODUCTION AND  
ANNOTATIONS ETC.

BY

ALI ASGHAR HEKMAT.

PROFESSOR OF THE HISTORY OF PERSIAN LITERATURE IN THE  
UNIVERSITY OF TEHERAN



---

BANK MELLI PRESS, TEHERAN

1945









THE MAJALIS-UN-NAFA'IS

"GALAXY OF POETS"

OF

MIR 'ALI SHIR NAVA'I

TWO 16TH. CENTURY  
PERSIAN TRANSLATIONS

EDITED WITH AN INTRODUCTION AND  
ANNOTATIONS ETC

BY

ALI ASGHAR HEKMAT.

LECTURER IN THE HISTORY OF PERSIAN LITERATURE IN THE  
UNIVERSITY OF TEHRAN

LANK MULL PRESS TEHRAN

1945

